

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درسنامه
نقد و بررسی

جریان احمد الحسن البصری

مدعی وصایت و سفارت
امام دوازدهم علیه السلام

علی محمدی هوشیار

درسنامه نقد و بررسی

جریان احمد الحسن البصری

نویسنده

علی محمدی هوشیار

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۸۸۲-۹۹-۳ | انتشارات: تولی

نوبت چاپ: چهارم. تابستان ۱۴۰۰ | شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

چاپخانه: مبین | قیمت: ۱۲۰,۰۰۰ تومان

سرشناسه: محمدی هوشیار، علی، ۱۳۶۲ - | عنوان و نام پدیدآور: درسنامه نقد و بررسی جریان

احمد الحسن البصری : مدعی دروغین وصایت و سفارت امام دوازدهم علیه السلام/علی

محمدی هوشیار. | مشخصات نشر: قم: تولی، ۱۴۰۰. | مشخصات ظاهری: ۴۳۲ ص. | شابک: ۹۷۸-

۹۹-۷۸۸۲-۶۰۰-۳ | وضعیت فهرست نویسی: فیبا | موضوع: بصری، احمد، ۱۹۶۸ - م. | موضوع:

مهدویت -- مدعیان | موضوع: Claimers* -- | Mahdism | موضوع: مهدویت -- دفاعیه ها و ردیه ها |

موضوع: Mahdism -- Apologetics works | رده بندی کنگره: ۴۱۳۹۷/۶/۳۳۳۳ BP۲۲۴ | رده بندی

دیویی: ۴۶۲/۲۹۷ | شماره کتابشناسی ملی: ۵۲۷۹۸۸۵

فهرست

پیشگفتار ۱۵

❖ درس اول

❑ جریان شناسی ۱۹

- اختلاف اتباع احمد بصری ۳۳
- فعالیت جریان در ایران ۳۶
- واقعه تربت حیدریه ۳۶
- ماهیت جریان ۳۸
- چالش جریان احمد بصری در اسلام ۳۹
- الف. هدف قرار دادن مسائل ضروری و مسلم در مذهب تشیع ۳۹
- ب. تکفیر شیعیانی که با دعوت احمد بصری مخالفت دارند: ۳۹

❖ درس دوم

❑ ادعاهای احمد الحسن البصری ۴۲

- مدعای سیاسی احمد بصری ۵۳

درس سوم

قانون شناخت حجت های الهی □ ۵۷

- ۶۵ حجت های الهی
- ۶۷ قوانین اقتضائی معرفت انبیاء علیهم السلام
- ۶۹ قانون اختصاصی معرفت اوصیاء

درس چهارم

علائم یا ودایع رسول خدا صلی الله علیه و آله □ ۷۱

- ۷۳ علامت یا ودیعه اول
- ۸۷ علامت یا ودیعه دوم
- ۹۱ تأویل سلاح به علم
- ۹۵ تأویل پرچم بر دعوت به حاکمیت الله
- ۹۸ جعل سلاح و پرچم

درس پنجم

علائم یا ودایع رسول خدا صلی الله علیه و آله □ ۱۰۵

- ۱۰۷ علامت یا ودیعه سوم
- ۱۱۱ گزارشی از محتوای وصیتنامه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

درس ششم

بررسی حدیث موسوم به وصیت □ ۱۲۱

- ۱۲۵ دیدگاه علماء شیعه
- ۱۲۷ بررسی صدور روایت



۱۳۸	قرائن صحت
۱۴۲	بررسی ادعای صحت سند روایت
۱۴۷	بررسی سند حدیث موسوم به وصیت
۱۵۶	بررسی دلالت روایت

درس هفتم

مصادق احمد در حدیث موسوم به وصیت □ ۱۶۳

۱۶۵	دلیل اول
۱۷۱	دلیل دوم
۱۷۴	دلیل سوم

درس هشتم

علائم یا ودایع رسول خدا ﷺ □ ۱۷۹

۱۸۱	علامت یا ودیعه چهارم
۱۸۵	نصب امام مهدی علیه السلام
۱۸۹	زمان صیحه
۱۸۹	ساعت صیحه
۱۹۰	زبان صیحه
۱۹۰	وسعت صیحه
۱۹۰	پیام صیحه
۱۹۲	صدای صیحه
۱۹۳	وضوح صیحه
۱۹۴	نصب در رؤیا



- ۱۹۵ نبوت حضرت یوسف عليه السلام
- ۲۰۰ نشانه و ودیعه پنجم

درس نهم

علائم یا ودایع خداوند متعال □ ۲۰۳

۱. توان مکالمه با تمامی زبان‌ها و لهجه‌ها ۲۰۵
۲. توان ارتباط با تمامی موجودات ۲۱۰
۳. علم ۲۱۷
۴. معجزه ۲۲۲
- ادعای معجزه توسط احمد بصری ۲۲۶

درس دهم

ابهام‌زدایی از چند حدیث منسوب به احمد □ ۲۲۹

- بررسی روایت تولد دو احمد ۲۳۱
- بررسی روایت دولت احمدیه ۲۳۳
- بررسی روایت احمد ساق زرد ۲۳۶
- بررسی روایت شعارهم احمد احمد ۲۳۹
- بررسی روایت احمد و عبدالله و مهدی ۲۴۱
- بررسی روایت و من البصرة احمد بن ملیح ۲۴۳
- بررسی روایت اسم یخفی و اسم یعلن ۲۴۴

درس یازدهم

تطبیق یمانی با احمد بصری! □ ۲۴۷



۲۵۱	گذری بر روایات یمانی
۲۵۶	یمانی در لغت
۲۶۱	یمانی در روایات
۲۶۱	هدایت‌گر بودن یمانی
۲۶۵	معیار شناخت یمانی
۲۶۷	محل خروج یمانی
۲۶۹	جنگ یمانی
۲۷۴	عصمت یمانی
۲۷۸	پرچم‌های هدایت‌کننده

درس دوازدهم

عدد او صیاء پیامبر اکرم ﷺ □ ۲۹۱

۲۹۶	روایات اثنی عشر
۳۰۱	تعارض روایات
۳۰۴	ابهام زدایی از چند حدیث
۳۰۵	بررسی روایت اصبع بن نباته
۳۰۸	بررسی روایت من ولدی اثنی عشر نقیباً
۳۱۱	بررسی حدیث جابر ابن عبدالله انصاری

درس سیزدهم

مهدوئیت و قائمیت □ ۳۱۵

۳۱۷	مهدوئیت
۳۲۱	بررسی روایت تولد مهدی از مدینه

قائمیت	۳۲۲
ابهام زدائی از چند حدیث	۳۲۶
بررسی روایت لا الذی تمدون الیه اعناقکم	۳۲۶
بررسی روایت اول قائم یقوم منّا اهل البيت علیه السلام	۳۲۹
بررسی روایت یقبض أموال القائم علیه السلام	۳۳۱
بررسی روایت قال العذاب خروج القائم علیه السلام	۳۳۲
بررسی روایت علی فتره من الائمة	۳۳۴
بررسی روایت الاوصیاء من عترته	۳۳۷
بررسی روایت أسباطنا خلفاء الدین	۳۳۸
بررسی روایت ثم جاءکم من وجه فلا تنکرونه	۳۴۰

درس چهاردهم

ادعای عصمت توسط احمد بصری □ ۳۴۳

ادعای عصمت	۳۴۵
تعریف و محدوده عصمت	۳۴۸
واژه شناسی سهو و نسیان	۳۵۱
اجماع علمای شیعه بر رد سهو النبی ﷺ	۳۵۲
سهو و نسیان معصومین در روایات	۳۵۴
بررسی آیات مربوط به سهو النبی ﷺ	۳۵۸

درس پانزدهم

رجعت و خلافت ائمه معصومین علیه السلام □ ۳۶۳

دوران پس از امام مهدی علیه السلام	۳۶۵
-----------------------------------	-----



۳۶۵	الف. مهدیین
۳۶۵	ب. برپایی قیامت
۳۶۷	ج. رجعت
۳۶۷	دلایل اثبات رجعت
۳۶۹	رجعت معصومین علیهم السلام
۳۷۰	اولین رجعت کننده
۳۷۱	ادعای احمد بصری درباره رجعت
۳۷۱	الف. رجعت بعد از مهدی دوازدهم
۳۷۷	ب. رجعت در آسمان
۳۸۰	حکومت ائمه رجعت علیهم السلام

درس شانزدهم

تمسک به رؤیا و استخاره □ ۳۸۵

۳۸۷	خواب و رؤیا
۳۸۹	حقیقت رؤیا
۳۹۰	ابهام زدایی از چند شبهه
۳۹۴	استخاره با قرآن کریم
۳۹۵	حقیقت استخاره با قرآن
۳۹۸	ابهام زدایی از یک حدیث

درس هفدهم

نیابت فقهاء از امام غائب علیه السلام □ ۴۰۱

۴۰۵	نیابت خاصه فقیه
-----	-----------------

۴۰۷		۱. تعیین نایب خاص
۴۰۸		۲. علت انسداد باب نیابت خاص
۴۰۸		۳. پیشگویی ظهور مدعیان دروغین
۴۰۸		۴. ادعای مشاهده تا موعده خاص
۴۱۰		دیدگاه علمای شیعه
۴۱۰		نیابت عامه فقیه
۴۱۲		ادعای احمد بصری

درس هجدهم

علم رجال در نگاه احمد بصری □ ۴۱۵

۴۲۰		نیاز به علم رجال
۴۲۲		پاسخ به ادله مخالفین علم رجال
۴۲۲		عدم امکان اثبات عدالت راوی
۴۲۳		اختلاف در معنای عدالت و فسق
۴۲۴		حرام بودن محتوای علم رجال
۴۲۴		وجود بی شمار راویان مجهول
۴۲۷		کتابنامه

این اثر
با کمال احترام و تواضع
به ساحت مقدس خاتم الاوصیاء و خاتم الائمة،
حضرت حجت بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف
تقدیم می گردد.

وَاجْعَلْنَا مِمَّنْ يَأْخُذُ بِحُجْرَتِهِمْ وَيَمْكُثُ فِي ظِلِّهِمْ وَأَعِنَّا عَلَى تَأْدِيَةِ
حُقُوقِهِ إِلَيْهِ وَالْإِجْتِهَادِ فِي طَاعَتِهِ وَاجْتِنَابِ مَعْصِيَتِهِ وَ
امْتِنِ عَلَيْنَا بِرِضَاةٍ وَهَبْ لَنَا رَافِقَتَهُ وَرَحْمَتَهُ وَدُعَاءَهُ
وَخَيْرَهُ، مَا نَنَالُ بِهِ سَعَةً مِنْ
رَحْمَتِكَ

❁ پیشگفتار

از دیرباز، باورهای آخرالزمانی مورد سوء استفاده افراد منحرف بوده و برای رسیدن به اهداف و اغراض مسموم خود، احساسات دینی مردم را بازیچه خود قرار داده‌اند. غالباً این افراد، در مواجهه با شرایطی همچون؛ سختی و فقر مردم، جنگ و خونریزی، ظلم و برقرار نشدن عدالت اجتماعی در جوامع، طولانی شدن غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و سایر مشکلاتی که از دید مردم ناگوار است، ظهور و بروز یافته و از فرصت ایجاد شده، نهایت بهره‌برداری را دارند.

در گونه شناسی مدعیان دروغین مهدویت، شاهد مدعیانی هستیم که از فضای مذکور نهایت سوء استفاده را کرده و با طرح ادعاهایی همچون؛ ادعای امامت و مهدویت، سفارت، نیابت خاص، خراسانی بودن و یمانیت و... گروهی از مسلمانان را فریب داده‌اند.

این گروه، نه تنها در عصر حاضر، بلکه در زمان ائمه معصومین علیهم السلام نیز از پای ننشسته و با برافراشتن پرچم‌های گمراهی، مردم را از مسیر صحیح دور می‌ساختند. امام صادق علیه السلام فرمود: «مَا مِنْ عَبْدٍ يَدْعُو إِلَى ضَلَالَةٍ إِلَّا وَجَدَ مَنْ يَتَابِعُهُ؛ هیچ بنده‌ای نیست که مردم را به گمراهی دعوت کند، مگر آنکه پیروانی برای او پیدا می‌شود»^۱.

به عنوان نمونه می‌توان به محمد بن علی بن ابی العزافر مشهور به شلمغانی، که از یاران امام حسن عسکری علیه السلام و از محدثان شیعی در بغداد بوده و مدتی در غیاب حسین بن روح، به بعضی از امور شیعیان رسیدگی می‌کرد، اشاره کرد. شلمغانی پس از آنکه در بین مردم به شهرت کافی رسید، مدعی نیابت از جانب امام زمان علیه السلام شد و پس از مدتی با آشکار شدن اعتقادات باطلش، مورد لعن امام مهدی علیه السلام قرار گرفت و در نهایت به دستور حاکم عباسی به دار آویخته شد.^۱

امام زمان علیه السلام در توقیع شریفش به حسین بن روح در رابطه با دیدگاه خود نسبت به ادعاهای شلمغانی فرمود:

«... محمد بن علی، معروف به شلمغانی، از کسانی است که خداوند کیفر او را تعجیل کند و مهلتی به او عطا نفرماید. او از اسلام منحرف شده و خود را از آن جدا ساخته است. وی از دین خدا مرتد شده و ادعاهایی می‌کند که دلالت بر انکار ذات خداوند متعال دارد. دروغ پردازی و دروغگویی می‌کند. باطل‌ها را بر زبان می‌آورد و متخلف بزرگی است. آنان که به خدا نسبتی باطل می‌دهند در خطای محض بوده و مسلماً در خسران‌اند. برائت خود را در محضر خداوند متعال و پیامبر و خاندان گرامیش علیهم السلام از هرگونه رابطه‌ای با شلمغانی اعلام می‌داریم. به او (شلمغانی) لعن می‌فرستیم و لعنت دائم خداوند بر او باد، در آشکار و نهان، در هر زمان و مکان و لعنت خداوندی بر موافقان و پیروان او باد و نیز بر آنانکه باشندین این اعلام پیوند خود را با او ادامه دهند. بنابراین به اطلاع آنان (وکلائی امامیه) برسان که خود را از او حفاظت کرده و ما نیز احتیاط می‌کنیم، آنچنان که در برابر پیشینیان او همچون؛ شریعی، نمیری، هلالی، بلالی و دیگران چنین کردیم و دیدگاه

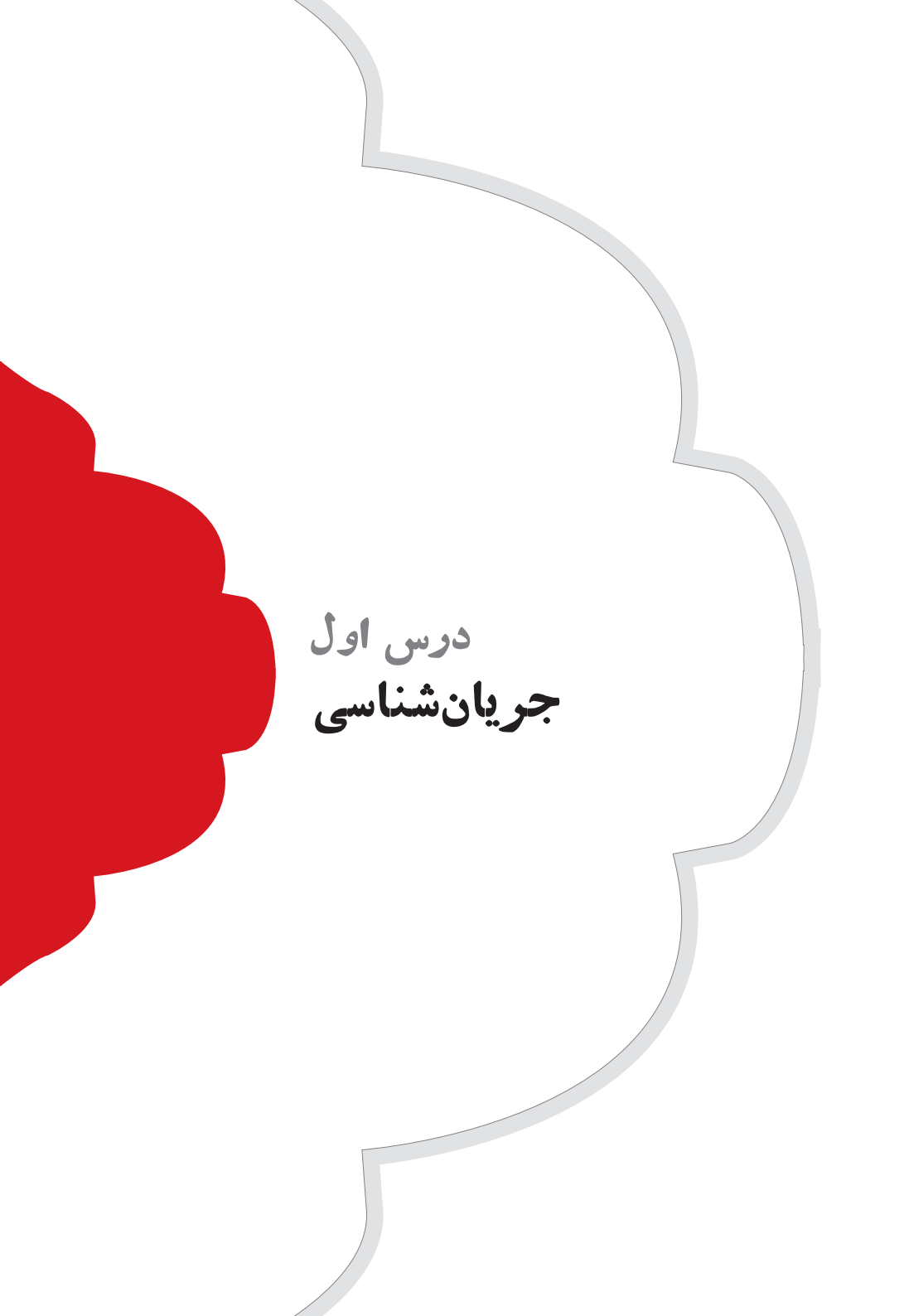
۱. تطبیسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۸۹.

مشابهی داشتیم. راضی به سنن الهی هستیم. خداوند ما را در تمام امور کفایت می‌کند و بهترین نگهبان است»^۱.

آنچه در پایان توقیع مبارک حضرت مشاهده می‌شود، معرفی چند تن از مدعیان دروغین در عرصه مهدویت است که خود، اشاره‌ای واضح به این مطلب دارد که بحث ادعای نیابت، مسأله‌ای تازه نبوده و ممکن است تا زمان ظهور ادامه داشته باشد. لذا با بررسی تبار انحراف در باب مدعیان دروغین مهدویت، مدل‌های متفاوتی از ادعاها به دست می‌آید که هر کدام در پس نقاب و تصویری زیبا و خیرخواهانه، چهره واقعی خود را پنهان کرده و با استفاده از همین روش، عده زیادی از مومنان را فریب داده و از دین اسلام خارج نموده‌اند. با این وجود، اکنون نیز از آسیب چنین ادعاهای ناصوابی در امان نبوده و شاهد بروز افرادی همچون «احمد بصری» هستیم که مردم را با ادعاهای دروغین خود فریب داده و به وادی هلاکت می‌کشانند.

درسنامه حاضر، با هدف نقد برخی از ادعاهای انحرافی احمد بصری تدوین شده و به جهت رعایت اختصار و سطح علمی دانش پژوهان محترم، از طرح بسیاری از ادعاها و پاسخ‌ها خودداری شده و ویراست چهارم آن تقدیم خوانندگان گرامی می‌شود.

والسلام علی عباد الله الصالحین
علی محمدی هوشیار



درس اول جریان شناسی

احمد اسماعیل صالح البصری (۱۳۴۸ ه. ش) معروف به «احمد الحسن الیمانی»^۱، یکی از جریان‌های نوظهور در مسیر مهدویت است.^۲ وی خود را با چهار واسطه فرزند امام دوازدهم علیه السلام دانسته^۳ و علاوه بر آن، دارای ادعاهای بیشمار می‌باشد که ادعای یمانی بودن، سفارت و وصایت حضرت حجت علیه السلام اساس ادعای این شخص را تشکیل می‌دهد.

احمد بصری در سال (۱۳۷۱ ه. ش) از دانشکده مهندسی راه و ساختمان دانشگاه بغداد فارغ التحصیل گردید و تا سال (۱۳۷۸ ه. ش)، هیچ سندی از زندگی و فعالیت‌های وی در کشور عراق در دست نیست.

در سال (۱۳۷۸ ه. ش) به سمت نجف اشرف رفته و مدت کوتاهی در حوزه علمیه حضرت آیت الله محمد محمد صادق رحمته الله علیه حاضر شد و در همان

۱. با توجه به اینکه عشیره ابوسوایم در سه منطقه ناصریه و بصره و کربلا مستقر هستند، ساکنین این عشیره در ناصریه و بصره را با عنوان «آل حسن» و ساکنین کربلا را «بنی حسن» نامیده‌اند. از این رهگذر، احمد نیز که از عشیره مستقر در بصره است با عنوان «الحسن» شناخته می‌شود. قابل توجه اینکه این عشیره از سادات نمی‌باشند. ناصر مهدی محمد البصری، الطامة الكبرى، ص ۱۸.

۲. نام پدر احمد بصری؛ اسماعیل و نام مادرش بینه نجم از طایفه هنبوش و از قبیله ابو سوایم ناصریه می‌باشند. احمد فرج الله، ادعای المهدویه، ص ۱۵۱.

۳. احمد بصری نسب خود را اینگونه تشریح کرده است: احمد فرزند اسماعیل فرزند صالح فرزند حسین فرزند سلمان فرزند امام مهدی فرزند حسن العسکری فرزند علی الهادی فرزند محمد الحواد فرزند علی الرضا فرزند موسی الکاظم فرزند جعفر الصادق فرزند محمد الباقر فرزند علی السجاد فرزند حسین الشهید فرزند علی امیرالمومنین می‌باشد. احمد الحسن، بشارتی، ص ۲۰.

سال با فردی به نام «شیخ حیدر مُشتت چاسب القحطانی آل مُنشَد معروف به ابوحسن»^۱ در حوزه علمیه آشنا شد.^۲

یک سال پس از آن، ادعای خود را با حیدر مُشتت در میان گذاشت و او را در جایگاه یمانیت و وزارت امام دوازدهم علیه السلام قرار داد. پس از آن با زیر سؤال بردن نیابت عامه فقهاء و ادعای فساد مالی در حوزه‌های علمیه و ناکارآمدی دروس حوزوی، از ادامه تحصیل در حوزه علمیه انصراف داده و با هدف نشر عقاید و تجهیز قوای نظامی خود، خانه‌ای را به عنوان مکتب امام احمد الحسن و یمانی موعود در محله صریفه در منطقه سهله در نظر گرفته و در آنجا سکونت یافتند.^۳

حیدر مُشتت اولین مسافرت تبلیغی‌اش را از محل زندگی خود (العمارة در جنوب عراق) آغاز کرد و سپس با توجه به وجود نیروهای سید محمود حسنی صرخی^۴ در کربلا و نجف و مخالفت شدیدشان با اتباع احمد بصری، به بغداد رفت و با کمک ضیاء عبدالزهره الکرعاوی^۵ اقدام به تشکیل مؤسسه القائم و انتشار نشریه «القائم» نمود تا بدین وسیله بتواند احمد بصری را تبلیغ کند. همزمان

۱. حیدر فرزند مُشتت از آل مُنشَد؛ متولد شهر کاظمیه بغداد در سال (۱۳۵۵ ه.ش) بوده و دوران زندگی خود را در شهر العمارة عراق گذرانده است. وی بعدها نام خود را به ابوعبدالله الحسین القحطانی تغییر داده و احمد بصری را دجال نامید.

۲. ذوالفقار علی ذوالفقار، الحركات المهدوية، ص ۱۵۲.

۳. ع.س، دراسة تحليلية حول الحركات المهدوية، ص ۷.

۴. محمود حسنی صرخی، در سال (۱۳۴۳ ه.ش) در کاظمین متولد شده و در سال (۱۳۶۶ ه.ش) از دانشکده مهندسی راه و ساختمان دانشگاه بغداد فارغ التحصیل شد. وی در سال (۱۳۷۳ ه.ش) وارد حوزه شهید سید محمد محمد صادق صدر شده و سپس به عضویت جیش المهدی (تحت فرماندهی مقتدی صدر) درآمد و در سال (۱۳۸۴ ه.ش) از آنان جدا شده و اقدام به تأسیس گروهی مستقل و مسلح کرد.

۵. احمد کاظم کرعاوی معروف به ضیاء عبدالزهره الکرعاوی، متولد حله در سال (۱۳۴۹ ه.ش) و فارغ التحصیل از دانشکده هنرهای زیبای بغداد است. وی در سال (۱۳۶۹ ه.ش) وارد حوزه علمیه شهید سید محمد محمد صادق صدر شد و در سال (۱۳۷۲ ه.ش) مدعی مهدویت شده و خود را علی بن ابی طالب علیه السلام دانسته و سپس اقدام به تأسیس سازمان تروریستی جند السماء کرد.

احمد بصری نیز وارد بصره شد و با انتشار نشریه «الصوت الحق الاسبوعیه التي تروج للفکر المهدوی» اقدام به گسترش دعوت انحرافی خود نمود.^۱

حیدر مشتت در سال (۱۳۷۹ ه.ش) به همراه شخصی به نام «عیسی المزرعاوی» معروف به سید صالح (ابو شاهد) وارد ایران شد و پس از اقامتی کوتاه در شهرستان شادگان خوزستان، به سمت شهر مقدس قم آمده و پس از دیدار با فردی به نام حسن راضی الکعبی برنامه‌های تبلیغی خود را آغاز نمود. وی اولین دیدار خود را با آیت الله سید صادق روحانی و شیخ علی کورانی داشته و با ارسال نامه دعوت به ۲۴ تن از مراجع و فضلاء حوزه علمیه قم، تبلیغ خود را علنی کرده و پس از دستگیری و تحمل شش ماه زندان در ایران، به عراق بازگشت.^۲

با بروز اختلافات عدیده بین احمد بصری و حیدر مشتت در سال (۱۳۸۴ ه.ش)، هر کدام اقدام به انتشار بیانیه‌های متعدد کرده و یکدیگر را دجال نامیدند.

با سقوط صدام و کشته شدن حیدر مشتت در شارع حیفاء بغداد، فرصت مناسبی برای ترویج و گسترش ادعاهای احمد بصری مهیا شد و با ساماندهی تشکیلات وسیعی در شهرهای نجف، کربلا، ناصریه و بصره و... شبکه تبلیغی احمد بصری را در عراق و کشورهای دیگر راه اندازی کردند.^۳

مرکز مدیریت این جریان در شهر نجف اشرف مستقر شد و توسط افرادی همچون؛ شیخ ناظم العقیلی، سید حسن حمامی^۴، دکتر علاء سالم و سید واثق الحسینی مدیریت می‌شود. این مرکز دارای بخش‌های مختلفی است که هر کدام عهده دار مسئولیتی خاص هستند:

۱. الحركات المهدویة، ص ۱۵۳.

۲. حیدر مشتت در تاریخ (۸۱/۹/۲۱ ه.ش) دستگیر شد.

۳. مکتب نجف الاشرف، مکتب بغداد، مکتب قضاء بلد، مکتب البصرة، مکتب کربلاء المقدسة، مکتب الناصریة، مکتب الکوت، مکتب الحلة، مکتب الحی، مکتب المسیب، مکتب میسان، مکتب السماوة، مکتب کرکوک، مکتب الزبیدیة، مکتب الديوانیة، مکتب تلعفر و مدرسة انصار الامام المهدی علیه السلام للعلوم الدینیة، معهد الدراسات العلیا الدینیة و اللغویة.

۴. حسن حمامی در شهریور سال ۱۴۰۰ ه.ش، پس از اعتراض به نحوه مدیریت مکتب، به طرز مشکوکی جان باخت.

گروه علمی

یکی از شگردهای مرسوم در بین فرقه‌ها، تولید محتوای انبوه، با استفاده از مطالب و محتوای تکراری است. این عمل می‌تواند مزایای بیشماری برای آنان داشته باشد، ابتدا اینکه فرصت عمل را از علماء گرفته و آنان را برای مدتی مشخص، درگیر مطالعه کتاب‌ها و مقالات منتشر شده از سوی فرقه، با هدف نوشتن پاسخ و ردیه می‌کند. از طرفی در این بازه زمانی، به مخاطبان چنین القاء می‌شود که کسی را توان پاسخگویی به نوشته‌های ما نیست و با این بیان، حیاط خلوتی برای تبلیغ و گسترش خود فراهم می‌نمایند. در نتیجه؛ تا رسیدن پاسخ‌ها و ردیه‌های منتقدین به دست مخاطبین، ذهن بسیاری از مردم آشفته شده و امر بر آنان مشتبه می‌گردد.

از سویی دیگر، برخی از مردم بر این باورند که تعدّد کتاب و نوشته‌ها، رابطه مستقیم با علمیت نویسنده دارد و از این رهگذر، به این نتیجه می‌رسند که فرقه مورد نظر، یک مجموعه علمی و فکری است و سخنان خود را مبتنی بر یک اندیشه و حقیقت علمی استوار کرده است. در حالی که چنین باوری در مجامع علمی مردود بوده و بر اساس شاخص علم سنجی، به نتیجه مذکور دست می‌یابند. تاکنون از سوی جریان انحرافی احمدبصری، چیزی در حدود ۳۰۰ جلد کتاب منتشر شده، که از این تعداد ۲۴ عنوان کتاب، منسوب به احمد بصری بوده و تعداد ۱۸۰ عنوان دیگر، با نام اتباع و پیروان احمد بصری منتشر شده است.

کتاب منسوب به احمد بصری عبارتند از:

۱. الأجوبة الفقهية (۴ جلد)
۲. الجواب المنیر عبر الأثیر (۷ جلد)
۳. حاکمیه الله لا حاکمیه الناس
۴. الحوار الثالث عشر

٥. العجل
٦. بيان الحق والسداد من الأعداد (٢ جلد)
٧. الجهاد باب الجنة
٨. شرائع الإسلام (٢ جلد)
٩. وصى ورسول الإمام المهدي ينتج فى التوراة والإنجيل والقرآن (مع التعليق)
١٠. إضاءات حول دعوات المرسلين (٥ جلد)
١١. المتشابهات (٤ جلد)
١٢. نصيحة الى طلبة الحوزة العلمية و الى كل من يطلب الحق
١٣. النبوة الخاتمة نبوة محمد ﷺ
١٤. الرجعة ثالث أيام الله الكبرى
١٥. رحلة موسى الى مجمع البحرين
١٦. رسالة الى فقه الخمس وما يلحق به
١٧. رسالة الهداية
١٨. تفسير آية من سورة يونس
١٩. شىء من سورة الفاتحة
٢٠. التيه أو الطريق الى الله
٢١. كتاب التوحيد فى تفسير سورة التوحيد
٢٢. الوصية المقدسة الكتاب العاصم من الضلال
٢٣. عقائد الاسلام
٢٤. وهم الالحاد
٢٥. حجة الوصى وأوهام المدعى.

برخی از کتاب‌های مهم اتباع احمد بصری عبارتند از:

۱. انتصاراً للوصیة - ناظم العقیلى
۲. دفاعاً للوصیة - ناظم العقیلى
۳. الوصیة و الوصى احمد الحسن - ناظم العقیلى
۴. الرد الأحسن فى الدفاع عن أحمد الحسن - ناظم العقیلى
۵. الأربعون حديثاً فى الممهدین وذرية القائم - ناظم العقیلى
۶. الصرخى فى وادی سحیق - ناظم العقیلى
۷. بدعة رضاعة الكبير عند بعض أبناء العامة - ناظم العقیلى
۸. الإفحام لمكتب رسول الإمام المهدي رداً على السيد محمود الحسنی - ناظم العقیلى
۹. البلاغ المبين (۲ جلد) - ناظم العقیلى
۱۰. الصرخى فى الميزان - ناظم العقیلى
۱۱. دراسة فى شخصية اليماني الموعود (۳ جلد) - ناظم العقیلى
۱۲. فشل المنتظرین - ناظم العقیلى
۱۳. إيقاظ القائم لاستقبال القائم - ناظم العقیلى
۱۴. رسالة فى رواية كتاب الله وسنى - ناظم العقیلى
۱۵. من عرفكم عرف الله - ناظم العقیلى
۱۶. لمن الملك اليوم .. لله أم للشيطان .. للمهدي أم للأمريکا - ناظم العقیلى
۱۷. رسالة فى رواية الأصبغ بن نباتة - ناظم العقیلى
۱۸. الرد القاصم على منكرى القائم - ناظم العقیلى
۱۹. سامرى عصر الظهور - فتنة الدجال الذى رافق خروج دعوة الإمام المهدي - ناظم العقیلى
۲۰. الرد الأحسن فى الدفاع عن أحمد الحسن - ناظم العقیلى

٢١. لعلكم تهتدون- ردا على فتاوى آخر الزمان فى تكذيب اليمانى والإمام-
ناظم العقيلى
٢٢. سلسلة الحجة الظاهرة فى الدفاع عن العترة الطاهرة (٢ جلد)- ردا على
آراء الشيخ يعقوبى - ناظم العقيلى
٢٣. الشهيد الصدر يقتل من جديد - ناظم العقيلى
٢٤. الرد الحاسم على منكريا ذرية القائم - ناظم العقيلى
٢٥. المعترضون على خلفاء الله- علاء السالم
٢٦. ماذا جرى على القرآن وقراءة أهل البيت - علاء السالم
٢٧. أحكام الشريعة بين السائل والمجيب (٣ جلد)- علاء السالم
٢٨. المحكمات فى حقيقة أحمد الحسن - علاء السالم
٢٩. قبل الطوفان الثانى أحمد الموعود ملتقى رسالات السماء وسفينة نجاة -
علاء السالم
٣٠. البيانات على حقيقة الوصى أحمد الحسن ردا على السيد منير الخباز
وتعرضه لأدلة الدعوة اليمانية- علاء سالم
٣١. اليمانية المباركة- علاء السالم
٣٢. رسالة فى وحدة شخصية المهدي الأول والقائم واليمانى - علاء السالم
٣٣. قانون معرفة الحجة - عبد الرزاق الديراوى
٣٤. دحض تقولات المعاندين (٣ جلد) - عبد الرزاق الديراوى
٣٥. بحث فى العصمة- عبد الرزاق الديراوى
٣٦. ما بعد الأثنى عشر إماما- عبد الرزاق الديراوى
٣٧. ردا على ضياء الخباز ومحمد عبيدان - عبد الرزاق الديراوى
٣٨. فاز المؤمنون بأحمد الحسن وخاب المبطلون- رداً على ما كتبه المدعو
عبد الرحمن العقيلى - عبد الرزاق الديراوى.

۳۹. تمخض الكورانى عن فارقميى- دحضاً لأكاذيب الكورانى - عبد الرزاق

الديراوى

۴۰. موجز عن دعوة السيد أحمد الحسن - عبد الرزاق الديراوى

۴۱. الرد على اضايل مركز الدراسات التخصصية التابع للسيستاني - عبد

الرزاق الديراوى

۴۲. شبيه عيسى أو من هو المصلوب - عبد الرزاق الديراوى

۴۳. المهدى والممهدون فى القرآن والسنة- ضياء الزيدى

۴۴. الممهدون فى حديث أهل البيت- ضياء الزيدى

۴۵. النور المبين فى أخبار الصادقين- ضياء الزيدى

۴۶. المهديون فى حديث آل البيت- ضياء الزيدى

۴۷. المهدى والمهديين فى القرآن والسنة- ضياء الزيدى

۴۸. الرؤيا فى مفهوم آل البيت - ضياء الزيدى

۴۹. قراءة جديدة فى رواية السمرى - ردا على مدعى العلم كاظم الحائرى-

ضياء الزيدى

۵۰. يحيى العصر قراءة جديدة فى قضية الإمام المهدى ودور السيد محمد

الصدر فيها - ضياء الزيدى

۵۱. المهديون الاثنا عشر خلفاء دولة العدل الإلهي قبل الرجعة- عبد العالى

المنصورى

۵۲. البيان المفيد فى بيان بدعة التقليد-الجزء الأول (بحوث تمهيدية ونقدية

مبسطة) - عبد العالى المنصورى

۵۳. حوار قصصى مبسط فى الدعوة اليمانية المباركة (۵ جلد)- عبد العالى

المنصورى

۵۴. أولو الأمر فى القرآن والسنة-عبد العالى المنصورى

٥٥. الشورى فى الميزان بيان موجز ونقد لنظرية الشورى فى الحكم الإسلامى -

عبد العالى المنصورى

٥٦. وقفات مع ابن تيمية الحرانى - عبد العالى المنصورى

٥٧. محمود الصرخى عقدة التناقض والجنون - أبو محمد الأنصارى

٨٥. رد على أضاليل مركز الدراسات التخصصية - أبو محمد الأنصارى

٥٩. الشيعة على محلك الاختبار - ابو محمد الأنصارى

٦٠. المهدي ولى الله - ضياء الموسوى

٦١. قبسات من العهد الخالد - أنمار المهدي

٦٢. الإفحام فى رؤيا أم الامام - علاء رزاق الأسدى

٦٣. دابة الأرض طالع المشرق - احمد حطاب

٦٤. البلاغ المبين - الرؤيا حجة - (٢ جلد) - ابو منتظر الصافى

٦٥. البلاغ المبين - الرؤيا حجة - ضياء الزبيدى

٦٦. مع العبد الصالح - إعداد و قلم أبو حسن (حيدر مشتت)

٦٧. الرد على الوهابى فى طعنه على كتاب مع العبد الصالح - أبو حسن (حيدر

مشتت)

٦٨. بين يدى الصبيحة قراءة فى الأحكام نهجا علما - زكى الأنصارى

٦٩. أقولها وقلبي مفعم بها أهلا يا ابن فاطمة - علاء الأعرجى

٧٠. أخبار الطاهرين فى المهدي والممهدين - إسماعيل الموسوى

٧١. المهديون الأثنا عشر أبناء الإمام المهدي - عبد الرزاق هاشم محمد

٧٢. اليماني الموعود حجة الله - الشيعة فى زمن الظهور بين اليماني والوصى -

حيدر الزبادى

٧٣. بحث حول: ضرورة وجود مهدي للإمام صاحب العصر والزمان الإمام

محمد ابن الحسان المهدي - بشار الفصيلي

۷۴. دليل الأدلة فى بعض الأدلة - فاضل التميمى
۷۵. دفاعا عن القرآن الناطق - حيدر حسن الدليمى
۷۶. فصل الخطاب فى حجية رؤيا أولى الألباب (۳ جلد) - أحمد خطاب الفيصلی
۷۷. فاطمة صديقة شهيدة - عبد العالی المنصورى
۷۸. الدعوة اليمانية فى وصايا الأنبياء والكتب السماوية - ماجد الزيدى
۷۹. الدعوة اليمانية فى كتب السنة - حسين المنصورى
۸۰. حديث الفرقة الناجية حكمة محمدية عظيمة ومفتاح النجاح فيها -
حيدر طاهر
۸۱. دعوة أحمد الحسن هى الحق المبين ردا على كتاب (دعوة أحمد الحسن
حق أم بدعة)
۸۲. مقالات فى الحكومة الإلهية العادية - موسى الأنصارى
۸۳. إظهار بطلان منكر حجية القرآن - ضياء الزيدى
۸۴. القام الممطورة الحجر - ردود على أتباع الصرخى - عبد الرزاق هاشم
۸۵. جامع الأدلة - أبو أحمد الأنصارى
۸۶. كرامات وغيبيات - بشار الفيصلی
۸۷. مجموعة شعرية بعنوان - لبيك ياداعى الله - زكى الأنصارى
۸۸. بين الجمهوريات الحلم ومشروع يمانى آل محمد الإلهى - زكى الأنصارى
۸۹. المسيح سر الله - دراسة فى علاقة الإمام المهدي بالمسيح - صادق
المحمدى
۹۰. البشارة بالمعزى أحمد ومطارحات فى العقيدة المسيحية - عادل السعيدى
۹۱. المعممون بالنفاق - حسين المنصورى
۹۲. مجتمعنا بين الكبر والنفاق - أنمار حمزة المهدي
۹۳. مجتمع نقيية المجتمع المسكونى الأول - حسين المنصورى

۹۴. قانون الأخلاق الإلهية مفردات وأسس تطبيقية في دولة العدل الإلهيل-

حيدر طاهر

۹۵. سقوط الصنم صنم عقيدة وجوب تقليد غير المعصوم (۲ جلد) - محمد

المغربى

۹۶. دابة الأرض وطالع المشرق - أحمد خطاب

۹۷. الطريق الى الإمام المهدي - محمد الحريشاوى

۹۸. قد جاء فى تأويله قراءة فى السؤالين الأول والثانى من الجزء الأول من

كتاب الشبهات - زكى الأنصارى

۹۹. واقفة على عصر الظهور - علاء رزاق الأسدى

۱۰۰. الطريق الى دعوة اليمانية - على ابورغيف

در بین نویسندگان جریان احمد بصرى، به ترتیب بیشترین تألیفات به ناظم العقیلى، عبدالرزاق الدیراوى و ضیاء الزیدى، علاء سالم، عبدالعالی المنصورى اختصاص دارد. نکته قابل توجه اینکه؛ کتاب‌های مذکور در نوشته‌های منتسب به احمد بصرى مورد تایید قرار گرفته و مخاطبین را برای فراگیری تعالیم خود به مطالعه کتاب‌های انصار خود ارجاع داده است.^۱

گروه دینی

وظایف این گروه عبارت است از: تعیین ائمه جمعه و جماعات در شهرها و استان‌ها، تدوین بانک اطلاعات مبلغین حوزوی احمد بصرى، اداره حوزه‌های علمیه احمد بصرى، تعیین قاضی برای حل مشکلات و دعاوى اتباع احمد

۱. به عنوان نمونه: «وأنصح هؤلاء الذين يكتبون حول قضية الامام المهدي عليه السلام أن يقرئوا كتب الانصار، ومنها الرد القاصم و الرد الحاسم و النور المبين و اليماني الموعود حجة الله و طالع المشرق و غيرها ليفهموا شيئاً». احمد الحسن، نصيحة الى طلبة المحوزات العلمية، ص ۲۹ و الجواب المنير، ج ۱، ص ۲۴ و الرجعة ثالث ايام الله الكبرى، ص ۱۱.

بصری، تبلیغ و نشر دعوت انحرافی احمد بصری، تعیین پاسخگویان و مناظره کنندگان رسمی دعوت احمد بصری.

گروه مدیریتی

تعیین و انتخاب «خادم» برای هر کشور، استان و شهرستان و همچنین تایید معاونین آنان به عنوان معاون امور مالی، تبلیغی و... به عهده این گروه می باشد.

گروه امنیتی

مأموریت این گروه، تأمین امنیت جانی و مالی اتباع احمد بصری در شهرها و همچنین تأمین امنیت مراسمات و موکب های مناسبتی احمد بصری می باشد.

گروه اطلاع رسانی

مسئولیت این گروه، انتشار بیانیه ها و سخنرانی های احمد بصری بوده و علاوه بر آن، مدیریت سایت و فضای مجازی نیز به عهده این گروه می باشد.

گروه مالی

این گروه، علاوه بر دریافت وجوهای شرعی و نذورات و هدایا از طریق صندوق صدقات و صلّه، مسئولیت هزینه این مبالغ را بر عهده دارند. این مبالغ در سه بخش مصرف می گردد که عبارتند از:

الف. کمک هزینه مبلغین احمد بصری

ب. چاپ و نشر کتب انصار و همچنین تجهیز کتابخانه های اتباع و حسینیه ها.

ج. خرید تسلیحات و مهمات جنگی و آموزش های نظامی اتباع.



گروه نظامی

این گروه با هدف جذب و آموزش نظامی اتباع، خرید تسلیحات و فرماندهی عملیات‌های نظامی تشکیل شده است که با عنوان «سرایا القائم» فعالیت می‌کنند.^۱

✽ اختلاف اتباع احمد بصری

ضیاء عبدالزهرة الکرعاوی و احمد بصری در سال (۱۳۸۶ هـ.ش)، با تأسیس پادگانی در منطقه الزرگه (۱۳ کیلومتری شمال نجف اشرف) در صدد اقدامی مسلحانه بر علیه حضرت آیت الله سیستانی بودند. این اقدام قبل از آغاز، با اطلاع و مداخله قوای امنیتی عراق با شکست روبه رو شد. در این درگیری، تعداد سیصد و چهل و سه نفر کشته و هزار و هشتاد و نه نفر دستگیر شدند که دویست نفر از کشته شدگان از اتباع احمد اسماعیل بصری بودند. قابل توجه اینکه کرعاوی در این درگیری کشته شد و احمد بصری نیز پس از آن ناپدید گردید^۲ و حادثه مذکور در اخبار تلویزیونی عراق گزارش شد.

همزمان با شکست نیروهای متحده احمد بصری و ضیاء الکرعاوی در پادگان الزرگه، جریان احمد بصری دچار انشقاق شده و به چهار گروه «مکتب» و «احلاس» و «رایات سود» و «جیش الغضب» تقسیم شدند.

مکتب

در باور مکتبی‌ها، فردی به نام احمد که فرزند و فرستاده امام دوازدهم علیه السلام

۱. الحسنى، مدعى المهدویه احمد البصرى، ص ۶.

۲. محاضر التحقيق الخاصة بأحداث الزرگه، المعلومات الوطنى، ص ۶۴ و الشرق الاوسط، معد فیاض بغداد، ۱۴ / ۱۱ / ۱۳۸۶ هـ.ش.

است وجود دارد که با هدف آماده سازی قیام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه التوفیق ظهور کرده و در حال حاضر از طریق فیسبوک و پالتاک با مردم در ارتباط می باشد.

انصار رایات سود (پرچم های سیاه)

این گروه، اتباع مکتب را به دروغگویی متهم کرده و از آنان تبری می جویند. به طور کلی باورهای اتباع پرچم در موارد زیر خلاصه می گردد که اساس اختلافات آن را با اتباع مکتب رقم می زند:

یکی از ادعاهای این گروه این است که در روز مرگ ملک عبدالله پادشاه عربستان، احمد الحسن ۱۲ نفر از اتباع رایات سود را انتخاب کرده و به دیدار با امام مهدی عجل الله تعالی فرجه التوفیق برده و امام مهدی عجل الله تعالی فرجه التوفیق از خیانت مکتب نجف، ابراز ناراحتی کرده است.

رایات سود براین باورند که احمد بصری در کتب اولیه خود، به خیانت و ارتداد بعضی از اتباع (همچون شیوخ مکتب نجف)، هشدار داده و آنها را بخاطر جمع آوری اموال به کذب گویی متهم کرده است.

رایات سود معتقدند؛ کتبی که بعد از غیبت احمدالحسن البصری به اسم او منتشر شده است، دارای اشکالات علمی فراوان بوده و هیچکدام از آنان نوشته وی نیست.

رایات سود اذعان دارند که مکتب نجف، قوانین و کلمات احمد بصری و قانون حاکمیت الله را نقض نموده و از دولت و حکومت عراق درخواست نماینده در مجلس استان بصره عراق کرده است. این مطلب علاوه بر تایید حکومت عراق، به منزله خیانت و نقض قانون حاکمیت الله به شمار می رود.

در باور رایات سود؛ عبد الله هاشم (سازنده مستند ظهور)^۱، پس از احمد بصری،

۱. عبد الله هاشم مسئولیت های مهمی در بخش تبلیغاتی و مستند سازی و راه اندازی شبکه های تبلیغی در فضای مجازی برای احمد بصری داشته است. وی با ارائه اسناد و شواهد متعددی اثبات می نماید که مطالب صفحه فیسبوکی که به نام

همان مهدی دوم در حدیث وصیت شیخ طوسی رحمۃ اللہ علیہ است.^۱

جیش الغضب الإلهی

این گروه که به سرکردگی شیخ عبدالرزاق الجابری تأسیس شده، در تاریخ (۲۲ / ۹ / ۱۳۹۷ ه. ش) با انتشار اساسنامه‌ای متشکل از ۱۰۲ ماده، به همراه یک بیانیه (در ۷ بند)، جیش الغضب را با عنوان «الهيئة العليا لإدارة مشروع الإصلاح المهدوی» و نماینده احمد الحسن در تشکیل حکومت اسلامی معرفی کرده و تمامی اتباع احمد الحسن و تمامی مراجع تقلید شیعه و مردم عراق را به تبعیت از خود فراخواندند.

احلاس

درباور شاخه احلاس، که به سرکردگی توفیق مغربی تأسیس شده، خود را موظف به انتظار تا زمان قیام احمد الحسن دانسته و برای اثبات سخن خود به روایتی از امام صادق علیه السلام استناد می‌کنند. در این روایت آمده است:

«فَكُونُوا أَخْلَاسَ بُيُوتِكُمْ وَ أَلْبِدُوا مَا أَلْبَدْنَا فَإِذَا تَحَرَّكَ مُتَحَرِّكُنَا فَاسْعَوْا إِلَيْهِ وَ

لَوْ حَبَوًّا؛ خانه‌نشین باشید و تا ما در خانه نشسته‌ایم شما نیز بنشینید و

چون متحرک ما حرکت کرد بسوی او روانه شوید هر چند با دست و سر زانو

باشد».^۲

۱. احمد الحسن است، توسط واثق الحسینی و توفیق مغربی و مدیران مکتب نجف نگاشته می‌شود نه احمد بصری.
۲. فیلم‌های منتشر شده توسط انصار پرچم (رایات سود) در نزد نویسنده موجود است که در تمامی آنها به موارد فوق اشاره صریح کرده‌اند.

۲. نعمانی، الغیبة، ص ۲۶۳.

■ فعالیت جریان در ایران

همانطور که گذشت؛ فرقه انحرافی احمد بصری از سال (۱۳۷۹ ه.ش) فعالیت خود را به صورت رسمی با مسئولیت حیدر مشنت چاسب آل منشد در شهر مقدس قم آغاز کرد و با دستگیری وی و همراهانش در تاریخ (۸۱/۹/۲۱ ه.ش) و از سویی با شکست جریان احمدالحسن در واقعه پادگان الزرگه، فعالیت این جریان در ایران به حالت تعویق در آمده و نموّ چشمگیری نداشت. تا اینکه از سال (۱۳۹۳ ه.ش) با پیوستن علی اکبر جوکار و عباس فتحیه به این جریان، به میزان تبلیغات و جذب شدگان افزوده شد.

در سال (۱۳۹۴ ه.ش) موسسه‌ای با عنوان «وارثین ملکوت» در فضای مجازی اعلام موجودیت کرد و عملکرد خود را تحت نظر مکتب نجف دانست. این موسسه در گسترش دعوت انحرافی احمد بصری در ایران نقش قابل توجهی داشته و افرادی همچون؛ عباس فتحیه، احمد میرعرب رضی، سید حامد میری، سید حسن هاشمی، محمد بسیج، محمد رضا بالدی (زمانی) و... مدیریت وارثین ملکوت را به عهده داشتند. همزمان با آن، گروه دیگری از اتباع احمد بصری خود را با عنوان موسسه «آخرالزمان» معرفی کردند. افرادی همچون؛ سید حسین موسوی شیرجینی، احمد کهندل، علی اکبر جوکار و... در پیشانی موسسه آخرالزمان قرار گرفته و ضمن فعالیت تبلیغی برای جریان، عملکرد موسسه وارثین ملکوت را غیر رسمی و انحرافی دانسته و اقدام به مبارزه علنی با آنان کردند.

■ واقعه تربت حیدریه

عباس فتحیه بر اساس دیدگاه تکفیری و ضدیت با نظام جمهوری اسلامی، عده‌ای از اتباع احمد بصری^۱ در شهرستان تربت حیدریه (از توابع خراسان رضوی)

۱. حدود شصت نفر از اتباع احمد بصری در شهرستان تربت حیدریه که اغلب آنان در مشاغل آزاد مانند دامداری،

را با بهانه آزادی عقیده، بر علیه نظام تحریک کرد. آنان نیز با تجمع در مقابل دادگستری شهرستان، در تاریخ (۲۹ مرداد ۱۳۹۷ ه.ش)، اقدام به ضرب و شتم نیروهای انتظامی کردند. در پی این اتفاق، با طراحی عملیات روانی بزرگنمایی و مظلوم‌نمایی، هشتگ «تربت در خون» در فضای مجازی راه انداخته و خواستار آزادی دستگیرشدگان شد و همزمان ضمن مصاحبه با «صدای آمریکا» اقدام به مصاحبه نمود.

یک روز پس از این حادثه، احمد بصری با انتشار بیانیه و تصویری مبهم از درگیری پیروانش در صفحه رسمی فیس بوک از اغتشاش صورت گرفته حمایت کرده و نوشت:

«زندانی کردن زنان و کودکان در ایران؛ از سید علی خامنه‌ای و حکومت ایران می‌خواهیم حملات و برخوردهای سرکوب‌گرانه و زندانی کردن‌ها را متوقف کنند و مومنین و سادات و شیوخ طلاب و اساتید حوزه‌های علمیه قم و مشهد و غیر آنها را آزاد کنند و احکام خودسرانه‌ای که برای بعضی از آنها صادر شده است لغو کنند. زیرا اینها مردمی هستند که زندانی می‌شوند و مورد بازخواست و محکومیت قرار می‌گیرند فقط برای عقیده‌شان و خداوند سبحان به این امر راضی نیست (لا اکراه فی الدین) و بنا بر هر معیار اخلاقی و انسانی نیز این کار صحیحی نمی‌باشد. در ادامه فایل ویدیویی (برخورد با مومنین) در تربت حیدریه مشهد در تاریخ (۲۹ مرداد ۱۳۹۷ ه.ش) وجود دارد که چگونگی برخورد نیروهای امنیتی با مردان و زنان مومنی که برای آزادی دو نفر از مومنین زندانی شده در شهرشان جمع شده بودند را نشان می‌دهد. و متأسفانه آنها بجای تصحیح اشتباهی که انجام داده بودند و آزاد کردن آن زندانی‌ها به تظاهر کنندگان از مرد و زن و بچه حمله کردند و برخی

از تظاهرات کنندگان را زندانی کردند و در بین زندانیان زنان و کودکان هم وجود دارد».^۱

❁ ماهیت جریان

جریان احمد بصری، همانند بسیاری از فرق انحرافی، بیش از آنکه یک فرقه دینی بوده باشد، یک جنبش سیاسی است که با هدف ایجاد اختلاف و فتنه و انحراف در کشورهای اسلامی (شیعی) تشکیل شده و علاوه بر آن، در صدد آن است تا با تخریب جایگاه علماء و ناکارآمد جلوه دادن علوم دینی حوزه‌های علمیه و با تبدیل نیابت عامه فقیه به نیابت خاصه خود، مردم را از فقهاء جدا کرده و به گمان باطل خود، زمینه را برای فروپاشی حوزه‌های علمیه فراهم نماید. به عنوان نمونه؛ احمد بصری در تخریب جایگاه مراجع تقلید و علمای شیعه آورده است: «... آنها علمای بی عملی هستند که در انتظار حضرت امام مهدی علیه السلام شکست خوردند. آنها به تکذیب امام مهدی علیه السلام و وصی و فرستاده اش بسنده نمی‌کنند، بلکه مردم را از جهاد در پیشگاه او و از مبارزه با کفار که دولت‌های اسلامی را به غارت بردند منع می‌کنند!».^۲ همچنین در بیانیه اول شوال اعلام کرد:

۱. «اعتقال نساء وأطفال في إيران؛ تطالب السيد علي خامنئي والحكومة الإيرانية أن يوقفوا حملات القمع والاعتداء و الاعتقال وأن يطلقوا سراح المومنين بالدعوة المهدوية الحققة من السادة والمشايع من طلبة وأساتذة المحوزات العلمية في قم و مشهد وغيرهم وأن تلغى الاحكام التعسفية التي صدرت على بعضهم. فهؤلاء أناس يعتقلون ويحاسبون و يحاكمون فقط لأجل عقيدتهم وهذا لا يرضاه الله سبحانه (لا اكراه في الدين) و غير صحيح وفق أى معيار اخلاقى او انسانى. أدناه فيديو في تربة حيدريه في مشهد ۱۹-۰۸-۲۰۱۸ يبين اعتداء قوات الامن على مومنين و مومنات بالدعوة المهدوية الحققة خرجوا للمطالبة بإطلاق سراح مومنين معتقلين في مدينتهم وللأسف بدل تصحيح الخطأ و اطلاق المعتقلين تم الاعتداء على المتظاهرين و على النساء والأطفال و اعتقال بعض من خرجوا في المظاهرة و من ضمن المعتقلين نساء و أطفال».

۲. احمد الحسن، المتشابهات، ج ۱، ص ۴۸، س ۲۰.

«بر هر مسلمانی ترک تقلید در فقه و عمل به احتیاط واجب است و هر که تقلید کند با امام مهدی علیه السلام مخالفت کرده است»^۱.

■ چالش جریان احمد بصری در اسلام

جریان احمد بصری یکی از جریان‌های خطرناکِ درون شیعی است که در دهه اخیر ظهور و بروز پیدا کرده است. این جریان دارای نقشه راه و سناریویی از پیش تعیین شده است که آن را از دعوت‌ها و تفکرات انحرافی پیشین متمایز ساخته و در ردیف جریان‌هایی همچون فرقه ضاله بهائیت و تصوف فرقه‌ای قرار داده است که در راستای اثبات این سخن به دو نکته اساسی اشاره می‌گردد:

□ الف. هدف قرار دادن مسائل ضروری و مسلم در مذهب تشیع

أغلب دعوت‌های انحرافی پیشین، تنها دعوت‌هایی بودند که مسائلی در مورد صاحبان خود ارائه می‌دادند تا به واسطه آن مقام آنان را بزرگ جلوه داده و به اهداف و اغراض مادی خود دست یابند، حال آنکه دعوت انحرافی احمد بصری، مسلمات و ضروریات مذهب حقّ تشیع را مورد هدف قرار داده و در صدد تغییر و انحراف آنها برآمده است که در این خصوص می‌توان به ایجاد انحراف در عدد ائمه معصومین علیهم السلام، تغییر مفهوم و دایره عصمت، مصادره مهدویت و قائمیت و ادعای شاریعت اشاره کرد.

□ ب. تکفیر شیعیانی که با دعوت احمد بصری مخالفت دارند:

یکی از مهمترین چالش‌های پیش روی تشیع، برخورداری جریان انحرافی احمد بصری از بینش تکفیری درباره تمامی مسلمانانی است که این دعوت

۱. ادعیاء المهدویة، ص ۱۸۶.

انحرافی را نپذیرفته و یا با آن مخالفت کرده‌اند.^۱ لذا احمد بصری بر اساس القائنات تکفیری^۲ و اعلام قائمیت خود، بینش خون آلود و انتقام گیرنده‌ای را به پیروان خود داده است تا به محض تمکّن آنان در روی زمین، به رؤیاهای خود جامه عمل بپوشانند. این در حالی است که؛ پیروان احمد بصری بر این عقیده‌اند که احمد اسماعیل همان قائمی است که با شمشیر قیام خواهد کرد و به مدت هشت ماه شمشیر کشیده و مردم را قتل عام خواهد کرد.^۳ این مسأله به این معناست که بر اساس پندار آنان، اگر احمد بصری در زمین تمکّن پیدا کند، به مدت هشت ماه متوالی و متصل خون‌های مردم را بر زمین می‌ریزد، بدون اینکه ذره‌ای شفقت و رحمتی داشته باشد.^۴

احمد بصری علاوه بر تکفیر، اموال مخالفین خود را نیز محترم ندانسته و در مواردی تصاحب اموال آنان را جایز دانسته است. به عنوان نمونه به دو مورد اشاره می‌شود:

۱. دریافت پول بیشتر از صاحب کار

سؤال. من در شرکتی کار میکنم که صاحب شرکت مسلمان است و از

۱. احمد بصری اعلام کرد: «و أعلن بإسم الامام محمد بن الحسن المهدي عليه السلام أن كل من لم يلتحق بهذه الدعوة و يعلن البيعة لوصي الامام المهدي عليه السلام بعد ۱۳ رجب ۱۴۲۵ فهو خارج عن ولاية علي بن ابي طالب عليه السلام و بهذا الى جهنم و بأس الورد المورود... و ان رسول الله محمد بن عبد الله عليه السلام يرى من كل من ينتسب اليه و لم يدخل في هذه الدعوة و يعلن البيعة...». بیانیه ۱۳۸۳/۵/۱۰ ه. ش.

۲. در کتاب شرایع الاسلام، مخالفین خود را در ردیف کفار و نواصب دانسته و آنان را کافر و نجس خوانده است. شرایع الاسلام، ج ۱، ص ۳۵.

۳. این باور بر اساس استناد به روایتی در منابع اهل سنت است که گفته شده: «و يخرج قبله رجل من أهل بيته بأهل الشرق و يحمل السيف على عاتقه ثمانية أشهر يقتل و يمثل و يتوجه إلى بيت المقدس، فلا يبلغه حتى يموت». الفتن بن حماد، ص ۲۴۵.

۴. ر. ک: خباز، المهدوية الخاتمة، ج ۱، ص ۲.

مخالفین دعوت شما می‌باشد. هزینه جابجایی و حمل و نقل من به عهده صاحب شرکت است. آیا برای من جایز است که بیش از مبلغی که برای حمل و نقل هزینه می‌کنم را از صاحب شرکت مطالبه کنم؟ مثلاً اگر ۵۰۰ درهم هزینه می‌کنم بگویم ۱۰۰۰ درهم هزینه کرده‌ام؟

پاسخ احمد الحسن: اینان دشمنان ائمه و مهدیین^۱ هستند و مال آنان احترامی ندارد. تا میزانی که توانستی از مال او بردار و این کار برای تو جایز است.^۲

۲. استفاده از بسته اینترنت همسایه

سؤال. آیا استفاده شخصی و بدون اجازه از اینترنت یکی از مراکز غیر دولتی برای ما جایز است؟

پاسخ احمد الحسن: اگر صاحب مال (اینترنت) مخالف ائمه و مهدیین باشد، در این صورت مال او هیچ احترامی ندارد و می‌توانی از اینترنت او استفاده کنی!^۳

این نوع از تکفیر و تمامی بینش‌های تکفیری موجود در جهان اسلام، ریشه در «نقل گرایی افراطی»، «کج فهمی روایات» و «دوری از عقل» داشته و می‌توان مهمترین علل پیدایش این بینش را در سه مسأله مذکور جستجو کرد.

لذا احمد بصری با کنارگذاشتن عقل و با رویکردی افراطی به حدیث (البته با تدلیس، تقطیع، تحریف و تأویل احادیث)، توان فهم روایات را از پیروان خود سلب کرده و فضا را به نوعی ترسیم کرده است که حتی در صورت تعارض بدیهیات

۱. مهدیین، جایگاه خود ساخته‌ای است که احمد بصری با استناد به اخبار آحاد ضعیف و خلاف مشهور به آن دست یافته و خود را اولین مهدی از مهدیین دوازده‌گانه بعد امام مهدی علیه السلام میداند.

۲. الجواب المنیر، ج ۴، سؤال ۳۴۶. ۳. همان، ج ۲، سؤال ۱۳۷.

عقلی با روایات ضعیف و حتی مجعول، بدیهیات عقلی را انکار می‌کنند. از اینرو، حدیث‌گرایی افراطی و دوری از عقل از ویژگی‌هایی است که با اندیشه این جریان گره خورده و بر همین اساس در ورطه بینش تکفیر و انحراف افتاده‌اند.

پرسش‌های درس

۱. علت خروج احمد بصری از حوزه علمیه را بیان کنید.
۲. سه نمونه از گروه‌های تشکیلاتی احمدالحسن را نام ببرید.
۳. تفاوت بین انصار پرچم و مکتب را تبیین کنید.
۴. بینش تکفیری احمدالحسن از چه مقوله‌ای نشأت یافته است؟
۵. اهداف کلی جریان احمدالحسن را تشریح کنید.



درس دوم

ادعاهای احمدالحسن
البصری

هرچند که مدعیان دروغین، در صدد آن هستند تا با ادعاهای واهی، احساسات دینی مردم را تحریک کرده و بدین وسیله به امیال نفسانی خود دست یابند، لیکن احمدبصری پافراتر نهاده و از هیچ ادعایی فروگذار نشده و مدعی امر امامت و وصایت نیز گردیده است. وی از جمله کسانی است که تاکنون بیشترین ادعای مهدویت را به نام خود رقم زده است که به برخی اشاره می‌شود:

۱. من با نص تشخیصی - که به نگهدارنده از گمراهی برای کسی که آن را پذیرد، توصیف شده - به نزد شما آمده‌ام و با علم آمده‌ام و پرچم البیعة لله را برافراشته‌ام: «وقد جئکم بالنص التشخیصی الموصوف بأنه عاصم من الضلال لمن تمسک به، و جئت بالعلم والانفراد برایة البیعة لله»^۱.
۲. احمد الحسن؛ اولین جانشین از جانشینان دوازده‌گانه بعد از وفات امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است: «اول أوصیاء الإمام المهدی الاثنی عشر بعد وفاته»^۲.
۳. فرزند امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است: «ابن الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف»^۳.
۴. سفیر حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است: «رسول الإمام المهدی محمد بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف»^۴.

۱. الوصیة المقدسة الكتاب العاصم من الضلال، ص ۲۶. ۲. الجواب المنیر، ج ۱، ص ۳۳.

۴. همان، ص ۳۳.

۳. همان، ص ۳۳.

۵. وزیر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بعد از ظهور است: «وزیر الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بعد ظهوره»^۱.

۶. اولین مؤمن به امام عجل الله تعالی فرجه الشریف بعد از ظهور است: «أول المؤمنين بالإمام المهدی بعد ظهوره»^۲.

۷. او نائب مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است: «هو نائب المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف»^۳.

۸. اولین مهدی از دوازده مهدی است: «أول المهدیین الاثنی عشر»^۴.

۹. هیچ دلیل شرعی پیدا نمی شود که امامت را در دوازده تن منحصر کند، بلکه ادله شرعی متواتر، دلالت بر استمرار امامت بعد از امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در نسل دوازده گانه مهدیین دارد: «لا یوجد دلیل شرعی یحصّر الامامة فی اثنی عشر اماماً، بل الأدلة الشرعیة متواترة علی استمرار الامامة بعد الامام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف فی ذریته المهدیین الاثنی عشر»^۵.

۱۰. امام واجب الطاعة از سوی خداوند است: «امام مفترض الطاعة من الله»^۶.

۱۱. روایات زیادی دلالت بر این دارد که امام سیزدهم، همان قائم است: «وردت روایات كثيرة تدل علی أن الامام الثالث عشر هو قائم آل محمد صلی الله علیه و آله»^۷.

۱۲. احمد همان قائم و امام سیزدهم از بیست و چهار امام است: «القائم احمد... الثالث عشر من الائمة الاربعة والعشرين»^۸.

۱۳. مقام او این است که: خلیفه ای از خلفای الهی و امام از امامان اهل بیت علیهم السلام است: «مقامه: خلیفة من خلفاء الله و امام من أئمة اهل البيت»^۹.

۱. بیان الحق و السداد من الأعداد، ج ۱، ص ۴۶. ۲. همان.

۳. همان، ج ۱، ص ۴۸. ۴. الرد الاحسن فی الدفاع عن الاحمد الحسن، ص ۱۱.

۵. الاربعون حدیثاً فی المهدیین ذریه القائم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۷. ۶. المشابهات، ج ۴، ص ۴۶.

۷. ما بعد الاثنی عشر اماماً، ص ۷۱. ۸. قبل الطوفان الثاني احمد الموعود، ص ۳۹.

۹. الوصیة المقدسة، ص ۶۳.

۱۴. قائم همان مهدی اول است نه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف: «القائم هو المهدی الاول و لیس الامام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف».^۱
۱۵. دولت و حکومت را برای امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف آماده خواهد کرد و پس از ایشان اولین حاکم خواهد بود: «مُهمّد الرئیسى لها و الحاکم الاول بعد قائدها الامام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف».^۲
۱۶. همانا یمانی زمینه ساز ظهور مقدس است و او یکی از سیصد و سیزده نفر بوده و پرچم را به امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف تحویل می دهد. اسم او احمد و کنیه اش عبدالله یعنی اسرائیل است. «إن الیمانی مّمهد فی زمن الظهور المقدس و من الثلاث مائة و ثلاث عشر و یسلم الراية للامام المهدی».^۳ فاسمه احمد و کنیته عبدالله أی الاسرائیل».^۴
۱۷. اسم یمانی احمد و از بصره می باشد: «الیمانی اسمه احمد و من البصره».^۵
۱۸. معصوم بوده و در روایات به آن تصریح شده است: «معصومٌ منصوب العصمة».^۶
۱۹. تحت تعلیم مستقیم از امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است: «دّرس السید احمد الحسن علی ید الامام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف».^۷
۲۰. دعوت من همانند دعوت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است: «فدعوتی کدعوة نوح و إبراهیم و کدعوة موسی و کدعوة عیسی و کدعوة محمد صلی الله علیه و آله».^۸

۱. المشابهات، ج ۴، ص ۴۴. ۲. همان، ج ۱، ص ۲۶۰.

۳. بیانیه (الیمانی الموعود)، تاریخ ۱۳۸۴/۳/۹ هـ.ش. ۴. بیان الحق و السداد من الأعداد، ج ۱، ص ۴۶.

۵. المشابهات، ج ۴، ص ۴۶. ۶. همان، ص ۴۳.

۷. همان، ۴۴. ۸. الجواب المنیر، ج ۱، ص ۷.

۲۱. اراده من همان اراده و خواست خداوند است. «إرادتی هی إرادة الله سبحانه و تعالی و مشیئته».^۱
۲۲. من راه مستقیم به سوی بهشت نعیم هستم: «أنا الصراط المستقیم إلى جنات النعیم».^۲
۲۳. کسی که از من رویگردانی کند هلاک و نابود می شود: «من تخلف عني هلك و هوی».^۳
۲۴. او روشن ترین ستارگان، زره داوود، ستاره شش پر و ستاره صبح است: «انه سعد النجوم و درع داوود والنجمة السداسية و نجمة الصبح».^۴
۲۵. کتاب خدا و قرآن ناطق است: «کتاب الله و القرآن الکریم الناطق».^۵
۲۶. رسول خدا به او وصیت و اسم وی، نسب و صفت وی را بیان کرده است: «ان رسول الله ﷺ وصی به و ذکر اسمه و نسبه و صفته».^۶
۲۷. ائمه علیهم السلام من را با اسم، نسب، صفت و محلم بیان کرده اند: «ان الائمة علیهم السلام ذکرونی باسمی و نسبی و صفتی و سکنی».^۷
۲۸. اشعیا، ارمیا، دانیال و یوحنا مردم زمین را به آمدن بشارت داده اند: «ان اشعیا وارمیا ودانیال ویوحنا البربری بینوا امری لأهل الارض قبل سنین طویلة».^۸
۲۹. خون امام حسین علیهم السلام به خاطر خدا و پدرش و احمد الحسن ریخته شده است: «ان دماء الإمام الحسین علیهم السلام سالت فی کربلاء لله ولأجل أبی علیهم السلام ولأجلی».^۹

۲. بیانیة برائت در تاریخ ۱۰/۵/۱۳۸۳ ه. ش.

۱. الجواب المنیر، ج ۱، ص ۸.

۴. بیان الحق و السداد، ج ۱، ص ۳۸.

۳. همان.

۶. الجواب المنیر عبر الاثیر، ج ۱، ص ۱۸.

۵. همان، ص ۱۴.

۸. همان، ص ۲۰.

۷. همان، ص ۱۹.

۹. همان، ص ۱۹.

۳۰. در آیات بسیاری با عنوان رسول به وی اشاره شده است: «أنه المشار اليه بالرسول في آيات كثيرة من القرآن، منها ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا﴾؛^۱ ﴿أَنْتَ لَهُمُ الدِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ﴾؛^۲ ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾؛^۳ ﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾^۴». ^۵

۳۱. همه اختیارات پیامبر اکرم ﷺ و حضرت علی علیه السلام؛ اعم از رسالت و ولایت، در مهدی اول جمع شده است: «ففي المهدي الاول يجتمع دور محمد ﷺ و دور علی علیه السلام، أي الرسالة والولاية».^۶

۳۲. همانا ختم نبوت، یعنی به انتهاء رسیدن نبوت و توقف آن امری نادرست است: «أن ختم النبوة، أي انتهاء النبوة و توقفها أمرٌ غير صحيح»^۷

۳۳. زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد، بعد از آنکه از ظلم و جور پر شده است: «انه يملأ الارض قسطاً و عدلاً، بعدما ملئت ظلماً و جوراً».^۸

۳۴. باقیمانده آل محمد ﷺ است: «انا بقية آل محمد».^۹

۳۵. تأیید شده جبرائیل است: «مؤيد جبرائيل».^{۱۰}

۳۶. استوار و محکم شده میکائیل است: «مسدد بميكائيل».^{۱۱}

۳۷. یاری شده اسرافیل است: «منصور ياسرافيل».^{۱۲}

۲. دخان، ۱۳.

۱۵. اسراء، ۱۵.

۴. یونس، ۴۷.

۳. جمعه، ۲.

۶. همان، ج ۴، ص ۴۶.

۵. الجواب المنير، ج ۱، ص ۲۴.

۸. بیانیة احمد الحسن ۹/ ۳ / ۱۳۸۴ هـ.ش.

۷. النبوة الخاتمة، ص ۱۶.

۱۰. همان.

۹. الجواب المنير، ج ۱، ص ۴۱.

۱۲. همان.

۱۱. همان.

۳۸. یاری من بر مسلمانان واجب است: «يجب على الامة نصرتي»^۱.
۳۹. کسی که به من ایمان نیاورد وارد جهنم می شود: «من لم يؤمن بى فهو فى النار»^۲.
۴۰. مؤید به روح القدس است: «مؤيد بروح القدس»^۳.
۴۱. نامش در انجیل بیان شده است: «مذكور فى الإنجيل»^۴.
۴۲. نامش در تورات آمده است: «مذكور فى التوراة»^۵.
۴۳. همانند عیسی علیه السلام است که جان خودش را فدا نمود: «شبيه عيسى بن مريم عليه السلام الذى فداه بنفسه»^۶.
۴۴. برتر از عیسی بن مریم است: «أفضل من نبى الله عيسى بن مريم»^۷.
۴۵. گوسفند به پا خاسته در خواب یوحنا است: «الخروف القائم فى رؤيا يوحنا اللاهوتى»^۸.
۴۶. عالم ترین مردم به تورات، انجیل و قرآن است: «اعلم الناس بالتوراة والإنجيل والقرآن»^۹.
۴۷. امام مهدی علیه السلام او را برای اصلاح حوزه های علمیه ارسال کرده است. «أرسله الامام المهدى عليه السلام للإصلاح فى الحوزة العلمية»^{۱۰}.
۴۸. خبر عظیم است: «انه النبأ العظيم»^{۱۱}.
۴۹. سنگ نجات دهنده کشتی نوح در دست علی علیه السلام است: «حجر فى يمين على بن أبى طالب ألقاه فى يوم ليهدى به سفينة نوح»^{۱۲}.

۱. برائت صادر شده در تاریخ ۱۳۸۳/۵/۱۰ ه.ش. ۲. همان.

۳. الجواب المنير، ج ۱، ص ۴۱. ۴. همان، ص ۲۵.

۵. همان. ۶. الجواب المنير، ج ۴، ص ۴۶.

۷. همان. ۸. همان.

۹. المتشابهات، ج ۴، ص ۴۶. ۱۰. الجواب المنير، ج ۱، ص ۳۷.

۱۱. بيان الحق والسداد من الأعداد، ج ۱، ص ۴۵. ۱۲. الجواب المنير، ج ۱، ص ۱۶.

۵۰. خداوند به واسطه او ابراهیم را از آتش نجات داد: «ان الله نجى به نبيه ابراهيم عليه السلام من نار نمرود».^۱
۵۱. خداوند به واسطه او یونس را از شکم ماهی نجات داد: «ان الله خلص به نبيه يونس عليه السلام من بطن الحوت».^۲
۵۲. به واسطه او موسی علیه السلام با خدا سخن گفت: «ان الله كلم به موسى بن عمران عليه السلام على الطور».^۳
۵۳. او را همان عصای موسی قرار داد تا به دریا بزند: «جعله عصا تفلق البحار».^۴
۵۴. او را زره داوود قرار داد: «جعله درعاً لداوود».^۵
۵۵. امیرمؤمنان علیه السلام در روز احد به واسطه او از خودش محافظت کرد است: «تدرع به امير المؤمنين عليه السلام يوم احد».^۶
۵۶. همانا او فرستاده مسیح و ایلیا و خضر است: «انه رسول السيد المسيح عليه السلام و رسول إيليا و رسول الخضر».^۷
۵۷. او دابة الارضی است که در آخر الزمان سخن خواهد گفت: «دابة الارض التي تكلم الناس في آخر الزمان».^۸
۵۸. مهر نبوت در پشت دارد: «بظهره خاتم النبوة».^۹
۵۹. حجر الاسود است: «انه الحجر الاسود».^{۱۰}

۱. الجواب المنير، ج ۱، ص ۱۶.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

۵. همان.

۶. همان.

۷. همان، ص ۳۰.

۸. بیوگرافی احمد بصری ۱۸/۶/۱۳۸۴ هـ.ش.

۹. الجواب المنير، ج ۴، ص ۵۹.

۱۰. همان، ص ۷۶.

۶۰. باغی از باغ‌های بهشت است که پیامبر خدا از آن خبر داده است: «روضة

من رياض الجنة أخبر عنها رسول الله ﷺ».^۱

۶۱. یارانش اولین کسانی هستند که وارد بهشت می‌شوند: «انصاره أول من

يدخلون الجنة».^۲

۶۲. روح القدس نازل نمی‌شد، مگر به همراه محمد ﷺ و پس از وفات ایشان

به علی علیه السلام منتقل شد و سپس به امامان بعد از ایشان و پس از آنان به

مهدیین دوازده‌گانه نازل خواهد شد: «روح القدس الاعظم لم ينزل الا

مع محمد ﷺ انتقل بعد وفاته الى علي عليه السلام ثم الى الائمة ثم بعدهم الى

المهديين الاثني عشر».^۳

۶۳. او همان خضر نبی است: «و الحقيقة أن العبد الصالح هو قائم آل

محمد ﷺ».^۴

۶۴. او ناقه صالح است: «هو ناقة الصالح».^۵

۶۵. او مرده زنده است: «هو الحي الميت».^۶

۶۶. او حرز حضرت فاطمه علیها السلام است: «هو حرز فاطمة عليها السلام».^۷

۶۷. او صدر نشین مخلوقات و صاحب نیکوکاری و پرهیزگاری است: «هو

صدر الخلائق ذو البر والتقوى».^۸

ادعاهای مذکور، برخی از سخنان احمد بصری است که با بررسی هر کدام آنها،

کذب و واهی بودن تمامی آن‌ها روشن می‌شود. نکته قابل توجه اینکه احمد بصری

برای هیچکدام از ادعاهای خود ادله عقلی و نقلی معتبری ذکر نکرده و حتی

۲. برائت صادر شده در تاریخ ۱۳۸۳/۵/۳ ه.ش.

۱. الجواب المنير، ج ۴، ص ۷۶.

۴. رحلة موسى الى مجمع البحرين، ص ۴۴.

۳. الجواب المنير، ج ۱، ص ۳۹.

۶. همان، ص ۴۹.

۵. بيان الحق والسداد من الاعداد، ج ۱، ص ۵۰.

۸. همان، ص ۵۳.

۷. همان، ص ۵۱.

برخی از این اوصاف، مختص رسول گرامی اسلام ﷺ، حضرت امیرالمومنین علیه السلام، امام مهدی علیه السلام و یا حتی در خصوص جبرائیل علیه السلام صادر شده‌اند. علاوه بر آن، هر آنچه از سنگ و چوب و باغ و حتی گوسفندانی که در انجیل تقدیس شده را جلوه‌ای از خود دانسته است.

■ مدعای سیاسی احمد بصری

وی بر این باور است که حق انتخاب حاکم در هر عصر و زمانی با خداوند است و مردم حقی در انتخاب حاکم و برگزاری انتخابات ندارند. لذا با توجه به این دیدگاه، زمان حاضر را نیز مشمول این قانون دانسته و خود را به استناد حدیث موسوم به وصیت در کتاب الغیبة شیخ طوسی رحمه الله علیه، حاکم و خلیفه برحق الهی می‌داند. وی بر اساس این باور، در تاریخ (۵/ ۹/ ۱۳۸۲ ه.ش) نامه‌ای خطاب به رهبر معظم انقلاب اسلامی ایران نوشته و تحویل فوری حکومت ایران را خواستار شده است. در این نامه آورده است:

إلى السيد على الخامني

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعاً بَصِيراً﴾

علیک بتسلیم الحکم فی ایران إلى وصی الإمام المهدی علیه السلام و بعکسه تکنون عاصی لأمر الإمام المهدی علیه السلام. و علی الشعب الإيراني التشریف فی بلاد الری-
التي تروی اهل الأرض الذین فی آخر الزمان- تمکینی من حکم بلاد ایران^۱.

البته احمد بصری در سال (۱۳۹۳ ه.ش) از این باور تا حدودی عقب نشینی کرد و با درخواست کرسی قانونی در مجلس عراق، به نوعی مشروعیت دموکراسی را

تایید نمود و حتی در ویدئوی منتشر شده از دکتر علاء سالم^۱، باور قبلی خود مبنی بر حاکمیت الله را بطور رسمی نقض کرد. علاء سالم می‌گوید: «حاکمیت الله، از انتخابات جدا نیست و بی ارتباط نمی‌باشد. و کسی تصور نکند که ما، مخالف و ضد انتخابات هستیم. بلکه مردم می‌توانند، در انتخاب حاکم، مشارکت داشته باشند.»

این درحالی است که احمدبصری در کتاب‌های خود، دموکراسی و انتخابات را بطور جدی مخالف با قرآن و دین اسلام دانسته است.^۲ با گذشت زمان، احمد بصری در صفحه فیسبوک خود در تاریخ ۱۳۹۷/۵/۲ ه.ش)، از چرخش باورش پرده برداشته و راه حل‌رهایی عراق از مشکلات را در گرو حاکمیت سید محمد جعفر محمد باقر صدر دانست. وی در این بیانیه گفته است:

«ما ادري تضحك... تبجي..... تلطم. ۱۵ سنة على هالقوانه نفسه ويريدونها تستمر بربكم‌های دولة لو عصابة نصب واحتيال ماكو حل غير التغيير الجذري السيد جعفر الصدر رئيس حكومة انقاذ مستقل؛ نمی‌دانم بخندی... گریه کنی... خودت را بزنی. پانزده سال، همان قانون و می‌خواهند ادامه پیدا کند شما را به خدا این دولت است یا گروهک تقلب و کلاه برداری؟! هیچ راه حلی جز تغییر ریشه‌ای، با سید جعفر صدر به عنوان رئیس حکومت‌رهایی بخش مستقل نیست.»

۱. دکتر علاء سالم، یکی از پیروان اصلی احمد بصری است. می‌توان او را در بین حلقه اصلی مکتب نجف دانست. وی در حدود ۲۰ سال در ایران تحصیلات خود را ادامه داده و پس از مراجعت به عراق، پرده از راه انحرافی خود برداشت.

۲. المتشابهات، ج ۱، ص ۹۵.

پرسش‌های درس

۱. چند نمونه از ادعاهای احمد بصری را بیان کنید.
۲. نام و جایگاه یمانی در باور احمد بصری چیست؟
۳. یک نمونه از آیاتی که احمد بصری برای اثبات رسول بودن خود آورده را بیان کنید.
۴. باور احمد بصری درباره روح القدس چیست؟
۵. مدعای سیاسی احمد بصری چیست؟



درس سوم

قانون شناخت
حجت‌های الهی

یکی از موارد سوء استفاده در جریان احمد الحسن البصری، مسأله قانون شناخت حجت‌های الهی است. احمد بصری با برداشتی ناقص از روایت امام باقر علیه السلام^۱ قانون خود ساخته‌ای را با عنوان قانون شناخت حجت‌های الهی وضع کرده و با انحصار این قانون در «وصیت، سلاح و پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله»^۲ سعی در تطبیق محتوای آن با شخصیت خود دارد.

وی برای مطابقت قانون مذکور با شخصیت خود، به حدیث موسوم به وصیت در کتاب الغیبة طوسی رحمته الله علیه^۳ استناد نموده و با تأویل سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله به علم و تأویل پرچم بر دعوت به حاکمیت الله، مدعی برخورداری از سلاح و پرچم شده و سعی در اثبات وصایت و حجیت خود دارد.

احمد بصری و اتباع او برای استخراج قانون شناخت حجت‌های الهی،

۱. عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: «... يَخْرُجُ مِنْ مَكَّةَ هُوَ وَمَنْ مَعَهُ الثَّلَاثُمِائَةِ وَبِطَعَةِ عَشْرَيْبَا يُعَوْنُهُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ مَعَهُ عَهْدُ نَبِيِّ اللَّهِ وَرَايَتُهُ وَسِلَاحُهُ وَوَزِيرُهُ مَعَهُ فَيَتَنَادَى الْمُتَنَادَى بِمَكَّةَ بِأَسْمِهِ وَأَمْرُهُ مِنَ السَّمَاءِ حَتَّى يَسْمَعَ أَهْلُ الْأَرْضِ كُلُّهُمْ اسْمُهُ اسْمُ نَبِيِّ مَا أَشْكَلُ عَلَيْكُمْ فَلَمْ يُشْكَلْ عَلَيْكُمْ عَهْدُ نَبِيِّ اللَّهِ وَرَايَتُهُ وَسِلَاحُهُ وَالنَّفْسُ الزَّكِيَّةُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ فَإِنْ أَشْكَلْ عَلَيْكُمْ هَذَا فَلَا تُشْكَلْ عَلَيْكُمْ الصُّوْتُ مِنَ السَّمَاءِ بِأَسْمِهِ وَأَمْرِهِ وَإِيَّاكَ وَشُدَّ أَدَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام فَإِنْ لَالَ مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ رَايَتُهُ وَ لَغَيْرِهِمْ رَايَاتٍ قَالُوا لَمْ يَلْزَمِ الْأَرْضَ وَلَا تَتَّبِعْ مِنْهُمْ رَجُلًا أَبَدًا حَتَّى تَرَى رَجُلًا مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ، مَعَهُ عَهْدُ نَبِيِّ اللَّهِ وَرَايَتُهُ وَسِلَاحُهُ فَإِنْ عَهْدُ نَبِيِّ اللَّهِ صَارَ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ثُمَّ صَارَ عِنْدَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ...». تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۶۵.

۲. «قانون معرفة الحجة وفقراته الثلاث... وهي تنصيب خليفة وكونه أعلم وأمر المكلفين بطاعته». احمد الحسن، عقائد الاسلام، ص ۶۷.

۳. طوسی، الغیبة، ص ۱۵۱.

ابتدای روایت امام باقر علیه السلام را حذف کرده و تنها به بخشی از آن استناد می‌کنند. چنانچه ناظم العقیلی در کتاب «الوصیة والوصی احمدالحسن»، این روایت را بدینگونه آورده است:

عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «فَإِنَّ لَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ زَايَةً وَلِغَيْرِهِمْ زَايَاتٍ فَأَلْزِمُوا الْأَرْضَ وَلَا تَتَّبِعْ مِنْهُمْ رَجُلًا أَبَدًا حَتَّى تَرَى رَجُلًا مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ مَعَهُ عَهْدُ نَبِيِّ اللَّهِ وَزَايَتُهُ وَسِلَاحُهُ؛ پس همانا برای آل محمد و علی علیه السلام

پرچمی است و برای دیگران پرچم‌هایی. پس منتظر باش و هرگز از آنان تبعیت نکن تا اینکه مردی از فرزندان حسین علیه السلام را ببینی که همراه او عهد و پرچم و سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله است»^۱.

وی در ادامه چنین استدلال کرده است: «یمانی همان کسی است که از فرزندان امام حسین علیه السلام است و وصیت و دعوت و علم رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه اوست»^۲.

با مراجعه به اصل روایت، آنچه به دست می‌آید این است که در ابتدای روایت، به شش نشانه اشاره شده و ناظم العقیلی به جهت فرار از مسأله، روایت را تقطیع نموده، تا بتواند با استناد به بخش پایانی روایت، مستندی برای قانون سه گانه احمد بصری بسازد. نشانه‌های موجود در این روایت عبارتند از:

۱. همراه او ۳۱۳ نفر هستند که بین رکن و مقام بیعت می‌کنند. «مَعَهُ الثَّلَاثُمِائَةِ وَبَضْعَةُ عَشَرَ يُبَايِعُونَهُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ».
۲. عهد نبی الله صلی الله علیه و آله. «مَعَهُ عَهْدُ نَبِيِّ اللَّهِ».
۳. پرچم نبی الله صلی الله علیه و آله. «وَزَايَتُهُ».
۴. سلاح نبی الله صلی الله علیه و آله. «وَسِلَاحُهُ».
۵. وزیر امام مهدی علیه السلام. «وَوَزِيرُهُ مَعَهُ».

۲. الوصیة والوصی احمدالحسن، ص ۱۲۳.

۱. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۶۵.

۶. صوت آسمانی که آن را تمامی مردم جهان می‌شنوند. «فَيُنَادِي الْمُنَادِي بِمَكَّةَ بِاسْمِهِ وَ أَفْرِهِ مِنَ السَّمَاءِ حَتَّى يَسْمَعَهُ أَهْلُ الْأَرْضِ كُلُّهُمْ».

علاوه بر آن، چنانچه احمد بصری بخواند قانون شناخت حجت‌های الهی را از این روایت به دست بیاورد با چند محذور مواجه خواهد شد:

۱. این روایت برای شناخت قائم عَلَيْهِ السَّلَام صادر شده و قابل تعمیم به سایر حجج الهی، اعم از انبیاء و اوصیاء نیست. زیرا شناخت انبیاء الهی با عهد و سلاح و پرچم رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غیر قابل تصور بوده و سایر اوصیاء پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز با صوت و صیحه آسمانی شناخته نشده‌اند.

۲. چنانچه بخواهیم قائم عَلَيْهِ السَّلَام را با این روایت بشناسیم، بهتر است به تمامی شاخصه‌ها و مؤلفه‌های مذکور در روایت متمسک شویم و این اجازه را نداریم که برخی از آنان را برداشته و برخی دیگر را نادیده بگیریم.

به نحو اجمالی، در پاسخ به قانون سه‌گانه احمد بصری، پیرامون شناخت حجت‌های الهی گفته می‌شود:

اولاً تأویلات صورت گرفته برای سلاح و پرچم، با روایات متواتر اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام مناسبتی ندارند.^۱

ثانیاً دعوت به حاکمیت الله نمی‌تواند به عنوان شاخصه شناخت حجت الهی محسوب شود، زیرا اصل سؤال این است که چگونه می‌توان مدعی صادق را از مدعی کاذب، (که هر دو مردم را به حاکمیت الله دعوت می‌کنند) باز شناخت؟ اگر در پاسخ بگوییم؛ هر کسی که دعوت به حاکمیت الله می‌کند او مدعی صادق است، پاسخی نادرست داده‌ایم زیرا عین سؤال را در پاسخ قرار داده‌ایم. مانند این است که سؤال کنیم: چگونه می‌توانیم مالک حقیقی این کتاب را با وجود شیادان و کلاهبرداری که به دروغ ادعای مالکیت می‌کنند بشناسیم؟ در پاسخ

۱. در مباحث بعدی به باطل بودن این تأویلات اشاره شده است.

گفته شود: هر کسی که آمد و گفت من مالک کتاب هستم او راست می گوید! یا اینکه در پاسخ به این سؤال که؛ چگونه می توان أعلم مراجع تقلید را بازشناخت؟ گفته شود: ببینید هر کدام که ادعای أعلم بودن کرد او أعلم است!

ثالثاً مُعَرِّف باید اَعَرَف از مُعَرَّف باشد^۱ و علاوه بر آن باید بی نیاز از مُعَرَّف دیگر باشد وگرنه تسلسل^۲ پیش می آید، زیرا در این صورت هر مُعَرِّفی نیازمند مُعَرِّفی دیگر تا بی نهایت خواهد شد. با حفظ این مقدمه؛ هر کدام از وصیت یا علم و دعوت به حاکمیت الله؛ به جهت ابهام در تعریف^۳ و شمول^۴ و تعیین مصداق^۵، نیازمند مُعَرِّف دیگری هستند که دارای شرایط فوق باشند و با این حساب، حجت خدا با این سه مُعَرِّف قابل شناسایی نیست و مُعَرِّفین مذکور؛ فاقد شرط منطقی و عقلی برای مُعَرَّف بودن هستند.

رابعاً قانون ارائه شده از سوی احمد بصری اطلاق افرادی^۶ ندارد و با مراجعه به آیات و روایات مشخص می گردد که؛ شناخت انبیاء الهی، به عنوان یک قاعده، متوقف بر ارائه وصیت، یا برخورداری از علم یا صرف دعوت به حاکمیت الله نبوده

۱. معرفی کننده باید از معرفی شونده شناخته شده تر باشد. المنطق، مظفر، ص ۱۲۳.

۲. تسلسل عبارتست از ترتب امور نامتناهی، بدین صورت که چیزی معلول چیزی باشد و دومی نیز معلول سومی و سومی معلول چهارمی و بدین منوال تا بی نهایت. نهاية الحکمة، طباطبائی، ص ۲۱۷.

۳. به عنوان نمونه؛ اگرچه ارائه علم الهی، یکی از شاخصه های شناخت حجت های الهی می تواند باشد، اما باید دانست که تعریف روایات معصومین (علیهم السلام) از این علم چیست و وجه تمایز این علم از سایر علوم بشری کدام است؟

۴. با مراجعه به آیات و روایات مشخص می شود که همه انبیاء به وصیت یا به علم استناد نکرده و حتی برخی از پیامبران صرفاً به معجزه الهی تمسک کرده اند، لذا این قاعده شمول و اطلاق افرادی ندارد.

۵. هر کدام از وصیت و علم و دعوت به حاکمیت الله، می تواند امر را برای مردم، در تعیین مصداق مشتبه کنند و خود، عامل انحراف از حق شوند، زیرا اسم مذکور در وصیت، قابل صدق بر همگان بوده و علم نیز می تواند با توجه به سطح علمی و تخصص مخاطبین تعریف شود و دعوت به حاکمیت الله نیز می تواند از جانب هر کسی اتفاق بیافتد.

۶. شمول حکم به حسب افراد خارجی را «اطلاق افرادی» می گویند و این در جایی است که افراد متعددی در کار باشد و طبیعت، قابلیت صدق بر هر یک از آنها را داشته باشد، مانند: «اکرم العالم» که عالم، افراد مختلفی دارد و حکم اکرام شامل همه آن افراد می شود. صدر، محمد باقر، دروس فی علم الاصول، ج ۱، ص ۲۳۷.

است. مشخصاً می‌توان به وصیت اشاره کرد که استناد به آن در سیره پیامبران الهی نبوده و حتی از آن به عنوان شرط لازم برای شناخت انبیاء نیز یاد نشده است. حتی در مصادیقی دیده می‌شود که اساساً امکان ارائه وصیتی از پیامبر پیشین وجود نداشته است؛ مانند مساله حضرت آدم علیه السلام، که نمی‌تواند خود را با وصیت پیامبر پیشین معرفی کرده باشد، زیرا اساساً پیش از ایشان پیامبری نبوده و به عبارتی سالبه به انتفاء موضوع^۱ است.

احمدبصری در پاسخ به این اشکال گفته است: حضرت آدم از حجج الهی مستثنی است و ایشان با نص مستقیم الهی برای مردم معرفی شده و وصیتی نداشته است. آنجا که خداوند فرمود: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^۲ مردم دانستند که آدم حجت خداوند است.^۳

در پاسخ به وی گفته می‌شود، بر فرض این که هنگام صادر شدن این خطاب الهی، انسان‌های دیگری نیز بوده‌اند، اما با مراجعه به آیات قبل و بعد، مشخص می‌شود که مخاطب خداوند در این خطاب، ملائکه و ابلیس بوده و نه انسان یا موجوداتی شبیه آن. لذا ملائکه در پاسخ عرض کردند: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ»^۴ در حالیکه سؤال این است که انسان‌ها چگونه آدم علیه السلام را به عنوان پیامبر الهی شناختند، نه ابلیس و نه ملائکه! ممکن است برخی از اتباع احمدبصری در مواجهه با این سؤال بی پاسخ بگویند: ممکن است مردمان زمان حضرت آدم علیه السلام، او را در عالم رؤیا به پیامبری شناخته باشند، که در پاسخ گفته می‌شود:

۱. اگر در یک قضیه‌ای اصلاً موضوعی وجود نداشته باشد، هر چیزی را میتوان از آن سلب کرد. مثلاً «قادر بودن شریک خداوند متعال» سالبه به انتفاء موضوع است زیرا خداوند شریکی ندارد تا گفته شود که او قادر است یا نیست.

۲. عقائد الاسلام، ص ۷۰.

۳. بقره، ۳۰.

۴. بقره، ۳۰.

اولاً برای اثبات این ادعای بی اساس به کدامین آیه و روایت استناد می‌کنید؟ ثانیاً طبق روایتی از امام کاظم علیه السلام آمده است: «همانا رؤیا در ابتدای خلق انسان نبوده و بعداً به وجود آمده است. راوی از علت آن پرسید و امام علیه السلام فرمود: همانا خداوند پیامبری را مبعوث فرمود و مردم خود را به عبادت و طاعت خدا فراخواند. آنان گفتند اگر این کار را انجام دهیم برای ما چه حاصل می‌شود و بدان که تو از ما ثروتمندتر و قوی‌تر نیستی. ایشان فرمود: اگر از من اطاعت کنید شما را پس از مرگ داخل در بهشت می‌کنم و اگر مخالفت کنید وارد جهنم می‌کنم. گفتند چه زمانی این کار را انجام می‌دهی؟ فرمود هنگامی که مرگ شما را فرا گرفت. گفتند ما امواتمان را دیدیم که تبدیل به استخوان شده و از بین رفتند، با این سخنان آن پیامبر را بیشتر تکذیب کرده و به تمسخر گرفتند. پس خداوند رؤیا را در خواب آنان قرار داد. آنان به نزد پیامبر آمده و ماجرای دیدن رؤیا را بازگو کردند. ایشان فرمود: خداوند از این طریق خواست با شما احتجاج کند به اینکه وقتی شما می‌میرید روحتان همانند خواب می‌رود و به بدن هایتان بازمی‌گردد تا عقاب شوید».^۱

نکته: در اینکه هر پیامبری وصی داشته است، جای هیچ شکی نیست،^۲ اما محل نزاع و بحث در این است که مردم، چگونه پیامبران زمان خود را شناخته‌اند

۱. از امام کاظم علیه السلام فرمود: «إِنَّ الْأَخْلَامَ لَمْ تَكُنْ فِيمَا مَضَىٰ فِي أَوَّلِ الْخَلْقِ وَإِنَّمَا حَدَّثْتُ فَقُلْتُ وَمَا الْعِلَّةُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ ذِكْرُهُ بَعَثَ رَسُولًا إِلَىٰ أَهْلِ زَمَانِهِ فَدَعَاهُمْ إِلَىٰ عِبَادَةِ اللَّهِ وَطَاعَتِهِ فَقَالُوا إِنَّا فَعَلْنَا ذَلِكَ فَتَنَا فَوَاللَّهِ مَا أَنْتَ بِأَكْثَرِنَا مَالًا وَلَا بِأَعَزَّنَا عَشِيرَةً فَقَالَ إِنَّا أَطَعْنُمُونِي أَدْخَلُكُمْ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَإِن عَصَيْتُمُونِي أَدْخَلُكُمْ اللَّهُ النَّارَ فَقَالُوا وَمَا الْجَنَّةُ وَالنَّارُ فَوَصَفَ لَهُمْ ذَلِكَ فَقَالُوا مَتَىٰ تَصِيرُ إِلَىٰ ذَلِكَ فَقَالَ إِذَا مِتُّمْ فَقَالُوا لَقَدْ رَأَيْنَا أَمْوَاتَنَا صَارُوا عِظَامًا وَرَفَاتًا فَازْدَادُوا لَهُ تَكْذِيبًا وَبِهِ اسْتِخْفَافًا فَلَحَدَّثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِمُ الْأَخْلَامَ فَاتَوَّهُ فَأَخْبَرُوهُ بِمَا رَأَوْا وَمَا أَنْكَرُوا مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَرَادَ أَنْ يَخْتَبِرَ عَلَيْكُمْ بِهَذَا هَكَذَا تَكُونُ أَرْوَاحُكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَإِنْ يَلِيقُ أَنْبَاءُكُمْ تَصِيرُ الْأَرْوَاحُ إِلَىٰ عِقَابٍ حَتَّىٰ تُبْعَثَ الْأَبْدَانُ». الكافي، ج ۸، ص ۹۰.

۲. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنَّ أَوَّلَ وَصِي كَانَ عَلَىٰ وَجْهِ الْأَرْضِ؛ هَبَّةُ اللَّهِ بُنَىٰ آدَمَ وَمَا مِنْ نَبِيٍّ مَضَىٰ إِلَّا وَلَهُ وَصِيٌّ». الكافي، ج ۱، ص ۲۲۴.

و آیا هر پیامبری برای معرفی خود به مردم، به وصیت پیامبر پیشین استناد کرده است؟

باید توجه داشت که هیچکدام از انبیاء الهی مانند حضرت ابراهیم و یوسف و موسی و عیسی علیهم‌السلام؛ خود را با وصیت پیامبر پیشین معرفی نفرموده‌اند و اگر در بین تمامی انبیاء الهی، با موارد انگشت شماری مواجه شدیم که به واسطه وصیت پیامبر پیشین شناخته شده است، نمی‌تواند مؤید ادعای احمد بصری شده و با جزء به کل دست یافت.

به عنوان مثال می‌توان به مساله پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اشاره کرد که در کتاب پیامبر قبل از خود معرفی شده است، که آنهم خاص مسیحیان بوده و هیچگاه برای معرفی خود برای مشرکین یا یهودیان مگه به وصیت حضرت عیسی علیه‌السلام استناد نفرمود.

❁ حجت‌های الهی

حجت در لغت، به معنای برهان و بیانی است که با آن حریف را قانع یا دفع کنند.^۱ این برهان و بیان می‌تواند اعم از بیان نقلی و عقلی بوده باشد که از آندو به حجت ظاهری و باطنی تعبیر شده است.^۲ امام کاظم علیه‌السلام حجت‌های الهی را این گونه دسته‌بندی کرده و فرموده است:

«إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةً ظَاهِرَةً وَحُجَّةً بَاطِنَةً فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ

وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأَيُّمَةُ عليهم‌السلام وَأَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ؛ همانا حجت خداوند برای

بندگان، دوگونه است: حجت ظاهری و حجت باطنی. اما حجت ظاهری

رسولان و انبیاء و ائمه علیهم‌السلام هستند و حجت باطنی عقل‌ها است.^۳

۲. آلوسی والتشیع، ص ۲۷۹.

۱. لسان العرب، ج ۲، ص ۲۲۸.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۱۶.

بنابراین، در بین تمامی انسان‌ها، تنها رسولان و انبیاء و ائمه معصومین علیهم‌السلام حجت ظاهری خداوند بوده و افرادی که دارای چنین شاخصه‌ای نباشند، به عنوان حجاج الهی شناخته نخواهند شد. البته در این میان، حضرت زهرا علیها‌السلام استثناء شده و با وجود اینکه پیامبر یا امام نیست، اما به عنوان حجت الهی بر تمامی خلق معرفی شده است. چنانچه در روایاتی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمده است:

«أَنَا وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالحَسَنُ وَالحُسَيْنُ وَتِسْعَةٌ مِنْ وَلَدِ الحُسَيْنِ حُجَجُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَعدَاؤُنَا أعداءُ اللَّهِ وَأَوْلِيَاؤُنَا أولياءُ اللَّهِ؛ من و علی، فاطمه، حسن، حسین و نه فرزند حسین علیهم‌السلام حجت‌های خدا بر خلق او هستیم. دشمنان ما دشمنان خدا و دوستان ما دوستان خدا هستند»^۱.

بدیهی است که برای شناخت هر کدام از انبیاء و رسولان و همچنین برای شناخت امامان معصوم علیهم‌السلام به عنوان اوصیاء پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قانون و شاخصه‌هایی برای شناخت آنان وجود دارد که مورد بررسی قرار خواهند گرفت:

۱. انبیاء و رسولان علیهم‌السلام؛ با قوانین و نشانه‌های منطبق با زمان و به عبارتی با قوانین اقتضائی شناخته شده‌اند. بنابر این ممکن است در زمان پیامبری از پیامبران الهی، مساله تعبیر خواب مورد توجه پادشاهان و مردم بوده و پیامبر الهی نیز با استفاده از این ابزار و با ارائه مرحله‌ای برتر و بالاتر از آن، برتری و حجیت خود را بر آنان اثبات کند.

۲. اوصیاء پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم؛ با قوانین و شاخصه‌های اختصاصی شناخته شده و در تمامی موارد با یکدیگر مشترک هستند، لذا قانون شناخت حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام همان قانونی است که با آن امیرالمومنین علیه‌السلام را شناخته‌ایم. بنابراین، می‌توان نام این قانون را قانون اختصاصی نامید.

❁ قوانین اقتضائی معرفت انبیاء علیهم السلام

همانطور که گفته شد؛ قانون معرفت انبیاء و رسولان علیهم السلام، ممکن است به اقتضای شرایط و زمان، تغییر یافته و از قانون مشترکی تبعیت ننمایند. چنانچه ابن سکیت به امام هادی علیهم السلام عرض کرد: «چرا خداوند موسی بن عمران علیهم السلام را با عصا و ید بیضاء و ابزار جادو مبعوث کرد و عیسی علیهم السلام را با معجزات طبی و محمد ﷺ را با معجزه کلام و سخنرانی؟ امام علیهم السلام در پاسخ فرمود: «هنگامی که خدا موسی علیهم السلام را مبعوث کرد جادو بر مردم زمانه اش تسلط داشت و خدا ماندی از آن را آورد که بر آن توانا نبودند و بوسیله آن جادوی آنها را باطل کرد و حجت خود را بر آنها اثبات کرد، و خداوند عیسی علیهم السلام را وقتی مبعوث کرد که بیماری ها بر مردم مسلط بود و نیاز به طب داشتند و از خدا معالجه ای آورد که ماندش را نداشتند و به اجازه خدا مرده ها را زنده کرد و کور مادر زاد و مبتلا به برص^۱ را درمان نمود و حجت را بر آنها تمام کرد و خداوند محمد ﷺ را در وقتی مبعوث کرد که هنر غالب هم عصرانش سخنرانی و سخنوری بود (و به گمانم شعر را هم فرمود) و از طرف خدا پندها و دستوراتی شیوا آورد که گفتار آنها را بیهوده نمود و حجت را بر آنها اثبات کرد...»^۲

۱. برص (به فتح باء يك نقطه و فتح راء بی نقطه): سفیدی ای است که در ظاهر پوست بدن به هم می رسد از ریخته شدن بلغم در باطن آن. و فرق میان آن و بهق سفید، این است که موضع برص فرو رفته می باشد، مانند موضع داغ و براق می باشد و چون سوزنی در آن فرو برند، نه خون از آن ظاهر می شود و نه خوناب، به خلاف بهق سفید.

۲. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ السَّيَّارِيِّ، عَنْ أَبِي يَعْقُوبَ الْبَغْدَادِيِّ، قَالَ: قَالَ ابْنُ السَّيِّكِيِّ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّمَا دَعَا اللَّهُ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْعَصَا وَ يَدِهِ الْبَيْضَاءِ وَ آلَةَ السِّحْرِ، وَ بَعَثَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْأُظْطِ، وَ بَعَثَ مُحَمَّدًا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ - بِالْكَلَامِ وَ الْحُطْبِ؟ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ اللَّهَ لَمَّا بَعَثَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ الْغَالِبُ عَلَى أَهْلِ عَصْرِهِ السِّحْرُ، فَأَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بِمَا لَمْ يَكُنْ فِي وَسْعِهِمْ مِثْلَهُ، وَ مَا أَبْطَلَ بِهِ سِحْرَهُمْ، وَ أَثْبَتَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ؛ وَ إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي وَقْتٍ قَدْ ظَهَرَتْ فِيهِ الزَّهْمَانَاتُ، وَ اخْتِاجُ النَّاسِ إِلَى الظِّطِ، فَأَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ تَعَالَى بِمَا لَمْ يَكُنْ عَنْدهُمْ مِثْلُهُ، وَ بِنَا أَحْيَا لَهُمُ الْمَوْتِ وَ أَبْرَأَ الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى، وَ أَثْبَتَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ؛ وَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى بَعَثَ مُحَمَّدًا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي وَقْتٍ كَانَ الْغَالِبُ عَلَى أَهْلِ عَصْرِهِ الْحُطْبُ وَ الْكَلَامُ - وَ أَظَنُّهُ قَالَ: السِّعْرُ - فَأَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ مَوَاعِظِهِ وَ حِكْمِهِ مَا أَبْطَلَ بِهِ قَوْلَهُمْ، وَ أَثْبَتَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ». الكافي، ج. ۱، ص ۵۴.

بنابراین، راه شناخت اوصیاء و حجج الهی به هیچ وجه یکسان نبوده و ممکن است برخی از انبیاء و رسولان با تمسک به قوانین مختلف، حجت بودن خود را بر همگان اثبات کنند، که به برخی اشاره می‌شود:

اول. حضرت عیسی علیه السلام در زمان نوزادی به اعجاز خدا سخن گفت و خود را به عنوان پیامبر خدا معرفی کرد، بدون آنکه به وصیت پیامبر پیش از خود، یا به علم استناد کند:

«قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ

وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا»؛ گفت: من بنده خدایم، مرا کتاب

داده و پیغمبر کرده و هر جا که باشم با پرکتتم کرده است، و به نماز و زکات

ما دام که زنده باشم سفارشم فرموده است.^۱

دوم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دعوت خود را برای اهل کتاب، با اتکاء به وصیت حضرت موسی و عیسی علیه السلام عرضه کرد، اما وقتی همین رسالت را به قریش و اهل مکه مطرح می‌کند، به امین بودن و اصالت خانوادگی‌اش استناد کرد.^۲

سوم. حضرت ابراهیم علیه السلام با ارائه یک استدلال عقلی، مخاطبین خود را مجاب کرده و از رهگذر برتری و قوت استدلالش، خود را پیامبر خدا خوانده و او را پذیرفتند:

«فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ

فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ

۱. مریم، ۳۰-۳۱.

۲. روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در کنار کوه «صفا» روی سنگی قرار گرفت تا مردم را به خداپرستی دعوت کند. ابتدا با واژه یا مباحه که عرب به جای زنگ خطر به کار می‌برد، توجه همه را به خود جلب کرد، آن گاه با استفاده از شخصیت ممتاز خود و سابقه ی درخشانش در امانت داری و راستگویی به آنان گفت: ای مردم! اگر به شما بگویم پشت این کوه دشمنان شما موضع گرفته اند و قصد تجاوز به مال و جان شما را دارند، باور می‌کنید؟ همه تصدیق کردند و گفتند: آری! ما تا به حال دروغی از تو نشنیده ایم. فرمود: ای گروه قریش! خود را از آتش نجات دهید من برای شما در پیشگاه خدا نمی‌توانم کاری بکنم، من شما را از عذاب دردناک می‌ترسانم. موقعیت من همانند دیده بانی است که دشمن را از نقطه دور می‌بیند و فوراً به سوی قوم خود برای نجات آنان می‌شتابد و با شعار مخصوص آنان را از این پیش آمد با خبر می‌کند. سیره حلبی، ج ۱، ص ۳۲۱.

الْقَوْمِ الصَّالِينَ فَلَمَّا رَأَى السَّمْسَ بَارِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفْلَتْ قَالَ
يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَ
لَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَن يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا
تَتَذَكَّرُونَ؛ پس همین که شب او را پوشانید ستاره ای را دید، گفت: این
پروردگار من است سپس همین که غروب کرد گفت: من غروب کنندگان را
دوست ندارم. پس از آن، وقتی که ماه را دید که طلوع کرد، گفت: این پروردگار
من است، سپس ماه که غروب کرد، گفت: اگر پروردگار من، مرا هدایت
نکند از گروه گمراهان خواهم بود. پس از آنکه خورشید را دید که طلوع کرد،
گفت: این پروردگار من است این بزرگتر است پس آن گاه که خورشید نیز
غروب کرد، گفت: ای قوم! من از آنچه شریک خدا قرار می دهید بیزارم. من
رو آوردم به کسی که آسمانها و زمین را آفریده است، در حالی که میانه رو
هستم و از مشرکان نیستم. و قوم او با وی محاجه کردند. گفت: آیا با من در
باره خدا محاجه می کنید و حال آنکه مرا هدایت کرده، و من از کسانی که
شریکش قرار می دهید نمی ترسم مگر اینکه پروردگار من چیزی بخواهد،
علم پروردگارم به همه چیز وسعت دارد، آیا متذکر نمی شوید!.

❁ قانون اختصاصی معرفت اوصیاء

قانون معرفت اوصیاء پیامبر اکرم ﷺ اختصاصی بوده و تمامی آن حضرات از
یک بسته معرفتی مشترک تبعیت کرده و این قانون با تغییر زمان متغیر نمی شود.
چنانچه در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است: «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَ
اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ﴾ قَالَ الَّذِينَ

أَمَّنُوا النَّبِيَّ ﷺ وَأَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ وَذُرِّيَّتَهُ الْأَتَمَّةَ وَالْأَوْصِيَاءَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَلْحَقْنَا بِهِمْ وَلَمْ نَنْقُصْ ذُرِّيَّتَهُمُ الْمُحَبَّةَ الَّتِي جَاءَ بِهَا مُحَمَّدٌ ﷺ فِي عَلِيٍّ ﷺ وَحُبَّتُهُمْ وَاحِدَةً وَطَاعَتُهُمْ وَاحِدَةً؛ خداوند فرمود: «کسانی که ایمان آوردند و فرزندانشان هم در ایمان از آنها پیروی کردند، فرزندانشان را بایشان ملحق کنیم و از عملشان چیزی کمشان ندهیم (یعنی بحساب فرزندانشان نگذاریم). مراد از کسانی که ایمان آوردند؛ پیغمبر ﷺ و امیر المؤمنین ﷺ هستند، و فرزندان او، که ائمه و اوصیاء ﷺ باشند، که خداوند فرمود: به آنها ملحق می‌کنیم و حجتی را که محمد ﷺ درباره علی ﷺ آورد، آن را نسبت به اولادش کاهش ندهیم و حجت همه یکی است و طاعتشان هم یکی است.^۱

این قانون دارای دو شاخصه عمده است که باید مدعی وصایت، بطور یکجا از تمامی آنها برخوردار باشد، این شاخصه‌ها عبارتند از:

الف: علامت یا ودایعی از جانب رسول خدا ﷺ؛

ب: علامت یا ودایعی از جانب خداوند متعال.

هر کدام از این دو مورد به صورت جداگانه مورد بررسی قرار گرفته و با شخصیت احمد بصری مطابقت داده می‌شود تا از این رهگذر مدعای وی ابطال گردد.

پرسش‌های درس

۱. قانون معرفت حجت‌های الهی در باور احمدبصری چیست؟
۲. حجت‌های الهی در چند گروه دسته‌بندی می‌شوند؟
۳. قوانین اقتضائی انبیاء الهی را توضیح دهید.
۴. قانون اختصاصی اوصیاء پیامبر ﷺ چند نوع است؟

درس چہارم
علائم یا ودایع
رسول خدا ﷺ

یکی از مهم‌ترین ادله اثبات وصایت، برخورداری از علائم و ودایع رسول گرامی اسلام ﷺ است که بایستی مدعی وصایت از ارائه آنها برای مردم ناتوان نباشد. این نشانه‌ها و ودایع عبارتند از:

❁ علامت یا ودیعه اول

برخورداری از «کتاب مختم و ملفوف»؛ به عنوان وصیتنامه رسول خدا ﷺ به ائمه معصومین علیهم‌السلام که از آن به عنوان «عهدالنبی» نیز یاد می‌شود. این وصیتنامه پیش از وفات پیامبر اکرم ﷺ در قالب کتابی مهر شده به ایشان نازل گردید.

روایت اول:

«أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْزَلَ إِلَى نَبِيِّهِ ﷺ كِتَابًا مَخْتُومًا بِأَتَقَى عَشْرَ خَاتَمٍ وَأَمْرُهُ أَنْ يَدْفَعَهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَأْمُرُهُ أَنْ يَفْضُضَ أَوَّلَ خَاتَمٍ فِيهِ وَيَعْمَلَ بِمَا تَحْتَهُ ثُمَّ يَدْفَعُهُ عِنْدَ وَفَاتِهِ إِلَى ابْنِهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَأْمُرُهُ أَنْ يَفْضُضَ الْخَاتَمَ الثَّانِي وَيَعْمَلَ بِمَا تَحْتَهُ ثُمَّ يَدْفَعُهُ عِنْدَ حُضُورِ وَفَاتِهِ إِلَى أَخِيهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَأْمُرُهُ أَنْ يَفْضُضَ الْخَاتَمَ الثَّالِثَ وَيَعْمَلَ بِمَا تَحْتَهُ ثُمَّ يَدْفَعُهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ وَفَاتِهِ إِلَى ابْنِهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَأْمُرُهُ بِمِثْلِ ذَلِكَ وَيَدْفَعُهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ وَفَاتِهِ إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْأَكْبَرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَأْمُرُهُ

بِمِثْلِ ذَلِكَ ثُمَّ يَدْفَعُهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام إِلَى وَلَدِهِ حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى آخِرِ الْأَيَّامَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَجْمَعِينَ؛ خداوند متعال، کتابی مختوم شده به دوازده مهر را به پیامبرش نازل فرمود و او را مامور کرد تا آن کتاب را به علی بن ابی طالب عليه السلام تحویل دهد. و به او بگوید که اولین مهر در آن کتاب را باز کند و به آنچه داخل آن است عمل کند. سپس هنگام وفات خود، آن کتاب را به فرزندش حسن عليه السلام تحویل داده و او را مامور کند که مهر دوم را باز نموده و به آنچه داخل آن است عمل کند. سپس هنگام وفات خود، آن کتاب را به برادرش حسین عليه السلام تحویل دهد و او را مامور بر آن کند که مهر سوم را باز نموده و به آنچه داخل آن است عمل کند. حسین عليه السلام نیز هنگام وفات خود، آن را به فرزندش علی تحویل دهد و او را مامور به مانند عمل خود کند و علی بن حسین عليه السلام نیز هنگام وفاتش، آن کتاب را به به فرزند خود، محمد بن علی عليه السلام تحویل داده و او را امر به مانند عمل خود کند. سپس محمد بن علی عليه السلام نیز آن کتاب را به فرزندش تحویل دهد و همینطور به آخرین امام از ائمه عليه السلام برسد.^۱

روایت دوم:

«الْوَصِيَّةُ نَزَلَتْ مِنَ السَّمَاءِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كِتَابًا مَخْتُومًا وَلَمْ يُنَزَلْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كِتَابٌ مَخْتُومٌ إِلَّا الْوَصِيَّةُ فَقَالَ جَبْرِئِيلُ عليه السلام يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ وَصِيَّتُكَ فِي أَمْرِكَ إِلَى أَهْلِ بَيْتِكَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَيُّ أَهْلِ بَيْتِي يَا جَبْرِئِيلُ فَقَالَ نَجِيبُ اللَّهِ مِنْهُمْ وَذُرِّيَّتُهُ لِيُورَثَكَ عِلْمَ النُّبُوَّةِ قَبْلَ إِبْرَاهِيمَ وَكَانَ عَلَيْهَا خَوَاتِيمُ فَفَتَحَ عَلِيُّ عليه السلام الْخَاتَمَ الْأَوَّلَ وَمَضَى لِمَا أَمَرَ فِيهِ ثُمَّ فَتَحَ الْحُسَيْنُ عليه السلام الْخَاتَمَ الثَّانِي وَمَضَى لِمَا أَمَرَ بِهِ ثُمَّ فَتَحَ الْحُسَيْنُ عليه السلام الْخَاتَمَ الثَّالِثَ فَوَجَدَ فِيهِ

۱. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۲، ص ۱۵۹.

أَنْ قَاتِلَ وَاقْتُلْ وَتُقْتَلَ وَاخْرُجْ يَقُومُ لِلشَّهَادَةِ لَا شَهَادَةَ لَهُمْ إِلَّا مَعَكَ فَفَعَلَ
ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَصَّى -فَفَتَحَ عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْحَاتِمَ الرَّابِعَ
فَوَجَدَ فِيهِ أَنْ أَطْرُقَ وَاصُمْتُ لِمَا حُجِبَ الْعِلْمُ ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
فَفَتَحَ الْحَاتِمَ الْحَامِسَ فَوَجَدَ فِيهِ أَنْ فَسَّرَ كِتَابَ اللَّهِ تَعَالَى وَصَدِّقَ أَبَاكَ وَوَرِثَ
ابْنَكَ الْعِلْمَ وَاصْطَنَعَ الْأَمَّةَ وَقُلِ الْحَقُّ فِي الْخَوْفِ وَالْأَمْنِ وَلَا تَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَفَعَلَ
ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى الَّذِي يَلِيهِ فَقَالَ مُعَاذُ بْنُ كَثِيرٍ فَقُلْتُ لَهُ وَأَنْتَ هُوَ فَقَالَ مَا بِكَ
فِي هَذَا إِلَّا أَنْ تَذْهَبَ يَا مُعَاذُ فَتَرَوِيهِ عَنِّي نَعَمْ أَنَا هُوَ حَتَّى عَدَدَ عَلَى اثْنَيْ عَشَرَ
اسْمًا ثُمَّ سَكَتَ فَقُلْتُ ثُمَّ مَنْ فَقَالَ حَسْبُكَ؛ معاذ بن كثير از امام صادق عليه السلام

نقل کرده که ایشان فرمود: وصیت، به صورت نوشته‌ای مختوم، از آسمان
بر رسول خدا ﷺ نازل شد و بر آن حضرت هیچ نامه مختوم و مهر شده‌ای
جز وصیت نازل نشد، پس جبرئیل عرض کرد: ای محمد ﷺ این وصیت
تو در میان امت تو است برای اهل بیت، پس رسول خدا ﷺ پرسید: ای
جبرئیل کدام اهل بیتم؟ جواب داد: بزرگوارترین آنان نزد خدا و فرزندان او، تا
وارث علم نبوت تو پیش از ابراهیم باشد، و بر آن وصیت چندین مهر بود،
پس علی علیه السلام مهر اول را باز کرد و به آنچه مأمور شده بود عمل کرد، پس از
او حسن علیه السلام مهر دوم را باز کرد و به آنچه مأمور شده بود عمل کرد، سپس
حسین علیه السلام مهر سوم را باز کرد و در آن چنین یافت که پیکار کن و بکش و
کشته شوی، و برای شهادت همراه با گروهی آماده باش و برای آنان جز به
همراهی تو شهادتی نخواهد بود. پس آن حضرت چنان کرد، سپس آن را
به علی بن حسین علیه السلام تحویل داد و در گذشت و علی بن حسین علیه السلام مهر
چهارم را باز کرد و در آن چنین یافت که سر به زیر افکن و خاموش باش،
زیرا چهره علم در حجاب رفته، سپس آن را به محمد بن علی علیه السلام تحویل
داد و در گذشت، و او خاتم پنجم را باز کرد و در آن چنین یافت که کتاب

خداوند را تفسیر کن و پدر خود را تصدیق کن و فرزند خود را وارث این علم گردان و به تربیت امت پرداز و حق را در هر دو حال نگرانی و ایمنی بگو و جز از خدا از هیچ کس نترس، او نیز چنین کرد، سپس آن را به کسی که پس از او بود سپرد، معاذ بن کثیر گوید: من به او عرض کردم: و اکنون تو همانی؟ آن حضرت فرمود: تو را با این سخن چه کار؟ می خواهی بروی و آن را از من بازگو کنی؟ بله، من همانم، تا آنجا که آن حضرت دوازده نام را برای من برشمرد و سپس سکوت فرمود، من پرسیدم: بعد از آن چه کسی؟ آن حضرت فرمود: همین برایت کافی است»^۱.

توجه شود که عبارت «حَسْبُكَ» به معنای کفایت همیشگی است و نمی توان آن را به معنای «فعلاً کافیست» ترجمه کرد، همانطور که برخی از اتباع احمد بصری برای توجیه مساله، به چنین برداشت اشتباهی دامن زده اند. چنانچه وقتی قرآن کریم می فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»^۲ به معنای کفایت همیشگی است.

روایت سوم:

«إِنَّ الْوَصِيَّةَ نَزَلَتْ مِنَ السَّمَاءِ عَلَى مُحَمَّدٍ كِتَاباً لَمْ يُنْزَلْ عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ كِتَابٌ مَخْشُومٌ إِلَّا الْوَصِيَّةُ فَقَالَ جَبْرِئِيلُ ﷺ يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ وَصِيَّتُكَ فِي أَمَّتِكَ عِنْدَ أَهْلِ بَيْتِكَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَيُّ أَهْلِ بَيْتِي يَا جَبْرِئِيلُ قَالَ نَحِيبُ اللَّهِ مِنْهُمْ وَذُرِّيَّتُهُ لِيرِنِكَ عِلْمَ الثُّبُوهِ كَمَا وَرَّثَهُ إِبْرَاهِيمُ ﷺ وَمِيرَاثُهُ لِعِليٍّ ﷺ وَ ذُرِّيَّتِكَ مِنْ صَلْبِهِ قَالَ وَكَانَ عَلَيْهَا خَوَاتِيمُ. قَالَ فَفَتَحَ عَلِيٌّ ﷺ الْحَاقَّةَ الْأُولَى وَ مَضَى لِمَا فِيهَا ثُمَّ فَتَحَ الْحُسَيْنُ ﷺ الْحَاقَّةَ الثَّانِيَةَ وَ مَضَى لِمَا أَمْرَ بِهِ فِيهَا فَلَمَّا تَوَقَّى الْحُسَيْنُ وَ مَضَى فَتَحَ الْحُسَيْنُ ﷺ الْحَاقَّةَ الثَّالِثَةَ فَوَجَدَ فِيهَا أَنَّ قَاتِلَ فَاقْتُلْ

۱. الغيبة للنعماني، ص ۵۲.

۲. انفال، ۶۴.

و تُقْتَلُ وَ أُخْرِجُ بِأَقْوَامٍ لِلشَّهَادَةِ لَا شَهَادَةَ لَهُمْ إِلَّا مَعَكَ قَالَ فَفَعَلَ ﷺ فَلَمَّا مَضَى دَفَعَهَا إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ﷺ قَبْلَ ذَلِكَ فَفَتَحَ الْحَاتَمُ الرَّابِعَ فَوَجَدَ فِيهَا أَنْ اصْصُتْ وَأَطْرِقْ لِمَا حِجَبَ الْعِلْمُ فَلَمَّا تَوَقَّى وَ مَضَى دَفَعَهَا إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ﷺ فَفَتَحَ الْحَاتَمُ الْحَامِسَ فَوَجَدَ فِيهَا أَنْ فَسِّرْ كِتَابَ اللَّهِ تَعَالَى وَ صَدِّقَ أَبَاكَ وَ وَرِّثْ ابْنَكَ وَ اصْطَنِعِ الْأُمَّةَ وَ قُمْ بِحَقِّ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قُلِ الْحَقَّ فِي الْخَوْفِ وَ الْأَمْنِ وَ لَا تَخْشِ إِلَّا اللَّهَ فَفَعَلَ ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى الَّذِي يَلِيهِ قَالَ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأَنْتَ هُوَ قَالَ فَقَالَ مَا بِي إِلَّا أَنْ تَذْهَبَ يَا مُعَاذُ فَتَرَوِي عَلَى قَالَ فَقُلْتُ أَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي رَزَقَكَ مِنْ آبَائِكَ هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ أَنْ يَرْزُقَكَ مِنْ عَقِيكَ مِثْلَهَا قَبْلَ الْمَمَاتِ قَالَ قَدْ فَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ يَا مُعَاذُ قَالَ فَقُلْتُ فَمَنْ هُوَ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ هَذَا الرَّاقِدُ وَ أَسَارَ بَيْدِهِ إِلَى الْعَبْدِ الصَّالِحِ وَ هُوَ رَاقِدٌ؛ معاذ بن كثير گوید: امام صادق ﷺ فرمود: همانا وصیت، در قالب کتابی از آسمان بر حضرت محمد ﷺ نازل شد، و هیچگاه مکتوب مهر شده‌ای جز وصیت، بر حضرت محمد ﷺ نازل نشد. جبرئیل ﷺ عرض کرد: یا محمد! این وصیت تو درباره امت تو نزد اهل بیت است، رسول خدا ﷺ فرمود: ای جبرئیل کدام اهل بیتم؟ عرض کرد: برگزیده خدا از میان ایشان و ذریه او و این وصیت برای اینست که علی ﷺ علم نبوت را از تو ارث ببرد، چنان که ابراهیم آن را به ارث گذاشت و میراث این علم برای علی ﷺ و ذریه تو از پشت او است. سپس امام صادق ﷺ فرمود: بر روی آن مکتوب چندین مهر وجود داشت، علی ﷺ مهر اول را گشود و به آنچه در آن بود عمل کرد، سپس امام حسن ﷺ مهر دوم را گشود و به آنچه در آن مأمور شده بود عمل کرد، چون امام حسن ﷺ از دنیا رفت، امام حسین ﷺ مهر سوم را گشود، دید در آن نوشته است: «بجنگ و بکش، تو کشته میشوی و مردمی را برای شهادت با خود همراه کن، برای ایشان شهادتی جز همراه تو نیست» او هم عمل کرد و چون

خواست از دنیا برود، پیش از آن، مکتوب را به امام علی بن الحسین علیه السلام داد، او مهر چهارم را گشود و دید در آن نوشته است: سکوت کن و چون علم در پرده شده سر به زیر انداز، چون او خواست از دنیا برود، کتاب مختوم را به امام محمد بن علی علیه السلام داد، او خاتم پنجم را باز کرد و مشاهده کرد که در آن نوشته است: «کتاب خدای تعالی را تفسیر کن و پدرت را تصدیق نما و میراث امامت را به پسرت واگذار کن، و امت را به خوبی تربیت کن، و بحق خداوند قیام کن، و در حال خوف و امنیت حق را نمایان کن و جز از خداوند متعال نترس» او هم عمل کرد و سپس آن را به شخص بعد از خود داد، معاذ گوید: من عرض کردم: فدایت شوم، آن شخص (امام پس از ایشان) شما هستید؟ فرمود: ای معاذ؛ من از چیزی باک ندارم جز اینکه بر علیه من روایت کنی (یعنی آری منم، اما این خبر را بمخالفین و دشمنان ما مگو) عرض کردم: من از خدائی که این مقام را از پدرانت بتو رسانیده است، خواستارم که تا پیش از وفات شما، مانند آن را با ولادت عطا کند، فرمود: ای معاذ؛ چنین کرده است، عرض کردم: او کیست قربانت گردم؟ فرمود: این شخصی که خوابیده، و با دست خود اشاره به عبد الصالح (موسی بن جعفر علیه السلام) کرد که خوابیده بود.^۱

روایت چهارم:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أُنْزِلَ عَلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كِتَابًا قَبْلَ وَقَائِهِ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ وَصِيَّتُكَ إِلَى النَّجْبَةِ مِنْ أَهْلِكَ. قَالَ وَمَا النَّجْبَةُ يَا جَبْرِئِيلُ فَقَالَ عَلَى بُنِ أَبِي طَالِبٍ وَوَلَدُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكَانَ عَلَى الْكِتَابِ خَوَاتِيمُ مِنْ ذَهَبٍ. فَدَفَعَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَمَرَهُ أَنْ يَفْكَ حَاتَمًا مِنْهُ وَيَعْمَلَ بِمَا فِيهِ فَقَالَ أَمِيرُ

الْمُؤْمِنِينَ ﷺ خَاتَمًا وَعَمِلَ بِمَا فِيهِ ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ ﷺ فَقَالَ خَاتَمًا
 وَعَمِلَ بِمَا فِيهِ ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى الْحُسَيْنِ ﷺ فَقَالَ خَاتَمًا فَوَجَدَ فِيهِ أَنْ اخْرُجْ بِقَوْمِ
 إِلَى الشَّهَادَةِ فَلَا شَهَادَةَ لَهُمْ إِلَّا مَعَكَ وَأَشْرَفْتَ نَفْسَكَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقَعَلَ ثُمَّ دَفَعَهُ
 إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ﷺ فَقَالَ خَاتَمًا فَوَجَدَ فِيهِ أَنْ أَطْرُقَ وَأَصُمْتُ وَالزَّمَّ مَنَزِلَكَ
 وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ فَقَعَلَ ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ﷺ
 فَقَالَ خَاتَمًا فَوَجَدَ فِيهِ حَدِيثَ النَّاسِ وَأَقْبَهُمْ وَلَا تَخَافَنَّ إِلَّا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَإِنَّهُ
 لَا سَبِيلَ لِأَحَدٍ عَلَيْكَ فَقَعَلَ ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ جَعْفَرٍ ﷺ فَقَالَ خَاتَمًا فَوَجَدَ
 فِيهِ حَدِيثَ النَّاسِ وَأَقْبَهُمْ وَأَنْشُرْ عُلُومَ أَهْلِ بَيْتِكَ وَصَدِّقْ آبَاءَكَ الصَّالِحِينَ وَلَا
 تَخَافَنَّ إِلَّا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَأَنْتَ فِي حِزِّ زَوَامٍ فَقَعَلَ ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ مُوسَى ﷺ
 وَكَذَلِكَ يَدْفَعُهُ مُوسَى إِلَى الَّذِي بَعْدَهُ ثُمَّ كَذَلِكَ إِلَى قِيَامِ التَّهْدِي صَلَّي
 اللَّهُ عَلَيْهِ؛ امام صادق ﷺ فرمود: خداوند عز و جل پیش از وفات پیامبر
 اکرم ﷺ، کتابی را بر ایشان نازل کرده و فرمود: ای محمد! این وصیت من
 برای نجیبان و برگزیدگان از خاندان تو است، پیامبر اکرم ﷺ فرمود: ای
 جبرائیل نجیبان چه کسانی هستند؟ عرض کرد: علی بن ابی طالب و
 فرزندان ایشان ﷺ، و بر آن مکتوب چند مُهرهایی از طلا بود، پیامبر اکرم ﷺ
 آن را به امیر المؤمنین ﷺ داد و دستور فرمود که یکی از مهرهای آن را باز کند
 و به آنچه در آن است عمل کند، امیر المؤمنین ﷺ يك مهر را باز کرد و
 به آنچه در آن بود عمل کرد، سپس آن را به پسرش حسن ﷺ داد، او هم
 يك مهر را باز کرد و به آنچه در آن بود عمل کرد، سپس آن را به حسین ﷺ
 داد، او نیز يك مهر را گشود و در آن دید که چنین نوشته است: با گروهی
 از مردم به سوی شهادت برو، برای آنها شهادتی جز با همراهی تو نیست، و
 جانت را به خدای عز و جل بفروش، او نیز چنین کرد، سپس آن را به علی
 بن حسین ﷺ داد. او نیز يك مهر باز کرد و دید که در آن چنین نوشته

است: سر بزیز انداز و خاموشی گزین و در خانه‌ات بنشین، و پروردگارت را عبادت کن تا مرگت فرا رسد، او هم چنین کرد و سپس آن را به فرزندش محمد بن علی علیه السلام داد، او نیز یک مهر را باز کرد، دید که در آن چنین نوشته است: به مردم نقل حدیث کرده و فتویٰ بده و جز از خدای عز و جل هراسی نداشته باش. هیچ کس علیه تو راهی نیابد، او هم چنین کرد و سپس آن را به فرزندش جعفر علیه السلام داد، او نیز یک مهر باز کرد، دید که در آن چنین نوشته است، به مردم نقل حدیث کن و فتویٰ بده و علوم اهل بیت خود را منتشر کن و پدران نیکوکار را تصدیق نما و جز از خدای عز و جل هراس نداشته باش که تو در پناه و امنیتی، او هم عمل کرد و سپس آن را به پسرش موسی علیه السلام داد (یعنی من هم عمل کردم و سپس آن را به فرزندم موسی علیه السلام خواهم داد) و همچنین موسی علیه السلام به امام بعد از خود می‌دهد و تا قیام حضرت مهدی علیه السلام این چنین است.^۱

روایت پنجم:

«نَزَلَ جَبْرِئِيلُ عليه السلام عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله بِصَحِيفَةٍ مِنَ السَّمَاءِ لَمْ يُنْزَلِ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مِنَ السَّمَاءِ كِتَابًا مِثْلَهَا قَطُّ قَبْلَهَا وَلَا بَعْدَهَا مَخْتُومًا فِيهِ خَوَاتِيمُ مِنْ ذَهَبٍ فَقَالَ لَهُ يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ وَصِيَّتُكَ إِلَى النَّجِيبِ مِنْ أَهْلِكَ قَالَ يَا جَبْرِئِيلُ وَمَنِ النَّجِيبِ مِنْ أَهْلِي قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مَرَّةً إِذَا تُوفِّيتَ أَنْ يَفُكَّ خَاتَمًا مِنْهَا وَيَعْمَلَ بِمَا فِيهِ فَلَمَّا فُيْضَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَكَ عَلَى عليه السلام خَاتَمًا ثُمَّ عَمِلَ بِمَا فِيهِ مَا تَعَدَّاهُ ثُمَّ دَفَعَ الصَّحِيفَةَ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فَقَالَ خَاتَمًا وَعَمِلَ بِمَا فِيهِ مَا تَعَدَّاهُ ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فَقَالَ خَاتَمًا فَوَجَدَ فِيهِ أَنْ اخْرُجَ يَقُومُ إِلَى الشَّهَادَةِ لَا شَهَادَةَ لَهُمْ إِلَّا مَعَكَ وَاشْرَ نَفْسَكَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَعَمِلَ بِمَا فِيهِ مَا

تَعَدَّاهُ ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى رَجُلٍ بَعْدَهُ فَقَالَ خَاتَمًا فَوَجَدَ فِيهِ أَطْرُقَ وَأَصُتُ وَالزَّمَّ
 مَنَزِلَكَ وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى رَجُلٍ بَعْدَهُ فَقَالَ خَاتَمًا
 فَوَجَدَ فِيهِ أَنَّ حَدِيثَ النَّاسِ وَأَقْبَهُمْ وَأَنْشُرَ عِلْمَ آبَائِكَ وَلَا تَخَافَنَّ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ
 فَإِنَّكَ فِي حِرْزِ اللَّهِ وَضَمَانِهِ وَأَمَرَ بِدَفْعِهَا فَدَفَعَهَا إِلَى مَنْ بَعْدَهُ وَبَدَفَعَهَا مَنْ بَعْدَهُ
 إِلَى مَنْ بَعْدَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ جعفر بن سماعه از امام صادق عليه السلام روایت کند
 که فرمود: جبرائیل عليه السلام از آسمان، صحیفه‌ای را برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آورد که
 خداوند متعال کتابی به مانند آن را از آسمان نازل نکرده و نخواهد کرد، آن
 رساله، مختوم به مهرهایی طلایی بود. عرض کرد: ای محمد! این وصیت
 تو برای نجیب از خاندانت می‌باشد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ای جبرئیل!
 نجیب از خاندان من کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب، به او فرمان بده
 که چون از دنیا رفتی یک مهر از آن بردارد و به آن عمل کند و چون رسول
 خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، علی عليه السلام یک مهر از آن برداشت و بدانچه در آن بود
 عمل کرد و از آن فراتر نرفت، سپس آن صحیفه را به حسن بن علی عليه السلام
 تسلیم نمود، او نیز يك مهر از آن برداشت و بدانچه در آن بود عمل کرد
 و از آن فراتر نرفت، سپس آن را به حسین بن علی عليه السلام تسلیم نمود، او نیز
 مهری از آن برداشت و مشاهده کرد که در آن نوشته است: جمعی را برای
 شهادت همراه خود ببر که با تو شهید خواهند شد و خود را به خداوند
 متعال بفروش، او نیز به آن عمل کرد و از آن فراتر نرفت، سپس آن را به مردی
 پس از خود داد، او نیز مهری از آن برداشت و دید در آن نوشته است: سر به
 زیر انداز و خاموش باش و در منزلت بنشین و به عبادت پروردگارت بپرداز
 تا وفاتت فرا رسد، سپس آن را به مردی پس از خود داد و او نیز مهری از آن
 برداشت و دید در آن نوشته است: برای مردم حدیث بگو و فتوا بده و علم
 پدران را منتشر کن. پس او نیز بدان عمل کرد و از آن فراتر نرفت، سپس آن

صحیفه را به مردی پس از خود داد و او نیز مهری از آن برداشت و دید در آن نوشته است به مردم حدیث کن و فتوی ده و پدرت را تصدیق کن. و از هیچ کس جز خدا انترس که تو در حرز و ضمانت خدای تعالی هستی و مأمور به تسلیم آن شد و به وصیّ پس از خود داد و او نیز آن را به وصیّ پس از خود می دهد و این تا روز قیامت ادامه می یابد»^۱.

روایت ششم:

«دَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَحِيفَةً مَخْتُومَةً بِإِثْنَيْ عَشَرَ خَاتَمًا وَقَالَ فُضِّ الْأَوَّلُ وَاعْمَلْ بِهِ وَادْفَعَهَا إِلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَفُضُّ الثَّانِي وَيَعْمَلُ بِهِ وَيَدْفَعُهَا إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَفُضُّ الثَّالِثَ وَيَعْمَلُ بِمَا فِيهِ ثُمَّ إِلَى وَاحِدٍ وَاحِدٍ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛

یونس بن یعقوب از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: «رسول خدا ﷺ صحیفه سربسته ای را با دوازده مُهر به امیر المؤمنین علیه السلام سپرد و فرمود: اولین مهر را بشکن و آن صحیفه را باز کن و بدانچه در آن (نوشته شده) عمل کن و سپس آن را به حسن علیه السلام تحویل بده تا مُهر دوم را بشکند و بدانچه در آن است عمل کند، و سپس آن را به حسین علیه السلام تحویل دهد تا او نیز مهر سوم را شکسته و به آنچه در آن است عمل کند و سپس به ترتیب به تمامی فرزندان حسین علیه السلام تحویل داده شود»^۲.

روایت هفتم:

«دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَعِنْدَهُ أَبِي بْنُ كَعْبٍ فَقَالَ... قَالَ أَبِي يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ حَالُ هَؤُلَاءِ الْأَيِّمَةِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَ عَلَى

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۳۱.

۲. الغيبة للنعمانی، ص ۵۴.

اِثْنَتَى عَشْرَةَ صَحِيفَةً بِاِثْنَى عَشَرَ خَاتَمًا اسْمُ كُلِّ اِمَامٍ عَلَى خَاتَمِهِ وَصِفَتُهُ فِي صَحِيفَتِهِ؛ حسین بن علی علیه السلام فرمود: خدمت جدم رسول الله صلی الله علیه و آله رسیدم، در هنگامی که ابی بن کعب هم در آنجا بودند... ابی عرض کرد: یا رسول الله حالات این امامان علیهم السلام در نزد خداوند چگونه است؟ فرمود: خداوند دوازده صحیفه بر من نازل کرده که دوازده خاتم در آنها هست، و اسم هر امامی در خاتمش نوشته شده و اوصافش هم در صحیفه اش درج گردیده است.^۱

روایت هشتم:

«دَخَلْتُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ؟ ع؟ فِي الْمَرَضِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ ... قَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِلَى ابْنِي هَذَا وَأَشَارَ إِلَى مُحَمَّدٍ ابْنِهِ إِنَّهُ وَصِيَّيَّ وَوَارِثِي وَعَيْبَةُ عَلَمِي وَمَعِينُ الْعِلْمِ وَبَاقِرُ الْعِلْمِ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا مَعْنَى بَاقِرِ الْعِلْمِ قَالَ سَوْفَ يَخْتَلِفُ إِلَيْهِ خُلَاصُ شَيْعَتِي وَيَبْقُرُ الْعِلْمَ عَلَيْهِمْ بَقْرًا قَالَ ثُمَّ أَرْسَلَ مُحَمَّدًا ابْنَهُ فِي حَاجَةٍ لَهُ إِلَى السُّوقِ فَلَمَّا جَاءَ مُحَمَّدٌ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ هَلَا أَوْصَيْتَ أَكْبَرَ أَوْلَادِكَ فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَيْسَتْ الْإِمَامَةُ بِالصِّغَرِ وَالْكِبَرِ هَكَذَا عَهْدُ إِلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهَكَذَا وَجَدْنَا مَكْتُوبًا فِي اللَّوْحِ وَالصَّحِيفَةِ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَكَمْ عَهْدُ إِلَيْكُمْ نَبِيَّكُمْ أَنْ تَكُونَ الْأَوْصِيَاءُ مِنْ بَعْدِهِ قَالَ وَجَدْنَا فِي الصَّحِيفَةِ وَاللَّوْحِ اِثْنَى عَشَرَ أَسْمَاءً مَكْتُوبَةً بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ وَأُمَمَاتِهِمْ ثُمَّ قَالَ يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِ مُحَمَّدٍ ابْنِي سَبْعَةٌ مِنَ الْأَوْصِيَاءِ فِيهِمُ الْمَهْدِيُّ؛ محمد بن مسلم زهري می گوید: محضر امام سجاد علیه السلام رسیدم و او بیمار به ابتلائی بود که منجر به شهادتشان شد... فرمود ای اباعبدالله! به این فرزندم و به فرزندش محمد علیه السلام اشاره کرد و فرمود: او وصی و وارث و نگهدارنده علم من و معدن علم و شکافنده علم است. عرض کردم ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله!

معنای شکافنده علم چیست؟ فرمود: به زودی شیعیان خالص من بر او رفت و آمد خواهند داشت و او نیز علم را بر آنان گسترده خواهد کرد. سپس فرزندش محمد علیه السلام را برای کاری به بازار فرستاد. زمانی که بازگشت عرض کردم ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا فرزند بزرگتر خود را به جانشینی گمارده‌ای؟ فرمود: ای اباعبدالله! امامت به کوچک و بزرگ بودن نیست. رسول خدا به ما اینگونه فرموده است و در لوح و صحیفه نیز اینچنین یافتیم. عرض کردم ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، اوصیاء پس از خود را به چه تعداد تعیین کرده است؟ امام سجاده علیه السلام فرمود: در صحیفه و لوح، نام دوازده تن را دیدم که امامت آنان و نام پداران و مادران آنها مکتوب شده بود. سپس فرمود: از نسل فرزندان محمد صلی الله علیه و آله، هفت تن از اوصیاء خواهد بود که مهدی علیه السلام نیز در بین آنان است.^۱

در حال حاضر این وصیت در اختیار امام دوازدهم علیه السلام می‌باشد. امیرالمومنین علی علیه السلام می‌فرماید:

«مَعَهُ صَحِيفَةٌ مَخْتُومَةٌ فِيهَا عَدَدُ أَصْحَابِهِ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَنْسَابِهِمْ وَبُلْدَانِهِمْ وَصَنَائِعِهِمْ وَكَلَامِهِمْ وَكُنَاهُمْ، كَزَاوَنَ مُجِدُّونَ فِي طَاعَتِهِ؛ به همراه او مکتوبی مهر زده است که در آن عدد اصحابش، بنام و نسب و محل سکونت و شغل و زبان و کنیه ثبت شده است، آنان پیشرو در جنگ و در اطاعت از او تلاشگر هستند»^۲.

همچنین در برخی از روایات؛ از صحیفه مختومه با عنوان عهد النبی صلی الله علیه و آله نیز یاد شده است. چنانچه امام صادق علیه السلام فرمود:

«كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى الْقَائِمِ علیه السلام عَلَى مَنِيرِ الْكُوفَةِ وَحَوْلَهُ أَصْحَابُهُ ثَلَاثُمِائَةٍ وَثَلَاثَةٌ

۱. کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثني عشر، ص ۲۴۱.

۲. کمال الدین وتمام النعمة، ج ۱، ص ۲۶۸.

عَشَرَ رَجُلًا عِدَّةَ أَهْلِ بَدْرٍ وَهُمْ أَصْحَابُ الْأَلْوِيَةِ وَهُمْ حُكَّامُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ عَلَى خَلْقِهِ حَتَّى يَسْتَخْرِجَ مِنْ قِبَائِهِ كِتَابًا مَخْتُومًا بِخَاتَمٍ مِنْ ذَهَبٍ عَهْدٌ مَعَهُودٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؛ گویا به قائم علیه می نگرم که بر منبر کوفه است و اصحابش که سیصد و سیزده تن و به شمار اصحاب جنگ بدر هستند در اطراف او هستند و آنان پرچمداران و حاکمان خدای تعالی بر خلقش در زمین هستند، تا آنجا که امام علیه از قبابی خود مکتوبی با مهر طلایی بیرون می آورد که عهدهی از جانب رسول خدا ﷺ است.^۱

در روایتی دیگر از امام باقر علیه آمده است:

«فَيُبَايِعُونَهُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ وَمَعَهُ عَهْدٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَدْ تَوَارَثَتْهُ الْأَبْنَاءُ عَنِ الْأَبَاءِ؛ پس با او بین رکن و مقام بیعت می کنند و همراه او عهده رسول الله ﷺ است که پسران از پدران به ارث برده اند».^۲

همچنین آمده است:

«إِنَّ عَهْدَ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ صَارَ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ صَارَ عِنْدَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ فَالَزِمَ هَؤُلَاءِ فَإِذَا خَرَجَ رَجُلٌ مِنْهُمْ مَعَهُ ثَلَاثُمِائَةِ رَجُلٍ وَمَعَهُ رَأْيُهُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَامِدًا إِلَى الْمَدِينَةِ حَتَّى يَمُرَّ بِالْبَيْدَاءِ فَيَقُولَ هَذَا مَكَانُ الْقَوْمِ الَّذِينَ خُسِفَ بِهِمْ وَهِيَ الْآيَةُ الَّتِي قَالَ اللَّهُ ﴿أَقَامِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَسْعُرُونَ أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقْلُيبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ﴾»^۳؛ همانا عهده نبی خدا ﷺ

به امام سجاد رسید و سپس فرزند او محمد باقر علیه رسید و سپس خداوند آنچه را خواست انجام می دهد. پس بر آن گردن بنهید. پس زمانی که مردی از اهل بیت علیه خروج کرد، همراه او سیصد مرد خواهد بود و در حالی که

۲. نعمانی، الغيبة، ص ۲۸۲.

۱. همان، ج ۲، ص ۶۷۲.

۳. نخل، ۴۵-۴۶.

پرچم رسول خدا ﷺ را نیز به همراه دارد، به سوی مدینه می رود تا به منطقه بیداء می رسد و می فرماید: اینجا مکان فرورفتن قومی است که خداوند درباره آنان فرمود: کسانی که نیرنگ های بد کرده اند، مگر ایمن شده اند از اینکه خدا آنها را به زمین فرو برد یا از آنجایی که احساس نمی کنند عذاب به ایشان رسد یا در حال آمد و رفتشان گریبانشان را بگیرد که نتوانند فرار کنند»^۱

نکته قابل توجه اینکه؛ نزول این وصیتنامه (کتاب مختوم) به لحاظ تقدم و تأخر زمانی، پس از صدور وصیتنامه پیامبر ﷺ به مردم^۲ بوده است. لذا وصیتنامه مختوم می تواند به عنوان آخرین وصیت، معیار مناسبی برای شناخت تعداد اوصیاء، در نظر گرفته شود. چنانچه ابو موسی ضریح (نابینا) می گوید:

«حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ قُلْتُ لِأَيِّ عَبْدٍ لِلَّهِ أَ لَيْسَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام كَاتِبَ الْوَصِيَّةِ وَرَسُولُ اللَّهِ عليه السلام الْمُمْلَى عَلَيْهِ وَجَبْرِئِيلُ وَالْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ عليه السلام شُهِدُوا قَالَ فَأُطْرُقُ طَوِيلًا ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ قَدْ كَانَ مَا قُلْتُ وَلَكِنْ حِينَ نَزَلَ بِرَسُولِ اللَّهِ عليه السلام الْأَمْرُ نَزَلَتِ الْوَصِيَّةُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ كِتَابًا مُسَجَّلًا نَزَلَ بِهِ جَبْرِئِيلُ مَعَ أَمْنَاءِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ جَبْرِئِيلُ يَا مُحَمَّدُ مُرْ بِإِخْرَاجِ مَنْ عِنْدَكَ إِلَّا وَصِيكَ لِيَقْبِضَهَا مِنَّا وَتُشْهِدَنَا بِدَفْعِكَ إِيَّاهَا إِلَيْهِ صَامِنًا لَهَا يَعْني عَلِيًّا عليه السلام فَأَمَرَ النَّبِيُّ عليه السلام بِإِخْرَاجِ مَنْ كَانَ فِي الْبَيْتِ مَا خَلَا عَلِيًّا عليه السلام وَفَاطِمَةَ فِيمَا بَيْنَ السِّرِّ وَالْبَابِ...؛ حضرت موسی بن جعفر عليه السلام به من فرمود: من به امام صادق عليه السلام گفتم: مگر امیرالمؤمنین عليه السلام کاتب وصیت و پیامبر عليه السلام املاء کننده و جبرئیل و ملائکه مقربون شهود آن نبودند؟! حضرت مدتی سر به زیر انداخت و سپس فرمود: چنان بود که گفتم، ای ابوالحسن؛ ولی زمانیکه وفات رسول خدا ﷺ در رسید، امر وصیت از

۲. وصیت مکتوب شده توسط امیرالمؤمنین علی عليه السلام.

۱. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۶۶.

جانب خدا در مکتوبی سر به مهر فرود آمد، آن مکتوب را جبرئیل همراه ملائکه امین خدای تبارک و تعالی فرود آورد. جبرئیل گفت: ای محمد! دستور بده هر که نزدت هست، جز وصی و جانشینت [یعنی علی علیه السلام] بیرون روند، تا او مکتوب وصیت را از ما بگیرد و ما را گواه گیرد که تو آن را به او دادی و خودش ضامن و معتمد آن شود، پیغمبر ﷺ به اخراج هر که در خانه بود، جز علی علیه السلام دستور داد و فاطمه در میان در و پرده بود...»^۱

نتیجه اینکه؛ بایستی مدعی وصایت از اصل این وصیتنامه (کتاب مختوم) به عنوان ودایع رسول اکرم ﷺ برخوردار بوده و نام او به عنوان یکی از اوصیاء در بین ائمه اثنی عشر مذکور بوده باشد. در حالی که احمد بصری از آوردن این وصیتنامه عاجز بوده و علاوه بر آن، نام او در ردیف اسامی مذکور در کتاب نمی تواند باشد، زیرا این وصیت، برای دوازده وصی بوده و احمد بصری خود را وصی سیزدهم می داند.

❁ علامت یا ودیعه دوم

برخورداری از لوازم شخصی پیامبر اکرم ﷺ؛ به معنای وصایت آن حضرت است. لوازم مذکور برای اولین بار به امیرالمؤمنین علیه السلام منتقل شد و ایشان نیز طبق دستور پیامبر اکرم ﷺ، آن لوازم را به اوصیاء پس از خود تحویل داد. در روایتی آمده است:

عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ: «سَهَدْتُ وَصِيَّةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ أَوْصَى إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَشْهَدُ عَلَى وَصِيَّتِهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمُحَمَّدًا وَجَمِيعَ وَلَدِهِ وَرُؤَسَاءِ شِيعَتِهِ وَأَهْلَ بَيْتِهِ ثُمَّ دَفَعَ إِلَيْهِ الْكِتَابَ وَالسَّلَاحَ وَقَالَ لَا بَيْتَ الْحَسَنِ إِلَّا بِأَبْنَيْ

أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ أُوصِيَ إِلَيْكَ وَأَنْ أَدْفَعَ إِلَيْكَ كُتُبِي وَسِلَاحِي كَمَا أَوْصَى
إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَدَفَعَ إِلَيَّ كُتُبَهُ وَسِلَاحَهُ وَأَمَرَنِي أَنْ أَمُرَكَ إِذَا حَضَرَكَ الْمَوْتُ
أَنْ تَدْفَعَهَا إِلَى أَخِيكَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى ابْنِهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ وَأَمَرَكَ
رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ تَدْفَعَهَا إِلَى ابْنِكَ هَذَا ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ
قَالَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَأَمَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ تَدْفَعَهَا إِلَى ابْنِكَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ
وَأَقْرَبُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَمِنِّي السَّلَامُ؛ سليم بن قيس هلالی گوید: زمانی
که امیر المؤمنین علیه السلام به پسرش حسن علیه السلام وصیت می فرمود، حاضر بودم،
علی علیه السلام، حسین علیه السلام و محمد (بن حنفیه) و سایر فرزندان و رؤساء شیعه
و اهل بیتش را گواه گرفت، سپس کتاب و سلاح امامت را به او تحویل داد
و فرمود: پسر عزیزم! رسول خدا ﷺ مرا امر فرمود که به تو وصیت کنم و
کتب و سلاحم را به تو بپردازم، چنان که پیغمبر ﷺ به من وصیت فرمود
و کتب و سلاحش را به من سپرد و باز مرا امر کرد که به تو امر کنم، چون
شهادتت فرا رسد، آنها را به برادرت حسین علیه السلام بپاری، سپس به پسرش
حسین علیه السلام متوجه شد و فرمود: و رسول خدا ﷺ به تو امر فرموده که آنها را
به این پسر بپاری، سپس دست علی بن الحسین علیه السلام را گرفت و فرمود:
رسول خدا ﷺ به تو امر فرموده است که آنها را به پسر محمد بن علی علیه السلام
بپاری و از جانب پیغمبر و من به او سلام برسانی^۱.

در برخی روایات نیز، لوازمی همچون سلاح رسول الله ﷺ را نشانه امامت و
وصایت دانسته و فرموده اند: «إِنَّمَا مَثَلُ السِّلَاحِ فِيمَا مَثَلُ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَتْ
بَنُو إِسْرَائِيلَ أَيْ أَهْلُ بَيْتٍ وَجَدَ التَّابُوتَ عَلَى بَابِهِمْ أَوْثُوا النُّبُوَّةَ فَمَنْ صَارَ إِلَيْهِ السِّلَاحُ مِنَّا أَوْقَى
الْإِمَامَةَ» امام صادق علیه السلام فرمود: داستان سلاح در خاندان ما، داستان تابوت است
در بنی اسرائیل، تابوت بر در هر خاندانی از بنی اسرائیل که پیدا می گشت، نبوت

به آنها داده می‌شد، هر کس از ما هم که سلاح به دستش رسد، امامت به او داده می‌شود».^۱

این علامت تا جایی دارای مفهوم و جایگاه بوده است که امیرالمومنین (علیه السلام) به آن استناد کرده و در مقام محاجه برای اثبات وصایت و خلافت خود قرار گرفته است. در روایتی از امام باقر (علیه السلام) آمده است:

«نَسَدْنُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ وَرِثَ سِلَاحَ رَسُولِ اللَّهِ وَرَأَيْتَهُ وَخَاتَمَهُ غَيْرِي

قَالُوا لَا؛ امیرالمومنین (علیه السلام) به آنان فرمود: از شما می‌خواهم که بگویید، آیا از

بین شما کسی غیر از من هست که سلاح و پرچم و انگشتر رسول خدا ﷺ

را به ارث برده باشد؟ گفتند نه!».^۲

همچنین سایر ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نیز اینگونه رفتار کرده و برای اثبات وصایت خود، به برخورداری از لوازم رسول خدا ﷺ استناد کرده‌اند.

سعید سَمَان نقل کرده است: نزد امام جعفر صادق (علیه السلام) بودم که ناگاه دو نفر از طایفه زیدیه بر آن حضرت داخل شدند... حضرت به من فرمود که: «این دو مرد را می‌شناسی؟ عرض کردم: آری، اینها از اهل بازار و هم چراغ‌های ما می‌باشند. و ایشان از طایفه زیدیه‌اند و گمان دارند که شمشیر رسول خدا ﷺ در نزد عبدالله پسر حسن است (یعنی حسن مثنی). حضرت فرمود: «دروغ گفتند. خدا ایشان را لعنت کند، به خدا سوگند که عبدالله پسر حسن، آن شمشیر را به دو چشم خود و به يك چشم از دو چشم خود ندیده. و پدرش (یعنی حسن مثنی) نیز آن را ندیده. بار خدایا، مگر آن‌که آن را در نزد علی بن الحسین دیده باشد. پس اگر این دو مرد راست‌گویند، بگویند که نشانه دسته آن چیست و اثری که در موضع دم آن است چیست؟ و به درستی که در نزد من است شمشیر رسول خدا ﷺ و در نزد من

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۳۸.

۲. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد ﷺ، ج ۱، ص ۱۸۲.

است، رایت و عَلم رسول ﷺ، و زره و چهار آینه و کلاه خود آن حضرت. پس اگر راست گویند، بگویند که چیست آن نشانه که در زره رسول خدا ﷺ است؟ و به درستی که در نزد من است آن عَلم رسول خدا که خدا آن را منشأ غلبه بر خصم قرار داده، و در نزد من است الواح موسی و عصای او، و در نزد من است انگشتر سلیمان پسر داود، و در نزد من است آن طشتی که موسی در آن گوسفند قربانی را قربانی می‌کرد، و در نزد من است آن نامی که چون رسول خدا ﷺ آن را در میان مسلمانان و مشرکان می‌گذاشت، تیر مشرکان به مسلمانان نمی‌رسید و در نزد من است مانند آنچه فرشتگان آن را آوردند و بر می‌داشتند (یعنی تابوت). و داستان سلاح رسول خدا ﷺ در میان ما چون داستان تابوت است در میان بنی اسرائیل، که در هر خاندانی که آن تابوت بر در خانه‌های ایشان یافت می‌شد، پیغمبری به ایشان عطا می‌شد، و هر که از ما که این سلاح به او منتقل شد، امامت به او رسید. و هر آینه پدرم زره رسول خدا ﷺ را پوشید و چون از اندام آن حضرت زیاد بود، آن را بر زمین می‌کشید و به واسطه زیادتی، آن زره، بر روی زمین خطی را هویدا نمود و من نیز آن را پوشیدم پس به همان وضعی که نسبت به پدرم بود، با من نیز چنان بود. و قائم ما کسی است که چون آن را بپوشد، پر کند آن را و بر قامتش راست آید. ان شاء الله تعالی^۱.

۱. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ عَنْ سَعِيدِ السَّمَّانِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلَانِ مِنَ الزَّيْدِيَّةِ فَقَالَا أَيْكُمْ إِمَامٌ مُفْتَرَضٌ طَاعَتُهُ فَقَالَ لَا قَالَ فَقَالَا لَهُ فَأَخْبَرْنَا عَنْكَ الْبَقَاثُ أَنْكَ تَعْرِفُهُ وَ تَسْمِيهِمْ [نَسَمِيهِمْ] لَكَ وَ هُمْ فَلَانٌ وَ فَلَانٌ وَ هُمْ أَصْحَابُ وَرَجٍ وَ تَشْمِيرٍ وَ هُمْ يَمْنُ لَا يَكْذِبُونَ فَغَضِبَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَالَ مَا أَمَرْتُهُمْ بِهَذَا فَلَمَّا رَأَى الْغَضَبَ فِي وَجْهِهِ خَرَجَا فَقَالَ لِي أَنْتَ عَرَفْتَ هَذَيْنِ فَلَمْ تَعَمْ هُمَا مِنْ أَهْلِ شَوْقَتَا مِنَ الزَّيْدِيَّةِ وَ هُمَا يَزِيدِيَّانِ أَنَّ سَيِّفَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ فَقَالَ كَذَبَا لَعَنَهُمَا اللَّهُ وَ لَا وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُهُ بَعِيْنِيهِ وَ لَا وَاحِدٍ مِنْ عَيْنَيْهِ وَ لَا رَأَيْتُهُ أَبَوْهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ رَأَى عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ إِنْ كَانَا صَادِقَيْنِ فَمَا عَلَامَةُ فِي مَقْبُضِهِ وَ مَا لَأَتَنِي فِي مَوْضِعٍ مَضْرُوبِهِ وَ إِنْ عِنْدِي لَسَيِّفَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ دِرْعُهُ وَ لَامَتُهُ وَ مَغْفَرُهُ فَإِنْ كَانَا صَادِقَيْنِ فَمَا عَلَامَةُ فِي دِرْعِهِ وَ إِنْ عِنْدِي لِرَأْيَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ صِ الْمِغْلَبَةِ وَ إِنْ عِنْدِي الْوَاخِ مُوسَى وَ عَصَاهُ وَ إِنْ عِنْدِي لِحَاثَمَ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ وَ إِنْ عِنْدِي الطَّلَسَةُ الَّتِي كَانَ يَقْرُبُ بِهَا مُوسَى الْقُرْبَانَ وَ إِنْ عِنْدِي الْإِسْمُ الَّذِي كَانَ إِذَا أَرَادَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَضَعَهُ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُشْرِكِينَ لَمْ يَصِلْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِلَى

بر اساس روایات، این لوازم یکی پس از دیگری در اختیار ائمه معصومین علیهم السلام بوده و در صورت نیاز یا درخواست، مورد ارائه قرار می گرفتند و در حال حاضر نیز به عنوان ودایع رسول خدا ﷺ در اختیار امام دوازدهم علیهم السلام است. چنانچه در روایتی از امام صادق علیهم السلام آمده است:

«خَرَجَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ يَتْرَاثُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ مَا تَرَاثُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ سَيْفُ رَسُولِ اللَّهِ وَدِرْعُهُ وَعِمَامَتُهُ وَبُرْدُهُ وَقَضِيْبُهُ وَرَأْيَتُهُ وَلَا مَنَّهُ وَسَرَجُهُ حَتَّى يَنْزِلَ مَكَّةَ فَيُخْرِجَ السَّيْفَ مِنْ غَمْدِهِ وَيَلْبَسَ الدِّرْعَ وَيَنْشُرَ الرَّأْيَةَ وَالْبُرْدَةَ وَالْعِمَامَةَ وَيَتَنَاوَلَ الْقَضِيْبَ بِيَدِهِ وَيَسْتَأْذِنَ اللَّهَ فِي ظُهُورِهِ؛ صاحب این امر از مدینه به سوی مکه حرکت می کند در حالی که میراث پیامبر ﷺ را به همراه دارد. گفتم میراث رسول خدا ﷺ چیست؟ فرمود: شمشیر رسول خدا ﷺ است و زره او و عمامه او و عبای او و چوب دستی او و پرچم او و جوشن او و زین سواری او. چون به مکه فرود آید تیغ را از غلافش بیرون آورد و زره را بپوشد و پرچم را برافرازد و عبا و عمامه را بپوشد و چوب دستی را بکف گیرد و از خداوند اجازه ظهور خواهد.»^۱

❁ تأویل سلاح به علم

احمد بصری با توجه به اختصاص لوازم مذکور به اوصیاء پیامبر اکرم ﷺ سعی در ارائه آن برای اثبات خود به عنوان وصی سیزدهم دارد، اما با توجه به اینکه از آوردن آن لوازم عاجز است، اقدام به تأویل و توجیه کرده و سلاح رسول خدا ﷺ

المُسْلِمِينَ نُشَابَةً وَإِنَّ عِنْدِي التَّائِبُوتَ الَّتِي جَاءَتْ بِهَ الْمُتَلَابِكَةُ تَحْمِلُهُ وَمَثَلُ السِّلَاحِ فَبِمَا مَثَلُ التَّائِبُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ أَهْلَ بَيْتِ [فِي أَيِّ بَيْتٍ] وَقَفَّ التَّائِبُوتُ عَلَى بَابِ دَارِهِمْ أَوْتُوا الثُّبُوتَ كَذَلِكَ وَمَنْ صَارَ إِلَيْهِ السِّلَاحُ مِمَّا أَوْقَى الْإِمَامَةَ وَلَقَدْ لَبَسَ أَبِي دِرْعَ رَسُولِ اللَّهِ فَحَقَّقَتْ عَلَى الْأَرْضِ خُطْيَا وَلَبَسْتُهَا أَنَا فَكَانَتْ وَقَائِمَتَا مَثَلٍ إِذَا لَبَسَهَا مَلَأَهَا إِنَّ شَاءَ اللَّهُ». بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج ۱، ص ۱۷۴.

۱. نعمانی، الغيبة، ص ۲۷۰.

را به معنای علم دانسته و مدعی علم رسول الله ﷺ است. از این روی گفته‌اند: «و اما السلاح التي أشارت إليه الرواية فهو علم رسول الله ﷺ و هو يعلم بالكتب السماوية و بما جاء به الأنبياء والأوصياء.»^۱

در پاسخ به این تأویل باطل گفته می‌شود؛ بر اساس روایات معتبر شیعه، علم و سلاح رسول اکرم ﷺ دو چیز جدا از هم هستند که بایستی هر امامی از آن دو برخوردار باشد. به عنوان نمونه در روایتی آمده است:

عَنْ بُرَيْدِ الْعَجَلِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ». قَالَ: إِيَّاَنَا عَنِ، أَنْ يُؤَدَّى الْأَوَّلُ إِلَى الْإِمَامِ الَّذِي بَعْدَهُ الْكُتُبُ وَالْعِلْمُ وَالسِّلَاحُ؛ بَرِيد عجلای گوید: از امام باقر علیه السلام درباره قول خدای عز و جل که «خدا بشما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را بصاحبانش برسانید و چون میان مردم داور شدید بعدالت حکم کنید» پرسیدم، فرمود: خدا ما را قصد کرده است، که باید امام پیشین کتاب‌ها و علم و سلاح را به امام بعد از خود برساند.^۲

همچنین باید دانست که سلاح به عنوان یک شیء معرفی شده است که در صندوقچه نگهداری می‌شده و این با ماهیت علم سازگار نیست. چنانچه در روایت آمده است:

«لَمَّا حَضَرَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْوَفَاةَ قَبْلَ ذَلِكَ أَخْرَجَ سَفَطًا أَوْ صُنْدُوقًا عِنْدَهُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ احْمِلْ هَذَا الصُّنْدُوقَ قَالَ فَحَمَلَ بَيْنَ أَرْبَعَةٍ فَلَمَّا تَوَقَّفَ جَاءَ اخْوَتُهُ يَدْعُونَ مَا فِي الصُّنْدُوقِ فَقَالُوا أَعْطَيْنَا نَصِيبَنَا فِي الصُّنْدُوقِ فَقَالَ وَاللَّهِ مَا لَكُمْ فِيهِ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ لَكُمْ فِيهِ شَيْءٌ مَا دَفَعَهُ إِلَيَّ وَكَانَ فِي الصُّنْدُوقِ سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكُتُبُهُ؛ امام باقر علیه السلام فرمود: پیش از آنکه وفات علی بن الحسین علیه السلام

۲. نعمانی، الغيبة، ص ۲۷۰.

۱. الطريق الى دعوة اليمانية، ص ۱۲.

فرارسد، کیسه یا صندوقی را که نزد او بود، بیرون آورد و فرمود: ای محمد! این صندوق را ببر، پس آن را در میان چهار تن (که چهار طرفش را گرفته بودند) بردند، چون آن حضرت وفات کرد، برادران آمدند و ادعا کردند که از آنچه در میان صندوق بود، بهره ما را بده. فرمود: به خدا که از بهره شما چیزی در آن نبود، اگر از بهره شما چیزی در آن بود، پدرم آن را به من نمی‌داد، در آن صندوق سلاح و کتاب‌های رسول خدا ﷺ بود.^۱

یا در روایتی دیگر، سلاح را از آسیب در امان دانسته و فرموده‌اند:

«عِنْدِي سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَا أَنَا زَعُ فِيهِ ثُمَّ قَالَ إِنَّ السِّلَاحَ مَدْفُوعٌ عَنْهُ لَوْ وُضِعَ عِنْدَ شَرِّ خَلْقٍ لَكَانَ خَيْرَهُمْ ثُمَّ قَالَ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ يَصِيرُ إِلَى مَنْ يُلَوِّي لَهُ الْحَنُكُ فَإِذَا كَانَتْ مِنَ اللَّهِ فِيهِ الْمَشِيئَةُ خَرَجَ فَيَقُولُ النَّاسُ مَا هَذَا الَّذِي كَانَ وَيَضَعُ اللَّهُ لَهُ يَدًا عَلَى رَأْسِ رَعِيَّتِهِ؛ امام صادق علیه السلام فرمود: سلاح رسول خدا ﷺ نزد من است، کسی نسبت به آن با من نتواند نزاع کند (یعنی میراث مخصوص ماست یا آنکه خدا نگذارد کسی آن را به زور از ما بریاید یا بودن آن را نزد ما انکار کند) همانا سلاح از آسیب محفوظ است، اگر به دست بدترین مخلوق خدا بیفتد بهترین ایشان شود (ولی خدا بدست او نمی‌اندازد) سپس فرمود: امر امامت در آخر الامر به کسی برسد که چانه بسوی او کج شود (کنایه از حالت انتظار کشیدن انسان) و چون خواست خدا درباره او صورت گیرد، بیرون شود، مردم گویند: این چه واقعه‌ای است، خدا از برکت آن حضرت بر سر رعیتش دست رحمت نهاد».^۲

در روایتی سلاح رسول خدا ﷺ به صورت متمایز از علم رسول خدا ﷺ دانسته شده و حتی مدتی سلاح در نزد ام سلمه بوده است. لذا سلاح نمی‌تواند به معنای علم باشد، زیرا این علم تنها در اختیار اوصیاء بوده و هست:

«قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَقْبِضَهُ أَوْثَرَ عَلَيَّ ﷺ عِلْمَهُ وَسِلَاحَهُ وَ مَا هُنَاكَ ثُمَّ صَارَ إِلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ ثُمَّ حِينَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ اسْتَوْدَعَهُ أُمَّ سَلَمَةَ ثُمَّ قُبِضَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْهَا قَالَ فَقُلْتُ ثُمَّ صَارَ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ ثُمَّ صَارَ إِلَى أَبِيكَ ثُمَّ انْتَهَى إِلَيْكَ قَالَ نَعَمْ؛ امام باقر ﷺ فرمود: چون رسول خدا ﷺ وفات کرد، علم و سلاح خود و هر آنچه آنجا بود (از موارث انبیاء) را به علی ﷺ به ارث داد و سپس به حسن ﷺ رسید و از آن پس به حسین ﷺ رسید. در هنگام شهادت امام حسین ﷺ به ام سلمه (به امانت) سپرده شد و سپس از او گرفته شد. محمد بن فیض گوید: گفتم: و سپس به علی بن الحسین ﷺ رسید و از او به پسرش رسید و اکنون به دست شما رسیده؟ فرمود: آری»^۱.

در روایتی دیگر هم سلاح را به تابوت بنی اسرائیل تشبیه کرده و آن را نشانه برخورداری از علم دانسته‌اند، نه اینکه سلاح همان علم بوده باشد:

«إِنَّمَا السِّلَاحُ فِينَا مَثَلُ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ أَيْنَمَا دَارَ التَّابُوتُ فَتَمَّ الْأَمْرُ قُلْتُ فَيَكُونُ السِّلَاحُ مَزَايِلًا لِلْعِلْمِ قَالَ لَا؛ امام باقر ﷺ فرمود: همانا داستان سلاح در خاندان ما، داستان تابوت است در بنی اسرائیل، هر کجا تابوت دور میزد، نبوت نیز آنجا بود. عرض کردم: آیا سلاح از علم جدا می‌شود؟ (ممکن است سلاح به دست کسی افتد که علم امامت نداشته باشد؟) فرمود: نه»^۲.

نتیجه اینکه سلاح رسول خدا ﷺ با علم ایشان دو چیز متفاوت و جداگانه است. اما باید مد نظر باشد که سلاح همراه با علم است، لذا کسی که سلاح نزد او باشد دلالت بر برخورداری از علم رسول خدا ﷺ دارد.

۱. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد ﷺ، ج ۱، ص ۱۸۳.

۲. همان.

✽ تأویل پرچم بر دعوت به حاکمیت الله

احمد بصری پرچم رسول خدا ﷺ را به معنای دعوت به حاکمیت الله دانسته و از این رهگذر مدعی برخورداری از پرچم رسول خدا ﷺ شده است. از این روی گفته اند: «معه رایة رسول الله ﷺ وهی البیعة لله أى حاکمیه الله لا حاکمیه الناس»^۱. در پاسخ به این تأویل؛ گفته می شود:

اولاً هیچ دلیلی مبنی بر این تأویل خود ساخته وجود ندارد و بر اساس روایات، پرچم رسول خدا ﷺ از جمله میراثی است که در کنار سایر لوازم به اوصیاء پیامبر ﷺ به ارث رسید. چنانچه امام باقر علیّه السلام فرمود:

«نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ وَرَثَ سِلَاحِ رَسُولِ اللَّهِ وَرَايَتُهُ وَخَاتَمُهُ غَيْرِي

قَالُوا لَا؛ امیرالمومنین علیّه السلام به آنان فرمود: از شما می خواهم که بگوئید، آیا از

بین شما کسی غیر از من هست که سلاح و پرچم و انگشتر رسول خدا ﷺ

را به ارث برده باشد؟ گفتند نه!»^۲.

ثانیاً جنس این پرچم در روایات مشخص شده و در جنگ ها با هدف پیروزی بر دشمن، از آن استفاده می شده است. چنانچه آمده است:

«لَا يَخْرُجُ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى يَكُونَ تَكْمِلَةُ الْحَلَقَةِ... ثُمَّ يَهْزُ الرَّايَةَ وَيَسِيرُ بِهَا فَلَا

يَبْقَى أَحَدٌ فِي الْمَشْرِقِ وَلَا فِي الْمَغْرِبِ إِلَّا لَعْنَهَا وَهِيَ رَايَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ نَزَلَ بِهَا

جَبْرِئِيلُ يَوْمَ بَدْرٍ ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَا هِيَ وَاللَّهِ قُطْنٌ وَلَا كَتَانٌ وَلَا قَزْوٌ وَلَا

حَرِيرٌ قُلْتُ فَمِنْ أَيْ شَيْءٍ هِيَ قَالَ مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ نَسَرَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ بَدْرٍ

ثُمَّ لَفَّهَا وَدَفَعَهَا إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمْ تَزَلْ عِنْدَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى إِذَا كَانَ يَوْمُ الْبَصْرَةِ

نَسَرَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَفَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ ثُمَّ لَفَّهَا وَهِيَ عِنْدَنَا هُنَاكَ لَا يَنْسَرُهَا

أَحَدٌ حَتَّى يَقُومَ الْقَائِمُ؛ امام صادق علیّه السلام فرمود: قائم خروج نمی کند تا اینکه

۱. الطريق الى دعوة اليمانية، ص ۱۲.

۲. بصائر الدرجات في فضائل آل محمد ﷺ، ج ۱، ص ۱۸۲.

حلقه یاران تکمیل شود... سپس پرچم را می‌گسترانند و حرکت می‌کند. پس کسی در مغرب و مشرق نمی‌ماند مگر اینکه پرچم قائم را لعن می‌کنند. و آن پرچم رسول الله ﷺ است که جبرائیل در روز بدر به ایشان نازل کرد. سپس فرمود که به خدا قسم که آن پرچم از پنبه و کتان و ابریشم و حریر نیست. پرسیدم پس از چیست؟ فرمود از «ورق و برگه‌ای از بهشت» است که پیامبر ﷺ آن را در روز بدر باز کرد و سپس پیچید و به علی ﷺ تحویل داد و ایشان همواره آن را در نزد خود داشت تا اینکه در روز بصره آن را باز کرد و خدا بر آن فتح قرار داد و باری دیگر آن را پیچید و آن نزد ما است آنجا. احدی (از اهل بیت) آن را باز نمی‌کند تا اینکه قائم قیام کند»^۱.

همچنین در روایت دیگری آمده است:

«لَمَّا التَقَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ وَ أَهْلُ الْبَصْرَةِ نَشَرَ الرَّايَةَ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَرَلَزْتُ أَقْدَامُهُمْ فَمَا أَصْفَرَتِ الشَّمْسُ حَتَّى قَالُوا أَمِنَّا يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ فَعِنَدَ ذَلِكَ قَالَ لَا تَقْتُلُوا الْأَسْرَى وَلَا تُجْهِزُوا الْجُرْحَى وَلَا تَتَّبِعُوا مَوْلِيًّا وَمَنْ أَلْفَى سِلَاحَهُ فَهُوَ آمِنٌ وَمَنْ أَعْلَقَ بَابَهُ فَهُوَ آمِنٌ وَلَمَّا كَانَ يَوْمُ صَقِيقٍ سَأَلُوهُ نَشَرَ الرَّايَةِ فَأَبَى عَلَيْهِمْ فَتَحَمَلُوا عَلَيْهِ بِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ ﷺ وَ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ) فَقَالَ لِلْحَسَنِ يَا بُنَيَّ إِنَّ لِقَايَ مِدَّةً يَبْلُغُونَهَا وَإِنَّ هَذِهِ رَايَةَ لَا يَنْشُرُهَا بَعْدِي إِلَّا الْقَائِمُ ﷺ؛ ابو بصیر گوید: امام صادق ﷺ فرمود: «هنگامی که امیر

المؤمنین ﷺ و اهل بصره با هم برخوردند آن حضرت پرچم را- پرچم رسول خدا ﷺ- برافراشت، پس قدمهای آنان به لرزه افتاده و هنوز آفتاب زره نشده بود که گفتند: ای فرزند ابی طالب ﷺ ما ایمان آوردیم، در این هنگام آن حضرت دستور فرمود: اسیران را نکشید و کار زخمیان را یکسره نکنید و آنان را به قتل نرسانید و آن را که روی از جنگ برتافته و می‌گریزد دنبال

نکنید، و هر کس سلاح خود را بر زمین گذارد در امان است و هر کس در خانه خویش را ببندد در امان است. و چون روز صفّین فرا رسید برافراشتن آن پرچم را از آن حضرت درخواست کردند ولی آن حضرت نپذیرفت. پس امام حسن و حسین (علیه السلام) و عمار یاسر را نزد او واسطه ساختند، آن حضرت به امام حسن (علیه السلام) فرمود: پسر جانم! همانا این مردم را مدّتی مقرر شده است که بدان برسند، و این پرچم پرچمی است که پس از من هیچ کس جز قائم (علیه السلام) آن را بر نخواهد افراشت»^۱.

چنانچه بگویند این پرچم اگرچه وجود خارجی دارد، اما مراد از آن دعوت به حاکمیت الهی است گفته می‌شود: اگر این پرچم به معنای دعوت به حاکمیت الله است، بدین معنا خواهد بود که از بین معصومین (علیهم السلام)، تنها پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امیرالمومنین (علیه السلام) و حضرت قائم (علیه السلام) مردم را به حاکمیت الله دعوت می‌کنند زیرا فقط آنان حق نشر آن را داشته‌اند، با این وجود دعوت سایر ائمه (علیهم السلام) به چه چیزی بوده است؟ ضمن اینکه بر اساس روایت اول؛ نشر پرچم، پس از تکمیل شدن ۱۰ هزار نفر است، لذا اگر نشر پرچم را به معنای دعوت بدانیم با اصل مدعای احمد سازگاری نخواهد داشت، چرا که او باید دعوت را پیش از جمع شدن ۱۰ هزار نفر آغاز کرده باشد نه بعد از آن!

بر اساس این روایات، تاویل پرچم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به دعوت به حاکمیت الله اشتباه است و مدعی وصایت باید پرچمی که وجود خارجی دارد را همراه خود داشته باشد. چنانچه در روایتی از امام باقر (علیه السلام) آمده است:

«إِنَّ عَهْدَ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ صَارَ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) ثُمَّ صَارَ عِنْدَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ (علیه السلام) ثُمَّ بَفَعَلَ اللَّهُ مَا يَشَاءُ فَالَزِمَ هَؤُلَاءِ فَإِذَا خَرَجَ رَجُلٌ مِنْهُمْ مَعَهُ ثَلَاثُمِائَةِ رَجُلٍ وَمَعَهُ رَايَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَامِدًا إِلَى الْمَدِينَةِ حَتَّى يَمُرَّ بِالْبَيْدَاءِ فَيَقُولَ هَذَا

مَكَانُ الْقَوْمِ الَّذِينَ خُسِفَ بِهِمْ وَهِيَ الْآيَةُ الَّتِي قَالَ اللَّهُ ﴿أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ﴾؛ همانا عهد نبی خدا ﷺ به امام

سجاد رسید و سپس به فرزند او محمد باقر علیه السلام رسید و سپس خداوند آنچه را خواست انجام می دهد. پس بر آن گردن بنهید. پس زمانی که مردی از اهل بیت علیهم السلام خروج کرد، همراه او سیصد مرد خواهد بود و در حالی که پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله را نیز به همراه دارد، به سوی مدینه می رود تا به منطقه بیداء می رسد و می فرماید: اینجا مکان فرو رفتن قومی است که خداوند درباره آنان فرمود: کسانی که نیرنگ های بد کرده اند، مگر ایمن شده اند از اینکه خدا آنها را به زمین فرو برد یا از آنجایی که احساس نمی کنند عذاب به ایشان رسد یا در حال آمد و رفتشان گریبانشان را بگیرد که نتوانند فرار کنند.^۲

❁ جعل سلاح و پرچم

در اینجا سئوالی مطرح می گردد که آیا ممکن است این لوازم توسط عده ای جعل شده و به واسطه آن، خود را به عنوان امام معرفی کنند؟ در پاسخ گفته می شود:

اولاً؛ برخورداری از این لوازم، شرط لازم بوده و شرط کافی برای شناخت امام علیه السلام نمی باشد، لذا سایر موارد مذکور در روایات نیز، برای شناخت امام علیه السلام مورد توجه قرار می گیرد.

ثانیاً؛ شرایط ارائه این لوازم دارای ابعادی است که در صورت فراهم شدن آن،

لوازم ارائه شده مورد پذیرش قرار می‌گیرد که در این صورت به هیچ وجه، امکان و احتمال جعل و بدل سازی لوازم نخواهد بود. این ابعاد و شرایط عبارتند از:

الف. بُعد زمانی

سلاح و پرچم و سایر لوازم مذکور در روایات، همزمان با ظهور امام ﷺ ارائه خواهد شد، لذا طبق روایات، ظهور امام ﷺ در ۲۳ ماه رمضان بوده و قبل از ظهور حضرت، هر گونه نشانه‌ای به عنوان سلاح و غیره مورد قبول نمی‌باشد. چنانچه امام صادق ﷺ فرمود:

«لَا يَخْرُجُ الْقَائِمُ حَتَّى يُنَادَى بِاسْمِهِ مِنْ جَوْفِ السَّمَاءِ فِي لَيْلَةِ ثَلَاثٍ وَعَشْرِينَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ؛ قائم ﷺ خروج نمی‌کند تا اینکه در شب ۲۳ ماه مبارک رمضان به اسم او ندا داده می‌شود»^۱.

ب. بُعد مکانی

ظهور حضرت حجت ﷺ در کنار خانه خدا بوده و بر اساس روایات، این لوازم را در کنار خانه خدا به همراه خواهد داشت. لذا ارائه لوازم مذکور در هر جایی غیر از کنار خانه خدا مورد پذیرش نیست. چنانچه امام باقر ﷺ فرمودند:

«وَالْقَائِمُ يَوْمَئِذٍ بِمَكَّةَ قَدْ أَسْنَدَ ظَهْرَهُ إِلَى الْبَيْتِ الْحَرَامِ؛ قائم در آن روز در مکه خواهد بود در حالی که پشت به بیت الله الحرام داده است»^۲.

همچنین حضرت علی ﷺ فرمود: «يُظْهَرُ عِنْدَ الرُّكْنِ وَالتَّمَامِ فَيُظْهَرُ الْأَرْضَ وَ يَضَعُ الْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ فَلَا يَظْلِمُ أَحَدٌ أَحَدًا؛ کنار رکن و مقام ظهور می‌کند و زمین را پاک می‌کند و میزان عدل را در میان می‌نهد و کسی به کسی ظلم نخواهد کرد»^۳.

۲. همان، ص ۲۸۱.

۱. نعمانی، الغيبة، ص ۲۹۰.

۳. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۷۸.

و درباره همراه داشتن سلاح و سایر لوازم از امام باقر علیه السلام آمده است: «يُبَاعِجُ لَهُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ، مَعَهُ سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ وَمَعْقَرُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَدَرْعُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَيْفُ رَسُولِ اللَّهِ؛ بین رکن و مقام با او بیعت می شود، همراه او سلاح و کلاه خود و جوشن و شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد»^۲.

همچنین در روایتی از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«خَرَجَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ بِثَرَاثِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقُلْتُ مَا ثَرَاثُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ سَيْفُ رَسُولِ اللَّهِ وَدِرْعُهُ وَعِمَامَتُهُ وَبُرْدُهُ وَقَضِيبُهُ وَرَايَتُهُ وَلَا مَتْنُهُ وَسَرْجُهُ حَتَّى يَنْزِلَ مَكَّةَ فَيُخْرِجَ السَّيْفَ مِنْ غَمْدِهِ وَيَلْبَسَ الدِّرْعَ وَيَنْشُرَ الرَّايَةَ وَالْبُرْدَةَ وَالْعِمَامَةَ وَيَتَنَاوَلَ الْقَضِيبَ بِيَدِهِ وَيَسْتَأْذِنَ اللَّهَ فِي ظُهُورِهِ؛ صاحب این امر از مدینه به سوی مکه حرکت می کند در حالی که میراث پیامبر صلی الله علیه و آله را به همراه دارد. گفتم میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله چیست؟ فرمود: شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله است و زره او و عمامه او و عبای او و چوب دستی او و پرچم او و جوشن او و زین سواری او. چون به مکه فرود آید تیغ را از غلافش بیرون آورد و زره را بپوشد و پرچم را برافرازد و عبا و عمامه را بپوشد و چوب دستی را بکف گیرد و از خداوند اجازه ظهور خواهد»^۳.

ج. بُعد نشانه ای

بر اساس روایات، امام عصر علیه السلام پس از ندای آسمانی، اعلام ظهور خواهند

۱. رسول خدا دارای دو شمشیر بوده است که یکی را با عنوان سلاح و دیگری را با عنوان سیف یاد کرده اند. در روایاتی به این تفاوت تصریح شده و فرموده اند: عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: قُلْتُ إِنَّ الْعَجَلِيَّةَ يُزْعَمُونَ أَنَّ سِلَاحَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عِنْدَ وَلَدِ الْحَسَنِ «قَالَ كَذَبُوا وَاللَّهِ قَدْ كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ سَيْفَانِ وَفِي أَحَدِهِمَا عَلَامَةٌ فِي مِمَّتَيْهِ فَلْيُخْبِرُوا بِعَلَامَتَيْهِمَا وَأَسْمَائِهِمَا إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ وَلَكِنْ لَا أَزْرِي ابْنَ عَبَّاسٍ قَالَ قُلْتُ وَمَا اسْمُهُمَا فَقَالَ اسْمُ إِحْدَاهُمَا الرَّسُومُ وَالْآخَرُ مُحْدَمٌ». بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام، ج ۱، ص ۱۸۴.

۳. الکافی، ج ۸، ص ۲۲۵.

۲. الأصول الستة عشر، ص ۲۴۸.

کرد. بنابراین یکی دیگر از نشانه‌های پذیرش سلاح و سایر لوازم، شنیدن صدای آسمانی ظهور است. در این نداء و صوت، جایی برای شک و شبهه باقی نیست، بطوری که امام باقر علیه السلام فرمود:

«فَيُنَادِي الْمُنَادِي بِمَكَّةَ بِاسْمِهِ وَأَمْرِهِ مِنَ السَّمَاءِ حَتَّى يَسْمَعَهُ أَهْلُ الْأَرْضِ كُلُّهُمْ اسْمُهُ اسْمُ نَبِيِّ مَا أَشْكَلُ عَلَيْكُمْ، فَلَمْ يُشْكَلْ عَلَيْكُمْ عَهْدُ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ وَرَأَيْتُهُ وَسِلَاحُهُ وَالنَّفْسُ الرَّكِيَّةُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ فَإِنْ أَشْكَلُ عَلَيْكُمْ هَذَا فَلَا يُشْكَلُ عَلَيْكُمْ الصَّوْتُ مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِهِ وَأَمْرِهِ؛ پس منادی از آسمان به سوی مکه و به اسم و امر امام علیه السلام ندا می‌دهد، بطوری که تمامی اهل زمین آن را می‌شنوند. اسم او اسم پیامبر علیه السلام است که برای شما شبهه‌ای بر جای نمی‌گذارد. همچنین عهد نبی الله صلی الله علیه و آله و پرچم او و سلاح او و نفس زکیه از فرزندان امام حسین علیه السلام، برای شما ایجاد شبهه نمی‌کند، پس اگر این هم برای شما ایجاد شبهه کرد، صدای آسمانی که به اسم و امر امام علیه السلام نداء می‌دهد جایی برای شک باقی نخواهد گذاشت»^۱.

همچنین در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است:

«... فَإِنْ أَشْكَلْ هَذَا كُلُّهُ عَلَيْهِمْ فَإِنَّ الصَّوْتَ مِنَ السَّمَاءِ لَا يُشْكَلُ عَلَيْهِمْ إِذَا نُودِيَ بِاسْمِهِ وَاسْمِ أَبِيهِ وَأُمِّهِ؛ اگر تمامی این موارد مشتبه گردید، پس همانا ندای آسمانی بر شما مشتبه نخواهد شد، زمانی که به اسم قائم علیه السلام و نام پدر و مادرش ندا سر دهد»^۲.

د. بُعد اعجازی

لوازم مذکور اعجاز آمیز بوده و هر کدام از آنها توان انجام امر خاصی را دارند.

۱. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۶۵ و بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۲۳.

۲. نعمانی، الغیبة، ص ۲۷۹.

چنانچه در روایات به این مساله اشاره شده و فرموده‌اند:

«كَانَتْ عَصَا مُوسَى لِأَدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَارَتْ إِلَى شُعَيْبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ صَارَتْ إِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَإِنَّهَا لَعِنْدَنَا وَإِنَّ عَهْدِي بِهَا أَنْفَاءُ وَهِيَ خَضِرَاءُ كَهَيْئَتِهَا حِينَ انْتَرَعَتْ مِنْ شَجَرَتِهَا وَإِنَّهَا لَتَنْطِقُ إِذَا اسْتَنْطِقْتَ أَعِدْتُ لِقَائِمِنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَصْنَعُ بِهَا مَا كَانَ يَصْنَعُ بِهَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ وَإِنَّهَا تَصْنَعُ مَا تُؤْمَرُ وَإِنَّهَا حَيْثُ أَلْقَيْتَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ بِلِسَانِهَا؛ امام باقر عليه السلام فرمود: عصای موسی متعلق به آدم عليه السلام بود و در اختیار شعیب عليه السلام قرار گرفت و بعد از آن به موسی عليه السلام رسید و اکنون در نزد ماست و اخیراً از آن بازدید کرده‌ام و آن سبز است و گویا به تازگی از درخت بریده شده است و چون استنطاق شود سخن گوید و برای قائم عليه السلام مهیا است و او با آن همان کند که موسی بن عمران عليه السلام کرد و آن عصا نیز همان کند که به وی فرمان دهند و هر جا افکنده شود شعبده‌ها و جادوها را بیلعد»^۱.

در روایتی دیگر آمده است که فرق بین مدعی دروغین و راستین در برخورداری از لوازم رسول خدا ﷺ است و فرق بین این لوازم با سایر لوازم‌ها در اعجاز آمیز بودن آن لوازم است.^۲

بر این اساس، در صورت تجمیع این چهار شرط مهم: ارائه سلاح و سایر لوازم، به نشانه وصایت مدعی خواهد بود و با تامین این شروط، امکان و احتمال جعل منتفی است، چرا که باید این لوازم در ۲۳ ماه رمضان و در کنار خانه کعبه و پس از شنیده شدن صدای آسمانی صیحه ارائه شود و از شرایط اعجازی نیز برخوردار باشد.

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۶۷۳.

۲. الثاقب فی المناقب، ص ۴۱۹. مدینه معاجز الأئمة الإثنی عشر و دلائل الحجج علی البشر، ج ۶، ص ۹۹.

پرسش‌های درس

۱. اولین نشانه و ودیعه رسول خدا ﷺ برای وصی خود چیست؟
۲. وجه ارتباط ودیعه اول را با مدعی وصایت بیان کنید.
۳. دومین نشانه و ودیعه رسول خدا ﷺ برای وصی خود چیست؟
۴. وجه ارتباط ودیعه دوم را با مدعی وصایت بیان کنید.



درس پنجم

علائم یا ودایع
رسول خدا ﷺ

❁ علامت یا ودیعه سوم

صحیفه (وصیتنامه رسول خدا ﷺ)؛ این صحیفه که به املاء رسول خدا ﷺ و دست خط امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نوشته شده است، همان وصیتنامه‌ای است که پیامبر اکرم ﷺ، اسامی و تعداد جانشینان پس از خود را در آن اعلام فرموده است. البته آنچه می‌تواند به عنوان سند، مورد استناد برای مدعی حقیقی وصایت به‌رمند باشد، اصل وصیتنامه یا همان صحیفه مکتوبی است که قابل ارائه به همگان بوده و حتی در هنگامه ظهور وصی دوازدهم (علیه السلام) نیز مورد استناد قرار می‌گیرد.

موید سخن اینکه؛ اولاً چنانچه نقل محتوای وصیت رسول گرامی اسلام ﷺ توسط راویان حدیث کفایت کرده و مسلمانان را برای همیشه از اختلاف دور می‌کرد، دیگر چه نیازی به مکتوب نمودن وصیت بود، و حال آنکه ظاهراً آن حضرت، برای انجام این کتابت اصرار نیز داشته است. بلکه می‌توانست همانند صدها سخن و کلام دیگر، به صورت شفاهی وصیت خود را تکرار کرده یا به همان وصیت غدیر خم اکتفا نموده و راویان حدیث نیز آن را با دقت ثبت کنند. مگر اینکه بگوییم؛ مکتوب نمودن وصیت و تدوین وصیتنامه موضوعیت داشته و از کارکردی برخوردار است که نقل شفاهی از آن کارکرد بی بهره می‌باشد. و آن کارکرد، چیزی جز برخورداری از قابلیت ارائه در هر زمان، به عنوان سندی برای اثبات حقانیت وصی رسول خدا ﷺ نمی‌تواند باشد.

ثانیاً روایات معصومین علیهم السلام، وصیتنامه پیامبر صلی الله علیه و آله را به عنوان ملاک شناخت امام معرفی کرده‌اند که به صورت یک مکتوب، باید در دست امام بوده و به امام بعد از خود تحویل دهد و احادیث نقل شده در کتاب محدثین، با عنوان حدیث وصیت، برای شناخت امام کفایت نخواهد کرد و صرفاً به عنوان کاشف و حاکی از محتوای وصیتنامه قابل استفاده هستند. به عنوان نمونه آمده است:

عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قُلْتُ إِنَّ النَّاسَ يَتَكَلَّمُونَ فِي أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُونَ مَا بَالُهَا أَبْطَحَتْ [تَخَطَّتْ] مِنْ وَلَدِ أَبِيهِ مَنْ لَهُ مِثْلُ قَرَابَتِهِ وَمَنْ هُوَ أَكْبَرُ مِنْهُ وَ قَصُرَتْ عَنْهُ هُوَ أَصْغَرُ مِنْهُ وَقَالَ «يَعْرِفُ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ بِنَاتِ خِصَالٍ لَا تَكُونُ فِي غَيْرِهِ هُوَ أَوْلَى النَّاسِ بِالَّذِي قَبْلَهُ وَ هُوَ وَصِيُّهُ وَ عِنْدَهُ سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ وَصِيَّتُهُ وَ ذَلِكَ عِنْدِي لَا أَنْزَعُ فِيهِ؛ عبد الأعلى گوید: به امام صادق عليه السلام عرض کردم: مردم درباره امام باقر عليه السلام سخن‌ها گفتند و اعتراض آنها این بود که چگونه امامت از میان همه اولاد پدرش به او رسید با این که در میان آنها برادرانی داشت که در خویشی با او برابر و در سن از او بزرگتر بودند (همچون زید بن علی) و برادران کوچکتر هم داشت که امامت به آنها هم نرسید. امام عليه السلام فرمود: امام به سه خصلت شناخته می‌شود که در دیگری نباشد: یکی اینکه نسبت به امام سابق از همه مردم نزدیک‌تر و شایسته‌تر باشد و وصی او هم باشد. دوم اینکه سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد او باشد و سوم اینکه وصیتنامه رسول خدا صلی الله علیه و آله هم نزد او باشد. آن نزد من است و کسی درباره آن با من نزاعی نمی‌تواند داشته باشد».^۱

بنابراین، یکی از علائم شناخت وصی، برخورداری از صحیفه و لوحی (وصیتنامه)

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۷۹ و بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیه و آله، ج ۱، ص ۱۸۲ و اثبات الهداة، ج ۱، ص ۱۱۴ و بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۱۷.

است که توسط امیرالمومنین (علیه السلام) نوشته شده و اسامی اوصیاء (علیهم السلام) در آن ثبت گردیده است. به عنوان نمونه در روایتی آمده است:

موسی بن عطیه نیشابوری می‌گوید: «عده‌ای از بزرگان خراسان به خانه من آمدند و گفتند: دوست داریم شما به مدینه بروید و از جانشین و خلیفه رسول خدا ﷺ پرس و جو کنید تا در امرمان از ایشان پیروی کنیم. پس به تحقیق امام باقر (علیه السلام) از دنیا رفته است و ما نمی‌دانیم که خداوند چه کسی را از آل رسول ﷺ و فرزندان علی و فاطمه (علیها السلام) را نصب فرموده است. پس به ما صد هزار درهم از طلا و نقره دادند و گفتند که برای ما خبر بیاورید و امام را بر ما بشناسانید. پس از او شمشیر ذوالفقار و چوب دستی رسول خدا ﷺ، عبا و خاتم و آن لوحی که در آن اسامی ائمه (علیهم السلام) از فرزندان علی و فاطمه (علیها السلام) ثبت شده است را طلب کنید. همانا اینها نزد هر آنکه باشد او امام است و اموال را به او تحویل دهید. ما سکه‌ها را برداشتیم و به سوی مدینه رفتیم و در مسجد رسول خدا ﷺ ساکن شده و دو رکعت نماز خواندیم. از قائم در امور و خلیفه مسلمین پرسیدیم. گفتند: زید بن علی و برادر زاده‌اش جعفر بن محمد (علیهم السلام). پس ابتدا قصد خانه زید را کردیم و در مسجدش او را دیدیم و به او سلام کردیم و جواب داد. گفت از کجا آمدید؟ گفتیم از خراسان آمدیم تا امامان را بشناسیم و از او در امرمان پیروی کنیم. گفت بلند شوید. با ما همراه شد تا به خانه‌اش وارد شدیم. برای ما طعامی آورد و خوردیم. گفت چه می‌خواهید؟ گفتیم می‌خواهیم شمشیر ذوالفقار و چوب دستی رسول خدا ﷺ، عبا و خاتم و آن لوحی که در آن اسامی ائمه (علیهم السلام) ثبت شده است را ببینیم. همانا اینها نمی‌باشد مگر در نزد امام (علیه السلام). کنیزش را خواند تا جعبه‌ای آورد و از داخل آن شمشیری با غلاف قرمز خارج کرد که در قبضه آن پارچه سبز رنگ بود.

گفت این ذوالفقار است و چوب دستی و نیزه‌ای با دسته نقره‌ای و انگشتر و عبائی خارج کرد اما لوحی که در آن اسامی ائمه علیهم‌السلام ثبت شده است را نداشت. ابولبابه با دیدن این صحنه بلند شد و گفت بلند شوید تا به سوی مولایمان برویم. ما را به او نیازی نیست. پس به نزد امام جعفر بن محمد علیه‌السلام رفتیم... فرمود: ای موسی بن عطیه نیشابوری، ای ابی لبابه و ای طهمان و ای مسافران سرزمین خراسان پیش بیایید... سپس با دستش به نگین انگشتر خود اشاره کرد و نگین جدا شد. فرمود: پاک و منزّه است خدایی که ذخائرش را به ولی و نائبش ودیعه داد تا مخلوق او قدرتش را ببینند... سپس از وسط انگشتر برای ما عبا و چوب دستی و لوحی که در آن اسامی ائمه علیهم‌السلام ثبت شده است را خارج کرد...»^۱

۱. عن الحسن بن [علی بن] فضال، قال: قال موسى بن عطية النيشابوري: اجتمع وفد خراسان من أقطارها [كبارها] و علمائها، و قصدوا داري، و اجتمع علماء الشيعة و اختاروا إلى أبا لبابه و طهمان و جماعة شتى، و قالوا بأجمعهم: رضينا بكم أن تردوا المدينة، فتسألوا عن المستخلف فيها لنقله أمرنا، فقد ذكر أن باقر العلم قد مضى، و لا ندري من نصبه الله بعده من آل الرسول من ولد علي و فاطمة - صلوات الله عليهم أجمعين - و دفعوا إلينا مائة ألف درهم ذهباً و فضة، و قالوا: لتأتونا بالخبر و تعزفونا الإمام فتطالبوه بسيف ذي الفقار و القضيبي و البردة و الخاتم و اللوح الذي فيه تثبيت الأئمة من ولد علي و فاطمة، و إن ذلك لا يكون إلّا عند إمام، فمن وجدتم ذلك عنده فسلموا إليه المال. فحملنا و تجهزنا إلى المدينة و حللنا بمسجد الرسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآل‌ه‌وسلم فصلبنا ركعتين، و سألتنا: من القائم في أمور الناس، و المستخلف فيها؟ فقالوا لنا: زيد بن علي، و ابن أخيه جعفر بن محمد، فقصصنا زيدا في مسجده، و سلمنا عليه، فردّ علينا السلام و قال: من أين أقبلتم؟ قلنا: أقبلنا من أرض خراسان لنعرف إمامنا، و من نقله أمورنا. فقال: قوموا، و مشي بين أيدينا حتى دخل داره، فأخرج إلينا طعاما، فأكلنا، ثم قال: ما تريدون؟ فقلنا له: نريد أن ترينا ذا الفقار و البردة و الخاتم و القضيبي و اللوح الذي فيه تثبيت الأئمة عليهم‌السلام فإن ذلك لا يكون إلّا عند إمام. قال: [أخرج فدعا بجارية له، فأخرجت إليه سقفا، و استخرج منه سيفا في أديم أحمر، عليه سحف أخضر، فقال: هذا ذو الفقار، و أخرج إلينا قضيبا و درعا بمدرج من فضة، و استخرج منه خاتما و بردا و لم يخرج اللوح الذي فيه تثبيت الأئمة - عليهم‌السلام - فقام أبو لبابه من عنده و قال: قوموا بنا حتى نرجع إلى مولانا غدا فنستوفي ما نحتاج إليه، و نؤقيه ما عندنا و معنا. (قال: فضينا نريد جعفر بن محمد عليه‌السلام فقيل لنا: إنه مضى إلى حائط له، فما لبثنا إلّا ساعة حتى أقبل و قال: يا موسى بن عطية النيشابوري، و يا أبا لبابه، و يا طهمان، و يا أيها الوافدون من أرض خراسان إلى، فأقبلوا... قال: ثم أوماً بيده إلى فصّ خاتم فقلعه، فقال: سبحان الله الذي أودع الذخائر وليّه و النائب عنه في خليقته ليريهم قدرته،... ثم أخرج لنا من وسط الخاتم البردة و القضيبي و اللوح الذي فيه تثبيت الأئمة عليهم‌السلام. الثاقب في المناقب، ص ۴۱۹.

✽ گزارشی از محتوای وصیتنامه پیامبر اکرم ﷺ

برخی از روایات مربوط به ماجرای وصیت رسول گرامی اسلام ﷺ، مطابق متن خطبه غدیر بوده و علاوه بر آن، با تمامی روایات مربوط به عدد اوصیاء نیز همخوانی دارد. به عنوان نمونه؛ شلیم بن قیس هلالی^۱ درباره ماجرا و محتوای وصیت پیامبر اکرم ﷺ می‌گوید:

«از سلمان شنیدم که می‌گفت: بعد از آنکه آن مرد آن سخن را گفت و پیامبر ﷺ غضبناک شده و کتف^۲ را رها کرد، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «آیا از پیامبر ﷺ نپرسیم چه مطلبی می‌خواست در کتف بنویسد که اگر آن را می‌نوشت احدی گمراه نمی‌شد و دو نفر هم اختلاف نمی‌کردند؟ من سکوت کردم تا کسانی که در خانه بودند برخاستند و فقط امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام باقی ماندند. من و دو رفیقم ابوذر و مقداد هم خواستیم برخیزیم که علی علیه السلام به ما فرمود: بنشینید. حضرت می‌خواست از پیامبر ﷺ سؤال کند و ما هم می‌شنیدیم. سپس رسول خدا ﷺ شروع به سخن کرده و فرمودند:

۱. شیخ ابوصادق، شلیم بن قیس هلالی عامری کوفی، از خواص اصحاب امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین و امام باقر علیهم السلام بوده است. سلیم، دو سال قبل از هجرت به دنیا آمده و در نتیجه، هنگام شهادت پیامبر اکرم ﷺ ۱۲ سال داشته است. سلیم، در پیشگاه معصومین علیهم السلام مورد وثوق بوده و از علوم سرشار آنان بهره‌مند شده است. او از قدامای علمای اهل بیت علیهم السلام است و از بزرگان اصحاب آنان محسوب شده و نزد آنان محبوبیت خاصی داشته است. او صاحب «کتاب اسرار آل محمد علیهم السلام» یا همان «کتاب سلیم بن قیس» است که کتابی مشهور بوده و شهرت سلیم نیز بیشتر به خاطر همین کتاب است، زیرا این کتاب اولین کتابی است که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله تألیف شده و به دست ما رسیده است. امام صادق علیه السلام، درباره کتاب سلیم می‌فرماید: «هر کس از شیعیان و دوستان ماکتاب سلیم بن قیس هلالی رانداشته باشد، چیزی از مسائل ولایت مانند او نیست و از اسباب ما آگاهی ندارد. آن کتاب، الفبای شیعه و سزای اسرار آل محمد علیهم السلام است». بحار الأنوار، المدخل، ص ۱۹۰ و مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۷، ص ۲۹۸. همچنین امام زین العابدین علیه السلام، درباره کتاب سلیم می‌فرماید: «سلیم راست گفته است، خدا او را رحمت کند. همه اینها احادیث ما است که از آنها خبر داریم». وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۰۱.

۲. استخوان کتف گوسفند یا شتر؛ که خشک شده و برای نوشتن روی آن به جای پوست و کاغذ استفاده می‌شده است.

ای برادر من علی! آیا نشنیدی دشمن خدا چه گفت؟ همانا جبرائیل علیه السلام از قبل، بر من نازل شد و خبر داد که این مرد سامری این امت است و آنکه همراهش آمده بود گوساله اوست و اینکه خداوند جدایی و اختلاف را برای امت من مقدر کرده است. جبرائیل از جانب خداوند مرا امر کرد تا همان چیزهایی که اراده کردم را برایتان بنویسم (که البته نگذاشت) و این سه نفر را برای آن سخنان شاهد بگیرم. حضرت فرمود: برای من صحیفه‌ای بیاورید، پس برای حضرت صحیفه را آوردند. پیامبر صلی الله علیه و آله نام امامان هدایت کننده بعد از خود را یکی پس از دیگری املاء می‌فرمود و علی علیه السلام بدست خویش می‌نوشت. همچنین فرمود: من شما را شاهد می‌گیرم که برادر من و وزیر و وارث من و خلیفه‌ام در اتمم علی بن ابی طالب است و سپس حسن و بعد حسین و بعد از آنان نه نفر از فرزندان حسین اند.^۱

نکته: ممکن است برخی از اتباع احمد بصری در مقام مجادله بگویند: در این حدیث نام تمامی اوصیاء پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ذکر نشده و از این روی برای اثبات ائمه دیگر مُجْزِی نخواهد بود. در پاسخ گفته می‌شود: ادعای احمد بصری در مرحله نخست، ادعای عددی بوده و مدعی آن است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ۲۴ وصی بعد از خود وصیت کرده است و فعلاً بحث ما به مرحله اسم و مصداق اوصیاء نرسیده

۱. «وَعَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ، قَالَ: سَمِعْتُ سُلَيْمَانَ يَقُولُ سَمِعْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ مَا قَالَ ذَلِكَ الرَّجُلُ مَا قَالَ وَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَدَفَعَ الْكِتَابَ - سَمِعْتُ عَنْ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ: أَلَا تَسْأَلُ رَسُولَ اللَّهِ عَنِ الَّذِي كَانَ أَنْ أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ فِي الْكِتَابِ مِمَّا لَوْ كَتَبَهُ لَمْ يَعْضِلْ أَحَدٌ وَلَمْ يَخْتَلِفْ اثْنَانِ فَسَكْتُ حَتَّى إِذَا قَامَ مَنْ فِي الْبَيْتِ وَبَقِيَ عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالحُسَيْنُ وَالحُسَيْنُ عليه السلام وَ ذَهَبْنَا نَقُومُ أَنَا وَصَاحِبِي أَبُو ذَرٍّ وَ الْمُقَدَّادُ، قَالَ لَنَا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اجْلِسُوا. فَأَرَادَ أَنْ يَسْأَلَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَنَحْنُ نَسْمَعُ، فَأَبْتَدَأَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: «يَا أَعْمَى، أَمَا سَمِعْتَ مَا قَالَ عَبْدُ اللَّهِ أَتَانِي جَبْرِئِيلُ قَبْلَ فَأَخْبَرَنِي أَنَّهُ سَابِرٌ هَذِهِ الْأُمَّةُ وَأَنَّ صَاحِبَهُ عَجَلُهَا، وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ فَصَّلَ الْفُرْقَةَ وَالاخْتِلَافَ عَلَى أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي فَأَمَرَنِي أَنْ أَكْتُبَ ذَلِكَ الْكِتَابَ الَّذِي أَرَدْتُ أَنْ أَكْتُبَهُ فِي الْكِتَابِ لَكَ، وَأَشْهَدُ هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةَ عَلَيْهِ، اذْغُ لِي بِصَحِيفَةٍ فَأَتَى بِهَا. فَأَمَلَى عَلَيْهِ أَسْمَاءُ الْأَنْبِيَاءِ الْهَدَاهُ مِنْ بَعْدِهِ رَجُلًا رَجُلًا وَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَحْطُ بِبَعْدِهِ. وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنِّي أَشْهَدُكُمْ أَنَّ أَحْمَدَ وَ زَيْدَ وَ وَارِثَ وَ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِمْ تِسْعَةٌ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ». كتاب سليم بن قيس الهلالي، ج ۲، ص ۸۷۷.

است. لذا بر اساس روایت سُلیم که به ۱۲ وصی اشاره دارد، می‌توان وصیت آن حضرت را منحصر به این عدد از اوصیاء دانست و حتی احتمال بیش از آن را اساساً منتفی دانست.

در روایتی دیگر از کتاب غیبت نعمانی آمده است: حضرت علی علیه السلام در گفتگوی با طلحه، ضمن احتجاج به مسأله امامت، به ماجرای شب وفات حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز اشاره کرده و محتوای وصیتنامه را منطبق با خطبه غدیر و روایت سلیم بن قیس اعلام می‌فرماید:

«ای طلحه! آیا شهادت نمی‌دهی که هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله کتفی از ما خواست تا چیزی در آن بنویسد که امت اسلام پس از آن گمراه نگردیده و به اختلاف نیافتند؟ و در این هنگام آنکه همراه تو بود گفت: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله هزیان می‌گوید، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله غضبناک شد و آن کتف را وانهاد؟ طلحه عرض کرد: بله من شهادت می‌دهم. علی علیه السلام فرمود: پس از آنکه شما خارج شدید پیامبر صلی الله علیه و آله مرا از آنچیزی که می‌خواست بنویسد با خبر ساخت و حاضرین را بر آن شاهد گرفت و همانا جبرائیل علیه السلام او را خبر داده بود به اینکه خداوند می‌داند که امت تو به زودی به اختلاف افتاده و فرقه فرقه می‌شوند. سپس دوباره صحیفه‌ای خواست و بر من آنچه را که می‌خواست بنویسد را املاء کرده و سه مرد حاضر یعنی سلمان و اباذر و مقداد را بر آن شاهد گرفت و اسامی هر آنکه از ائمه هدایتگر است را نامید. همانانی که خداوند مؤمنین را به طاعت آنان تا روز قیامت امر کرده است. پس مرا اولین آنها نامید سپس این فرزندم حسن و سپس این فرزندم حسین و سپس نه تن از فرزندان این فرزندم حسین را نامید...»^۱

۱. بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ قَالَ حَدَّثَنَا مَعْمَرُ بْنُ زَائِدٍ عَنْ أَنَابِ بْنِ أَبِي عَيَّاشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ إِنَّ عَلِيًّا عليه السلام قَالَ لَطَلْحَةَ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ عِنْدَ ذِكْرِ تَفَاخُرِ الْمُتَهَاْجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ بِمَنَاقِبِهِمْ وَفَضَائِلِهِمْ «يَا طَلْحَةُ أَلَيْسَ قَدْ شَهِدْتَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله

همچنین در روایتی به تعداد اوصیاء که در صحیفه و لوح نام ایشان ذکر شده اشاره شده و آمده است:

عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فِي الْمَرَضِ الَّذِي تُوُفِّي فِيهِ... قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَكَمْ عَهْدٌ إِلَيْكُمْ نَبِيَّكُمْ أَنْ تَكُونَ الْأَوْصِيَاءُ مِنْ بَعْدِهِ قَالَ وَجَدْنَا فِي الصَّحِيفَةِ وَاللُّوحِ اثْنَيْ عَشَرَ أَسْمَاءً مَكْتُوبَةً بِأَمَانَتِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ وَأُمَّهَاتِهِمْ ثُمَّ قَالَ يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِ مُحَمَّدٍ ابْنِي سَبْعَةً مِنَ الْأَوْصِيَاءِ فِيهِمُ الْمَهْدِيُّ؛ محمد بن مسلم زهری می گوید: خدمت امام سجاد عليه السلام در زمان همان بیماری^۱ که در آن شهید شد، رسیدم... عرض کردم ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله، پیامبر، اوصیاء پس از خود را چه تعداد امر کرده است؟ امام سجاد عليه السلام فرمود: در صحیفه و لوح، نام دوازده تن را دیدم که امامت آنان و نام پدران و مادران آنها مکتوب شده بود. سپس فرمود: از نسل فرزندان محمد صلی الله علیه و آله، هفت تن از اوصیاء خواهد بود که مهدی عليه السلام نیز در بین آنان است».^۲

حِينَ دَعَانَا بِالْكَتِفِ لِيَكْتُبَ فِيهَا مَا لَا تَضِلُّ الْأُمَّةُ بَعْدَهُ وَلَا تَخْتَلِفُ فَقَالَ صَاحِبُكَ مَا قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ يَهْجُرُ فَعَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَتَرَكَهَا قَالَ بَلَى قَدْ شَهِدْتُهُ قَالَ فَإِنَّكُمْ لَمَّا خَرَجْتُمْ أَخْبَرْتَنِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِالَّذِي أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ فِيهَا وَيُشْهِدَ عَلَيْهِ الْعَامَّةَ وَإِنْ جَبْرِئِيلُ أَخْبَرَهُ بِأَنْ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ عَلِمَ أَنَّ الْأُمَّةَ سَتَخْتَلِفُ وَتُفْتَرِقُ ثُمَّ دَعَا بِصَحِيفَةٍ فَأَمْلَى عَلَيَّ مَا أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ فِي الْكَتِفِ وَأَشْهَدُ عَلَى ذَلِكَ ثَلَاثَةَ رَهْطٍ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ وَأَبَا ذَرٍّ وَالْمِقْدَادَ وَسَمِيَّ مَنْ يَكُونُ مِنَ أُمَّةِ الْهُدَى الَّذِينَ أَمَرَ الْمُتُؤَمِّنِينَ بِطَاعَتِهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَسَمَانِي أَوْهَمُ ثُمَّ ابْنِي هَذَا حَسَنٌ ثُمَّ ابْنِي هَذَا حُسَيْنٌ ثُمَّ تَسَعَةً مِنْ وَلَدِ ابْنِي هَذَا حُسَيْنٍ كَذَلِكَ يَا أَبَا ذَرٍّ وَأَنْتَ يَا مِقْدَادُ قَالَا تَشْهَدُ بِذَلِكَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ طَلَحَهُ وَاللَّهِ لَقَدْ سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص يَقُولُ لِأَبِي ذَرٍّ مَا أَقَلَّتِ الْغُبَرَاءُ وَلَا أَظَلَّتِ الْخُضْرَاءُ ذَا هَجَجٍ أَصْدَقُ وَلَا أَبْرَ مِنْ أَبِي ذَرٍّ وَأَنَا أَشْهَدُ أَنَّهُمَا لَا يَشْهَدَانِ إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ أَصْدَقُ وَأَبْرَ عُنْدِي مِنْهُمَا». نعمانی، الغيبة، ص ۸۱ و فضائل أمير المؤمنين عليه السلام، ص ۱۵۶ و بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۲۷۷ و عوالم العلوم و المعارف و الأحوال - الإمام علی بن ابی طالب عليه السلام، ص ۲۱۰ و...

۱. محمد بن مسلم زهری از اهل سنت بود و در عین حال علاقه شدیدی به امام سجاد عليه السلام داشته و همراه ملازم ایشان بوده است.

۲. بیماری ناشی از مسمومیت امام عليه السلام به دستور حاکم وقت.

۳. کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الاثني عشر، ص ۲۴۱.

پیامبر اکرم ﷺ در روایتی به وصیت املاء شده خود اشاره کرده و آن را در دست دوازده وصی خود دانست که یکی از دیگری به ارث خواهد برد. چنانچه فرمود: «لَيْسَ فِي جَنَّةِ عَدْنٍ مَنْزِلٌ أَشْرَفُ وَلَا أَفْضَلُ وَلَا أَقْرَبُ إِلَى عَرْشِ رَبِّي مِنْ مَنْزِلِي نَحْنُ فِيهِ أَرْبَعَةٌ عَشَرَ إِنْسَانًا أَنَا وَأَخِي عَلِيٌّ وَهُوَ خَيْرُهُمْ وَأَحَبُّهُمْ إِلَيَّ وَفَاطِمَةُ وَهِيَ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَتِسْعَةُ أَيْمَةٍ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ فَنَحْنُ فِيهِ أَرْبَعَةٌ عَشَرَ إِنْسَانًا فِي مَنْزِلٍ وَاحِدٍ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنَّا الرَّجْسَ وَطَهَّرَنَا تَطْهِيرًا هَذَاهُ مَهْدِيَّيْنِ أَنَا الْمُبَلِّغُ عَنِ اللَّهِ وَهُمْ الْمُبَلِّغُونَ عَنِّي [وَعَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ] وَهُمْ حُجَجُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ وَشُهَدَاؤُهُ فِي أَرْضِهِ وَخَزَائِنُهُ عَلَى عِلْمِهِ وَمَعَادِنِ حِكْمِهِ مَنْ أَطَاعَهُمْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ عَصَاهُمْ عَصَى اللَّهَ لَا تَبْقَى الْأَرْضُ طَرْفَةَ عَيْنٍ إِلَّا بِقَائِمِهِمْ وَلَا تَصْلُحُ [الْأَرْضُ] إِلَّا بِهُمْ يُخْبِرُونَ الْأُمَّةَ بِأَمْرِ دِينِهِمْ وَبِحِلَالِهِمْ وَحَرَامِهِمْ [يَدُلُّونَهُمْ عَلَى رِزْقِهِمْ وَيَنْهَوْنَهُمْ عَنْ سَخَطِهِ بِأَمْرِ وَاحِدٍ وَنَهْيٍ وَاحِدٍ لَيْسَ فِيهِمْ اخْتِلَافٌ وَلَا فُرْقَةٌ وَلَا تَنَازُعٌ يَأْخُذُ آخِرُهُمْ عَنْ أَوَّلِهِمْ إِمْلَائِي وَحَظَّ أَحْيَى عَلَيَّ بِيَدِهِ يَتَوَارَثُونَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَهْلُ الْأَرْضِ كُلُّهُمْ فِي عَمْرَةٍ وَغَفْلَةٍ وَتَبَيَّ وَحَيْرَةٍ غَيْرُهُمْ وَغَيْرِ شَيْعَتِهِمْ وَأَوْلِيائِهِمْ] لَا يَحْتَاجُونَ إِلَى أَحَدٍ مِنَ الْأُمَّةِ [فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ] وَالْأُمَّةُ تَحْتَاجُ إِلَيْهِمْ وَهُمْ الَّذِينَ عَنِ اللَّهِ فِي كِتَابِهِ وَقَرَّتْ طَاعَتُهُمْ بِطَاعَتِهِ وَطَاعَةِ رَسُولِهِ فَقَالَ- أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ؛ در بهشت عدن، منزلی با شرافت تر و بالاتر و نزدیکتر به عرش پروردگارم از منزل من نیست، و ما در آنجا چهارده نفریم. من و برادرم علی علیه السلام که بهترین آنها و محبوبترینشان نزد من است، و فاطمه (س) که او سیدهای زنان اهل بهشت است، و حسن و حسین علیه السلام و نه امام از فرزندان حسین علیه السلام هستند. ما در آنجا چهارده نفریم در یک منزل که خداوند بدیها را از ما برده و ما را پاک گردانیده است. همه هدایت‌کننده و هدایت‌شده‌ایم. پیامبر صلی الله علیه و آله در ادامه کلامش فرمود: «من از جانب خدا، تبلیغ‌کننده هستم، و آنان از جانب من و خدای عزوجل، ابلاغ‌کننده هستند. آنان حجت‌های خداوند تبارک و تعالی بر خلقش و شاهدان او در زمینش و خزانه‌داران علمش و معادن

حکمت‌های او هستند. هرکس از آنان اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هرکس از آنان سرپیچی کند از خدا سرپیچی کرده است. زمین به قدر یک چشم‌برهم‌زدن جز با بقای آنان نمی‌ماند، و جز با آنان اصلاح نمی‌شود. آنان اَمّت را از امر دینشان و حلال و حرامشان خبر می‌دهند، و آنان را با امر و نهی یکسان [و بدون تغییر] به رضایت پروردگارشان راهنمایی می‌کنند و آنان را از سخط او نهی می‌کنند، و در بین آنان اختلاف و تفرقه و نزاعی نیست. آخرین آنان از اولین آنان، املائی من و دست خط برادر من علی علیه السلام را تحویل می‌گیرد و تا روز قیامت از یکدیگر به ارث می‌برند. همه اهل زمین در جهل و غفلت و سرگردانی و حیرت‌اند به جز آنان و شیعیان و دوستانشان. آنان در چیزی از امر دینشان به احدی از اَمّت احتیاج ندارند، ولی اَمّت به آنان احتیاج دارند. آنان هستند که خداوند در کتابش آنان را قصد کرده و اطاعت آنان را به اطاعت خود و رسولش صلی الله علیه و آله مقرون ساخته و فرموده است: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۱.

در تأیید محتوای وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله باید به وصیت عظیم ایشان در روز غدیر اشاره کرد که ۷۰ روز قبل از وفات آن نور مقدس به وقوع پیوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با نزول آیه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»؛ ای پیامبر چیزی را که از طرف پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ کن که اگر این کار را نکنی رسالت او را انجام نداده‌ای. خدا را برابر مردم تو را حفظ می‌کند و کافران را هدایت نمی‌کند.^۲ موظف به ابلاغ وصیت و اعلام اسامی اوصیاء و جانشینان گردید تا از این رهگذر اختلاف امت اسلامی را پس از خود دفع نماید، لذا در مسیر بازگشت از آخرین حج و در محل غدیر خم، رسالت خود را با تمام جزئیات آن ابلاغ فرمودند.

۲. مائده، ۶۷.

۱. کتاب سلیم بن قیس الهمالی، ج ۲، ص ۸۴۰.

حضرت رسول اکرم ﷺ که به دستور الهی قصد پرده برداری از شجره طیبه امامت را داشت، همه پیش افتادگان و پس ماندگان را فراخوانده و فرمودند:

«هان ای مردم! کیست سزاوارتر از شما به شما؟ گفتند خداوند و پیامبر او! سپس فرمود آگاه باشید! آن که من سرپرست اویم، پس این علی سرپرست اوست! خداوند! دوست بدار آن را که سرپرستی او را بپذیرد و دشمن بدار هر آن که او را دشمن دارد و یاری کن یار او را و تنها گذار آن را که او را تنها بگذارد. سپس فرمود: بدانید که همانا من فرستاده و علی علیه السلام امام و وصی پس از من است و امامان پس از او فرزندان اویند.

آگاه باشید! من والد آنانم ولی ایشان از نسل علی علیه السلام خواهند بود. آگاه باشید! همانا آخرین امام، مهدی قائم عجله الله تعالی فرجه الشریف از ماست. هان! او بر تمامی ادیان چیره خواهد شد. آگاه باشید! که اوست حجت پایدار و پس از او حجتی نخواهد بود. درستی و راستی و نور و روشنایی تنها نزد اوست... سپس عمر بن خطاب در حالی که کمی برافروخته بود درخواست و گفت: ای رسول خدا، آیا همه اهل بیت تو^۱ وصی هستند؟ حضرت پاسخ داد: نه ولكن برادرم از اوصیاء است که وزیر و وارث و خلیفه من در امتم بوده و ولی تمامی مومنان بعد از من است. و همچنین یازده نفر از فرزندان وی. این علی اولشان و بهترین شان است سپس دو فرزندم حسن و حسین، سپس وصی فرزندم که همانم برادرم علی و فرزند حسین است سپس وصی و فرزند علی که اسمش محمد است سپس جعفر فرزند محمد و سپس موسی فرزند جعفر و سپس علی فرزند موسی و سپس محمد فرزند علی و

۱. الغدير، ج ۱، ص ۱۲-۱۵۱ و ۲۹۴-۳۲۲. عوالم العلوم، ج ۱۵، ص ۳۰۷-۳۲۷. بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۱۸۱-۱۸۲. اثبات

الهداة، ج ۲، ص ۲۰۰-۲۵۰. الطرائف، ص ۳۳ و...

۲. همسران و اهل خانه.

سپس علی فرزند محمد و حسن فرزند علی و سپس محمد فرزند حسن که مهدی این امت بوده و همنام و هم طینت من است و امر می‌کند به امر من و نهی می‌کند به نهی من، زمین را از عدل و داد پر می‌کند کما اینکه از ظلم و جور پر شده است. می‌آیند یکی پس از دیگری»^۱.

با پرده‌برداری از مسأله جانشینی و اعلام اسامی دوازده وصی پس از خود، آیه‌ای از جانب خداوند متعال نازل شده و فرمود:

﴿الْيَوْمَ يَنْسَى الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاخْسَوْنَ الْيَوْمَ اَكْمَلْتُ

لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾؛ امروز

کافران از (زوال) آیین شما، مأیوس شدند؛ بنابراین، از آنها نترسید! و از (مخالفت) من بترسید! امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر

شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم.^۲

باید توجه داشت، چنانچه رسالت پیامبر اکرم ﷺ به درستی یا با کاستی انجام می‌شد، هیچگاه خداوند متعال با نزول آیه فوق، مهر تایید بر مسأله ابلاغ رسالت

۱. «...إِيهَا النَّاسُ، مَنْ أَوَّلَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟ قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ. فَقَالَ: أَلَا مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلَى مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ. ثُمَّ قَالَ: مَعَاشِرَ النَّاسِ، أَلَا وَإِنِّي رَسُولٌ وَعَلَى الْإِمَامِ وَالْوَصِيِّ مِنْ بَعْدِي، وَالْأَئِمَّةُ مِنْ بَعْدِهِ وَوَلَدُهُ. أَلَا وَإِنِّي وَالِدُهُمْ وَهُمْ يُخْرِجُونَ مِنْ صُلْبِهِ إِلَى أَنْ قَالَ: أَلَا إِنِّي خَاتَمُ الْأَئِمَّةِ مِمَّا الْقَائِمُ الْمُهْدِي. أَلَا إِنَّهُ الظَّاهِرُ عَلَى الدِّينِ. أَلَا إِنَّهُ الْبَاقِي حُجَّةٌ وَلَا حُجَّةَ بَعْدَهُ وَلَا حَقَّ إِلَّا مَعَهُ وَلَانُورِ الْإِعْنَدَةِ... فَقَامَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ شِبْهَ الْمُنْغَضِبِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَكُلَّ أَهْلِ بَيْتِكَ فَقَالَ لَا وَلَكِنَّ أَوْصِيَانِي أَحْيَى مِنْهُمْ وَوَزِيرِي وَوَارِثِي وَخَلِيفَتِي فِي أَهْلِي وَوَلِيَّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي [وَأَخَذَ عَشْرَ مِنْ وَلَدِهِ] هَذَا أَوْهُمْ وَخَيْرُهُمْ ثُمَّ اتَّيْنَاهُ هَذَانِ وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ ثُمَّ وَصَّى ابْنِي يُسْعَى بِاسْمِ أَخِي عَلِيٍّ وَهُوَ ابْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ وَصَّى عَلِيٍّ وَهُوَ وَلَدُهُ وَاسْمُهُ مُحَمَّدٌ بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ مُحَمَّدٌ بْنُ مُوسَى ثُمَّ جَعْفَرٌ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى ثُمَّ مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ مُحَمَّدٌ بْنُ الْأَئِمَّةِ اسْمُهُ كَاشِمِي وَطِينَتُهُ كَطِينَتِي يَأْمُرُ بِأَمْرِي وَيَنْهَى بِنَهْيِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلْتُ ظُلْمًا وَجَوْرًا يَتْلُو بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ». كتاب سليم بن قيس هلالی، ج ۲، ص ۷۶۳. نعمانی، الغيبة، ص ۷۳. کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۲۷۹. اثبات الهداة، ج ۲، ص ۲۴۷. حلیه الابرا، ج ۴، ص ۸۹. الانصاف فی نص علی الائمه اثنی عشر، ص ۲۵۹. بهجة الانظر فی اثبات الوصاية، ص ۴۱. عوالم العلوم والمعارف والاحوال، ص ۲۱۸.

نمیزد، بدین معنا که اگر بنا بود، شخص دیگری به جای امیرالمومنین (علیه السلام) معرفی شود، یا اینکه اگر قرار بر این تعداد اوصیاء بیش از ۱۲ باشد، آیه اکمال دین نازل نمی شد.

شاید برخی چنین بگویند که بین ابلاغ رسالت تا روز وفات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بقاء حاصل شده و به تعداد اوصیاء افزوده شده است! در پاسخ گفته می شود: اولاً این سخن نیازمند دلیل قطعی است و ثانیاً امام باقر (علیه السلام)، نزول هر گونه فریضه ای را پس واقعه غدیر نفی فرموده است:

«أَنَّ الْفَرِيضَةَ كَانَتْ تُنْزَلُ ثُمَّ تُنْزَلُ الْفَرِيضَةُ الْآخَرَى فَكَانَتْ الْوَلَايَةُ آخِرَ الْفَرَايِضِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا. فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (علیه السلام) يَقُولُ اللَّهُ لَا أَنْزِلُ عَلَيْكُمْ بَعْدَ هَذِهِ الْفَرِيضَةِ فَرِيضَةً؛ فَرِيضَةُ الْهَى نَازِلٌ شَدَّ وَ بَارَ دِیْگَر فَرِیضَه ای دِیْگَر نَازِل شَدَّ، پس مساله ولایت آخرین فریضه بود که خداوند پس از آن فرمود: امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم. سپس امام باقر (علیه السلام) فرمود: یعنی خداوند در این آیه فرمود: بعد از این فریضه، فریضه دیگری برایتان نازل نکردم».

علاوه بر آن، بر اساس گواهی تاریخی و روایات معصومین (علیهم السلام)، رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) پس از اعلام وصیت شفاهی خود (خطبه غدیر)، بارها مردم را به پذیرش وصایت ۱۲ وصی فراخواند و سعادت آنان را در پیروی از ایشان معرفی فرمود. به عنوان نمونه؛ در روایتی آمده است: امام باقر (علیه السلام) نگاهی به حمران انداخت و شروع به گریستن نمود، سپس فرمود: ای حمران از این مردم در شگفتم که چگونه غافلند یا فراموش کرده اند و یا وانمود می کنند که از یاد برده اند؛ گفتار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را، زمانی که بیمار بود، مردم خدمت آن حضرت می آمدند و از او عیادت کرده و سلام

می‌کردند، حتی از کثرت جمعیت، خانه بر اهل آن تنگ شده بود، علی علیه السلام وارد شد و سلام کرد و نتوانست از میان آنان بگذرد و پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله برود، و آنان نیز برای ایشان راه را باز نکردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله چون این وضع را دید، زیر سر خود را بلند کرد و فرمود: ای علی علیه السلام نزد من بیا. مردم وقتی، چنین صحنه‌ای را دیدند، به یک دیگر فشار آورده و راه را گشودند تا علی علیه السلام از آنان گذشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در کنار خویش نشاند و فرمود: ای مردم اکنون که زمان زنده بودن من است شما با اهل بیتم چنین می‌کنید که می‌بینم، پس بعد از وفات من رفتارتان چگونه خواهد بود؟ به خدا سوگند گاهی به اهل بیت من نزدیک نمی‌شوید مگر اینکه مرحله‌ای به خدا نزدیکی جسته باشید و از آنان گامی دور نمی‌شوید و رو نمی‌گردانید مگر اینکه خداوند از شما روگردان می‌شود، سپس فرمود: ای مردم گوش فرا دهید و بدانید که خشنودی و رضوان و بهشت بهره کسی است که علی علیه السلام را دوست بدارد و ولایت او را گردن نهد و پذیرا باشد و او را پیشوای خود قرار دهد و به او اقتدا کند و به فضلش اقرار نماید، و نیز با اوصیاء من که پس از او هستند چنین باشد، و بر پروردگار من است که دعای مرا درباره ایشان بپذیرد، آری آنان دوازده جانشین‌اند، هر که از ایشان پیروی کند البته از من است...»^۱

۱. جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام أَنَّهُ نَظَرَ إِلَى جُمُورٍ فَبَكَى ثُمَّ قَالَ يَا جُمُورُ! عَجِبًا لِلنَّاسِ كَيْفَ غَفَلُوا أَمْ تَسْأَلُونَ تَسْأَلُونَ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حِينَ مَرَضَ فَأَتَاهُ النَّاسُ يُعَوِّدُونَهُ وَيُسَلِّمُونَ عَلَيْهِ حَتَّى إِذَا غَضَّ بِأَهْلِهِ الْبَيْتَ جَاءَ عَلِيٌّ عَ فَسَلَّمَ وَلَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يَتَخَطَّاهُمْ إِلَيْهِ وَلَمْ يُوسِعُوا لَهُ فَلَمَّا رَأَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ذَلِكَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَقَالَ إِنَّ يَاعْلَى فَلَمَّا رَأَى النَّاسَ ذَلِكَ رَحِمَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَأَفْرَجُوا حَتَّى خَطَّاهُمْ وَأَجْلَسَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِلَى جَانِبِهِ ثُمَّ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ هَذَا أَنْتُمْ تَفْعَلُونَ بِأَهْلِ بَيْتِي فِي حَيَاتِي مَا أَرَى فَكَيْفَ بَعْدَ وَفَاتِي وَاللَّهِ لَا تَقْرَبُونَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي قُرْبَةً إِلَّا قَرَّبْتُمْ مِنَ اللَّهِ مُزِيلَةً وَلَا تَبَاعِدُونَ عَنْهُمْ خُطْوَةً وَتُعْرِضُونَ عَنْهُمْ إِلَّا أَعْرَضَ اللَّهُ عَنْكُمْ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ اسْتَعْمَلُوا مَا أَقُولُ لَكُمْ أَلَا إِنَّ الرِّضَا وَالرِّضْوَانَ وَالْجَنَّةَ لَبَيْنَ أَحَبِّ عَلِيٍّ وَتَوَلَّاهُ وَأَنْتُمْ يَدُ وَبِقُضْلِهِ وَبِأَوْصِيَائِي بَعْدَهُ وَحَقٌّ عَلَيَّ رَبِّي أَنْ يَسْتَجِيبَ لِي فِيهِمْ إِنْهُمْ اثْنَا عَشَرَ وَصِيًّا وَمَنْ تَبِعَهُ فَإِنَّهُ مَعِيَ إِيَّيْ مِنْ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَاهِيمَ مَعِيَ وَدِينِي دِينُهُ وَدِينِي دِينِي وَنَسَبْتُهُ نَسَبِي وَنَسَبْتِي نَسَبْتُهُ وَقُضْلِي قُضْلُهُ وَأَنَا أَفْضَلُ مِنْهُ وَلَا فَخْرَ يُصَدِّقُ قَوْلِي قَوْلَ رَبِّي - ذَرِيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ». نعمانی، الغيبة، ص ۱۳۰، باب ۴، ح ۲۲.



درس ششم

بررسی حدیث موسوم
به وصیت

از جمله روایاتی که درباره ماجرای وصیت رسول خدا ﷺ گزارش شده است، روایتی از کتاب الغیبة شیخ طوسی رحمته الله علیه است. این روایت با مضمون خطبه غدیر و سایر روایات مربوط به ماجرای وصیت پیامبر اکرم ﷺ و همچنین با هیچکدام از روایات متواتر در خصوص عدد و اسامی اوصیاء علیهم السلام اثنا عشر سازگاری نداشته و عدد اوصیاء را ۲۴ تن معرفی کرده است. در این روایت آمده است:

خبر داد به ما جماعتی از ابی عبد الله الحسین بن علی بن سفیان البزوفری از علی بن سنان الموصلی العدل از علی بن الحسین از أحمد بن محمد بن الخلیل از جعفر بن أحمد المصری عموی حسن بن علی از پدرش از امام صادق علیه السلام از پدرش امام باقر علیه السلام از پدرش امام زین العابدین علیه السلام از پدرش امام حسین علیه السلام از پدرش امیر المومنین علیه السلام که فرمود: «رسول خدا ﷺ در شبی که وفاتش در آن شب واقع شد، به علی علیه السلام فرمود: ای اباالحسن، کاغذ و دواتی بیاور. پس رسول الله ﷺ وصیت خود را املاء فرمود تا به انتهای این موضع (وصیت) رسید. سپس فرمود: یا علی! بعد از من دوازده امام و بعد از آنها دوازده مهدی هستند. پس تو یا علی اولین از دوازده امام می باشی... و تو پس از من خلیفه من بر اتم هستی، هر گاه وفاتت رسید، وصیت را به پسر من حسن علیه السلام که زیاد بخشنده است واگذار کن، هر گاه وفاتش رسید، وصیت را به پسر من حسین شهید زکی مقتول علیه السلام واگذار کند، هر گاه وفاتش

رسید، وصیت را به پسرش علی علیه السلام ذی الثفتان (فردی که اعضای سجده او در اثر کثرت سجود پینه بسته) واگذار کند، هر گاه وفاتش رسید وصیت را به پسرش محمد باقر علیه السلام واگذار کند، هر گاه وفاتش رسید وصیت را به پسرش جعفر صادق علیه السلام واگذار کند، هر گاه وفاتش رسید وصیت را به پسرش موسی کاظم علیه السلام واگذار کند، هر گاه وفاتش رسید وصیت را به پسرش علی رضا علیه السلام واگذار کند، هر گاه وفاتش رسید وصیت را به محمد تقی علیه السلام که ثقه است واگذار کند، هر گاه وفاتش رسید وصیت را به پسرش علی علیه السلام ناصح واگذار کند، هر گاه وفاتش رسید وصیت را به پسرش حسن فاضل علیه السلام واگذار کند، هر گاه وفاتش رسید وصیت را به پسرش محمد مستحفظ از آل محمد علیه السلام واگذار نماید، پس آنها دوازده امام هستند. سپس بعد از او دوازده مهدی می‌باشند. هرگاه وفاتش رسید وصیت را به پسرش اولین مقرب است واگذار کند، برای او سه اسم است. یک اسمش مانند اسم من، و اسم دیگرش اسم پدر من است، و آنها عبد الله و احمد هستند، و نام سوم مهدی است. و او اولین مومنان است»^۱.

۱. أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ سُفْيَانَ الْبَزْوَغِيِّ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ سِتَّانٍ الْمُتَوَصِّلِ الْعَدْلِيِّ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ الْحَلِيلِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ الْمُضَرِّيِّ عَنْ عَمِّهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ ذِي الثَّفَنَاتِ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ الرَّكْبِيِّ الشَّهِيدِ عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي كَانَتْ فِيهَا وَقَاتُهُ لِعَلِيِّ علیه السلام يَا أَبَا الْحَسَنِ أَخْضِرْ صُغِيرَةً وَدَوِّهَا قَامَلًا رَسُولُ اللَّهِ ص وَصِيَّتُهُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى هَذَا الْمَوْضِعِ فَقَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا وَمِنْ بَعْدِهِمْ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا فَأَنْتَ يَا عَلِيُّ أَوَّلُ الْإِثْنَيْنِ عَشَرَ إِمَامًا سَمَّاكَ اللَّهُ تَعَالَى فِي سَمَائِهِ عَلَيْنَا الْمُتَرْضَى وَأَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَالصِّدِّيقَ الْأَكْبَرَ وَالْفَارُوقَ الْأَعْظَمَ وَالْمَأْمُونُ وَالْمُهْدِيَّ فَلَا تَصِحْ هَذِهِ الْأَسْمَاءُ لِأَحَدٍ غَيْرِكَ يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَصِيٌّ عَلَى أَهْلِ بَيْتِي حَبِيبٌ وَمَيِّتُهُمْ وَمَيِّتُهُمْ وَعَلَى نَسَائِي فَهَنْ مَبْنَاهَا لِقِيَّتِي غَدًا وَمَنْ طَلَّقَهَا فَأَنَا بَرِيٌّ مِنْهَا لَمْ تَرْنِي وَلَمْ أَرَهَا فِي عَرَصَةِ الْقِيَامَةِ وَأَنْتَ خَلِيفَتِي عَلَى أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي فَإِذَا حَضَرْتُكَ الْوَفَاءُ فَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِي الْحُسَيْنِ الْبَرِّ الْوَصُولِ فَإِذَا حَضَرْتُهُ الْوَفَاءُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِي الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ الرَّكْبِيِّ الْمُتَقَوِّلِ فَإِذَا حَضَرْتُهُ الْوَفَاءُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ ذِي الثَّفَنَاتِ عَلِيٍّ فَإِذَا حَضَرْتُهُ الْوَفَاءُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدِ الْبَاقِرِ فَإِذَا حَضَرْتُهُ الْوَفَاءُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ جَعْفَرِ الصَّادِقِ فَإِذَا حَضَرْتُهُ الْوَفَاءُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ مُوسَى الْكَاطِمِ فَإِذَا حَضَرْتُهُ الْوَفَاءُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ عَلِيِّ الرِّضَا فَإِذَا حَضَرْتُهُ الْوَفَاءُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدِ الثَّقَفِ فَإِذَا حَضَرْتُهُ الْوَفَاءُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ عَلِيِّ النَّاصِحِ فَإِذَا

❁ دیدگاه علماء شیعه

اکثریت قریب به اتفاق در بین علمای شیعه همچون؛ علامه طبرسی (۵۴۸ ه.ق)، علامه علی بن عیسی الأربلی (۶۳۹ ه.ق)، علامه علی بن یونس عاملی بیاضی (۸۷۷ ه.ق)، شیخ حر عاملی (۱۱۰۴ ه.ق)، علامه مجلسی (۱۱۱۰ ه.ق)، علامه علی اکبر نهاوندی (۱۲۷۸ ه.ق)، علامه سید عبدالله شبر (۱۳۴۲ ه.ق)، در مواجهه با روایت مذکور در کتاب غیبت طوسی رحمته الله علیه، دلالت یا مفاد آن را مقطوع ندانسته و آن را مخالف مشهور معرفی کرده اند:

۱. علامه أبو علی فضل بن حسن طبرسی رحمته الله علیه گفته است: «روایات صحیحہ ای در دست است که پس از دولت امام مهدی علیه السلام دولت دیگری نخواهد بود، مگر روایتی که در خصوص جانشینی فرزند ایشان است (ان شاء الله). در حالی که این روایت قطعی الصدور و الاثبات نیست»^۱.

علامه علی بن عیسی الأربلی رحمته الله علیه آورده است: «بعد از دولت قائم علیه السلام هیچ دولتی نیست مگر در روایتی که در خصوص حکومت فرزند آن حضرت آمده است. و حال آنکه این روایت قطعی الصدور و الاثبات نیست»^۲.

علامه علی بن یونس بیاضی عاملی رحمته الله علیه گفته است: «روایت دوازده مهدی بعد از دوازده امام جزو روایات شاذه است و این روایت با تمامی روایات صحیح السند و متواتر مشهور مخالفت دارد. زیرا طبق این روایات، بعد از دولت قائم علیه السلام

حَضَرَتُهُ الْوَفَاءَ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ الْفَاضِلِ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاءَ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدٍ الْمُتَخَفِّظِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام فَذَلِكَ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا ثُمَّ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا (فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاءَ) فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ أَوَّلِ الْمُتَقَرِّبِينَ لَهُ ثَلَاثَةُ أَسْمَاءٍ اسْمُ كَاسِمٍ وَاسْمُ أَبِي وَهُوَ عَبْدُ اللَّهِ وَاسْمُ الْثَالِثِ الْمُهْدِي هُوَ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ». طوسی، الغيبة، ص ۱۵۱.

۱. «و جاءت الرواية الصحيحة: بأنه ليس بعد دولة القائم عليه السلام دولة لأحد، إلا ما روى من قيام ولده إن شاء الله تعالى ذلك، ولم ترد به الرواية على القطع والثبت». «إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۹۵.

۲. «ليس بعد دولة القائم عليه السلام لأحد دولة إلا ما جاءت به الرواية من قيام ولده إن شاء الله ذلك فلم يرد على القطع والثبت». كشف الغمة في معرفة، ج ۲، ص ۴۶۷.

دولت دیگری نخواهد بود.^۱ ایشان در ادامه آورده است: «این روایت، خبر واحدِ ظن آور است، درحالیکه مسأله امامت یقینی و علمی است و باید با احادیث قطع آور و مفید علم به اثبات برسد. ضمن اینکه اگر قرار بر این بود که تعداد اوصیاء ۲۴ تن باشند و از طرفی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اسامی ما بقی اوصیاء را با توجه به احتیاج مسلمین به آنها، بیان فرموده و آنان را معرفی نکرده باشد، اشکال تأخیر بیان از زمان حاجت پیش خواهد آمد».^۲

علامه مجلسی رحمته الله علیه پس از ذکر چهار خبر در خصوص مهدیین بعد از ائمه اثنی عشر علیهم السلام و همچنین حدیث موسوم به وصیت در کتاب شیخ طوسی رحمته الله علیه، می‌فرماید: «این اخبار مخالف با مشهور هستند».^۳

شیخ حر عاملی رحمته الله علیه در توضیح این روایت آورده است: «واضح است که احادیث دوازده مهدی پس از دوازده امام علیهم السلام، به جهت نادر و شاذ بودنشان موجب قطع و یقین نشده و با سایر روایات متواتر تعارض آشکاری دارد».^۴

همانطور که اشاره شد؛ بسیاری از علمای شیعه، این روایت را مخالف مشهور دانسته و آن را به عنوان خبر شاذ و نادر معرفی کرده‌اند. با این حال، حکم خبر شاذ و نادر از منظر اهل بیت علیهم السلام حائز اهمیت است که به یک نمونه اشاره می‌گردد:

عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ: «... فَيُؤَخَذُ بِهِ مِنْ حُكْمِنَا وَيُتْرَكُ الشَّاذُّ الَّذِي لَيْسَ

۱. «أسند الشيخ أبو جعفر الطوسي برجاله إلى علي عليه السلام أن النبي صلى الله عليه وآله عند وفاته أُملى عليه وصيته وفي بعضها سيكون بعدى اثنا عشر إماماً أولهم أنت ثم عد أولاده وأمر أن يسلمها كل إلى ابنه قال ومن بعدهم اثنا عشر مهدياً. قلت الرواية بالاثني عشر بعد الاثني عشر شاذة ومخالفة للروايات الصحيحة المتواترة الشهيرة بأنه ليس بعد القائم دولة». الصراط المستقيم إلى مستحق التقديم، ج ۲، ص ۱۵۲.

۲. «هذه الرواية أحادية توجب ظناً ومسألة الإمامة علمية ولأن النبي صلى الله عليه وآله إن لم يبين المتأخرين بجميع أسمائهم ولا كشف عن صفاتهم مع الحاجة إلى معرفتهم فيلزم تأخير البيان عن الحاجة». الصراط المستقيم إلى مستحق التقديم، ج ۲، ص ۱۵۲.

۳. «هذه الأخبار مخالفة للمشهور». بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۴۸.

۴. «أما أحاديث الاثني عشر فلا يخفى إنها غير موجبة للقطع أو اليقين لندورها وقلتها وكثرة معارضتها كما أشرنا إلى بعضها، وقد تواترت الاحاديث بان الائمة اثني عشر». الايقاظ من الهجعة في البرهان على الرجعة، ص ۴۰۱.

بِمَشْهُورٍ عِنْدَ أَصْحَابِكَ فَإِنَّ الْمُجْمَعَ عَلَيْهِ لَا رَيْبَ فِيهِ؛ امام صادق علیه السلام به عمر بن حنظله فرمودند: حکم ما را از آنکه مورد اتفاق است دریاب و آن کدام که شاذ و نایاب بوده و در بین اصحاب مشهور نیست را ترک کن. پس آنچه مورد اتفاق و مشهور باشد شکی در آن نیست.^۱

■ بررسی صدور روایت

در یکی از کتاب‌های احمد بصری در دفاع از قطعی الصدور بودن حدیث موسوم به وصیت آمده است:

«در باور شیعیان، اثبات صحت سند روایت؛ به معنای قطعی بودن صدور آن از معصوم علیه السلام نیست، بلکه نهایت چیزی که از سند روایت به دست می‌آید، گمانه‌زنی در خصوص صدور روایت است که آن هم در فقه معمول بوده و در عقاید چنین نیست. لذا مسأله صحت سند در مباحث اعتقادی اصالت ندارد و آنچه در آن شرط می‌شود، علم و یقین به محتوای روایت است که از معصوم صادر گردیده باشد. و این یقین با صحت سند حاصل نمی‌شود. بلکه یقین با دو طریق «تواتر و قرائن صحت» حاصل می‌شود. و موضوع روایت وصیت نیز اعتقادی است و باید با این دو روش مورد بررسی قرار گیرد. روایت وصیت متواتر معنوی است و با قرائن نیز تایید می‌شود. نتیجه اینکه همانا روایت وصیت قطعی الصدور از پیامبر صلی الله علیه و آله است زیرا دارای تواتر معنوی بوده و با قرائن تقویت شده است. مهم‌ترین قرائن عبارتند از: موافقت با قرآن، موافقت با سنت پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت او. این روایت با تایید خداوند و رسول و ائمه علیهم السلام از تایید علم رجال بی نیاز می‌گردد».^۲

۱. الکافی، ج ۱، ص ۶۷ و ۶۸، باب اختلاف الحدیث، ح ۱۰.

۲. الثابت عند القوم إن اثبات سند رواية، ما لا یعنی اثبات قطعية صدورها بل غاية ما يفيدہ السند الصحيح هو ظنية

در پاسخ به این سخن گفته می‌شود:

اولاً احمد بصری با فرار از «علم رجال» به آغوش «علم درایة» افتاده و سعی بر آن دارد تا با استفاده از اصطلاحات علم درایة، همچون؛ متواتر و قرائن صحت و...، مشکل حدیث وصیت را حل کند. این درحالی است که؛ ادله احمد بصری برای بدعت بودن علم رجال^۱، به طریق اولی به علم درایة نیز وارد است، زیرا این علم از ابداعات علمای شیعه بوده و ظاهراً اولین کتاب تألیف شده در این باره، کتاب «الدرایة» نوشته زین الدین عاملی جُبعی (م ۹۱۱ هـ.ق) معروف به شهید ثانی رحمته الله علیه است.^۲ لذا قبل از استفاده از علم درایة برای اثبات قطعی الصدور بودن حدیث وصیت، باید این مسأله را حل کند که چرا علم رجال را به بهانه اینکه علم اهل بیت علیهم السلام نیست کنار گذاشته است اما از علم درایة که یقیناً از ابداعات علمای اسلام است استفاده می‌کند!

ثانیاً قاعده پیشنهادی احمد بصری با اخبار آحاد^۳ اعتقادی سازگاری نداشته

الصدور المعمول بها في الفقه دون العقائد... إذن فمسألة صحة السند ليست أمراً جوهرياً في العقائد لأن العقائد يشترط فيها العلم أى القطع والجزم، وهذا لا يحصل من صحة السند كما تقدم، بل يحصل القطع والجزم بطريقتين رئيسيتين هما (التواتر) و (قرائن الصحة)..... و رواية الوصية موضوعها عقائدي كما لا يخفى، وبذلك لا بد أن نسلک الطرق التي تثبت... رواية الوصية متواترة معنى ومحفوظة بعدة قرائن تنفيذ... والنتيجة أن رواية الوصية قطعية الصدور عن النبي محمد صلی الله علیه وآله لتواتر معناها ولاحتفافها بعدة قرائن أهمها موافقتها للقرآن الكريم والسنة المطهرة للنبي محمد ولأهل بيته الأطهار وبذلك فهي مستغنية عن تزكية علم الرجال بتزكية الله ورسوله والأئمة الأطهار عليهم السلام. الوصية المقدسة، ص ۴.

۱. احمد بصری علم رجال را بدعت و ساخته دست علمای شیعه دانسته و آن را علم اهل بیت علیهم السلام نمی‌داند. الوصية المقدسة، ص ۷.

۲. البته برخی جمال الدین احمد بن طاووس حلی (م ۶۷۳ هـ.ق) را به دلیل نگارش کتاب «حل الاشکال فی معرفة الرجال» و برخی دیگر قطب الدین راوندی (م ۵۷۳ هـ.ق) نویسنده رساله «فی بیان احوال احادیث اصحابنا» را نخستین صاحب اثر شیعی در درایة الحدیث دانسته‌اند.

۳. احادیثی که راویان آن در تمامی طبقات، به حدّ تواتر نرسیده باشد را اخبار آحاد نامیده‌اند. خبر واحد به تنهایی مفید علم نیست، بلکه به انضمام قرائن دیگری می‌توان حجّیت آن را ثابت نمود. از این رو اگر روایتی در چندین طبقه به مرز تواتر رسیده ولی در یک طبقه، به مرز تواتر نرسیده باشد، واجد شرایط تواتر نبوده، خبر واحد به حساب می‌آید. علم الدرایة المقارن، دکتر سید رضا مؤدب، ص ۴۰.

و قرائن صحت و تواتر معنوی^۱ نیز درباره اخبار آحاد راهی ندارند. به عنوان نمونه: روایاتی که درباره عذاب فلان عمل در جهنم، ثواب فلان عمل در بهشت، اولین گروهی که وارد بهشت می‌شوند و... صادر شده‌اند، که اغلب آنها خبر واحد بوده و با قاعده احمد بصری قابلیت کسب یقین ندارند. لذا می‌توان در این موارد قائل به حجیت خبر واحد باشیم که در این صورت ناچار به بررسی سندی خواهیم بود. بنابراین قاعده احمد بصری در خصوص روایات اعتقادی کلیت ندارد.

ثالثاً بررسی و اطمینان از صحت سند احادیث در تمامی ابواب و موضوعات، اعم از فقهی و اعتقادی، مسأله‌ای معقول و مقبول است. لذا با توجه به حساسیت و اهمیت روایات اعتقادی نسبت به روایات فقهی، بایستی سند این دسته از روایات با دقت بیشتری مورد بررسی قرار گرفته و از این رهگذر، راه انحراف در اعتقادات را مسدود نمود. بنابراین، بررسی سندی احادیث اعتقادی شرط لازم است، اما هرگز به عنوان شرط کافی برای تشخیص صحت روایت لحاظ نمی‌گردد.

رابعاً اصول اعتقادی در اسلام، صرفاً بر اساس تواتر لفظی به دست آمده و تواتر معنوی در مقام اثبات این اصول نیست. زیرا اصل اعتقادی در صورتی محقق می‌شود که تکرار به لفظ، تا حدی باشد که بتواند آن را در ردیف ضروریات دین قرار دهد. لذا در صورتی که این تکرار به لفظ تا حدی کم باشد که برای اثبات آن به تواتر معنوی نیاز داشته باشیم، نمی‌توان آن را یک اصل اعتقادی دانست.

خامساً برای اثبات بطلان ادعای احمد بصری مبنی بر متواتر بودن حدیث موسوم به وصیت، ابتدا محتوای این حدیث را که حاوی شش خبر جدید است مشخص کرده و سپس تواتر معنوی هر کدام از اخبار موجود در این روایت مورد

۱. تواتر معنوی آن است، که يك مطلب با الفاظ گوناگون تا حدی نقل شده و موجب یقین شود که احتمال کذب در آن راه نداشته باشد؛ مانند شجاعت علی علیه السلام به نحوی که تمامی راویان، شجاعت او را نقل کرده‌اند؛ اگر چه عبارات آن‌ها مختلف است.

بررسی قرار می‌گیرد، چنانچه تمامی این شش خبر دارای تواتر معنوی بودند، می‌توان بر مبنای احمد بصری، حدیث موسوم به وصیت را برخوردار از تواتر دانست:

بخش اول: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي كَانَتْ فِيهَا وَفَاتُهُ لِعَلِيِّ ﷺ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَحْضِرْ صَحِيفَةً وَدَوَاةً فَأَمْلَأْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَصِيَّتَهُ...

طبق گفته این خبر، کتابت وصیت در شبی بوده است که پیامبر اکرم ﷺ در آن شب وفات کرد، درحالیکه طبق روایات، ماجرای درخواست صحیفه و نوشتن وصیت، در روز دوشنبه بوده است. لذا این خبر نه تنها متواتر معنوی نیست، بلکه هیچ روایتی، نوشتن وصیت در شبی که وفات شد را تایید نمی‌کند و مستندات وصیت در روز دوشنبه، در همین درس ارائه خواهد شد.

بخش دوم: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي كَانَتْ فِيهَا وَفَاتُهُ لِعَلِيِّ ﷺ...

بر اساس این روایت، وفات پیامبر اکرم ﷺ در شب بوده است، این در حالی است که بر اساس شهادت تاریخ و روایات شیعه و سنی، وفات ایشان در ظهر روز دوشنبه بوده است که به اسناد آن در همین درس اشاره خواهد شد. این خبر نه تنها متواتر معنوی نیست، بلکه هیچ روایتی وفات در شب را تایید نمی‌کند.

بخش سوم: وَمِنْ بَعْدِهِمْ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا...

مسأله مهدیین پس از امام دوازدهم ﷺ، هیچگاه به عنوان اعتقاد شیعه مطرح نبوده است. البته لفظ و مضمون این عبارت با پنج روایت دیگر مطابقت دارد که مورد بررسی قرار می‌گیرند:

روایت اول

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «يَا أَبَا حَمْزَةَ إِنَّ مِنَّا بَعْدَ الْقَائِمِ أَحَدَ عَشَرَ مَهْدِيًّا مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ عليه السلام؛ أَيُّ أَبَا حَمْزَةَ! هَمَانَا مِنْ بَيْنِ مَا، بَعْدَ أَزْ قَائِمِ عليه السلام يَزِدُهُ مَهْدِيٌّ مِنْ فَرَزْنَدَانِ إِمَامِ حُسَيْنِ عليه السلام خَوَاهِدُ بُوْد»^۱.

این روایت، به سند ضعیف از یازده مهدی پس از قائم عليه السلام سخن به میان آورده که همگی از نسل امام حسین عليه السلام بوده و دلالتی بر این ندارد که آنان از نسل امام مهدی عليه السلام بوده باشند.

روایت دوم

وَمِمَّا رَوَاهُ لِي وَ رَوَيْتُهُ عَنْ السَّيِّدِ الْجَلِيلِ الْمُؤَقِّ السَّعِيدِ بَهَاءِ الدِّينِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْحُسَيْنِيِّ أَسْعَدَهُ اللَّهُ بِتَقْوَاهُ وَأَصْلَحَ أَمْرُ دُنْيَاهُ وَأُخْرَاهُ رَوَاهُ بِطَرِيقِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَيَّادِيِّ، يَرْفَعُهُ إِلَى أَحْمَدَ بْنِ عَقَبَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام «أَنَّ مِنَّا بَعْدَ الْقَائِمِ عليه السلام اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ عليه السلام؛ هَمَانَا مِنْ بَيْنِ مَا، بَعْدَ أَزْ قَائِمِ عليه السلام دَوَاذِدِ مَهْدِيٍّ مِنْ فَرَزْنَدَانِ إِمَامِ حُسَيْنِ عليه السلام خَوَاهِدُ بُوْد»^۲.

این روایت در کتاب مختصر البصائر به نقل از کتاب منتخب الأنوار المضيئة فی ذکر القائم الحجة^۳ آمده است، که متأسفانه اتباع احمد برای افزودن به تعداد روایات مهدیین، این روایت را یکبار از کتاب مختصر البصائر و باری دیگر از کتاب منتخب الأنوار المضيئة فی ذکر القائم الحجة نقل می‌کنند، در حالیکه

۱. طوسی، الغيبة، ص ۴۷۸.

۲. مختصر البصائر، ص ۱۶۵.

۳. «وَمَا جَازِي رَوَايَتِهِ أَيْضًا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَيَّادِيِّ، يَرْفَعُهُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ عَاقِبَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ مِنَّا بَعْدَ الْقَائِمِ عليه السلام اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ عليه السلام». منتخب الأنوار المضيئة فی ذکر القائم الحجة عليه السلام، ص ۳۵۴.

هر دو یک روایت است. در این روایت نیز، مهدیین را از فرزندان امام حسین علیه السلام معرفی کرده است که توضیح آن در روایت قبلی گذشت.

روایت سوم

جَعْفَرُ عَنْ ذَرِيجٍ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْأَئِمَّةِ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ... إِنَّ مِنَّا بَعْدَ الرَّسُولِ سَبْعَةَ أَوْصِيَاءَ أئِمَّةٌ مُفْتَرَضَةٌ طَاعَتُهُمْ، سَابِعُهُمُ الْقَائِمُ إِنْ شَاءَ؛ «إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» يُقَدِّمُ مَا يَشَاءُ وَيُؤَخِّرُ مَا يَشَاءُ «وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» * ثُمَّ بَعْدَ الْقَائِمِ أَحَدَ عَشَرَ مَهْدِيًّا مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ، فَقُلْتُ: مَنِ السَّابِعُ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ، أَمْرَكَ عَلَى الرَّأْسِ وَالْعَيْنَيْنِ؟ قَالَ: «قُلْتُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ» قَالَ: ثُمَّ بَعْدِي إِمَامُكُمْ وَقَائِمُكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ؛ ذَرِيجٌ مُحَارِبِي مِي گويد: از امام صادق علیه السلام درباره امامان پس از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سؤال کردم؛ فرمود... همانا از میان ما، بعد از رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، هفت وصی است که تمامی آنان امام واجب اطاعه هستند، هفتمین آنان قائم است ان شاء الله، «إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»^۱ هر آنچه را بخواهد تقدیم و تاخیر می کند «وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»^۲ سپس بعد از قائم علیه السلام یازده مهدی از فرزندان حسین علیه السلام خواهد بود. عرض کردم: هفتمین کیست؟ جانم فدایتان! دستور شما بر بالای سر و چشمانم جای دارد. فرمود: سه بار گفتم برایت. پس از من امام و قائم شما است. ان شاء الله»^۳.

این روایت، در کتاب الاصول الستة عشر آمده است. اشکال اصلی این روایت این است که به تصریح این روایت، مراد از قائم، امام کاظم علیه السلام بوده و پس از ایشان یازده مهدی از فرزندان امام کاظم علیه السلام را معرفی کرده و بدیهی است که از جمله جعلیات واقفیه باشد، ضمن اینکه احمد بصری نمی تواند به این روایت استناد

۲. ابراهیم، ۴.

۱. بقره، ۲۰۹.

۳. الاصول الستة عشر، ص ۲۶۸.



کرده و خود را اولین مهدی بدانند، چراکه در این صورت بایستی همزمان با امام رضا علیه السلام می آمد نه الان!

نکته مهم اینکه؛ این روایت به نقل از ذریح مُحَارِبِي در کتاب کافی نیز ذکر شده و در آن به بحث مهدیین اشاره نشده است:

عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ عَنْ ذَرِيحٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الْأَيْمَةِ بَعْدَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فَقَالَ «كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِمَامًا ثُمَّ كَانَ الْحَسَنُ عليه السلام إِمَامًا ثُمَّ كَانَ الْحُسَيْنُ عليه السلام إِمَامًا ثُمَّ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام إِمَامًا ثُمَّ كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام إِمَامًا مَنْ أَنْكَرَ ذَلِكَ كَانَ كَمَنْ أَنْكَرَ مَعْرِفَةَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَمَعْرِفَةَ رَسُولِهِ صلى الله عليه وآله ثُمَّ قَالَ قُلْتُ ثُمَّ أَنْتَ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأَعَدْتُهَا عَلَيْهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَقَالَ لِي إِنِّي إِنَّمَا حَدَّثْتُكَ لِتَكُونَ مِنْ شُهَدَاءِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي أَرْضِهِ»^۱.

روایت چهارم

و عن علي بن الحسين عليه السلام، أنه قال: «يَقُومُ الْقَائِمُ مِمَّا ثُمَّ يَكُونُ بَعْدَهُ اثْنَا عَشَرَ

مَهْدِيًّا؛ قائم از ما قیام می کند، پس از او دوازده مهدی خواهد بود»^۲.

این روایت بدون ذکر سند، در کتاب شرح الاخبار قاضی نعمان مغربی^۳ ذکر

۱. ذریح مُحَارِبِي می گوید: از امام صادق عليه السلام راجع به امامان بعد از پیغمبر صلى الله عليه وآله پرسیدم، فرمود: امیر المؤمنین عليه السلام امامست و سپس حسن امامست و سپس حسین امامست و سپس علی بن الحسین امامست و سپس محمد بن علی امامست، هر که منکر اینان شود، مانند کسی است که معرفت خدای تبارک و تعالی و معرفت رسولش صلى الله عليه وآله را منکر شده است. عرض کردم قربانت گردم و سپس شما امامید؟- این سخن را سه مرتبه تکرار کردم- فرمود: من این مطلب را تنها برای این بتو گفته ام که از گواهان خدای تبارک و تعالی در زمینش باشی (یعنی تا خودت بدانی و باهلتش برسانی و از نااهلان پوشیده داری یا برای اینکه نزد خدا گواه باشی که من تبلیغ کردم و وظیفه خود را انجام دادم). الکافی، ج ۱، ص ۱۸۱.

۲. شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار عليهم السلام، ج ۳، ص ۴۰۰.

۳. ابو حنیفه، نعمان بن محمد بن منصور بن احمد بن حَیْثُون تمیمی مغربی، از دانشمندان بزرگ فرقه اسماعیلیه در آغاز پیدایش آنان به شمار می آید. پدر او از علمای بزرگ اهل تسنن و پیرو مذهب مالکی بود و روایات فراوانی را روایت کرده است. نعمان در آغاز پیرو مذهب مالکی بود ولی بعداً تغییر مذهب داده و شیعه شد، اما در سلك فرقه اسماعیلیه در آمد و اسماعیل فرزند امام جعفر صادق عليه السلام را امام غائب دانست.

شده و در آن از دوازده مهدی پس از قائم علیه السلام سخن گفته شده و در خصوص نسب آنان مطلبی ذکر نشده است.

روایت پنجم

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِلصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي سَمِعْتُ مِنْ أَبِيكَ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ يَكُونُ بَعْدَ الْقَائِمِ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا فَقَالَ إِنَّمَا قَالَ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا وَلَمْ يَقُلْ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ مِنْ شِيعَتِنَا يَدْعُونَ النَّاسَ إِلَى مُوَالَاتِنَا وَمَعْرِفَةِ حَقِّنَا؛ ابی بصیر می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم، ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله! همانا من از پدرت شنیدم که فرمود: بعد از قائم دوازده مهدی خواهد بود. امام صادق علیه السلام فرمود: بله پدرم فرمود دوازده مهدی و نفرمود دوازده امام، ولیکن آنان قومی از شیعیان ما هستند که مردم را به پیروی و معرفت حق ما دعوت می‌کنند.^۱

در این روایت از دوازده مهدی پس از دوازده امام علیهم السلام سخن به میان آمده و علاوه بر آن به امام نبودن آنان تصریح شده و سخنی از نسب ایشان نیز به میان نیامده است.

قابل توجه اینکه با وجود چند حدیث مضطرب، که حتی در عدد و نسب و جایگاه مهدیین با یکدیگر متفاوت هستند، چگونه می‌توانند ادعای تواتر معنوی را برای مهدیین مذکور در حدیث موسوم به وصیت اثبات کنند و حال آنکه در تواتر معنوی بایستی يك مطلب، با الفاظ گوناگون، تا حدی نقل شده باشد که موجب یقین شود و احتمال تبانی بر کذب در آن راه نداشته باشد؛ مانند شجاعت علی علیه السلام که تمامی راویان، شجاعت ایشان را با الفاظ و عبارات مختلف نقل کرده‌اند.

ناظم العقیلی در کتاب الاربعون حدیثاً فی المهدیین و ذریه القائم علیه السلام، سعی بر آن دارد تا با گردآوری روایات و ادعیه مربوط به ذریه امام دوازدهم علیه السلام، به تعداد روایات پنجگانه مهدیین افزوده و از این رهگذر، تواتر روایات مهدیین را به عنوان اوصیاء پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اثبات کند، غافل از اینکه؛ اولاً روایات یا ادعیه مربوط به ذریه حضرت علیه السلام هیچ ارتباطی با مهدیین و اوصیاء علیه السلام ندارد و در هیچ روایتی، ذریه ایشان به عنوان مهدیین معرفی نشده‌اند تا از این طریق بتوان به یک قدر متیقنی دست یافت. ثانیاً ادعیه و روایات مربوط به ذریه حضرت، نفیاً و اثباتاً چیزی را به عنوان فرزند داشتن حضرت در حال حاضر به اثبات نمی‌رساند. البته روایاتی در دست می‌باشد که فرزند داشتن امام علیه السلام را نفی کرده‌اند، به عنوان نمونه:

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْخَرَّازِيِّ قَالَ: دَخَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي حَمْزَةَ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام فَقَالَ لَهُ أَنْتَ إِمَامٌ قَالَ نَعَمْ فَقَالَ لَهُ إِنِّي سَمِعْتُ جَدَّكَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ علیه السلام يَقُولُ لَا يَكُونُ الْإِمَامُ إِلَّا وَلَهُ عَقِبٌ فَقَالَ أَنْسَيْتَ يَا شَيْخُ أَوْ تَنَاسَيْتَ لَيْسَ هَكَذَا قَالَ جَعْفَرُ علیه السلام إِنَّمَا قَالَ جَعْفَرُ علیه السلام لَا يَكُونُ الْإِمَامُ إِلَّا وَلَهُ عَقِبٌ إِلَّا الْإِمَامُ الَّذِي يَخْرُجُ عَلَيْهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام فَإِنَّهُ لَا عَقِبَ لَهُ فَقَالَ لَهُ صَدَقْتَ جُعِلْتُ فِدَاكَ هَكَذَا سَمِعْتُ جَدَّكَ يَقُولُ؛ عَلِيُّ بْنُ أَبِي حَمْزَةَ به محضر امام رضا علیه السلام رسید

و عرض کرد: آیا شما امام هستید؟ فرمود: بله! عرض کرد: همانا من از جد تو امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: هیچ امامی نیست مگر آنکه فرزندی داشته باشد. امام علیه السلام فرمود: آیا فراموش کردی شیخ یا خودت را به فراموشی زده‌ای؟! امام صادق علیه السلام چنین نفرمود. ایشان فرمود: هیچ امامی نیست مگر آنکه برایش فرزندی است، مگر آن امامی که حسین بن علی پس از او خارج می‌شود (رجعت می‌کند). پس همانا او فرزندی ندارد. علی بن ابی حمزه گفت: تصدیق می‌کنم. منهم اینچنین از جد شما شنیدم.»^۱

همچنین از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

«فَإِنَّ الْأُمَّةَ سَتُنَكِرُهَا لِطُولِهَا فَمِنْ قَائِلٍ يَقُولُ إِنَّهُ لَمْ يُولَدْ وَقَائِلٍ يَقْتَرِي بِقَوْلِهِ إِنَّهُ
وُلِدَ وَمَاتَ وَقَائِلٍ يَكْفُرُ بِقَوْلِهِ إِنَّ حَادِيَ عَشْرًا كَانَ عَقِيمًا وَقَائِلٍ يَمُرُقُ بِقَوْلِهِ
إِنَّهُ يَتَعَدَّى إِلَى ثَالِثِ عَشَرَ فَصَاعِدًا...؛ پس همانا مردم او را به خاطر طولانی
شدن غیبتش انکار می‌کنند، برخی می‌گویند که او متولد نشده است و
برخی گزافه گفته و می‌گویند که او متولد شده و از دنیا رفت و برخی دچار
حقیقت را پنهان کرده و می‌گویند که امام یازدهم علیه السلام عقیم بود و عده‌ای از
حق تجاوز کرده و می‌گویند که تعداد امامان به سیزده تن و حتی به بیش از
آن تعداد رسیده است»^۱.

نکته: شیخ طوسی رحمته الله علیه در مقام اثبات ۱۲ امام و جانشین برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله،
روایات متعددی ذکر کرده و از باب اتمام حجت در برابر واقعیه، به حدیثی اشاره کرده
که در آن به ۱۲ امام معصوم تصریح کرده و البته با توجه به اینکه زیادت مذکور در
این حدیث با عنوان مهدیین، مفروض باطل برای شیعه است، متعرض مساله نشده
است. اما با این وجود، اعتقاد خود را در پایان فصل اول آورده و باور به فرزند داشتن
امام مهدی علیه السلام به عنوان امام و جانشین را مردود و مخالف با آن را واجب دانسته
است:

«فَأَمَّا مَنْ قَالَ إِنَّ لِلْخَلْفِ وَلَدًا وَإِنَّ الْأُمَّةَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ فَقَوْلُهُمْ يَفْسِدُ بِنَا دَلِيلًا
عَلَيْهِ مِنْ أَنَّ الْأُمَّةَ علیهم السلام اثْنَا عَشَرَ فَهَذَا الْقَوْلُ يَجِبُ إِطْرَاحُهُ. عَلَى أَنَّ هَذِهِ الْفِرْقَ
كُلَّهَا قَدْ انْقَرَضَتْ بِحَمْدِ اللَّهِ وَلَمْ يَبْقَ قَائِلٌ يَقُولُ بِقَوْلِهَا؛ اما چنانچه کسی بر
این باور باشد که امام دوازدهم علیه السلام فرزند داشته و تعداد ائمه علیهم السلام به سیزده
تن رسیده، سخن باطل و فاسدی به زبان آورده است، چرا که قبلاً استدلال

کردیم که ائمه علیهم السلام دوازده تن هستند. لذا ردّ این سخن باطل از واجبات است. بنا براین، الحمدلله تمامی این فرقه‌ها منقرض شده و هیچ قائلی باقی نمانده است که به این سخنان معتقد باشد»^۱.

بنابراین احمد بصری باید بتواند به روایاتی استناد کند که توانایی اثبات متواتر (معنوی) بودن مهدیین بعد از قائم علیه السلام را اثبات کند و حال اینکه چنین روایتی وجود ندارد.

بخش چهارم. فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاءُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ...:

بخش چهارم حدیث موسوم به وصیت، مربوط به تسلیم وصیت به فرزند امام دوازدهم علیه السلام است که باید توسط احمد بصری تواتر معنوی آن به اثبات برسد و حال آنکه در هیچ روایتی به این مسأله اشاره نشده و علاوه بر آن توسط علمای شیعه چنین چیزی را شاذ و مخالف مشهور دانسته‌اند که توضیح آن در بخش «دیدگاه علماء شیعه» گذشت.

بخش پنجم. فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ...:

در بخش پنجم حدیث، اولین مهدی از دوازده مهدی را همان فرزند امام دوازدهم علیه السلام دانسته است. این درحالی است که هیچ کدام از پنج روایت مربوط به مهدیین بعد از قائم علیه السلام، به فرزندی مهدی اول یا سایر مهدیین برای امام دوازدهم علیه السلام تصریح یا اشاره نکرده است. لذا احمد بصری به جهت اینکه بتواند تواتر معنوی این بخش از روایت را اثبات کند، باید روایاتی که به فرزند بودن مهدی اول اشاره دارند را ارائه دهد در حالی که چنین روایتی وجود ندارد.

بخش ششم: هُوَ عَبْدُ اللَّهِ وَأَحْمَدُ وَالْإِسْمُ الثَّالِثُ الْمَهْدِيُّ...

بخش پایانی حدیث موسوم به وصیت، اختصاص به نام‌های فرزندان امام مهدی علیه السلام دارد. در این عبارت؛ فرزند آن حضرت با سه نام؛ عبدالله، احمد و مهدی معرفی شده است. بنابراین، احمد بصری برای اثبات اینکه این حدیث دارای تواتر معنوی است، بایستی تواتر معنوی یا لفظی اسامی فرزندان حضرت را نیز اثبات کند، درحالی‌که هیچ روایتی مبنی بر معرفی فرزندان ایشان با این سه اسم وجود ندارد. نتیجه بحث اینکه؛ تواتر معنوی این روایت به نحو کلی و حتی به نحو جزئی مورد قبول نبوده و ادعای احمد بصری خلاف واقع است.

■ قرائن صحت

مهم‌ترین قرینه‌ای که جریان احمد بصری به عنوان دومین معیار تشخیص قطعی الصدور بودن حدیث موسوم به وصیت از آن یاد کرده است، موافقت حدیث با قرآن کریم است، که مورد بررسی قرار می‌گیرد:

ناظم العقیلی در کتاب دفاعاً عن الوصیة آورده است: «روایت وصیت با قرآن موافقت دارد... و شاهد سخن اینکه قرآن کریم می‌فرماید:

«كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ

بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ»؛ بر شما مقرر شده است که چون یکی از شما را

مرگ فرارسد، اگر مالی بر جای گذارد، برای پدر و مادر و خویشاوندان [خود]

به طور پسندیده وصیت کند؛ [این کار] حقی است بر پرهیزگاران»^۱.

این آیه تصریح به وجوب وصیت در هنگام مرگ دارد و با توجه به اینکه هیچ روایتی غیر روایت مذکور در کتاب الغیبة طوسی برای وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله شب وفاتش نیست...، بنابراین هر آنکس که این حدیث را رد کرده یا درباره آن

شک کند، پس به تحقیق حکم به این داده است که رسول خدا ﷺ با دستور خداوند برای وصیت مخالفت کرده است!.^۱

در پاسخ به این سخن گفته می‌شود:

اولاً بر اساس باور مسلم شیعه، وصیت محتضر واجب نبوده و چنانچه وصیتی از خود نداشته باشد، مورد عقاب الهی قرار نمی‌گیرد. این آیه از قرآن کریم، وصیت را مقید به متقین کرده و دلالت بر وجوب را سست نموده است، زیرا اگر وصیت واجب بود، مناسب‌تر آن بود که بفرماید: (حَقًّا عَلَى الْمُؤْمِنِينَ)، و چون فرموده: **«حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ»**، معلوم می‌شود که این تکلیف، امری است که تنها تقوی باعث رعایت آن می‌شود و در نتیجه، وصیت کردن برای عموم مؤمنین واجب نبوده، بلکه آنهایی که متقی هستند به رعایت آن اهتمام می‌ورزند.^۲

ثانیاً این آیه در خصوص وصیت به مال و میراث دنیوی بوده و شامل سایر امورات، همچون تعیین جانشین نمی‌شود. چنانچه آمده است:

وَعَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُمَا قَالَا «الْخَيْرُ هَاهُنَا الْمَالُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ

جَلَّ - إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ - يَعْنِي مَالًا؛ امام باقر

و امام صادق ع فرمودند: منظور از «خیر» در این آیه مال و ثروت است و

معنای آیه این است. مراد آیه کسی است که مالی داشته باشد».^۳

لذا نهایت چیزی که بر اساس این آیه از قرآن کریم به دست می‌آید، سفارش به وصیت به مال است و پیامبر ﷺ نیز به اموال و لوازم شخصی خود وصیت فرموده و نمی‌توان از این آیه، لزوم وصیت به جانشین را استنباط کرد.

ثالثاً سخن ناظم العقیلی در خصوص اینکه هیچ روایتی درباره وصیت پیامبر ﷺ وجود ندارد، نادرست بوده و پیش از این، به حدیث وصیت مذکور

۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۴۳۹.

۱. دفاعاً عن الوصية، ص ۱۵.

۳. جامع أحادیث الشيعة (للبروجردی)، ج ۲۴، ص ۶۵۰.

در کتاب سلیم بن قیس هلالی، به عنوان قدیمی‌ترین سند وصیت پیامبر ﷺ که نگهدارنده از گمراهی است اشاره گردید.^۱ این حدیث، از امتیازات دیگری برخوردار است که به آن اشاره می‌گردد:

اولاً: قرآن کریم در خصوص وصیت محتضر، توصیه به اخذ دو شاهد عادل کرده است، چنانچه می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ».^۲ در وصیت مورد نظر احمد بصری در کتاب شیخ طوسی، سخنی از دو شاهد عادل به میان نیامده است. در مقابل؛ وصیت نقل شده در کتاب سلیم بن قیس هلالی، سلمان و مقداد و ابوذر^۳ را به عنوان سه شاهد عادل معرفی کرده است.

ثانیاً: دلیل اصلی پیامبر ﷺ برای نوشتن مطالبی بر روی لوح یا کتف، ممانعت از گمراهی امت بعد از رسول الله ﷺ بود. لذا باید در ابتدای حدیث وصیت، به این مسأله تصریح شده و آن را نگهدارنده از اختلاف و گمراهی معرفی کند تا از

۱. «وَعَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ، قَالَ: سَمِعْتُ سَلْمَانَ يَقُولُ سَمِعْتُ عَلِيًّا عليه السلام بَعْدَ مَا قَالَ ذَلِكَ الرَّجُلُ مَا قَالَ وَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَدَفَعَ الْكِتَفَ - سَمِعْتُ عَنْ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ: أَلَا نَسْأَلُ رَسُولَ اللَّهِ عَنِ الَّذِي كَانَ أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ فِي الْكِتَفِ بِمَا لَوْ كَتَبَهُ لَمْ يَضِلَّ أَحَدٌ وَلَمْ يَخْتَلِفِ اثْنَانِ فَسَكَتَ حَتَّى إِذَا قَامَ مَنْ فِي الْبَيْتِ وَبَقِيَ عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالحُسَيْنُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَذَهَبْنَا نَقُومُ أَنَا وَصَاحِبِي أَبُو ذَرٍّ وَالمُقَدَّادُ، قَالَ لَنَا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اجْلِسُوا. فَأَرَادَ أَنْ يَسْأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَنَحْنُ نَسْمَعُ، فَأَبْتَدَأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «يَا أَيُّهَا، أَمَا سَمِعْتُمْ مَا قَالَ عَدُوُّ اللَّهِ أَنَا أَنِي جَبْرِئِيلُ قَبْلَ فَأَخْبَرَنِي أَنَّهُ سَأَمِرِي هَذِهِ الْأُمَّةَ وَأَنَّ صَاحِبَهُ عَجَلُهَا، وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ قَضَى الْفُرْقَةَ وَالاخْتِلَافَ عَلَى أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي فَأَمَرَنِي أَنْ أَكْتُبَ ذَلِكَ الْكِتَابَ الَّذِي أَرَدْتُ أَنْ أَكْتُبَهُ فِي الْكِتَفِ لَكَ، وَأَشْهَدُ هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةَ عَلَيْهِ، اذْغُلْ بِصَحِيفَةٍ فَأَتِي بِهَا. فَأَمَلِي عَلَيْهِ أَسْمَاءُ الْأُمَمَةِ هَؤُلَاءِ مِنْ بَعْدِي رَجُلَانِ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَحْطُطُهُ بِيَدِهِ. وَقَالَ ﷺ: إِنِّي أَشْهَدُكُمْ أَنَّ أَخِي وَوَزِيرِي وَوَارِثِي وَخَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِمْ تِسْعَةٌ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ». كتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ۲، ص ۸۷۷.

۲. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که یکی از شما را [نشانه‌های] مرگ در رسید، باید از میان خود دو عادل را در موقع وصیت، به شهادت میان خود فراخوانید. مانند، ۱۰۶.

۳. «وَأَشْهَدُ هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةَ عَلَيْهِ». كتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ۲، ص ۸۷۷. «وَأَشْهَدُ عَلَى ذَلِكَ ثَلَاثَةً رَهْطُ سَلْمَانَ الْقَارِسِيِّ وَابْنُ ذَرٍّ وَالمُقَدَّادُ...». الغيبة للنعمانی، ص ۸۱ و ابن عقده کوفی، احمد بن محمد، فضائل امیر المؤمنین عليه السلام، ص ۱۵۶ بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۲۷۷ و عوالم العلوم و المعارف والأحوال - الإمام علی بن ابی طالب عليه السلام، ص ۲۱۰ و...

این رهگذر، محتوای آن را به عنوان «عاصم من الضلال» بپذیریم. با مراجعه به حدیث مذکور در کتاب سلیم بن قیس هلالی، عبارت مذکور در صدر روایت، با عنوان «أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ فِي الْكِتَابِ مِمَّا لَوْ كَتَبَهُ لَمْ يَضِلَّ أَحَدٌ وَلَمْ يَخْتَلِفْ اثْنَانِ»^۱ درج شده است. درحالی که در حدیث مورد استناد احمد بصری در کتاب شیخ طوسی، هیچ اشاره‌ای به این مسأله نشده است و بر این اساس محتوای آن به عنوان عاصم من الضلال نمی‌تواند باشد.

ثالثاً: بر خلاف حدیث مذکور در کتاب الغيبة شیخ طوسی، محتوای حدیث مذکور در کتاب سلیم بن قیس، منطبق با آیه «عِدَّةُ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ»^۲ است، چنانچه که امام صادق (ع) درباره این آیه فرمود:

«إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْخَلْفُ الْحَبَّةُ؛ داود بن کثیر می‌گوید: به محضر امام صادق (ع) رسیدم.

ایشان به من فرمود... مراد از آیه «همانا شمار ماهها نزد خداوند دوازده ماه است در کتاب خدا از روزی که آسمانها و زمین را آفرید که چهار ماه از آنها حرام است آن دین مستقیم همین است» یعنی امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب (ع)، حسن بن علی (ع)، حسین بن علی (ع)، علی بن الحسین (ع)، محمد بن علی (ع)، جعفر بن محمد (ع)، موسی بن جعفر (ع)، علی بن

۱. کتاب سلیم بن قیس هلالی، ج ۲، ص ۸۷۷. همچنین در حُجَّاجِهِ امیر المؤمنین (ع) باطلحه که فرمود: «أَلَيْسَ قَدْ شَهِدْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حِينَ دَعَانَا بِالْكِتَابِ لِيَكْتُبَ فِيهَا مَا لَا تَضِلُّ الْأُمَّةُ بَعْدَهُ وَلَا يَخْتَلِفُ». الغيبة للنعماني، ص ۸۱ و ابن عقده کوفی، احمد بن محمد، فضائل امیر المؤمنین (ع)، ص ۱۵۶ بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۲۷۷ و عوالم العلوم والمعارف والأحوال - الإمام علی بن ابی طالب (ع)، ص ۲۱۰ و...

موسیٰ عليه السلام، محمد بن علی عليه السلام، علی بن محمد عليه السلام، حسن بن علی عليه السلام، و فرزند او که حجّت خداوند بر روی زمین است»^۱.
بر این اساس، حدیث موسوم به وصیت، بر خلاف قرآن کریم است و آیه مذکور، بهترین و صریح‌ترین قرینه برای اثبات این مطلب است.

■ بررسی ادعای صحت سند روایت

توفیق مغربی در کتاب دلائل الصدق؛ با استناد به سخنان احمد بصری؛ روایت موسوم به وصیت را صحیح دانسته و در این راستا سعی بر اثبات شیعه بودن و وثاقت راویان آن را دارد. از این رو گفته است: «أنّ الوصية سندها صحيح، و أنه يكفي شهادة الشيخ الطوسي رحمته الله لرواتها بأنهم من الخاصة أى الشيعة الإمامية»^۲. إذن، فالصحيح أن نحكم بصدق المؤمن حتى يأتي دليل قطعي على كذبه؛ همانا سند حدیث وصیت صحیح است و شهادت شیخ طوسی مبنی بر اینکه راویان آن از شیعیان هستند کفایت می‌کند. نتیجه اینکه؛ روش درست این است که حکم به راستگویی مؤمن بدهیم تا اینکه دلیلی قطعی بر کذب وی به دست آمده باشد»^۳.

توضیح: حدیث موسوم به وصیت در کتاب شیخ طوسی رحمته الله؛ ذیل عبارت «فأما ما روی من جهة الخاصة؛ اما آن دسته از روایاتی که از طریق شیعه نقل شده است»^۴ قرار گرفته است.

در دفاعیه توفیق مغربی از صحت سند این حدیث، به دو نکته کلی اشاره شده است که عبارتند از:

۱. نعمانی، الغيبة، ص ۸۸.

۲. توفیق مغربی، دلائل الصدق و نفی غبار الشک، ص ۲۶.

۳. همان، ص ۲۹.

۴. طوسی، الغيبة، ص ۱۳۷.

اول. به استناد و شهادت شیخ طوسی رحمته الله علیه تمامی راویان این حدیث شیعه هستند!

در پاسخ به این سخن گفته می‌شود:

اولاً چنانچه شیخ طوسی با عبارت «فأما ما روى من جهة الخاصة»، به شیعه بودن تمامی روات شهادت داده است، با این حساب بایستی با عبارت «فمما روى فى ذلك من جهة مخالفة الشيعة؛ از جمله روایاتی که از طریق مخالفین شیعه (عامه) نقل شده است»^۱ نیز به شیعه نبودن تمامی روات شهادت بدهد. به عنوان نمونه؛ شیخ طوسی چند صفحه قبل از نقل روایات شیعه، روایاتی را ذیل عبارت «فمما روى فى ذلك من جهة مخالفة الشيعة» آورده است، که با مراجعه به اولین حدیث ذیل این عبارت، مشخص می‌شود که برخی از راویان حدیث شیعه هستند:

مَا أَخْبَرَنِي بِهِ «أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِوْنِ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ الْحَاشِرِ» قَالَ حَدَّثَنِي «أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الشُّجَاعِيُّ الْكَاتِبُ» قَالَ أَخْبَرَنَا «أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبرَاهِيمَ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ أَبِي زَيْنَبِ التُّعْمَانِيِّ الْكَاتِبِ» قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَانَ بْنِ عَلَانَ الذَّهَبِيُّ الْبَغْدَادِيُّ بِدِمَشْقَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي خَيْثَمَةَ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْجَعْدِ قَالَ حَدَّثَنِي زُهَيْرُ بْنُ مُعَاوِيَةَ عَنْ زِيَادِ بْنِ خَيْثَمَةَ عَنِ الْأَسْوَدِ بْنِ سَعِيدِ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ سَمُرَةَ يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ...^۲

در سند روایت فوق، که ذیل عبارت «فمما روى فى ذلك من جهة مخالفة الشيعة» آمده، سه تن از راویان شیعه امامی هستند:

أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِوْنِ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ الْحَاشِرِ:

در کتاب الفهرست شیخ طوسی رحمته الله علیه درباره این راوی آمده است: «اهل

کوفه و ثقه امامی است که محضر امام رضا علیه السلام را درک کرده و از نزد ایشان دارای عظمت فراوانی بوده است.^۱

أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الشُّجَاعِيُّ الْكَاتِبُ:

ایشان ثقه امامی بوده و از کتاب غیبت نعمانی نسخه برداشته و آن را بر نویسنده آن خوانده بود. لذا دیگران این کتاب را در نزد وی می خواندند و نجاشی شاهد این امر در مشهد عتیقه بوده است.^۲

أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ أَبِي زَيْنَبٍ التُّعْمَانِيُّ الْكَاتِبُ:

نعمانی^۳، نویسنده کتاب مشهور الغیبة است که درباره او گفته اند: «نعمانی از بزرگان اصحاب ما و دارای مقامی والا، جایگاهی شایسته، اعتقادی صحیح و روایات فراوان است».^۴

شیخ طوسی رحمته الله علیه با وجود اینکه سه تن از راویان این حدیث شیعه امامی هستند، آن را در ردیف روایات مخالفین شیعه آورده است. بنابراین، صرف نقل یک حدیث در ذیل عبارت "من جهت الخاصة" یا "من جهت العامة"، دلالت بر شهادت مؤلف کتاب الغیبة بر شیعه یا سنی بودن آنان ندارد.

ثانیاً نهایت چیزی که از عبارت «فأما ما روی من جهت الخاصة، استفادة می شود این است که این روایت از طریق عامه (اهل سنت) نقل نشده و تمامی راویان آن را عامه تشکیل نمی دهند. لذا اگر یک یا دو راوی از اهل سنت در سلسه

۱. فهرست الطوسی، باب الهمة، باب أحمد، ص ۵۰. ۲. رجال النجاشی، ص ۳۸۳.

۳. ابو عبد الله، محمد بن ابراهیم بن جعفر کاتب نعمانی، مشهور به ابن زینب، نویسنده کتاب شریف «الغیبة للنعمانی»، از راویان بزرگ شیعه در اوایل قرن چهارم هجری است. وی علاوه بر این که نویسنده ای خوش نظر و دارای قدرت استنباط بوده، از اطلاعات وسیعی درباره رجال و احادیث برخوردار بوده است. او از شاگردان بزرگ ثقة الاسلام کلینی به شمار می آید و بیشتر معلومات خود را از ایشان فرا گرفته است. همچنین کاتب و نویسنده او نیز به شمار می آمد و به همین خاطر از شهرت، احترام و اعتبار خاصی در نزد علماء و فقهای شیعه بهره مند شده است.

۴. رجال النجاشی، ص ۳۸۳ و رجال ابن داود، ص ۲۹۰ و الخلاصة حلّی، ص ۱۶۲.

سند روایتی وجود داشته باشد، نمی‌توان آن را روایت اهل سنت نامید. چنانچه در برخی از روایات موجود در منابع شیعه، راویانی از اهل تسنن و حتی راویانی از نواصب هستند، اما با این وجود، آن روایات را روایات عامه (اهل تسنن) نمی‌نامیم. به عنوان نمونه:

الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ قَالَ حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عِيسَى عَنْ خَالِدِ بْنِ نَجِيحٍ عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ...^۱

در سند این روایت «احمد بن هلال» وجود دارد که به شهادت شیخ صدوق رحمته الله علیه در کتاب من لا یحضره الفقیه^۲ ناصبی می‌باشد. اما با این وجود در سند روایت شیعی قرار گرفته است.

الْصَّدُوقُ فِي الْخَصَالِ، وَ الْعِلَلِ، وَ الْأُمَالِي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ السَّعْدِ أَبَادِيٍّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ الْأَزْدِيِّ عَنْ مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ...^۳

در سند این روایت که از طریق شیعه نقل شده، «مالک بن انس»، امام مذهب مالکی در اهل سنت قرار گرفته است.

دوم: در بخش دوم این دفاعیه آمده است: تا زمانی که فسق و کذب شیعه اثبات نشده باشد، اصل بر راستگویی و عدالت است. لذا مجهول بودن راویان حدیث خدشه‌ای به روایت وارد نمی‌کند، چراکه بر اساس قواعد حدیثی، در صورت مواجهه با روات مجهول، بایستی به «اصالة العدالة» مراجعه کنیم تا بدینوسیله حکم به عدالت راویان مجهول داده و روایت را بپذیریم.^۴ در پاسخ به این سخن گفته می‌شود:

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۴۹.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۴۲.

۴. دلائل الصدق، ص ۲۹.

۳. الأمالی (للسدوق)، ص ۱۶۹.

اولاً؛ أغلب راویان حدیث موسوم به وصیت را ناشناخته‌ها و مجاهیل روایی تشکیل داده‌اند که هیچ سندی بر شیعه یا سنی بودن آنان در دست نیست تا بتوان آنان را با استفاده از قواعد حدیثی عادل دانست.

ثانیاً؛ معنای «اصالة العدالة» شهادت به عدالت نیست بلکه معنایش این است که اگر شخصی امامی مذهب بود و شك داشتیم که آیا عادل هم هست یا نه؟ می‌گوییم اصل این است که عادل باشد یعنی خبرش حجت بوده و می‌توانیم به آن ترتیب اثر دهیم. دیگر لازم نیست احراز عدالت و وثاقت کنیم در حالی که در شهادت به عدالت باید احراز عدالت نماییم و لذا صاحب قاموس الرجال می‌گوید: هرگاه جناب کشی رحمته الله علیه شهادت به وثاقت کسی بدهد، به شهادتش اخذ می‌نماییم ولی هرگاه به روایات کسی عمل نماید ما اخذ به عمل او نمی‌توانیم کنیم چون ممکن است بر مبنای اصالة العدالة بر او اعتماد کرده و به روایاتش عمل نماید.^۱

ثالثاً؛ صدق و کذب و همچنین عدل و فسق از امور وجودیه هستند و امور وجودیه بعد از نبودن ضلع مقابل و ضد خود بروز می‌کنند. لذا زمانی صدق می‌آید که کذب نباشد و زمانی عدل می‌آید که فسق نباشد. بنابراین قاعده، اصالة با هیچکدام از صدق و کذب و یا عدل و فسق نبوده و هر کدام در موضع خود و با نبود دیگری تحقق می‌یابد.^۲

بنابراین؛ حکم به اجرای اصالة العدالة در خصوص راویان مجهول، که هیچ مدح و قدحی پیرامون آنان در دست نمی‌باشد، غیر معقول بوده و اساساً مردود و باطل است.

۱. شبیری زنجانی، کتاب نکاح، ج ۱۵، ص ۵۰۷۳.

۲. خباز، المهدویة الحاققة، ج ۲، ص ۲۳.

■ بررسی سند حدیث موسوم به وصیت

در کتاب الغیبة شیخ طوسی رحمته الله علیه آمده است: أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ سُفْيَانَ الْبَزْوَغِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سِنَانٍ الْمُوصِلِيِّ الْعَدْلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحَلِيلِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ الْمِصْرِيِّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ ذِي الثَّفَنَاتِ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ الرَّزَكِيِّ الشَّهِيدِ عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ ...

اتباع احمد بصری سند روایت موسوم به وصیت را صحیح دانسته و به نشانه اعتراض گفته‌اند: «ایضا من اکاذیبهم أى الفقهاء، أنهم يقولون للناس إنّ رواة الوصية مجهولون، و بهذا فالوصية ضعيفة السند؛ همچنین از دروغ‌های فقهاء این است که به مردم می‌گویند: راویان وصیت ناشناخته هستند و بدینسان سند وصیت ضعیف است»^۱. با توجه به ادعای باطل احمد بصری در خصوص راویان این حدیث، این سند بر اساس منابع معتبر رجالی شیعه مورد بررسی قرار می‌گیرد:

عَلِيٍّ بْنِ سِنَانٍ الْمُوصِلِيِّ الْعَدْلِيِّ:

این شخص، در سند دو روایت، در کتاب الغیبة قرار گرفته، اما با این وجود، شیخ طوسی رحمته الله علیه در کتاب «الأبواب»، معروف به رجال الشيخ الطوسی، هیچ نامی از وی به میان نیاورده و همچنین در کتاب «الفهرست» نیز به تالیفات وی اشاره نکرده است. با توجه به لقب «العدل» احتمالاتی درباره این شخص داده شده است که برخی موارد اشاره می‌شود:

شیخ عبدالله مامقانی در کتاب تنقیح المقال آورده است: «علی بن سنان الموصلی: لیس له ذکر فی کتب الرجال و إنما وقع فی طریق الشیخ رحمه الله فی

۱. افرادی همچون: ابوعبدالله غضائری، احمد ابن عُبْدُون، ابوطالب ابن عرفه، ابوالحسن صفار و حسن ابن اسماعیل ابن‌آشناس.

۲. دلائل الصدق، ص ۲۵.

«کتاب الغيبة»... و الظاهر أنّ كلمة العدل منه قدّس سرّه توثیق له لا أنّها لقب له؛ درباره علی بن سنان موصلی، سخنی در کتاب‌های رجالی به میان نیامده و تنها در طریق شیخ طوسی در کتاب الغيبة آمده است و ظاهراً کلمه العدل، عبارتی از شیخ طوسی رحمته الله علیه، مبنی بر توثیق علی بن سنان موصلی بوده و لقب این شخص نیست»^۱.

اثبات وثاقت این شخص بر اساس کلمه العدل، نیازمند قرینه است و به خودی خود قابل دفاع نیست. و در اسناد شیخ طوسی رحمته الله علیه نیز از این عنوان برای توثیق روات استفاد نشده است. ضمن اینکه در کتاب قاموس الرجال که در نقد کتاب تنقیح المقال نوشته شده، آمده است: «علی بن سنان الموصلی العدل... و کیف کان: یُستشَم من وصفه بالعدل عامیّة؛ به هر صورت: از اینکه این راوی را به «العدل» توصیف کرده‌اند، چنین برداشت می‌شود که او از عامه و اهل سنت باشد»^۲.

حضرت آیت الله خوئی رحمته الله علیه در خصوص لقب این فرد می‌آورد: «ثم إن كلمة العدل، علی ما يظهر من ذكرها فی مشایخ الصدوق رحمته الله علیه کان یوصف بها بعض علماء العامة، فلا یبعد أن یكون الرجل من العامة؛ همانا کلمه (العدل) همانطور که از مشایخ شیخ صدوق رحمته الله علیه نیز بر می‌آید، عبارتی برای توصیف برخی از علمای عامه و اهل سنت بوده و بعید نیست که این شخص از اهل سنت باشد»^۳.
از جمله موارد مشابه، می‌توان به «أحمد بن الحسن القطان العدل» اشاره کرده که در مذهب عامه (اهل سنت) و از مشایخ شیخ صدوق بوده و برخی در صدد آن هستند که با استفاده از کلمه العدل، عدالت وی را اثبات کنند. حضرت آیت الله خوئی رحمته الله علیه درباره این فرد آورده است: «المعروف بأبی علی بن عبد ربّه (عبدویه):

۱. تنقیح المقال فی احوال الرجال، ج ۲، ص ۲۹۱. ۲. قاموس الرجال، ج ۷، ص ۴۷۸.

۳. معجم رجال الحديث، ج ۱۲، ص ۴۶.

هو من مشایخ الصدوق... و أفرط بعضهم فذكر أن الصدوق وصفه بالعدل،... و هذا أعجب، فإن الصدوق لم يصفه بالعدل، وإنما ذكر أنه كان معروفاً بأبي على بن عبد ربه العدل، و معنى هذا أن العدل كان لقباً له... و أين هذا من توصيفه بالعدالة، ولا بعد في أن يكون الرجل من العامة، كما استظهر بعضهم؛ وى معروف به ابی علی بن عبد ربه (عبدویه) بوده و از مشایخ شیخ صدوق است و برخی پا فواتر گذاشته و بر این باور هستند که شیخ صدوق این شخص را با استفاده از این کلمه، به عدالت توصیف کرده است و این خیلی جای شگفتی دارد! در حالی که شیخ صدوق او را به عدالت توصیف نکرده و چنین گفته است که؛ همانا او معروف به «ابی علی بن عبد ربه العدل» است و معنای این جمله است که کلمه العدل لقب اوست و این جمله چگونه می تواند به معنای توصیف به عدالت باشد؟! و بعید نیست که این فرد از اهل سنت باشد کما اینکه برخی از محققین بر این باورند».^۲

ناظم العقیلى در کتاب انتصاراً للوصیة در صدد آن بر آمده است تا کلمه «العدل» را به عنوان توصیف دانسته و از طرفی به بهانه اینکه جناب بزوفری از این فرد نقل روایت کرده، صحیح العقیده و شیعه بودن او را اثبات نموده و شبهه سنی بودن وی را رفع کند. چنانچه گفته است: «إضافة إلى أن الرجل من الشيعة فهو معتمد عليه من قبل البزوفرى الثقة الجليل وهذا مؤيد آخر على وثاقته، أضف إلى كل ذلك أن الرجل موصوف ب. (العدل) وهذه الصفة كانت تطلق على من يعرف بالعدالة و الوثاقة و الورع والاستقامة».^۳

در پاسخ گفته می شود:

۱. شیخ علی اکبر غفاری: «أحمد بن الحسن القطان وهو شيخ من أصحاب الحديث عامي». رک: من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۹۱.

۳. انتصاراً للوصیة، ص ۵۱-۵۴.

۲. معجم رجال الحديث، ج ۲، ص ۸۷.

اولاً در موارد متعددی، شاهد آن هستیم که روات جلیل القدر شیعی از راویان اهل سنت نقل حدیث کرده‌اند، اما هیچگاه این عمل به معنای توثیق آن فرد محسوب نشده است، مگر اینکه آن راوی از اصحاب اجماع بوده و اتفاق نظر بر این باشد که او از غیر ثقه نقل حدیث نمی‌کند. مانند محمد بن أبی عمیر زیاد که «لایروی و لایرسل إلا عن ثقة» یا اینکه توثیقی در کتب رجالی درباره راوی سنی صادر شده باشد.

ثانیاً دلالت کلمه العدل بر توصیف راوی عمومیت ندارد و برای اثبات این معنا نیاز به قرینه است.

ثالثاً چنانچه کلمه العدل، دلالت بر توصیف داشته و عدالت فرد را اثبات کند، با این حال ارتباطی به صحیح العقیده بودن و شیعه بودن فرد نخواهد داشت. چنانچه برخی از مخالفین امامیه، با کلمه «العدول» توصیف شده‌اند، درحالی که صحیح العقیده نبوده و در گروه منحرفین هستند. به عنوان نمونه؛ جناب کشی رحمته الله علیه در کتاب رجالی خود نام محمد بن الولید الخزاز، معاویه بن حکیم، مصدق بن صدقة و محمد بن سالم بن عبدالحمید را نام برده و سپس گفته است:

«هؤلاء کلهم فطحیّة و هم أجلة العلماء و الفقهاء و العدول؛ تمامی آنان فطحی مذهب و از بزرگان علماء و فقهاء و عادلان آن مذهب بوده‌اند»^۱.

عَلِيّ بْنِ الْحُسَيْنِ:

وی یکی دیگر از مجهولین و ناشناخته‌ها در سند این روایت است. ناظم العقیلی در دفاع و معرفی این شخص در کتاب انتصاراً للوصیة گفته است: «هو علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی، والد الشیخ الصدوق رحمته الله علیه و هو کثیراً

ما يعبر عنه ب. (علی بن الحسین) مجرداً فی کتب الرجال و الاحادیث و الی ذلك تبه الميرزا النوري فی خاتمة المستدرک حيث قال: (... ان الموجود فی کتب الاحادیث و الرجال التعبير عن والد الصدوق بقولهم علی بن الحسین أو علی بن بابويه؛ او علی بن الحسین بن موسی بن بابويه القمی، پدر شیخ صدوق رحمته الله علیه است و در اکثر مواقع در کتاب های رجالی و حدیثی، از ایشان با عنوان علی بن حسین تعبیر شده و از این روی میرزای نوری در خاتمه المستدرک گفته است: تعبیر کتاب های رجالی و حدیثی درباره پدر شیخ صدوق، علی بن حسین با علی بن بابويه است»^۱

در پاسخ گفته می شود: اولاً این شخص غیر از علی بن الحسین بن بابويه (پدر شیخ صدوق) است، چراکه هیچگاه پدر شیخ صدوق رحمته الله علیه از احمد بن خلیل و علی بن سنان موصلی نقل روایت نکرده و مضاف بر آن؛ شیخ طوسی رحمته الله علیه همواره با دو واسطه (شیخ مفید و شیخ صدوق) از پدر شیخ رحمته الله علیه صدوق نقل روایت کرده است نه بیشتر.

ثانیاً محدث نوری رحمته الله علیه این سخن را در مقام ارائه یک قاعده رجالی مطرح نکرده است که هر جا نام «علی بن الحسین» آمده باشد، مراد پدر شیخ صدوق باشد! بلکه میرزای نوری رحمته الله علیه این مطلب را در ردّ کسانی که علی بن موسی، مؤلف کتاب «فقه الرضا عليه السلام» را همان پدر شیخ صدوق می دانند گفته است: «و لم أجد موضعاً عبّر فيه عنه بعلی بن موسی، کی یقاس علیه الموجود فی خطبة الكتاب»^۲. ثالثاً علی بن حسین مذکور در این سند، به هیچ وجه نمی تواند با پدر شیخ صدوق رحمته الله علیه در یک طبقه باشد، زیرا جناب بزوفری که با یک واسطه مجهول (علی بن سنان موصلی) از علی بن حسین نقل روایت کرده، با پدر شیخ صدوق رحمته الله علیه

معاصر بوده و این مسأله (نقل با واسطه مجهول) با وجود معاصر بودن بزوفری و پدر شیخ صدوق طبعی به نظر نمی‌رسد.^۱

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْخَلِيلِ:

این شخص همان «احمد بن محمد أبو عبدالله الخليلي، غلام خليل الآملي» نویسنده کتاب «فضائل أمير المؤمنين (عليه السلام)» است که ابن طاووس در کتاب «اليقين في إمرة أمير المؤمنين» از آن نقل حدیث کرده است و کتاب «الوصول الى معرفة الاصول» نیز از جمله تالیفات وی می‌باشد.^۲ با این وجود به علت انحرافات اعتقادی، در کتب رجالی معتبر تفسیق و تضعیف شده است:

۱. ابن الغضائری در کتاب خود آورده است: «أحمد بن محمد بن أبي عبدالله الخليلي (الذي يقال له غلام خليل الآملي)، كذاب وضاع للحديث، فاسد المذهب لا يلتفت إليه؛ دروغگو و جعل کننده حدیث، اعتقادات ناصحیح دارد و به او توجهی نمی‌شود».^۳

۲. علامه حلی (رحمه الله) آورده است: «احمد بن محمد أبو عبدالله الخليلي الذي يقال له غلام خليل الآملي الطبري؛ ضعيف جداً لا يلتفت إليه، كذاب وضاع للحديث فاسد المذهب؛ بسیار ضعیف است و به او توجه نمی‌شود، دروغگو و جعل کننده حدیث، اعتقادات ناصحیح دارد».^۴

۳. نجاشی (رحمه الله) آورده است: «احمد بن محمد أبو عبدالله الآملي الطبري؛ ضعيف جداً، لا يلتفت إليه؛ بسیار ضعیف بوده و توجهی به او نمی‌شود».^۵

۴. حائری مازندرانی گفته است: «الآملي: الخليلي، الذي يقال له: غلام خليل،

۱. الشَّهْبُ الْأَحْمَدِيَّة، ص ۲۵.

۲. طبقات اعلام الشيعة، ج ۱، ص ۴۸.

۳. رجال ابن الغضائري، ج ۱، ص ۴۲.

۴. الخلاصة للحلي، ص ۲۰۶.

۵. رجال النجاشي، ص ۹۶.

و بعد إلیه: کذاب، وضّاع للحديث، فاسد؛ بسیار دروغگو و جعل کننده حدیث، اعتقادات ناصحیح دارد»^۱

۵. ابن داود حلی آورده است: «أحمد بن محمد أبو عبد الله الأملی الطبری ضعیف جدا لا يلتفت إلى روايته؛ بسیار ضعیف بوده و توجهی به روایت او نمی شود»^۲.
با این وجود ناظم العقیلی به جهت فرار از ضعف و فسق این راوی، وی را مجهول دانسته و می گوید: «و لم يبق أحد من رواة الوصية لم يعلم تشيعه الا أحمد بن محمد بن الخليل؛ غیر از احمد بن محمد بن الخلیل احدی از راویانی که شیعه بودنشان محرز نشده باشد باقی نمانده است»^۳.

قرینه تشخیص اینکه راوی مذکور همان "خلیلی" است، روایت پیشین حدیث موسوم به وصیت در الغيبة طوسی رحمته الله علیه می باشد که در سند آن، علی بن سنان موصلی عدل از احمد بن محمد خلیلی نقل روایت کرده است:
وَأَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ عَنِ التَّائِبِ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ الرَّازِيِّ الْإِيَادِيَّ
قَالَ أَخْبَرَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ سِنَانٍ الْمُوَصِّلِيِّ الْعَدْلِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ
مُحَمَّدٍ الْخَلِيلِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَالِحٍ الْهَمْدَانِيِّ...^۴
جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ الْمُصْرِيِّ:

این فرد یکی دیگر از ناشناخته های رجالی در نزد شیعه است. ناظم العقیلی در کتاب انتصاراً للوصية؛ این راوی را شیعه اثنی عشری و ثقه دانسته و گفته است: «قال الذهبي في تاريخ الاسلام، جعفر بن احمد بن علي بن بيان، ابوالفضل الغافقي المصري: رافضي كذاب... إذن فتضعيف أبناء العامة لرجل لتشيعة هو في الحقيقة توثيق له؛ ذهبی در کتاب تاریخ الاسلام درباره جعفر بن احمد بن علی

۱. منتهی المقال في أحوال الرجال، ج ۱، ص ۳۰۶. ۲. رجال ابن داود، ص ۴۲۳.

۳. انتصاراً للوصية، ص ۴۵. ۴. طوسی، الغيبة، ص ۱۴۷.

بن بیان گفته است: او رافضی کذاب است. با توجه به اینکه اهل سنت این راوی را رافضی دانسته‌اند، نتیجه گرفته می‌شود که وی شیعه ثقه است.^۱

در پاسخ گفته می‌شود؛

اولاً رافضی دانستن یک راوی توسط اهل سنت، دلیل بر شیعه بودن او نخواهد بود. چنانچه برخی از علمای اهل تسنن، حاکم نیشابوری را "رافضی خبیث" دانسته‌اند و حال آن که هیچ دلیلی بر شیعه بودن و براءت او از اهل سنت در دست نیست، بلکه مروج فقه و اعتقاد اهل سنت بوده است. به عنوان نمونه؛ ذهبی در کتاب تذکرة الحفاظ^۲ آورده است: قال بن طاهر: «سألت أبا إسماعيل الانصاري عن الحاكم، فقال: ثقة في الحديث رافضی خبیث».^۳

ثانیاً تنها یک مورد در کتاب ابن حجر عسقلانی (از علمای اهل سنت) جعفر بن احمد المصری را با عنوان رافضی و فاسد العقیده معرفی کرده است^۴ که آنهم نمی‌تواند شیعه بودن و وثاقت وی را ثابت کند، چراکه فاسد العقیده خواندن شخصی از سوی اهل سنت، به معنای وثاقت وی در نزد تشیع نیست.

ثالثاً اهل سنت به تمامی کسانی که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را حق دانسته و ایشان را به خلافت قبول کند، رافضی می‌گویند، خواه زیدیه، اسماعلیه، واقفیه یا اثنی عشری بوده باشد. بنابراین مفهوم رافضی در نزد اهل سنت، انصراف به شیعه اثنی عشری بودن نداشته و ممکن است این فرد در زمره یکی از فرق انحرافی شیعه یا در یکی از مذاهب اهل سنت باشد.

رابعاً علمای اهل سنت، تاریخ وفات جعفر بن محمد مصری را در سال (۳۰۴

۱. انتصاراً للوصیة، ص ۶۲-۶۳.

۲. این کتاب یکی از مهم ترین منابع اهل سنت در شناخت راویان احادیث است که توسط محمد بن احمد بن عثمان ابو عبد الله شمس الدین ذهبی (۶۷۳-۷۴۸ ق) نوشته شد.

۳. تذکرة الحفاظ، ص ۱۰۵۴. ۴. لسان المیزان، ج ۲، ص ۴۴۲.

ه.ق) دانسته‌اند که این زمان دقیقاً او را معاصر جناب بزوفری قرار می‌دهد و حال آنکه در این سند بین بزوفری و جعفر بن محمد مصری سه واسطه وجود دارد!^۱

حَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ:

این فرد در کتب رجال شیعه معرفی نشده و حتی در خصوص او، مدح و قدحی صادر نشده است. ناظم العقیلی در کتاب انتصاراً للوصیة، سعی بر معرفی این راوی داشته و «حسن بن علی» را تصحیف از «حسین بن علی» دانسته و او را از ثقات شیعه معرفی کرده است. این درحالی است که برای این تصحیف دلیلی ذکر نکرده و تنها با استناد به نقل بحارالانوار به این نتیجه رسیده است.^۲

نکته قابل توجه اینکه علامه مجلسی رحمته الله علیه در دو مورد به این روایت اشاره کرده و نام این راوی در جلد ۵۳ با عنوان حسین بن علی^۳ و در جلد ۳۶ با عنوان حسن بن علی^۴ درج شده است و این نشان دهنده این است که حسین بن علی نظر قطعی و تحقیقی علامه مجلسی نبوده است زیرا در این صورت در هر دو سند با این عنوان درج می‌شد.

ضمن اینکه سندی در کتاب «الکامل فی الضعفاء الرجال» درج شده و عم جعفر بن احمد مصری را با اسم "حسن علی بن بیان" آورده است: «ثنا جعفر، ثنا یوسف بن یعقوب بن سالم الاحمر، حدثنا هشام بن الحكم، و ثنا جعفر، قال: و حدثنی عمی الحسن بن علی بن بیان...»^۵.

عَلِيٌّ بْنُ بِيَانٍ:

این شخص همان علی بن بیان بن زید بن سیابه المصری است که در گروه ناشناخته‌های رجال شیعه بوده و درباره وی مدح و قدحی وجود ندارد.

۱. الشهب الاحمدية، ص ۲۹. ۲. انتصاراً للوصیة، ص ۶۴.

۳. بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۴۷. ۴. همان، ج ۳۶، ص ۲۶۰.

۵. الكامل فی الضعفاء الرجال، ج ۲، ص ۱۵۸.

نتیجه بررسی:

پس از بررسی احوالات راویان حدیث موسوم به وصیت، نتایج حاصل شده با تعریف حدیث صحیح از منظر متأخرین امامیه^۱ تطبیق داده می‌شود:

الف. علی بن سنان موصلی العدل از اهل تسنن بوده و با شاخصه امامی بودن راویان سازگاری ندارد.

ب. احمد بن محمد بن الخلیل؛ فاسد المذهب و وضاع للحديث بوده و با شاخصه عدالت راوی سازگاری ندارد.

ج. سایر راویان حدیث مجهول بوده و احتمال اینکه از اهل تسنن بوده یا عادل نباشند، خالی از وجه نیست. بنابر این بر اساس دیدگاه متأخرین امامیه نیز نمی‌توان این حدیث را صحیح دانست.

❁ بررسی دلالت روایت

بر اساس دیدگاه علمای شیعه، اگر در سند یک روایت؛ افراد ضعیف، فاسد المذهب، کذاب و... بوده باشد، با این وجود در متن و دلالت آن روایت تأمل بیشتری می‌شود، چنانچه محتوای روایت با مسلمات شیعه مخالفت داشته باشد، آن روایت به طور قطع کنار گذاشته می‌شود. شیخ طوسی^{رحمته الله علیه} گفته است: «در صورتی که راوی حدیث مخالفت اعتقادی با اصول مذهب داشته باشد، در این صورت به آنچه روایت کرده است نگریسته می‌شود، در صورتی که با اخبار موثق شیعه مخالفت داشته باشد، آن روایت بایستی طرد گردد».^۲

۱. از دیدگاه متأخرین امامیه؛ حدیث صحیح دارای سه شرط اساسی است:

یک. اینکه سند حدیث متصل به معصوم باشد،

دو. تمامی راویان حدیث عادل باشند،

سه. تمامی راویان حدیث امامی (اثنی عشری) باشند. معالم الدین فی الاصول، ص ۲۱۶.

۲. العدة فی اصول الفقه، ج ۱، ص ۱۴۹ و ۱۵۰.

بر این اساس، در خصوص حدیث موسوم به وصیت نیز، با وجود افرادی همچون؛ علی بن سنان موصلی العدل و احمد بن محمد الخلیلی و سایر مجاهیل رجالی، دلالت روایت را بررسی کرده و با مسلمات مذهب مطابقت داده می‌شود:

الف. مضمون و محتوای این حدیث بر خلاف تمامی روایاتی است که عدد اوصیاء علیهم‌السلام را منحصر در دوازده تن دانسته‌اند. لذا با توجه به اینکه باور به ۲۴ وصی برای رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با مسلمات مذهب شیعه مخالفت دارد، این روایت از درجه صحت ساقط شده و نمی‌توان در مسأله مهمی مانند امامت به آن استناد کرد.

ب. در هیچ کدام از احادیثی که حاکی از ماجرای وصیت رسول گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هستند، نامی از مهدیین در میان نبوده و در تمامی آنها نام ۱۲ امام معصوم علیهم‌السلام ذکر شده است که اولین آنها علی علیه‌السلام و آخرین آنان، نهمین فرزند امام حسین علیه‌السلام می‌باشد.

ج. پذیرش مهدیین بعد از امام دوازدهم علیه‌السلام به عنوان خلفاء الرسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با روایات متواتر رجعت که به عنوان مسلمات مذهب تشیع می‌باشند، در تعارض می‌باشند.^۲

د. در ابتدای متن این حدیث، عبارت: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي كَانَتْ فِيهَا وَفَاتُهُ»، تصریح به این دارد که وفات پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در شب واقع شده است، در حالی که بر اساس اخبار موثق تاریخی و روایات متعدد، وفات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در نیمه روز دوشنبه اتفاق افتاده است: به عنوان نمونه: «قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ نِصْفَ النَّهَارِ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ»^۳، «وَفَلَمَّا مَتَعَ النَّهَارُ... أَتَاهُ رَسُولُ أُمِّ أَيْمَنَ يُخْبِرُهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم يَمُوتُ»، ...

۱. در خلال مباحث قبلی به چند مورد اشاره شد. ۲. در بحث رجعت و خلافت بررسی خواهد شد.

۳. تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۰۰.

فَتُوَفِّي رَسُولُ اللَّهِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ حَيْثُ رَأَعَتِ الشَّمْسُ^۱، «تُوَفِّي رَسُولُ اللَّهِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ حَيْثُ رَأَعَتِ الشَّمْسُ، وَهُوَ يَوْمُ الْإِثْنَيْنِ»^۲، «يَوْمُ الْإِثْنَيْنِ وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ»^۳، «أَيُّ يَوْمٍ أَكْظَمُ شُومًا مِنْ يَوْمِ الْإِثْنَيْنِ يَوْمَ فَقَدْنَا فِيهِ نَبِيَّنَا»^۴، «يَوْمُ الْإِثْنَيْنِ يَوْمَ نُحْيِي قَبْضَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِيهِ نَبِيَّهُ»^۵.

ممکن است در پاسخ به این اشکال گفته شود؛ مراد روایت ابن است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، در شب وفات خود درخواست کتف نموده و اقدام به کتابت وصیت کرد، که در جواب گفته می شود: توجه داشته باشید که تصریح روایات شیعه بر این است که حتی کتابت وصیت و آن ماجرای توهین عمر بن خطاب به رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نیز در روز دوشنبه (قبل از ظهر) بوده است. لذا اشکال اول به قوت خود باقی مانده و ابتدای حدیث موسوم به وصیت، با تاریخ قطعی وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ناسازگار است. چنانچه در روایت می خوانیم:

عَنْ سُلَيْمٍ قَالَ إِنِّي كُنْتُ عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ فِي بَيْتِهِ وَعِنْدَهُ رَهْطٌ مِنَ الشَّيْعَةِ [قَالَ] فَذَكَّرُوا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَمَوْتَهُ فَبَكَى ابْنُ عَبَّاسٍ وَقَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَوْمُ الْإِثْنَيْنِ وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ وَحَوْلَهُ أَهْلُ بَيْتِهِ وَثَلَاثُونَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِهِ ائْتَوْني بِكِتَافٍ أَكْتُبُ لَكُمْ [فِيهِ] كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي وَلَنْ تَخْتَلِفُوا [بَعْدِي] فَمَنْعَهُمْ فِرْعَوْنُ هَذِهِ الْأُمَّةَ فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ يَهْجُرُ فَعْزَبَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و...؛ سلیم بن قیس هلالی می گوید؛ نزد عبدالله بن عباس در منزلش بودیم و نزد او بزرگان شیعه جمع بودند. یاد ماجرای وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله شد و ابن عباس گریه کرد و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز دوشنبه که همان روز وفات ایشان بود و اطرافش اهل بیت و سی تن از اصحابش

۱. المسترشد فی إمامة علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۱۱۴-۱۱۵. مَتَّعَ النَّهَارُ مُتَوَعًّا وَذَلِكَ قَبْلَ الزَّوَالِ. کتاب العین، ج ۲، ص ۸۳.

۲. همان، ص ۱۱۵. رَأَعَتِ الشَّمْسُ: أَيْ مَالَتْ وَزَالَتْ عَنْ أَعْلَى دَرَجَاتِ ارْتِفَاعِهَا. مجمع البحرین، ج ۵، ص ۱۰.

۳. کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ۲، ص ۷۹۴؛ قرب الإسناد، ص ۲۹۹.

۴. المحاسن، ج ۲، ص ۳۴۷، ح ۱۶. ۵. الکافی، ج ۴، ص ۱۴۶.

بودند فرمود: برایم صحیفه ای بیاورید تا برایتان نوشته ای بنویسم که بر اساس آن پس از من گمراه نشوید و دچار اختلاف نشوید. پس فرعون این امت مانع نوشتن شد و گفت: همانا رسول خدا ﷺ هزیان می‌گوید. پس رسول خدا ﷺ غضبناک شد و...^۱

نکته: اعتقاد به رزیه الخمیس (اینکه ماجرای کتابت در روز پنجشنبه باشد) در منابع اهل سنت است و باور شیعه بر خلاف آن است.

ه. در بخش اول این حدیث، می‌خوانیم: «فَأَمَّلَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَصِيَّتَهُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى هَذَا الْمَوْضِعِ فَقَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا وَمِنْ بَعْدِهِمُ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا؛ پس رسول خدا ﷺ وصیت خود را املاء کرد تا به انتهای این موضع (وصیت) رسید. پس فرمود: ای علی بعد از من ۱۲ امام و پس از آنان ۱۲ مهدی است».

با دقت نظر در این بخش از حدیث، آنچه روشن می‌شود این است که اساساً وصیت رسول خدا ﷺ در این حدیث ذکر نشده و پس از املاء وصیت و به انتها رسیدن آن، سفارشی درباره جانشینان پیامبر اکرم ﷺ شده است، که البته این عدد برخلاف روایات متواتر شیعه است. لذا این حدیث نمی‌تواند به عنوان وصیت پیامبر اکرم ﷺ باشد و بحث مهدیین نیز داخل در وصیت نیست.

چنانچه گفته شود: مراد روایت این است که پیامبر اکرم ﷺ بخشی از وصیت را املاء کرد تا به این بخش از روایت رسید و فرمود ای علی ﷺ...، و نتیجه گرفته شود که با این حساب؛ ادامه حدیث نیز، داخل در وصیت است؛ گفته می‌شود: اولاً این نوع از ترجمه بر خلاف ادبیات عرب است ثانیاً بر اساس ترجمه شما، باید سقط^۲ بخش اول حدیث را بپذیرید که همین نقصان، حدیث را مبهم و بی اعتبار می‌سازد.

۱. کتاب سلیم بن قیس الهمالی، ج ۲، ص ۷۹۴.

۲. در سقط، بخشی از متن یا سند حدیث ساقط می‌شود و حدیث را بی اعتبار می‌کند. رک: شناخت نامه حدیث، ج ۱، ص ۲۳۰.

باید توجه داشت که اساساً نقصان در وصیتنامه به هر نحوی مذموم است و باید وراثت از تمامی محتوا بدون نقص مطلع شوند، زیرا ممکن است بخشی از وصیت مخصص یا مؤید بخشی دیگر باشد و با حذف آن بخش، در فهم وصیت دچار مشکل شوند، لذا نمی‌توان گفت اگر فلان بخش ناقص باشد اشکالی ندارد. ز. اسامی مهدیین در این روایت ناتمام بوده و تنها به ذکر نام اولین مهدی اکتفا کرده است و با چنین حدیثی حتی مهدی دوم را هم نمی‌شود شناخت، تا چه رسد به مهدی دوازدهم!

چنانچه اتباع احمد بصری در پاسخ بگویند؛ نام مهدی دوم تا دوازدهم توسط مهدی اول (احمدالحسن) اعلام خواهد شد، این اشکال پیش می‌آید که؛ مگر شما بر این باور نبودید که قانون شناخت اوصیاء پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تصریح به نام وصی در وصیت رسول الله صلی الله علیه و آله است و از همین رهگذر سعی در اثبات وصایت احمد داشتید؟ مگر بر این باور نبودید که مهدیین بعد القائم علیه السلام نیز از اوصیاء پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هستند؟ پس چگونه شد که در این مورد نقض قانون نمودید و راه شناخت مهدی دوم تا دوازدهم را متوقف بر معرفی مهدی اول کردید و سایر مهدیین را از قاعده خارج نمودید؟ اگر چنین چیزی پذیرفته بود، پس چرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در وصیت خود، به معرفی و ذکر نام امیرالمؤمنین علی علیه السلام اکتفا نکرده و معرفی اسامی سایر اوصیاء را به عهده ایشان و اوصیاء پس از ایشان قرار نداده است؟!

نتیجه تحقیق و بررسی اینکه؛ حدیث موسوم به وصیت در کتاب الغیبة شیخ طوسی رحمته الله علیه، به لحاظ سندی و دلالتی فاقد صحت و اتقان بوده و مورد پذیرش نمی‌باشد.

پرسش‌های درس

۱. یک نمونه از اشکالات سندی حدیث موسوم به وصیت را بیان کنید.
۲. تعداد روایات مهدیین و اشکالات آنها را بیان کنید.
۳. استدلال احمد بصری در خصوص تواتر معنوی این حدیث چیست؟
۴. اشکال این حدیث در بحث تاریخ وفات پیامبر ﷺ چیست؟
۵. ناقص بودن حدیث موسوم به وصیت را تقریر کنید.



درس هفتم

مصادق احمد در

حدیث موسوم به وصیت

پس از بررسی حدیث موسوم به وصیت، مشخص شد که این حدیث قابل اعتماد و اعتنا نیست و تلاش احمد بصری برای اثبات صحت و قطعی بودن صدور آن، بی فایده بوده و اتلاف وقت است.^۱ با این وجود، به جهت اتمام حجت برای اتباع وی، ناگزیر به مساله تطبیق این حدیث با مدعی آن پرداخته می شود. احمد بصری با استناد به بخش پایانی حدیث موسوم به وصیت، که یکی از نام های فرزند امام مهدی علیه السلام را احمد دانسته است،^۲ خود را مصداق آن دانسته و مدعی آن است که فرزند امام مهدی علیه السلام و سیزدهمین امام و وصی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می باشد.

وی برای اثبات این ادعا به سه دلیل متمسک شده است که عبارتند از:

❁ دلیل اول

احمد بصری می گوید: «چون این وصیت، عاصم من الضلال (نگهدارنده از گمراهی) است، خداوند باید از آن محافظت کند و اجازه ندهد که مدعی دروغین به آن دست اندازی کند. چنانچه قرآن کریم می فرماید: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ

۱. فدون إثباته خبط القناد.

۲. (فَإِذَا حَضَرْتَهُ الْوَفَاةُ) فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ أَوَّلَ الْمُقَرَّبِينَ لَهُ ثَلَاثَةُ أَسْمَاءٍ اسْمُ كَاسِمٍ وَاسْمُ أَبِي وَهُوَ عَبْدُ اللَّهِ وَاحْمَدُ وَالْإِسْمُ الثَّلَاثُ الْمُتَهْدِيُّ هُوَ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ». طوسی، الغيبة، ص ۱۵۱.

الْأَقَابِلِ لَأَخَذَنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ^۱؛ اگر پیامبر سخنی را به افترا بر ما می‌بست، با قدرت او را می‌گرفتیم، سپس رگ دلش را پاره می‌کردیم.^۱ همچنین آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَدَّعِيهِ غَيْرُ صَاحِبِهِ إِلَّا تَبَرَّ اللَّهُ عُمَرُ»؛ این امر را غیر از صاحبش ادعا نمی‌کند، مگر آنکه خداوند عمرش را قطع می‌کند.^۲

بر اساس این آیه و روایت، خداوند شخصاً از امر خود محافظت خواهد کرد و اهل باطل نمی‌توانند ادعایی را در مساله امامت، به ناروا به خداوند ببندند و اگر من مدعی دروغین بودم، خداوند با من نیز همان راه را می‌پیمود.^۳ در پاسخ به دلیل اول گفته می‌شود:

اولاً در هیچ بخشی از حدیث موسوم به وصیت، به «عاصم من الضلال» بودن آن اشاره‌ای نشده است، لذا بر این اساس، پایه اول استدلال احمد بصری؛ یعنی استناد به عاصم من الضلال بودن آن حدیث، از بین می‌رود.

احمد بصری در پاسخ به این اشکال گفته است: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روز پنجشنبه (رزیه الخميس) درخواست کتف و دوات کرد تا برای مردم مطلبی بنویسد که پس از ایشان، از گمراهی در امان باشند، اما به دلیل ممانعت از کتابت، این کار به شبی که پیامبر صلی الله علیه و آله وفات کرد موکول شد، لذا آنچه در هنگام وفات نوشته شد عاصم من الضلال است.^۴

در پاسخ به این سخن احمد بصری گفته می‌شود: ماجرای رزیه الخميس، بر اساس نقل اهل سنت بوده و مورد تایید منابع شیعه نیست و از طرفی بر اساس گزارش شیعی، این ماجرا در روز دوشنبه و در روز وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله محقق شده است. لذا احمد بصری با وجود روایت شیعی به نقل اهل سنت استناد کرده

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۷۲.

۲. حاقه، ۴۴ تا ۴۶.

۳. همان، ص ۱۶.

۴. الوصیه المقدسه، ص ۱۹-۲۱.

است! به عنوان نمونه می‌توان به نقلی از ابن عباس در منابع شیعی اشاره کرد. در این گزارش آمده است:

عَنْ سُلَيْمٍ قَالَ إِنِّي كُنْتُ عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ فِي بَيْتِهِ وَعِنْدَهُ رَهْطٌ مِنَ الشَّيْعَةِ، فَذَكَرُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَمَوْتَهُ فَبَكَى ابْنُ عَبَّاسٍ وَقَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ وَحَوْلَهُ أَهْلُ بَيْتِهِ وَثَلَاثُونَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِهِ ابْنُونِي بِكَتِفٍ أَكْتُبُ لَكُمْ فِيهِ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي وَلَنْ تَخْتَلِفُوا بَعْدِي فَمَنْعَهُمْ فِرْعَوْنُ هَذِهِ الْأُمَّةَ، فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ يَهْجُرُ. فَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَالَ إِنِّي أَرَاكُمْ تُخَالِفُونِي وَأَنَا حَيٌّ فَكَتِفَ بَعْدَ مَوْتِي. فَتَرَكَ الْكَتِفَ...؛ سلیم بن قیس هلالی گفته است: خانه عبدالله بن عباس بودم و نزد او شخصیت‌هایی از شیعه نیز بودند. سپس یاد رسول خدا ﷺ و ماجرای وفات ایشان مطرح شد. ابن عباس گفت: رسول خدا ﷺ در روز دوشنبه -همان روزی که پیامبر ﷺ وفات کرد و اهل بیت ایشان و سی مرد از اصحابش نیز آنجا بودند - فرمود: برای من کتف بیاورید تا برایتان مکتوبی بنویسم تا با پذیرش آن، پس از من گمراه نشوید و دچار اختلاف نگردید. پس فرعون این امت مانع کتابت شد و گفت: همانا رسول خدا ﷺ هزیان می‌گوید. سپس رسول خدا ﷺ با شنیدن این سخن ناراحت شد و فرمود: شما را می‌بینم که با سخن من مخالفت می‌کنید درحالی که زنده‌ام، پس از وفات من چه خواهید کرد؟! سپس کتف را کنار گذاشت...^۱

بنابراین، دلیل احمد برای عاصم من الضلال بودن حدیث موسوم به وصیت مورد پذیرش نخواهد بود.

ثانیاً احمد بصری برای اثبات پایه دوم استدلال خود، به آیه‌ای از قرآن کریم و

روایتی از امام صادق علیه السلام متمسک شده است که پاسخ به این استدلال، در دو بخش ارائه می‌گردد:

الف. استناد به آیه قرآن کریم

در پاسخ به این قیاس مع الفارق، گفته می‌شود: آیه **﴿وَلَوْ نَقُولُ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَابِلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ﴾**^۱ مختص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده و تهدیدی خاص برای ایشان است. بدین معنا که اگر ایشان که رسول صادق هستند، چیزی به دروغ، به خدا نسبت دهد، خداوند به تهدید خود جامه عمل می‌پوشاند و مفهوم مخالف این جمله این است که؛ اکنون که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دور از هر گونه آسیبی از جانب خدا می‌بینید، بدین معناست که هیچ دروغی به خدا نسبت نداده و هر چه به زبان آورده، وحی الهی بوده است. بر این اساس، آیه مذکور، تهدیدی برای مطلق مدعیان نبوت و امامت و... نبوده و روی سخن با آنان نمی‌باشد.

ب. استناد به روایت امام صادق علیه السلام

در پاسخ به این استناد گفته می‌شود: اولاً؛ با بررسی روایت مذکور، شاهد آن خواهیم بود که عبارت کتاب کافی با عنوان «بَتْر»^۲ است، در حالیکه احمد بصری، آن را با عنوان «نَبَر»^۳ آورده است، تا صراحت در گرفتن جان داشته و به نوعی با «لَقَطَعْنَا» در آیه شریفه همخوانی داشته باشد. ضمن اینکه این عبارت، علاوه

۱. حاقه، ۴۴ تا ۴۶.

۲. «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَدْعِيهِ غَيْرُ صَاحِبِهِ إِلَّا بَتْرَ اللَّهِ عُمَرُ». الکافی، ج ۱، ص ۳۷۳.

۳. الوصیة المقدسة، ص ۱۹-۲۱.

بر کتاب کافی، در کتاب الإمامة و التبصرة من الحيرة^۱، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال^۲ و مناقب آل أبی طالب علیهم السلام^۳ نیز با عنوان «بتر» درج شده است. ثانیا عبارت «بتر الله عمره» لزوماً به معنای کشته شدن و هلاکت نبوده و در ترجمه این عبارت چند احتمال وجود دارد:

اینکه آن را به معنای بریده شدن نسل و نداشتن فرزندی که ادامه دهنده راه پدر باشد دانست، کما اینکه مشرکان درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این معنا را اراده کرده و گفتند: «إِنَّ مُحَمَّدًا قَدْ صَارَ أَبْتَرًا لَا عَقِبَ لَهُ»^۴.

یا اینکه آن را به معنای بریده شدن از ایمان و خیر در زندگی دنیوی بدانیم که خداوند در پاسخ مشرکان فرمود: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ يَعْنِي أَبْتَرَمِنَ الْإِيمَانِ وَمِنْ كُلِّ خَيْرٍ»^۵.

و اینکه عبارت «بتر الله» به معنای هلاکت و مرگ از سوی خدا بوده باشد، دلالتی بر تعجیل برای مرگ ندارد.

ثالثاً عبارت «بتر الله عمره»، نه تنها درباره مدعی امامت، بلکه درباره کسانی که راه را بر دیگران می‌بندند نیز استفاده شده است. چنانچه امام باقر علیه السلام فرمود: «مَنْ سَدَّ طَرِيقاً بَتَرَ اللَّهُ عُمُرَهُ؛ هر کس راهی را مسدود کند، خداوند عمرش را بتر می‌کند»^۶ با این جود نمی‌توان معنای «بتر» را خاص در هلاکت دانست.

ثالثاً؛ این روایت در خصوص امر امامت بوده و هیچ ارتباطی به ادعای وصیت، سفارت، یمانیت و سایر ادعاهای احمد بصری ندارد چرا که در این صورت بایستی در متن روایت به وصیت اشاره می‌شد و مدعای وصیت را مورد خطاب قرار می‌داد.

۱. الإمامة و التبصرة من الحيرة، ص ۱۳۶. ۲. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۲۱۴.

۳. مناقب آل أبی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۱، ص ۲۵۸.

۴. کتاب سلیم بن قیس الهمدانی، ج ۲، ص ۷۳۷. ۵. همان.

۶. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۵.

رابعاً؛ در طول تاریخ، بسیاری از مدعیان دروغین وصایت و امامت دیده شده است که هرکدام دارای عمر طولانی بوده و به محض ادعا به هلاکت نرسیده‌اند. به عنوان نمونه:

ملاعرشی کاشانی در سال (۸۵۰ هـ.ق) ادعای مهدویت کرده و در سال (۸۸۰ هـ.ق) کشته شد. در بعضی از مجامع نوشته اند که جسد او را پس از کشته شدن سوزانیدند. یعنی ۳۰ سال ادعای امامت!

در سال (۸۴۰ هـ.ق) رئیس فرقه مشعشعیه (سید محمد مشعشع) که به تأسیس حکومت مشعشعین موفق شده بود به طریق مکاشفه مدعی مهدویت شد. وی در سال (۸۷۰ هـ.ق) به هلاکت رسید. یعنی ۳۰ سال ادعای امامت!

میرزا احمد قادیانی در سال (۱۲۵۵ هـ.ق) ادعای مهدویت کرده و در سال (۱۳۲۶ هـ.ق) با مرض طاعون به هلاکت رسید. یعنی ۵۷ سال ادعای امامت!

همه این موارد دلالت بر این دارند که لزوماً مدعی امر امامت توسط خداوند، به هلاکت نرسیده و آنچه مشخص می‌باشد این است که خداوند، فرد مدعی را از دایره الطاف رحمانی خود خارج کرده و برای همیشه چشم و گوش و قلب او را ممه‌ور می‌کند. چنانچه قرآن کریم فرمود: ﴿حَتَّمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَرِهِمْ غُشُوًّا وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾^۱.

ممکن است کسی بگوید؛ مراد این روایت، کسانی هستند که به وصیت پیامبر اکرم ﷺ استناد کرده و به دروغ، خود را صاحب وصیت بدانند، نه هر کسی که مدعی امامت است. در پاسخ گفته می‌شود:

اولاً این روایت قیدی برای استناد به وصیت نداشته و مطلق مدعیان امامت را مورد نظر دارد.

ثانیاً چنانچه مراد روایت به مدعیان وصیت پیامبر اکرم ﷺ باشد، باز نمی‌توان

چنین ادعایی را در فضای خارج اثبات کرد، زیرا شاهد مواردی هستیم که برای اثبات وصایت خود به حدیث موسوم به وصیت استناد کرده و هنوز زنده است! مشخصاً می‌توان به «عبدالله هاشم»، مستند ساز معروف و یکی از بزرگان انصار پرچم اشاره کرد که با استناد به حدیث موسوم به وصیت در کتاب شیخ طوسی رحمته الله علیه، به صورت صریح ادعای وصایت کرده و خود را مهدی دوم، پس از احمد بصری معرفی نموده است. این در حالی است که انصار مکتب او را کذاب دانسته و تاکنون نیز به هلاکت نرسیده است.

❁ دلیل دوم

احمد بصری می‌گوید: «امام رضا علیه السلام در مناظره با جاثلیق؛ پس از بیان نصوص و شواهدی از تورات و انجیل بر نام رسول اکرم صلی الله علیه و آله، جاثلیق گفت: ولی در نزد ما ثابت نشد که این محمد، همان محمد است و بر ما صحیح نیست که اقرار به نبوت او کنیم و ما شک داریم که مصداق این نام، همان محمد شما باشد... امام رضا علیه السلام فرمودند: با شک، احتجاج کردید. آیا خداوند قبل و بعد از آدم تا به امروز، پیامبری که نامش محمد باشد را مبعوث نمود؟ و آیا نام او را در بعضی از کتب که بر تمام انبیاء نازل کرد غیر از محمد یافتید؟ آنها از جواب دادن بازماندند.»

۱. قال الرضا علیه السلام: «...هَلْ تَجِدُونَ هَذِهِ الصِّفَةَ فِي الْإِنْجِيلِ لِهَذَا النَّبِيِّ فَأَطْرُقَ الْجَاثِلِيُّ مَلِيًّا وَ عَلِمَ أَنَّهُ إِنْ جَعَدَ الْإِنْجِيلُ كَقَوْلِكَ نَعَمْ هَذِهِ الصِّفَةُ مِنَ الْإِنْجِيلِ وَقَدْ ذَكَرَ عِيسَى فِي الْإِنْجِيلِ هَذَا النَّبِيَّ وَلَمْ يَصِخْ عِنْدَ النَّصَارَى أَنَّهُ صَاحِبُكُمْ فَقَالَ الرِّضَاعُ أَمَا إِذَا لَمْ تَكْفُرْ بِمُحَمَّدٍ الْإِنْجِيلِ وَأَفَرَزْتَ بِتَأْفِيهِ مِنْ صِفَةِ مُحَمَّدٍ فَخُذْ عَلَيَّ فِي السَّفَرِ الثَّانِي فَإِنِّي أَوْجِدُكَ ذِكْرًا وَذَكَرَ وَصِيَّهُ وَذَكَرَ ابْنَتَيْهِ فَاطِمَةَ وَذَكَرَ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ فَلَمَّا سَمِعَ الْجَاثِلِيُّ وَرَأْسَ الْجَالُوتِ ذَلِكَ عَلِمَا أَنَّ الرِّضَاعَ عَالِمٌ بِالتَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ فَقَالَ وَاللَّهِ قَدْ أَتَى بِمَا لَا يُتَكَنَّنَارُهُ وَلَا دَفَعَهُ إِلَّا بِمُحَمَّدٍ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَالزُّبُورَ وَلَقَدْ بَشَّرَ بِهِ مُوسَى وَعِيسَى جَمِيعًا وَلَكِنْ لَمْ يَنْفَرَزْ عِنْدَنَا بِالصِّفَةِ أَنَّهُ مُحَمَّدٌ هَذَا فَأَمَّا اسْمُهُ فَحَمْدٌ فَلَا يَجُوزُ لَنَا أَنْ نَقْرَأَ لَكُمْ بِبُيُوتِهِ وَنَحْنُ شَاكِرُونَ أَنَّهُ مُحَمَّدٌ أَوْ غَيْرُهُ فَقَالَ الرِّضَاعُ اخْتَجَجْتُمْ بِالشَّكِّ فَهَلْ بَعَثَ اللَّهُ قَبْلَ أَوْ بَعْدَ مِنْ وَلَدِ آدَمَ إِلَى يَوْمِنَا هَذَا أَنْبِيَاءَ اسْمُهُ مُحَمَّدٌ أَوْ تَجِدُونَهُ فِي شَيْءٍ مِنَ الْكُتُبِ الَّتِي أَنْزَلَهَا اللَّهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ غَيْرِ مُحَمَّدٍ فَأَجْهَمُوا عَنْ جَوَابِهِ وَقَالُوا لَا يَجُوزُ لَنَا أَنْ نَقْرَأَ لَكَ بِأَنَّ مُحَمَّدًا هُوَ مُحَمَّدٌكُمْ لِأَنَّا إِنِ افْرَزْنَا لَكَ بِمُحَمَّدٍ وَابْنَتَيْهِ وَابْنَتَيْهَا عَلَى مَا ذَكَرْتُمْ أَذْخَلْتُمُونَا فِي الْإِسْلَامِ كَرِهَاهُ يَا دَرَجِيلُ ائِنْ تَوْصِيفَاتِ رَا بَرَايِ ائِنْ

بنابراین آیا تاکنون کسی قبل از من به این روایت (حدیث موسوم به وصیت) احتجاج کرده است که نامش احمد باشد و خود را فرزند امام دوازدهم بدانند؟^۱ در پاسخ به این استدلال گفته می‌شود:

اولاً؛ امام رضا علیه السلام در مقام مناظره و ارائه پاسخ نقضی^۲ به جاثلیق بوده و این

ندیده‌ای؟ جاثلیق سرش را پایین انداخت و دانست که اگر انکار کند، کافر خواهد شد. بعد گفت: آری، این صفات در انجیل هست و عیسی - علیه السلام - نام این پیامبر را آورده است. امام فرمود: اکنون که انکار نکردی و به این مطالب اقرار نمودی، سفر دوم انجیل را نیز بیاور که در آنجا نام آن پیامبر و جانشینش (علی - علیه السلام) - و نام دخترش فاطمه و فرزندان حسن و حسین - علیهم السلام - ذکر شده است. وقتی جاثلیق و رأس الجالوت، مشاهده کردند که حضرت از آنها به کتابهایشان عالمتر است عرضه داشتند: قسم به خدا! چیزی فرمودید که رد و دفع آن برای ما امکان ندارد، مگر اینکه منکر تورات و انجیل و زبور بشویم. و مطالب شما را موسی و عیسی بشارت داده‌اند. ولی ما نمی‌دانستیم او محمد - صلی الله علیه و آله - است. ولی اکنون چون شك داریم که آیا این محمد، محمد شماس و یا محمد دیگر. لذا نمی‌توانیم به نبوت او اقرار کنیم! امام فرمود: چرا به شك جنگ می‌زنید، مگر از ابتدای خلقت تا به حال، خداوند کسی را مبعوث کرده است که نامش محمد - صلی الله علیه و آله - باشد؛ و آیا غیر از محمد ما، در کتابهای آسمانی «محمد» دیگری دیده‌اید؟ آنها از جواب باز ماندند و گفتند: ما نمی‌توانیم قبول کنیم که این محمد، محمد شماس؛ چون اگر به پیامبری او و جانشینی علی علیه السلام و فرزندان او اقرار کنیم، به اجبار ما را وارد مسلمان کرده‌اید». الثاقب فی المناقب، ص ۱۹۱.

۱. الوصیة المقدسة، ص ۲۳.

۲. در برخی موارد، پیامبر و امامان علیهم السلام در برابر استدلالهای معاندان در بسیاری از موارد از پاسخهای نقضی استفاده می‌کردند که به نمونه‌هایی اشاره می‌شود: در مناظره پیامبر صلی الله علیه و آله با مسیحیان نجران می‌خوانیم: وقتی نصاری نجران محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند، گفتند: ای محمد! ما را به چه فرامی‌خوانی؟ فرمود: به اینکه شهادت دهید که هیچ معبودی جز الله نیست و اینکه من فرستاده خداوندم و اینکه عیسی بنده و مخلوق از مخلوقات خداوند است که همانند سایر افراد می‌خورد و می‌آشامید و محدث می‌شد. گفتند: اگر بنده خدا بود، پس پدرش که بود؟ در این موقع فرشته وحی نازل گردید و به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله گفت که به آنان بگو: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ؛ مَثَلُ عِيسَى دَر نَزْدِ خُدا، هَم‌چُونِ آدَمِ اسْت؛ که او را از خاک آفرید، و سپس به او فرمود: موجود باش! او هم فوراً موجود شد». (بنابر این، ولادت مسیح بدون پدر، هرگز دلیل بر الوهیت یا فرزند خدا بودن نیست). چنانکه روشن است خلاصه استدلال مسیحیان چنین است:

الف. صغری: هر کس بدون پدر متولد شود، خدا پدر اوست. ب. کبری: حضرت عیسی بدون پدر متولد شد. ج. نتیجه: پس خداوند پدر حضرت عیسی است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با نقض کبرا، استدلال آنان را در هم فرو ریخت. خلاصه استدلال رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین است: اگر هر کس بدون پدر متولد شود، خدا پدر اوست؛ پس آدم هم بدون پدر متولد شد و باید فرزند خدا باشد؛ ولی تالی باطل است؛ پس مقدم نیز باطل است.

پاسخ نمی‌تواند به عنوان ملاک و میزان برای پاسخ به سؤالات مشابه باشد و حال آنکه ما به دنبال پاسخ حَلّی از احمد بصری هستیم که تاکنون جوابی نداشته است. اگر چنین باشد، هر مدعی می‌تواند به روایات متشابه استناد کرده و بگوید چون پیش از من کسی با این نام نیامده و به آن روایت استناد نکرده، پس من حق هستم!

ثانیاً؛ توصیفات پیامبر اکرم ﷺ در کتب آسمانی تا حدی بیان شده است که حتی علمای یهود و مسیح ایشان را به درستی می‌شناختند. بطوری که هیچ شکی در حقانیت پیامبر آخرالزمان نداشته و حتی از زمان و محل تولد آن حضرت اطلاعات دقیقی در دست داشتند. لذا مقاومت جاثلیق به علت عناد با اسلام بوده و با حقیقت مسأله بیگانه نبوده است. چنانچه در آخرین مرحله، در مقام عجز از پاسخ می‌گوید: «إِنَّ أَقْرَبَنَا لَكَ بِمُحَمَّدٍ وَوَصِيَّهِ وَابْنَتِهِ وَابْنَتِهَا عَلَى مَا ذَكَرْتُمْ أَدْخَلْتُمُونَا فِي الْإِسْلَامِ كَرَاهًا؛ اگر به پیامبری او و جانشینی علی علیه السلام و فرزندان او اقرار کنیم، به اجبار ما را وارد مسلمان کرده‌اید»^۱

مؤید این سخن که مشخصات پیامبر اکرم ﷺ به وضوح برای اهل کتاب تبیین شده بود، کلام وحی است که می‌فرماید: «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»؛ کسانی که به ایشان کتاب [آسمانی] داده‌ایم، همان گونه که پسران خود را می‌شناسند، او [محمد] را می‌شناسند و مسلماً گروهی از ایشان حقیقت را نهفته می‌دارند و در حالی که حق را می‌دانند».^۲

با حفظ این نکته، باید توجه داشت که اساساً احمد بصری از چنین مشخصات و توصیفات در روایات برخوردار نیست تا بتواند خود را با مساله معرفی

پیامبر اکرم ﷺ در انجیل و تورات مقایسه کرده و پس از آن به نحوه استدلال امام رضا علیه السلام متمسک شود.

ثالثاً؛ هیچگاه نمی‌توان به صرف انطباق نام یک مدعی با اسامی ذکر شده در روایات، به حقانیت مدعی پی‌برد و برای اثبات حقانیت مدعی در مسأله مهمی همچون امامت و سفارت، نیاز به دلائل و براهین قطعی است. چنانچه یزید بن ابی حازم می‌گوید: از کوفه بیرون آمدم و چون به مدینه رسیدم بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و بر او سلام کردم. پس آن حضرت از من پرسید: «آیا کسی با تو هم صحبت و همراه بود؟ عرض کردم بله. فرمود: آیا با یکدیگر سخن هم گفتید؟ عرض کردم بله. مردی از مغیریه با من هم صحبت شد. حضرت فرمود چه می‌گفت؟ عرض کردم او می‌پنداشت که محمد بن عبدالله بن الحسن همان قائم است و دلیل بر آن این است که اسم او اسم پیامبر و اسم پدرش همانم با پدر پیامبر ﷺ است.

من در جواب به او گفتم اگر نام‌ها را ملاک می‌گیری، در فرزندان حسین نیز محمد بن عبدالله بن علی وجود دارد. پس به این مقام اولویت دارند. وی به من گفت همانا این فرزند کنیز است ولی این یکی فرزند زنی آزاد است.

پس امام صادق علیه السلام فرمود تو چه جوابی دادی؟ عرض کردم چیزی در اختیارم نبود که به او پاسخ گویم. آن حضرت فرمود: آیا نمی‌دانید که او (قائم) فرزند آن زن اسیر شده است؟^۱

❁ دلیل سوم

احمد بصری می‌گوید: «از هزار سال پیش این حدیث (موسوم به وصیت) در کتاب‌های متعدد بوده است، اما خداوند آن را از هر مدعی باطلی حفظ کرده تا

۱. نعمانی، الغیبة، ص ۳۲۵.

به آن استناد نکند و خلاصه اینکه؛ من اولین نفری هستم که به آن استناد می‌کنم دلیل بر حقانیت است»^۱.

در پاسخ به این استدلال گفته می‌شود:

اولاً اولین مدعی بودن در یک ادعاء، دلیل بر حقانیت نبوده و چه بسیار کسانی که جزو اولین‌ها و گمراه‌ترین‌ها بوده‌اند.

ثانیاً لازمه اثبات این ادعاء، استقراء تام^۲ از تاریخ است تا بدانیم که آیا از صدر اسلام تا کنون، کسانی بوده‌اند که به این روایت استناد نموده‌اند یا خیر. درحالی‌که این امکان فراهم نیست و ممکن است افرادی در گذشته و یا مدعیانی در حال حاضر و در مناطقی دیگر، چنین استنادی را داشته و اخبار آن به ما نرسیده است. لذا صرف ادعا نمی‌تواند مثبت مدعا باشد.

ثالثاً پیش از احمد بصری، تعدادی از مدعیان دروغین مهدویت، به این روایت استناد کرده و خود را از مهدیین بعدالقائم علیه السلام دانسته‌اند:

۱. محمد کریم خان کرمانی، متولد (۱۱۸۹ هـ.ش)، رهبر فرقه شیخیه کریم‌خانیه، در جلد چهارم کتاب ارشاد العوام؛ برای اثبات رکن رابع بودن خود، ابتدا به ضرورت هدایت مردم و لزوم هدایت‌کنندگانی بین مردم، با عنوان «مهدیین» اشاره کرده و با استناد به حدیث موسوم به وصیت از کتاب الغیبة شیخ طوسی رحمته الله علیه نوشته است: «از این حدیث شریف بر می‌آید که به شیعیان نیز مهدی می‌توان گفت و ایشان بزرگان شیعه‌اند و هدایت یافته‌گان و هدایت‌کنندگان و غیر از دوازده امامند و نیز کشف می‌کند

۱. الوصیة المقدسة، ص ۲۴.

۲. استقراء تام در جایی است که تمامی افراد مورد نظر را بتوانیم بررسی کنیم و بر اساس بررسی همه آنها، حکم کلی صادر شود. مثلاً اگر ادعایی در عرصه تاریخ داریم، باید امکان بررسی تمام تاریخ برلمان ممکن باشد تا با بررسی آن بتوانیم سخنی را اثبات کنیم.

حدیثی که از کتاب اکمال مروی است که ابوبصیر به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: ای پسر رسول خدا! شنیدم پدرت می گفت که بعد از قائم علیه السلام دوازده مهدی هستند، فرمود که پدرم فرمود دوازده مهدی و نگفت دوازده امام. ولکن ایشان قومی هستند از شیعیان ما که دعوت می کنند مردم را به موالات ما و معرفت حق ما. و مضایقه نیست که این بزرگان از نسل امام باشند، چنانچه حدیث سابق دلالت بر آن کرد و احتمال می رود که مراد نسل ظاهری نباشد، بلکه از باب (من و علی، پدر و مادر این امت هستیم) باشد.^۱

۲. علیرضا پیغان^۲، در کتاب القائم به حدیث موسوم به وصیت استناد کرده و سپس گفته است: «در حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله اسم سه مهدی را برده است. مهدی اول، حضرت امام دوازدهم علیه السلام است که اسمش محمد می باشد، مهدی دوم عبدالله و احمد که سید حسینی می باشد و مهدی سوم من هستم که پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره او فرموده است: او نخستین مومن است. یعنی اولین کسی است که به فوت و مکان قبر امام دوازدهم علیه السلام ایمان آورده است. یعنی دابة الارض زمان، اول کسی که از مرگ مخفی سلیمان زمان آگاه است».^۳

۳. رهبر حركة الممهدون المولوية؛ که با عنوان «سید الممهد الیمانی» شناخته می شود، عده ای از متصوفه عراق را با شعار زمینه سازی نظامی برای ظهور مهدی موعود علیه السلام جمع کرده و به صورت مخفیانه به تبلیغ خود

۱. ارشاد العوام، ج ۴، ص ۲۳۶-۲۳۸.

۲. علیرضا پیغان، فرزند محرم، متولد ۱۳۴۵ شمسی از تهران؛ مدعی مهدویت و قائمیت. وی براین باور بوده که امام مهدی علیه السلام در آغاز غیبت کبری وفات کرده و محل دفن ایشان در مسجد مقدس جمکران است. کتاب القائم، ص ۸۰.

۳. القائم، ص ۱۸۴.

می پرداخت. تا اینکه با سقوط رژیم بعث، قوای نظامی خود را به بخشی از بابل، کربلا، نجف و دیوانیه اعزام کرده و محافظت آن را به عهده گرفتند. پیروان این جریان، رهبر خود را نائب امام مهدی علیه السلام دانسته و با شعار (الله - المهدی - الموالی) مردم را به پیروی از او فرامی خوانند. یکی از مهمترین ادله حقانیت آنان، استناد به روایت وصیت در کتاب الغیبة طوسی رحمته الله علیه جهت اثبات فرزندی و وصایت و رسالت و مهدویت این فرد است^۱.

پرسش های درس

۱. دلیل اول احمد بصری در خصوص تطبیق خود با احمد در حدیث موسوم به وصیت چیست؟
۲. در مواجهه با دلیل دوم احمد بصری در خصوص تطبیق خود با روایت مذکور چه باید گفت؟
۳. نحوه استدلال رهبر فرقه شیخیه کریم خانیه به حدیث موسوم به وصیت را تبیین کنید؟
۴. نام دو نفر از کسانی که ادعای امامت کرده و مدت طولانی عمر نمودند را بیان کنید.

درس هشتم
علائم یا ودایع
رسول خدا ﷺ

❁ علامت یا ودیعه چهارم

چهارمین علامت یا ودیعه‌ای که مدعی وصایت باید از آن برخوردار باشد، وصیت و نصب امام، توسط امام قبلی است. در این وصیت؛ سعی بر آن می‌شود تا مصداق جانشین، به صورت آشکار معرفی شود و یا در صورتی که شرایط جامعه، اجازه چنین کاری را نداد، با معرفی مصداق امام و جانشین خود به خواص و معتمدین، وصیت ظاهره را در حق امام پس از خود اجرا نمایند.^۱

چنانچه در روایات به لزوم این نوع از وصیت اشاره شده و وصیت آشکار پیامبر ﷺ را نمونه‌ای برای سائر اوصیاء ذکر کرده‌اند.

روایت اول

امام باقر علیه السلام در پاسخ به سؤال بِمَ يُعْرَفُ الْإِمَامُ فرمودند: «... وَنَصْبُهُ عِلْمًا لِلنَّاسِ حَتَّى يَكُونَ عَلَيْهِمْ حُجَّةٌ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَصَبَ عَلِيًّا عَلَيْهِ وَعَرَفَهُ النَّاسُ بِاسْمِهِ وَعَيْنِهِ وَكَذَلِكَ الْأَئِمَّةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَنْصِبُ الْأَوَّلُ الثَّانِي؛ امام با چه شناخته می‌شود؟ ... و اینکه نصب امام به صورت آشکار باشد تا اینکه این کار حجت بر مردم گردد. زیرا رسول

۱. «قوله (بالوصية الظاهرة) يعني المعرفة بين الناس كوصية النبي ﷺ الى علي عليه السلام و وصية علي عليه السلام الى الحسن عليه السلام و هكذا لا يقال وصية الرضا عليه السلام الى ابنه محمد بن علي عليه السلام لم تكن ظاهرة معروفة لانا نقول وصيته كانت ظاهرة اذ وصاه عند خروجه الى خراسان، و أما وصية الحسن بن علي العسكري الى ابنه صاحب الزمان صلوات الله عليهما فعروفة أيضا عند أهل العلم». شرح الكافي - الأصول والروضة (للمولى صالح المازندراني)، ج ۶، ص ۹۳.

خدا ﷺ علی علیه السلام را آشکارا نصب کرد و به مردم معرفی نمود و مردم نیز با اسم و شخص او آشنا شدند، ائمه علیهم السلام نیز باید همچنین کرده و اولی دومی را نصب کند.^۱ همچنین مشابه این مضمون، در روایتی از امام کاظم علیه السلام آمده است.^۲

روایت دوم

از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «ثَلَاثَةٌ مِنَ الْحَبَّةِ لَمْ تَجْتَمِعْ فِي أَحَدٍ إِلَّا كَانَتْ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ أَنْ يَكُونَ أَوَّلَى النَّاسِ بِمَنْ كَانَ قَبْلَهُ وَيَكُونَ عِنْدَهُ السِّلَاحُ وَيَكُونَ صَاحِبَ الْوَصِيَّةِ الظَّاهِرَةِ...؛ سه چیز از شاخصه های حجت است که در دیگری جمع نمی شود، مگر آنکه او صاحب الامر باشد. اینکه نسبت به امام قبل از خود، برترین مردم باشد، دارای سلاح رسول خدا ﷺ باشد و همچنین صاحب وصیت ظاهره و آشکار باشد».^۳

روایت سوم

امام صادق علیه السلام در پاسخ به این سؤال که امام با چه شناخته می شود فرمود: «بِالْوَصِيَّةِ الظَّاهِرَةِ وَبِالْفَضْلِ...؛ با وصیت آشکار و با فضل».^۴

روایت چهارم

امام صادق علیه السلام فرمود: «عَشْرُ خَصَالٍ مِنْ صِفَاتِ الْإِمَامِ... وَأَنْ يَكُونَ صَاحِبَ الْوَصِيَّةِ الظَّاهِرَةِ؛ ده خصلت از صفات امام این است که... و صاحب وصیت ظاهره و آشکار است»^۵

۲. دلائل الإمامة، ص ۳۳۷.

۴. همان، ص ۲۸۴.

۱. معانی الأخبار، ص ۱۰۱.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۰.

۵. الخصال، ج ۲، ص ۴۲۸.

با مراجعه به روایات، شاهد آن هستیم که هر کدام از اوصیاء علیهم السلام، وصی پس از خود را با وصیت ظاهره و آشکار، برای مردم معرفی کرده و تعیین مصداق نموده‌اند که به برخی موارد اشاره می‌شود:

روایت اول

مسعودی در اثبات الوصیة آورده است: «لما قربت أيامه أحضر ابنه أبا جعفر محمد الباقر علیه السلام، وأوصى إليه بحضرة جماعة من شيعته وخواصه الوصیة الظاهرة، ونصّ عليه بالإمامة، وسلم إليه بعد ذلك، الاسم الأعظم وموارث الأنبياء، ثم ذكر بعض وصایاه له عليه السلام؛ وقتی هنگام شهادت امام سجاد علیهما السلام سر رسید، فرزندش امام محمد باقر علیهما السلام را فراخواند و در حضور جماعتی از شیعه و خواص و یاران خود، به صورت آشکار وصیت کرد و بر امامت ایشان تصریح فرمود و اسم اعظم و موارث انبیاء را به ایشان تحویل داد و برخی از وصیت‌هایش را به زبان آورد»^۱.

روایت دوم

عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّي قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي قَدْ كَبِرْتُ فَقَدْ بَدَيْتُ مِنَ النَّارِ قَالَ فَأَشَارَ إِلَى ابْنِهِ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ «هَذَا صَاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِي؛ داود رقی می‌گوید: به امام کاظم علیهما السلام عرض کردم؛ فدایت شوم، سن من رو به پیری رفته است، دستم را بگیر و از آتش نجاتم بده. امام علیهما السلام به فرزندش علی علیهما السلام اشاره کرده و فرمود: این بعد از من صاحب شما است»^۲.

۱. اثبات الوصیة، ص ۱۷۴.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۱۲.

روایت سوم

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ قَالَ الْمَخْزُومِيُّ وَكَانَتْ أُمُّهُ مِنْ وَلَدِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ: بَعَثَ إِلَيْنَا أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام فَجَمَعَنَا ثُمَّ قَالَ لَنَا «أَتَذَرُونَ لِمَ دَعَوْتُكُمْ فَقُلْنَا لَا فَقَالَ اشْهَدُوا أَنَّ ابْنِي هَذَا وَصِيَّيَ وَالْقَيْمُ بِأَمْرِي وَخَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي؛ مخزومی می گوید: امام موسی کاظم عليه السلام به نزد ما آمده و همه ما را جمع کرد. سپس فرمود: آیا می دانید که چرا شما را جمع کرده ام؟ عرض کردیم خیر. فرمود: شاهد باشید که این فرزندم؛ وصی و قیام کننده به امر من و خلیفه بعد از من است»^۱.

روایت چهارم

عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: «دَعَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام يَوْمًا وَتَخَرَّجَ عَنْدَهُ فَقَالَ لَنَا عَلَيْكُمْ بِهَذَا فَهُوَ اللَّهُ صَاحِبُكُمْ بَعْدِي؛ سلیمان بن خالد می گوید: روزی امام صادق عليه السلام فرزندش موسی کاظم عليه السلام را فراخواند در حالیکه ما در محضر ایشان بودیم. سپس به ما فرمود: بر شما باد پیروی از این. پس به خدا قسم که او صاحب شما بعد از من است»^۲.

روایت پنجم

عَنْ عَمْرِو الْأَهْوَازِيِّ قَالَ: أَرَانِي أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنَهُ وَقَالَ هَذَا صَاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِي؛ عمرو اهوازی می گوید: امام حسن عسگری عليه السلام فرزندش (حجت بن الحسن عليه السلام) را به ما نشان داد و فرمود: این صاحب شما بعد از من است»^۳.

۲. همان، ص ۳۱۰.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۱۲.

۳. همان، ص ۳۲۸.

روایت ششم

عَنْ أَبِي سُلَيْمَانَ دَادٍ [دَاوُدَ] بْنِ عَسَّانَ الْبَحْرَانِيِّ قَالَ قَرَأْتُ عَلَى أَبِي سَهْلٍ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَلِيٍّ النَّوْخِيِّ قَالَ: فَقَالَ لَهُ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام «أَبَشِّرِيَا بَنِي فَأَنْتَ صَاحِبُ الزَّمَانِ وَأَنْتَ الْمَهْدِيُّ وَأَنْتَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى أَرْضِهِ وَأَنْتَ وَلَدِي وَوَصِيِّي... وَأَنْتَ خَاتَمُ الْأَوْصِيَاءِ الْأَيَّمَةِ الطَّاهِرِينَ؛ ابی سهل اسماعیل بن علی نوبختی می گوید: امام حسن عسگری علیه السلام را دیدم که خطاب به فرزند گرامی اش فرمود: بشارت باد بر تو ای فرزندم! تو صاحب الزمان و مهدی هستی. تو حجت خدا بر زمین و فرزند و وصی من هستی و تو پایان بخش اوصیاء و ائمه طاهرین هستی»^۱.

❁ نصب امام مهدی علیه السلام

در آخرین روزهای عمر شریف امام حسن عسگری علیه السلام، امام مهدی علیه السلام به خواص یاران معرفی شده و به عنوان امام نصب گردید. اما سخن در این است که با توجه به قاعده وصیة ظاهره، آیا هنگام ظهور نیز این مسأله تکرار می شود یا به طریق دیگری به عنوان امام معرفی خواهند شد؟

اساساً نصب مجدد به واسطه امام قبلی مقدور نخواهد بود، اما با توجه به نیاز مردم در هنگامه ظهور، به شناختن مصداق امام، این مسأله به واسطه صیحه، نداء، فزعة و صوت آسمانی، که هر چهار واژه، حاکی از یک واقعیت هستند، محقق خواهد شد. لذا بر اساس روایات، تنها علامتی که می تواند از شأنیت مُعَرَّف بودن برای معرفی امام علیه السلام برخوردار بوده و اجلی از مُعَرَّف^۲ باشد، صیحه آسمانی است و امام علیه السلام به واسطه آن بر همگان مُعَرَّفی شده و جای هیچ شبهه ای در خصوص ایشان باقی نخواهد گذاشت. در روایات آمده است:

۱. طوسی، الغیبة، ص ۲۷۳.

۲. مُعَرَّف باید اجلی و آشکارتر از مُعَرَّف باشد.

روایت اول

«قُلْتُ وَمَا الصَّوْتُ أَهْوَا الْمُنَادِي فَقَالَ نَعَمْ وَبِهِ يُعْرَفُ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ؛ گفتم صوت چیست؟ آیا آن همان منادی است؟ فرمود بله! و صاحب این امر با آن شناخته می شود».^۱

روایت دوم

«فَإِنْ أَشْكَلَ هَذَا كُلُّهُ عَلَيْهِمْ فَإِنَّ الصَّوْتَ مِنَ السَّمَاءِ لَا يُشْكِلُ عَلَيْهِمْ إِذَا نُودِيَ بِاسْمِهِ وَاسْمُ أَبِيهِ وَأُمِّهِ؛ اگر تمامی نشانه های شناخت امام، برای آنان ایجاد شبهه و اشکال کرد، پس همانا صوت آسمانی برایشان ایجاد شبهه نخواهد کرد، آن زمانی که به اسم او و به اسم پدر و مادر او نداء داده شود».^۲

روایت سوم

«فَإِنْ أَشْكَلَ عَلَيْكُمْ هَذَا فَلَا يُشْكِلُ عَلَيْكُمُ الصَّوْتُ مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِهِ وَأُمِّهِ؛ پس اگر این هم (نفس الزکیه) برای شما ایجاد شبهه کرد، صدای آسمانی که به اسم و امر امام علیه السلام نداء می دهد جایی برای شک باقی نخواهد گذاشت».^۳

روایت چهارم

«يَكُونُ الصَّوْتُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فِي لَيْلَةِ جُمُعَةٍ لَيْلَةٍ ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ فَلَا تَشْكُو فِي ذَلِكَ؛ صوت در شب جمعه بیست و سوم ماه رمضان خواهد بود، پس در آن شک نکنید».^۴

۲. همان، ص ۲۸۲.

۱. نعمانی، الغیبة، ص ۲۵۷.

۳. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۶۵ و بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۲۳.

۴. نعمانی، الغیبة، ص ۲۵۴.

شاید پذیرش این روایات برای احمد بصری، غیر قابل پذیرش بوده و چنین امری را به تمسخر بگیرد. که البته این مساله تازگی نداشته و در زمان اهل بیت علیهم السلام نیز، صبیحه آسمانی و پیام آن، مورد تمسخر اهل سنت قرار می گرفت. در روایت آمده است:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَسَمِعْتُ رَجُلًا مِنْ هَمْدَانَ يَقُولُ لَهُ إِنَّ هَؤُلَاءِ الْعَامَّةَ يُعَيِّرُونَنَا وَيَقُولُونَ لَنَا إِنَّكُمْ تَزْعُمُونَ أَنَّ مُنَادِيًا يُنَادِي مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ وَكَانَ مُتَكِنًا فَعَضِبَ وَجَلَسَ ثُمَّ قَالَ لَا تَزُودُوهُ عَنِّي وَارْزُوهُ عَنْ أَبِي وَلَا حَرَجَ عَلَيْكُمْ فِي ذَلِكَ أَشْهَدُ أَنِّي قَدْ سَمِعْتُ أَبِي عليه السلام يَقُولُ وَاللَّهِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَبَيِّنٌ حَيْثُ يَقُولُ إِنْ نَشَأَ نُزِّلَ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ فَلَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ أَحَدٌ إِلَّا خَضَعَ وَذَلِكَ رَقَبَتُهُ لَهَا فَيَوْمِئِذٍ أَهْلُ الْأَرْضِ إِذَا سَمِعُوا الصَّوْتَ مِنَ السَّمَاءِ أَلَّا إِنَّ الْحَقَّ فِي عِلِّيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَشِيعَتِهِ قَالَ فَإِذَا كَانَ مِنَ الْغَدِ صَعِدَ إِبْلِيسُ فِي الْهَوَاءِ حَتَّى يَتَوَارَى عَنْ أَهْلِ الْأَرْضِ ثُمَّ يُنَادِي أَلَّا إِنَّ الْحَقَّ فِي عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ وَشِيعَتِهِ فَإِنَّهُ قُتِلَ مَظْلُومًا فَاطْلُبُوا بِدَمِهِ قَالَ فَ يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ عَلَى الْحَقِّ وَهُوَ الْبَدَأُ الْأَوَّلُ وَيَرْتَابُ يَوْمَئِذٍ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ * وَالْمَرَضُ وَاللَّهُ عَدَاوَتُنَا فَعِنْدَ ذَلِكَ يَنْبَرِّءُونَ مِنَّا وَيَتَنَاولُونَنَا فَيَقُولُونَ إِنَّ الْمُنَادِيَ الْأَوَّلَ سِحْرٌ مِنْ سِحْرِ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ ثُمَّ تَلَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعَرِّضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ؛ عبد الله

بن سنان گوید: خدمت امام صادق عليه السلام بودم و شنیدم که مردی از همدان به آن حضرت می گفت: این عامه (اهل تسنن) ما را مورد عیبجویی و سرزنش قرار می دهند و به ما می گویند: شما می پندارید که ندا دهنده ای از آسمان به نام صاحب این امر آواز خواهد داد، آن حضرت که در این هنگام تکیه داده بود خشمگین شد و به حالت نشسته درآمد، سپس فرمود: آن را از من

روایت نکنید بلکه از پدرم روایت کنید و اشکالی بر شما در آن نیست، من گواهی می‌دهم که خود شنیدم از پدرم می‌فرمود: به خدا سوگند که این در کتاب خدای عزّ و جلّ کاملاً روشن است آنجا که می‌فرماید: «اگر بخواهیم نشانه‌ای از آسمان بر ایشان فرو فرستیم که گردن‌های ایشان برای آن خاضع و ذلیل گردد» پس در آن هنگام هیچ کس در زمین به جای نماند مگر آنکه در برابر آن خضوع کند و گردن خود فرود آورد، و چون مردم روی زمین آن صدا را بشنوند که از آسمان ندا می‌دهد «آگاه باشید که حقّ در جانب علیّ بن ابی طالب علیه السلام و پیروان اوست» پس همه ایمان آوردند. آن حضرت فرمود: و چون فردا شود ابلیس در فضا بالا رود تا از دیده زمینیان پوشیده گردد سپس آواز سر دهد «بدانید که حقّ در عثمان بن عفّان و پیروان اوست که او مظلومانه کشته شد پس خونخواهی کنید» آن حضرت فرمود: پس خداوند آنان را که ایمان دارند به گفتار ثابت بر حقّ پایدار می‌دارد و آن همان ندای نخستین است، ولی آنان که در دل‌هایشان بیماری است در آن هنگام دچار تردید می‌شوند، و آن بیماری به خدا سوگند دشمنی با ماست که در آن زمان از ما بی‌زاری جویند و ما را ناسزا گویند و گویند: که ندا دهنده نخستین سحری از سحرهای این خاندان است، آنگاه امام صادق علیه السلام این فرمایش خدای عزّ و جلّ را تلاوت فرمود **﴿وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا﴾** و اگر نشانه‌ای را ببینند روی گردانند و گویند سحر سابقه‌داری است.^۱

با مراجعه به روایات، شاهد آن خواهیم بود که زمان و شرایط این واقعه به خوبی تبیین شده است. به برخی از موارد مهم اشاره می‌شود که عبارتند از:

■ زمان صبحه

«الصَّيْحَةُ لَا تَكُونُ إِلَّا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ لِأَنَّ شَهْرَ رَمَضَانَ شَهْرُ اللَّهِ؛ صبحه محقق نمی شود مگر در ماه رمضان، برای اینکه ماه رمضان ماه خداست»^۱.
 شیعه تنها به یک صبحه، آنهم در ماه مبارک رمضان اعتقاد دارد و آنچه با عنوان صبحه رجب گفته شده، برگرفته از روایتی است که صبحه را در زمان فقدان سومین فرزند امام رضا علیه السلام دانسته و این نمی تواند با غیبت امام مهدی علیه السلام که چهارمین فرزند ایشان است ارتباطی داشته باشد.^۲

■ ساعت صبحه

«وَيُنَادِي مُنَادٍ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ مِنْ نَاحِيَةِ الْمَشْرِقِ عِنْدَ الْفَجْرِ يَا أَهْلَ الْهُدَى اجْمَعُوا؛ و منادی در ماه رمضان و از جانب مشرق، هنگام طلوع خورشید نداء می دهد، ای اهل هدایت جمع شوید»^۳.
 همچنین آمده است:

«يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ أَوَّلَ النَّهَارِ إِلَّا أَنْ عَلِيًّا وَشِيعَتُهُ هُمُ الْفَائِزُونَ؛ منادی از

۱. نعمانی، الغيبة، ص ۲۵۳.

۲. «وَحَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَائِنَدَاذَ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ قَالَا حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هِلَالٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الرَّزَّادِ قَالَ: قَالَ لِي الرَّضَا عليه السلام إِنَّهُ يَا حَسَنُ سَيَكُونُ فِتْنَةٌ صَمَاءُ صَلَاحٌ يَذْهَبُ فِيهَا كُلُّ وَلِيَّةٍ وَبَطَانَةٍ وَفِي رَوَايَةٍ يَسْقُطُ فِيهَا كُلُّ وَلِيَّةٍ وَبَطَانَةٍ وَذَلِكَ عِنْدَ فَقْدَانِ الشَّيْعَةِ الثَّالِثِ مِنْ وَلَدِي يَحْزَنُ لِفَقْدِهِ أَهْلُ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ كَمَنْ مِنْ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ مُتَأَنِّفٍ مُتَأَلِّفٍ خَيْرَانِ حَزِينٍ لِفَقْدِهِ ثُمَّ أَطْرَقَ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَقَالَ يَا بَابِي وَأُمِّي سَمِعِي جَدِي وَشَبِيبِي وَشَبِيبَةَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ جُيُوبُ الثَّوْرِ يَتَوَقَّدُ مِنْ شُعَاعِ حَبِيبَةِ الْقُدُسِ كَأَنِّي بِهِ آتِسٌ مَا كَانُوا قَدْ نُوذُوا نِدَاءً يَسْمَعُهُ مَنْ بِالْبُعْدِ كَمَا يَسْمَعُهُ مَنْ بِالْقُرْبِ يَكُونُ رَحْمَةً عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَعَذَاباً عَلَى الْكَافِرِينَ فَقُلْتُ يَا بَابِي وَأُمِّي أَنْتَ وَمَا ذَلِكَ الْبَدَاءُ قَالَ ثَلَاثَةُ أَصْوَاتٍ فِي رَجَبٍ أَوَّلُهَا أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ وَالثَّانِي أَرْفَتِ الْأَرَضَةُ يَا مَعْشَرَ الْمُؤْمِنِينَ وَالثَّالِثُ يَزُونُ يَدَا بَارِئاً مَعَ قَرْنِ الشَّمْسِ يُنَادِي أَلَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ فُلَاناً عَلَى هَلَاقِ الظَّالِمِينَ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَأْتِي الْمُؤْمِنِينَ الْفَرَجُ وَتَنشِي اللَّهُ صُورَهُمْ - وَ يَذْهَبُ غَيْظُ قُلُوبِهِمْ.» الغيبة للنعمانی، ص ۱۸۰.

۳. سرور أهل الإيمان في علامات قيام صاحب الزمان عليه السلام ج، ص ۵۴.

آسمان در اول روز نداء می دهد که آگاه باشید همانا علی علیه السلام و شیعیانش رستگارانند.^۱

■ زبان صیحه

«يُنَادِي مُنَادٍ بِاسْمِ الْقَائِمِ عليه السلام قُلْتُ خَاصُّ أَوْ عَامُّ قَالَ عَامُّ يَسْمَعُ كُلُّ قَوْمٍ بِلِسَانِهِمْ؛ منادی به اسم قائم عليه السلام نداء می دهد. گفتیم آیا نداء برای افراد خاص است یا عمومی است؟ فرمود: نداء عمومی است و هر قومی به لهجه خودش آن صدا را می شنود».^۲

■ وسعت صیحه

«يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ يَسْمَعُهُ جَمِيعُ أَهْلِ الْأَرْضِ؛ منادی از سوی آسمان ندائی می دهد که تمامی اهل زمین آن را می شنوند».^۳

همچنین در روایتی دیگر:

«يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِ الْقَائِمِ عليه السلام فَيَسْمَعُ مَنْ بِالْمَشْرِقِ وَمَنْ بِالْمَغْرِبِ؛ منادی از سوی آسمان به اسم قائم عليه السلام ندائی می دهد که تمامی اهل مشرق و مغرب آن را می شنوند».^۴

■ پیام صیحه

در این خصوص روایات متفاوتی صادر شده است که البته تمامی آنان قابل جمع با یکدیگر هستند و هر روایتی می تواند به بخشی از پیام صیحه اشاره کرده باشد:

۱. الکافی، ج ۸، ص ۳۱۰. ۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۶۵۰.

۳. کفاية الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر، ص ۲۷۴. ۴. نعمانی، الغيبة، ص ۲۵۳.

روایت اول

«يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِ الْقَائِمِ وَاسْمِ أَبِيهِ؛ منادی از سوی آسمان به اسم قائم و اسم پدرش نداء می دهد».^۱

روایت دوم

«يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ أَوَّلَ النَّهَارِ إِلَّا إِنْ عَلِيًّا وَشِيعَتَهُ هُمْ الْفَائِزُونَ؛ منادی از آسمان در اول روز نداء می دهد که آگاه باشید همانا علی عليه السلام و شیعیانش رستگارانند».^۲

روایت سوم

«إِلَّا إِنْ حُجَّهَ اللَّهُ قَدْ ظَهَرَ عِنْدَ بَيْتِ اللَّهِ فَاتَّبِعُوهُ فَإِنَّ الْحَقَّ مَعَهُ وَفِيهِ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِنْ نَشَأْ نُنزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ^۳؛ آگاه باشید که حجت خدا کنار کعبه ظاهر شد. پس تبعیت کنید از او. همانا حق همراه اوست و در اوست و او سخن خداوند است؛ اگر بخواهیم نشانه‌ای بزرگ از آسمان بر آنان نازل می‌کنیم که گردن‌هایشان در برابر او خاضع گردد».^۴

روایت چهارم

«إِذَا كَانَ عِنْدَ خُرُوجِ الْقَائِمِ يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ أَيُّهَا النَّاسُ قُطِعَ عَنْكُمْ مَدَّةُ الْجَبَّارِينَ وَوُلِيَ الْأَمْرَ خَيْرُ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ فَلْخُفُوا بِمَكَّةَ؛ زمانی که قائم خروج می‌کند، منادی از آسمان نداء می دهد: ای مردم! دوران زورگویان به پایان

۲. الکافی، ج ۸، ص ۲۰۹.

۱. نعمانی، الغيبة، ص ۱۸۱.

۴. کفاية الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر، ص ۲۷۴.

۳. شعراء، ۴.

رسید و امور را بهترین فرد از امت محمد ﷺ بر عهده گرفت. پس به سوی مکه روید.»^۱

■ صدای صیحه

تمامی روایات مربوطه، صدای صیحه را به جبرائیل عَلَيْهِ السَّلَام نسبت داده و فرموده‌اند:

روایت اول

«فَإِذَا سَمِعْتُمُ الصَّوْتَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فَلَا تَشْكُوا فِيهِ أَنَّهُ صَوْتُ جَبْرَائِيلَ؛
زمانی که صوت را در ماه رمضان شنیدی پس شک نکن در آن که صدای
جبرائیل عَلَيْهِ السَّلَام است.»^۲

روایت دوم

«صَوْتُ مِنَ السَّمَاءِ وَهُوَ صَوْتُ جَبْرَائِيلَ بِاسْمِ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ وَاسْمِ أَبِيهِ؛
صدایی از آسمان شنیده می‌شود و آن صدای جبرائیل است که به اسم
صاحب این امر و اسم پدرش ندا می‌دهد.»^۳

روایت سوم

«يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَام... وَهُوَ صَوْتُ جَبْرَائِيلَ الرُّوحِ الْأَمِينِ؛
از آسمان نداء داده می‌شود به اسم قائم عَلَيْهِ السَّلَام و آن صدای جبرائیل روح
الامین است.»^۴

۲. همان، ص ۲۵۳.

۱. الإختصاص، ص ۲۰۸.

۴. طوسی، الغيبة،، ص ۴۵۴.

۳. همان، ص ۲۵۳.

■ وضوح صحیحہ

«يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِ الْقَائِمِ ﷺ فَيَسْمَعُ مَنْ بِالْمَشْرِقِ وَمَنْ بِالْمَغْرِبِ لَا يَبْقَى رَاقِدٌ إِلَّا اسْتَيْقَظَ وَلَا قَائِمٌ إِلَّا قَعَدَ وَلَا قَاعِدٌ إِلَّا قَامَ عَلَى رَجْلَيْهِ فَرِعَا مِنْ ذَلِكَ الصَّوْتِ فَرَجَمَ اللَّهُ مَنْ اعْتَبَرَ بِذَلِكَ الصَّوْتِ فَأَجَابَ؛ منادی از آسمان به اسم قائم ﷺ نداء می دهد، بطوری که این صدا را اهل مشرق و مغرب می شنوند. از شدت ترس این صدا هیچ خوابیده ای نیست مگر آنکه بیدار شود و هیچ ایستاده ای نیست مگر آنکه می نشیند و هیچ نشسته ای نیست مگر آنکه به روی پاهایش می ایستد. پس خدا رحمت کند آن را که به این صوت اعتنا کرده و لبیک گوید»^۱.

در پایان شاید سئوالی پیش بیاید که اگر صحیحہ آسمانی از چنین قدرت و خواصی برخوردار است که همه را در برابر حضرت خاضع کند، با این حساب، دلیل جنگ های حضرت چه خواهد بود. در پاسخ به روایتی از زرارہ بن اعین اشاره میشود که همین سئوال را از امام صادق ﷺ پرسش نمود:

عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ عَجِبْتُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ وَإِنِّي لَأَعْجَبُ مِنَ الْقَائِمِ كَيْفَ يُقَاتِلُ مَعَ مَا يَرَوْنَ مِنَ الْعَجَائِبِ مِنْ خَسَفِ الْبَيْدَاءِ بِالْجَيْشِ وَمِنْ الْبِدَاءِ الَّذِي يَكُونُ مِنَ السَّمَاءِ فَقَالَ إِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَدْعُهُمْ حَتَّى يُنَادِيَ كَمَا نَادَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ الْعَقَبَةِ؛ به امام صادق ﷺ عرض کردم: در شگفتم، خداوند حال شما را سلامت دارد، من در عجبم از قائم ﷺ که چگونه با او جنگ می کنند با وجود آنچه از شگفتیها می بینند؟ از فرو رفتن سپاهیان در زمین بیداء و آن صدا که از آسمان است؟ امام ﷺ فرمود: همانا شیطان آنان را رها نمی کند تا جایی که نداء کند، همچنان که علیه پیامبر اکرم ﷺ در روز عقبه نداء داد»^۲.

نتیجه اینکه؛ وصیت ظاهره صرفاً با تعیین مصداق، توسط امام قبلی محقق می‌گردد و با توجه به اینکه احمد بصری ادعای وصایت دارد، باید از این نوع وصیت برخوردار بوده و توسط وصی پیشین و به سنت نبوی نصب شود و لازمه این امر آن است که در صورت صدق ادعایش، پس از ظهور امام دوازدهم علیه السلام، این امر امکان تحقق دارد، نه اکنون!

■ نصب در رؤیا

احمد بصری به جهت برخوردار نبودن از وصیت ظاهره، مجبور به ابداء روشی جدید برای شناخت مصداق حجت الهی شده است. وی در کتاب عقائد الاسلام گفته است: «الرؤی دلیل تشخیص مصداق خلیفه الله، و الدلیل القرآنی القائم هو أن الرؤی الصادقة هو الوحی و نص من الله عند خلقه، يعرفهم به علی خلیفته فی أرضه و هی باعتبارها وحیاً الهیاً؛ رؤیا دلیل تشخیص مصداق خلیفه خداوند است و ادله قرآنی بر این مساله دلالت دارند که همانا رؤیای صادقه، همان وحی و نصی از جانب خداوند برای مخلوقات است که به واسطه آن، خلیفه خدا بر آنان شناسانده می‌شود و این وحی الهی است»^۱.

در پاسخ گفته می‌شود:

اولاً؛ سنت معرفی خلفای الهی در آیات و روایات مشخص بوده و هیچکدام از انبیاء و حجج الهی در عالم رؤیا به مردم معرفی نشده‌اند.^۲ و چنانچه بنابر آن باشد که خلیفه خدا با طریقی دیگر و متمایز از سایر حجج معرفی شود، نیازمند دلیل و نص خاص هستیم، مانند معرفی مصداق امام دوازدهم علیه السلام توسط صیحه آسمانی که مورد بررسی قرار گرفت.

۱. عقائد الاسلام، ص ۸۶.

۲. قرآن کریم می‌فرماید: «فَلَنْ نَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ نَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا؛ هرگز برای سنت خدا تبدیلی نخواهی یافت و هرگز برای سنت الهی تغییری نمی‌یابی». فاطر، ۴۳.

احمد بصری در توجیه ادعای خود، مبنی بر صلاحیت و شأنت رؤیا برای معرفی مصداق حجت الهی، به مواردی از نصب انبیاء و رسولان اشاره کرده است.

■ نبوت حضرت یوسف علیہ السلام

احمد بصری گفته است: «و همچنین این مسأله در داستان نصب یوسف علیہ السلام روشن است، پس خداوند به یوسف علیہ السلام وحی کرد، به اینکه او خلیفه خدا در روی زمین است و این همان است که (یوسف به پدرش گفت ای پدر! من یازده ستاره و خورشید و ماه را در خواب دیدم که بر من سجده می کردند) و در این موضع، رؤیا؛ دلیل تشخیصی است بر اینکه یوسف علیہ السلام، خلیفه خدا در زمین است و کلام نبی خدا یعقوب علیہ السلام نیز واضح در آن است رؤیای یوسف، دلیل تشخیص خلیفه خدا در زمین است. به همین خاطر، یوسف را از نقل محتوای رؤیا به برادرانش منع کرد تا فاجعه هابیل تکرار نشود، آن زمانی که برادران یوسف، رؤیا را بشنوند و به انتخاب یوسف، به عنوان پیامبر، از بین برادرانش پی ببرند (گفت ای فرزندانم! رؤیای خویش را به برادرانت نگو که در کار تو نیرنگ می کنند، چون شیطان دشمن آشکار انسان است)»^۱.

در پاسخ به این سخنان احمد گفته می شود:

استدلال احمد بصری، ناظر به امکان شناخت حجت خدا در عالم رؤیا است. لذا باید دیگران در خواب ببینند که فلان شخص خاص پیامبر است، نه

۱. «و بَيَّنَّه أَيْضاً فِي قِصَّةِ تَنْصِيبِ يَوْسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَوْحَى اللَّهُ لِيُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَنَّهُ خَلِيفَتُهُ فِي أَرْضِهِ (إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ) وَ هُنَا الرُّؤْيَا كَانَتْ دَلِيلًا تَشْخِصِيًّا لَخَلِيفَةِ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ يَوْسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ كَلَامُ نَبِيِّ اللَّهِ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاضِحٌ فِي أَنَّهَا دَلِيلٌ تَشْخِصٌ لَخَلِيفَةِ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ يَوْسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لِهَذَا حَذَّرَ يَوْسُفُ مِنْ قِصِّ الرُّؤْيَا عَلَى أُخُوْتِهِ لِكَيْ لَا تَتَكَرَّرَ مَأْسَاةُ هَابِيلَ عِنْدَمَا يَسْمَعُ أُخُوَّةَ يَوْسُفَ الرُّؤْيَا وَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ تَمَّ تَشْخِصُ يَوْسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَلِيفَةِ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ مِنْ بَيْنِهِمْ (قَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَقْضُ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ). عقائد الاسلام، ص ۷۱.

اینکه خود مدعی در خواب ببیند که پیامبر یا امام شده و دیگران نیز از خواب او به حقیقت پی ببرند! توضیح اینکه؛ اگر در عالم خواب به حضرت یعقوب علیه السلام وحی می‌شد و یوسف علیه السلام را به عنوان پیامبر به ایشان معرفی می‌کردند، در آن صورت احمد می‌توانست به خواب یعقوب استناد کند و امکان معرفی حجت الهی در عالم رؤیا را اثبات نماید^۱، درحالی که رؤیای مورد بحث برای یوسف علیه السلام بوده و این با نحوه استدلال احمد سازگاری ندارد.

به فرض اینکه خداوند متعال به واسطه این رؤیا، حضرت یعقوب علیه السلام را از پیامبری حضرت یوسف علیه السلام مطلع ساخته باشد، بازهم گرهی از مشکل احمد بصری باز نخواهد شد، زیرا قانون معرفت حجت باید عمومیت داشته و تمامی انسان‌ها بتوانند به واسطه آن حجت خدا را بشناسند، نه اینکه تنها یک فرد را، آنهم کسی که در مقام نبوت است را مطلع ساخته و برای سایر مردم کارآیی نداشته باشد. با این وجود سؤال ما درباره نحوه آگاهی مردم از شناخت حضرت یوسف به عنوان حجت الهی به قوت خود باقی خواهد ماند، زیرا اولین باری که ایشان را به پیامبری شناختند، در زندان به سر می‌برد!

پیامبری حضرت یوسف علیه السلام، در عالم رؤیا به ایشان وحی نشده و هیچ آیه و روایتی مؤید این ادعا نیست و از رؤیای مذکور نیز چنین بر نمی‌آید، چرا که باید به محض مشاهده این رؤیا، حضرت یوسف به مقام نبوت رسیده و با توجه به علم نبوت، مفهوم آن رؤیا برایش واضح و تبیین شده باشد و به جای نقل رؤیا، پدر را در جریان نبوت خود بگذارد، نه اینکه از سر شگفتی رؤیا را به پدر نقل کرده و او نیز، از نقل رؤیا به برادران منعش کند.

حضرت یعقوب علیه السلام در پاسخ به رؤیای حضرت یوسف علیه السلام، هیچ سخنی

۱. البته در آن صورت اشکالی دیگری پیش می‌آمد که چگونه می‌خواهی؛ حجیت خواب انبیاء را به خواب غیر معصومین و مردم عادی تعمیم داده و از آن به نتیجه مطلوب خود دست یابی؟!.

مبنی بر پیامبری ایشان نفرموده و تنها به جهت دفع حسادت برادران یوسف علیه السلام، به مخفی نمودن این رؤیا سفارش کرد و علت حسادت برادران نیز، ریشه در آگاهی از پیامبری یوسف علیه السلام نداشته و تنها به خاطر مراقبت‌های ویژه پدر، به جهت دور نمودن بلای وعده داده شده از او، حسادت آنان برانگیخته شد. چنانچه در روایتی از امام سجاد علیه السلام به نقل از اُبی حمزه ثُمالی آمده است:

«پس هنگامی که یوسف علیه السلام آن رؤیا را دید و شب را به صبح رساند، رؤیایش را برای پدرش یعقوب علیه السلام تعریف کرد. یعقوب علیه السلام با شنیدن آن رؤیا اندوهگین شد و این درحالی بود که خداوند متعال، پیش از آن وحی فرموده بود که خودت را برای بلا آماده کن! یعقوب علیه السلام به یوسف علیه السلام فرمود: رؤیایت را به برادرانت تعریف نکن، من ترس آن را دارم که بر تو نیرنگ بزنند. اما یوسف رؤیایش را مخفی نکرد و آن را برای برادرانش بازگفت. امام سجاد علیه السلام سپس فرمود: و اولین بلایی که بر یعقوب و آل یعقوب نازل شد، از سر حسادتی بود که با شنیدن رؤیای یوسف، بر او روا داشتند. از آن پس، مراقبت و محبت یعقوب به یوسف بیشتر شد، چراکه ترس آن را داشت که وحی خدا درباره آمادگی برای بلا، در خصوص یوسف محقق شود. باز بر مراقبت و محبت خود بر او، از بین فرزندان دیگرش افزود. پس هنگامی که برادران یوسف، عملکرد یعقوب را نسبت به او، از بابت تکریم و تبعیض و مراقبت و محبت ویژه بر یوسف را مشاهده کردند، به یوسف قهر کرده و بلا در بین آنان نمایان شد و گفتند: همانا یوسف و برادرش دوست داشتنی تر از ما در نزد پدر هستند درحالی که ما گروهی نیرومند هستیم و همانا پدرمان در گمراهی آشکار به سر می‌برد...»^۱

۱. «... فَلَمَّا رَأَىٰ يُوسُفُ الرُّؤْيَا وَأَصْبَحَ يُقْضَاهَا عَلَىٰ أَبِيهِ يَعْقُوبَ فَأَغْتَمَّ يَعْقُوبُ لِمَا سَمِعَ مِنْ يُوسُفَ مَعَ مَا أَوْحَىٰ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ أَنِ اسْتَعِدَّ لِلْبَلَاءِ فَقَالَ يَعْقُوبُ لِيُوسُفَ لَا تَقْطَعْ رُؤْيَاكَ هَذِهِ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ يَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا فَلَمْ يَكُنْ

حتی تأویل رؤیای حضرت یوسف علیه السلام نیز، دلالت بر پیامبری ایشان در هنگام دیدن آن رؤیا ندارد. چنانچه در روایتی از امام باقر علیه السلام آمده است: «تَأْوِيلُ هَذِهِ الرُّؤْيَا أَنَّهُ سَيَمْلِكُ مِصْرَ وَيَدْخُلُ عَلَيْهِ أَبَوَاهُ وَإِخْوَتُهُ...» تأویل این رؤیا این بود که همانا او به حکومت مصر خواهد رسید، درحالی که پدر و مادر و برادرانش به نزد او خواهند آمد.^۱

ثانیاً؛ با توجه به اینکه ورود شیطان در عالم رؤیا برای همگان، حتی برای خود احمد بصری^۲ نیز پذیرفته شده است، لذا نمی توان در مسأله مهمی مانند امامت و وصایت، به رؤیاهایی اعتماد کرد، که تشخیص رحمانی بودن رؤیا از شیطانی بودن آن نیاز به تخصص دارد. چرا که ممکن است بسیاری از رؤیاهای اشخاص با دخالت شیطان شبیه سازی شده باشد و در چنین عالم متشابهی، تشخیص حق پر مشقت خواهد بود و حال آنکه خداوند متعال، حجت های خود را بالغه دانسته و اقتضای بالغه بودن حجت این است که در فهم و شناخت آن، نیاز به تخصص ویژه ای نباشد. قرآن کریم فرموده است: «قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ»؛ بگو حجت های خدا رسا است^۳ امام کاظم علیه السلام در تفسیر این آیه فرمود:

«يَبْلُغُ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ الْجَاهِلُ فَيَعْلَمُهَا بِجَهْلِهِ كَمَا يَعْلَمُهُ الْعَالِمُ بِعِلْمِهِ، لِأَنَّ اللَّهَ عَدْلٌ لَا يَجُورُ، يَخْتِجُّ عَلَى خَلْقِهِ بِمَا يَخْلُقُهُ، وَيَدْعُوهُمْ إِلَى مَا يَعْرِفُونَ، لَا إِلَى مَا يَجْهَلُونَ وَيُنْكِرُونَ؛ حجت رسا و گویا، ابلاغ می شود و جاهل با وجود جهل

يُوسُفَ رُؤْيَاهُ وَقَصَّهَا عَلَى إِخْوَتِهِ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام وَكَانَتْ أَوَّلَ بَلْوَى تَزَلَّتْ بِعُقُوبٍ وَآلِ يَعْقُوبَ الْحَسَدَ لِيُوسُفَ لَمَّا سِعُوا مِنْهُ الرُّؤْيَا قَالَ فَاشْتَدَّتْ رِقَّةُ يَعْقُوبَ عَلَى يُوسُفَ وَخَافَ أَنْ يَكُونَ مَا أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ مِنَ الْإِسْتِغْدَادِ لِلْبَلَاءِ هُوَ فِي يُوسُفَ خَاصَّةً فَاشْتَدَّتْ رِقَّةُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِ وَلَدِهِ فَلَمَّا رَأَى إِخْوَةُ يُوسُفَ مَا يَصْنَعُ يَعْقُوبُ بِيُوسُفَ وَتَكْرِمَتَهُ إِثْبَاهُ وَإِثْبَارُهُ إِثْبَاهُ عَلَيْهِمْ أَشَدَّ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَبَدَا الْبَلَاءُ فِيهِمْ فَتَأَمَّرُوا فِيهِمَا بَيْنَهُمْ وَقَالُوا إِنَّ يُوسُفَ وَأَخَاهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنَّا وَنَحْنُ عُضْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ». صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۴۵.

۲. الجواب المنير، ج ۱، ص ۳۲۱.

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۳۹.

۳. انعام، ۱۴۹.

خود آن را می‌فهمد هم چنان که عالم نیز آن را با دانش خود می‌فهمد، چون خداوند عادل است و ستم نمی‌کند و بر خلق خویش با آنچه می‌داند حجت می‌آورد و با آنچه می‌فهمند و می‌شناسند دعوت می‌کند نه با چیزهایی که نمی‌دانند و نمی‌شناسند»^۱

ثالثاً؛ مسأله نصب در رؤیا، مورد ادعای مدعیانی از وهابیت نیز بوده که به عنوان نمونه می‌توان به محمد بن عبدالله القحطانی اشاره کرد. وی در سال (۱۳۵۹ هـ.ش)، بر اساس رؤیاهای نقل شده و با استناد به روایت؛ «یبعث الله رجلاً منی یواطیء اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابی؛ خداوند مردی از من را مبعوث می‌کند که اسمش همانند اسم من و نام پدرش همانم پدر است»^۲، خود را مهدی موعود نامید و قیامش را در دهم ماه محرم الحرام و از کنار خانه علنی کرده و سپس به همراه پیروانش کشته شد. ناصرالحزیمی^۳ می‌گوید: «من از محمد بن عبدالله القحطانی پرسیدم: آیا تو یقین داری که همان مهدی هستی؟ در پاسخ گفت: اوایل یقین نداشتم تا اینکه برخی از دوستان در مسجد «رویل» این مسأله را درباره من مطرح کردند و گهگاه آن را به زبان می‌آوردند. من اوایل آن را شوخی حساب می‌کردم تا اینکه شمار خواب‌هایی که در آن من را مهدی می‌دیدند زیاد شد و کم‌کم دانستم که مهدی هستم»^۴.

۱. تحف العقول، ص ۴۰۷.

۲. أحادیث المهدی (علیه السلام) من مسند أحمد بن حنبل، البیان، ج ۱، ص ۸۶.

۳. ناصرالحزیمی یکی از طرفداران سابق جهیمان و محمد بن عبدالله القحطانی که به صورت مستقیم در این گروه آنان حضور داشت، خاطرات خود را در نشریات و روزنامه‌های سعودی منتشر کرد و پرده از بسیاری از مسائل مهم در این میان برداشت. او بین سال‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۷ شمسی در این گروه حضور داشت؛ اما پیش از واقعه مکه از این گروه جدا شد. او توسط پلیس دستگیر شد و هشت سال به زندان افتاد. و پس از رهایی از زندان، از تمام افکار بنیادگرایانه سابق خود دست کشید و به عنوان فعال رسانه‌ای در روزنامه مهم الرياض مشغول به فعالیت شد.

۴. قصة و فکر المحتلین للمسجد الحرام، ص ۳۴۱. مهدی السلفیة، ص ۱۰.

حتی جُهیمان^۱ در یکی از سخنرانی‌های خود در دفاع از مهدویت محمد بن عبدالله القحطانی گفت: «به شما بشارت می‌دهم که بارها خواب‌هایی درباره خروج مهدی دیده شده است، حتی کسانی که این خواب‌ها را دیده‌اند، پیشتر این مهدی (القحطانی) را نمی‌شناختند و به محض دیدن وی، او را تأیید کردند و گفتند که همین شخص را در خواب دیده‌اند».^۲

❁ نشانه و ودیعه پنجم

وصی و امام، باید با رسول گرامی اسلام ﷺ دارای خویشاوندی و «قربا» مشهوره» بوده و هیچ فردی نسبت به آن شک یا شبهه‌ای نداشته باشد. چنانچه در روایات آمده است:

«فَإِنْ قَالَ فَلَمْ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الْإِمَامُ مِنْ غَيْرِ حَنِسِ الرَّسُولِ ﷺ قِيلَ لِعَلَّ مِنْهَا أَنَّهُ لَمَّا كَانَ الْإِمَامُ مُقْتَرَضَ الطَّاعَةِ لَمْ يَكُنْ بُدٌّ مِنْ دَلَالَةٍ تَدُلُّ عَلَيْهِ وَ يَتَمَيَّزُ بِهَا مِنْ غَيْرِهِ وَ هِيَ الْقَرَابَةُ الْمَشْهُورَةُ وَالْوَصِيَّةُ الظَّاهِرَةُ لِيُعْرَفَ مِنْ غَيْرِهِ؛ فضل بن شاذان می‌گوید از امام رضا ﷺ شنیدم که فرمود: اگر گفته شود که چرا نباید امام از غیر جنس (نسل) پیامبر اکرم ﷺ باشد چه باید گفت؟ گفته می‌شود به خاطر چند دلیل: یکی از آنها این است که اگر امام مفترض

۱. جُهیمان بن محمد بن سیف العتبی؛ به همراه محمد عبدالله قحطانی ادعای مشترکی را آغاز کرد و او را همان مهدی موعود نامید. اساس این ادعا بر رؤیاهایی مبتنی بود که دیگران درباره وی دیده بودند. از این جریان؛ دوازده رساله باقی مانده است. یک رساله مجزا و هفت رساله (الرسائل السبع) دیگر به نام جُهیمان و یکی از آن رسائل از القحطانی و یکی دیگر از مردی یمنی به نام حسن بن محسن الوحیدی و دو کتاب دیگر از محمد الصغیر است. برخی از این رسائل عبارتند از: الاماره و البیعه و الطاعة و کشف تلبیس الحکام علی طلبه العلم و العوام- التوحید- النصیحه- المیزان لحیاه الانسان- الفتن و اخبار المهدی و الدجال و نزول عیسی ﷺ و اشراف الساعه- بیان الشرک و خطره- الفطره السلیمه- اوثق عری الايمان الحب فی الله و البغض فی الله- مداخل الشیطان لافساد القلوب- اختصار رساله الامر بالمعروف و النهی عن المنکر لابن تیمیه- البیان و التفصیل فی وجوب معرفه الدلیل.

۲. علی محمدی هوشیار، دکان‌های کاغذی، ص ۷۷.

الطاعة باشد، چاره‌ای ندارد که برای خود دلیلی داشته باشد تا او را از دیگران متمایز کرده و بر امامتش دلالت کند. آن دلایل می‌تواند خویشاوندی مشهور و وصیت ظاهر باشد تا از دیگری باز شناخته شود.^۱

همچنین در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که این قرابة و خویشاوندی به قدری مشهوره و آشکار است که امر را بر دیگران مشتبه نخواهد ساخت:

«... وَالْقَائِمُ يَا جَابِرُ رَجُلٌ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ يُصْلِحُ اللَّهُ لَهُ أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ فَمَا أَشْكَلَ

عَلَى النَّاسِ مِنْ ذَلِكَ يَا جَابِرُ فَلَا يُسْكِنَنَّ عَلَيْهِمْ وَلَادْنُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ...؛ ای

جابر! قائم علیه السلام مردی از فرزندان امام حسین علیه السلام است که خداوند امر قیام او را در یک شب سامان خواهد داد و مردم درباره آن به شبهه نخواهند افتاد.

ای جابر! پس برای مردم اشکال و شبهه نخواهد شد که او از نسل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.^۲

بر این اساس با توجه به اینکه احمد بصری برای قرابة و سیادت ادعائی خود، با رسول اکرم صلی الله علیه و آله شهرتی نداشته و حتی خانواده و اجداد او نیز هیچگاه خود را از سادات ندانسته‌اند، لذا این فرد نمی‌تواند به عنوان وصی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و ادعای وصایت نماید.

نتیجه اینکه؛ احمد بصری برای اثبات وصایت خود، نیاز به پنج نوع نشانه ودیعه از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله دارد تا بتواند در گام اول وصایت خود را به اثبات برساند که عبارتند از:

□ عهد رسول الله،

□ برخورداری از لوازم رسول خدا صلی الله علیه و آله،

□ وصیتنامه،

۱. إثبات الهداة بالانصوص والمعجزات، ج ۱، ص ۱۲۹.

۲. نعمانی، الغیبة، ص ۲۷۹.

□ وصیة ظاهره،

□ قرابة مشهوره.

همه این موارد درحالی است که از ارائه هر کدام از موارد فوق عاجز بوده و سعی بر آن دارد تا با تدلیس و تحریف و تقطیع روایات، چنین وانمود کند که از این علائم و ودایع برخوردار است.

پرسش های درس

۱. سومین نشانه و ودیعه رسول خدا ﷺ چیست؟
۲. با وجود حدیث غدیر، دیگر چه نیازی به کتابت وصیت بود؟
۳. چکیده حدیث وصیت در کتاب سلیم بن قیس هلالی را بنویسید.
۴. چهارمین نشانه و ودیعه رسول خدا ﷺ چیست؟
۵. پنجمین نشانه و ودیعه رسول خدا ﷺ چیست؟



درس نهم

علائم یا ودایع
خداوند متعال

نوع دوم از علائم یا ودایعی که مدعی وصایت باید از آن برخوردار باشد، مواردی است که از جانب خداوند متعال در اختیار وصی قرار داده می شود تا به وسیله آن، صدق گفتار مدعی صادق از کذب گفتار مدعی کاذب بازشناخته شود. اوصیاء پیامبر ﷺ علاوه بر برخورداری از علائم یا ودایع رسول خدا ﷺ، باید از علائم یا ودایع خداوند متعال نیز برخوردار باشند. همانطور که گذشت، این علائم در خصوص تمامی اوصیاء پیامبر ﷺ مشترک بوده و تمامی آنان از یک قانون تبعیت می کنند. برخی از مهم ترین علائم و ودایع عبارتند از:

❖ ۱. توان مکالمه با تمامی زبان ها و لهجه ها

مهمترین شاخصه اوصیاء رسول خدا ﷺ، توانایی بر صحبت کردن به تمامی زبان های دنیا و گویش های محلی است. چنانچه در روایات به دو عبارت «لسان و لغة» تأکید شده که به معنای گویش محلی و زبان می باشند. امام باقر علیه السلام در پاسخ به این سؤال که امام با چه چیزی شناخته می شود، فرمود: «بِحَصَالٍ... وَبِكَلِمَةٍ النَّاسُ بِكُلِّ لِسَانٍ وَلُغَةٍ؛ به چند خصلت... اینکه با مردم به تمامی لهجه ها و زبان ها صحبت کند».^۱

به عنوان مثال امام علی علیه السلام باید بتواند به زبان آذری با ۷۳ گویش محلی آن در دنیا

صحبت کند، بطوری که هر کدام از صاحبان لهجه با شنیدن صدای امام علیه السلام، تصور کند که با هم زبان و هم لهجه‌ای خودش صحبت می‌کند.

احمد بصری در مواجهه با عجز و ناتوانی از چنین علامت و ودیعه‌ای گفته است: «بعضهم يعتقد أن معرفة كل اللغات صفة ملازمة لخليفة الله في أرضه وهذه عقيدة باطلة لا دليل عليها. فحجة الله في هذا العالم الجسماني كسواه من الناس في مسألة معرفة اللغات؛ بعضی از علمای شیعه بر این مساله معتقد هستند که علم به همه زبان‌ها، صفت دائمی برای خلیفه خدا روی زمین است و حال آنکه این عقیده باطلی است و دلیلی برای آن نیست. پس حجت خدا در این عالم جسمانی مانند سایر مردم در مساله دانستن زبان‌ها هستند».^۱

در پاسخ به این ادعای احمد بصری، سزاوار است که به روایات بیشمار اهل بیت علیهم السلام استناد شود تا بطلان سخن وی آشکار گردد. برخی از این روایات در منابع معتبر شیعه عبارتند از:

روایت اول

فضل بن حسن بن فضل طبرسی (متوفای ۵۴۸ هـ. ق) در کتاب إعلام الوری بأعلام الهدی آورده است:

«كَانَ الرَّضَا عليه السلام يُكَلِّمُ النَّاسَ بِلُغَاتِهِمْ وَكَانَ وَاللَّهِ أَفْصَحَ النَّاسِ وَأَعْلَمَهُمْ بِكُلِّ لِسَانٍ وَلَعَنَ فَقُلْتُ لَهُ يَوْمًا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! إِنِّي لَأَعْجَبُ مِنْ مَعْرِفَتِكَ بِهِذِهِ اللُّغَاتِ عَلَى اخْتِلَافِهَا فَقَالَ يَا أَبَا الصَّلْتِ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَتَّخِذَ حُجَّةً عَلَى قَوْمٍ وَهُوَ لَا يَعْرِفُ لُغَاتِهِمْ أَوْ مَا بَلَغَكَ قَوْلُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَوْتَيْنَا فَضْلَ الْخُطَابِ وَمَا كَانَ فَضْلُ الْخُطَابِ إِلَّا مَعْرِفَةُ اللُّغَاتِ؛ ابا صلت هروی می‌گوید: امام رضا علیه السلام با همه مردم به زبان خودشان صحبت می‌کرد

و به خدا قسم فصیح‌ترین مردم و دانشمندترین آنان به تمامی گویش‌ها و زبان‌ها بود. روزی به ایشان عرض کردم: ای پسر رسول خدا ﷺ، من از علم شما به همه زبان‌ها متعجب هستم، با اینکه هر زبان غیر از دیگری است. امام فرمود: ای ابا صلت! من حجت خدا بر خلق او هستم و خداوند کسی را که زبان قومی را نمی‌داند بر آنان حجت نمی‌کند، آیا سخن امیرالمومنین علیه السلام بر تو نرسیده است که فرمود: به ما فصل الخطاب داده شده است. فصل الخطاب همان دانستن زبان‌ها است»^۱.

روایت دوم

ثقة الاسلام کلینی (متوفای ۳۲۹ ه.ق) در کتاب کافی روایتی از امام موسی کاظم علیه السلام آورده است که در پاسخ به راه شناخت امام، می‌فرماید:

«يَخْصَالُ... وَيُكَلِّمُ النَّاسَ بِكُلِّ لِسَانٍ ثُمَّ قَالَ لِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أُعْطِيكَ عَلَامَةً قَبْلَ أَنْ تَقُومَ فَلَمْ أَلْبَثْ أَنْ دَخَلَ عَلَيْنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ خُرَاسَانَ فَكَلَّمَهُ الْخُرَاسَانِيُّ بِالْعَرَبِيَّةِ فَأَجَابَهُ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام بِالْفَارِسِيَّةِ فَقَالَ لَهُ الْخُرَاسَانِيُّ وَاللَّهِ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا مَنَعَنِي أَنْ أَكَلِّمَكَ بِالْخُرَاسَانِيَّةِ غَيْرُ أَنِّي ظَنَنْتُ أَنَّكَ لَا تُحَسِّنُهَا فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ إِذَا كُنْتُ لَا أَحْسِنُ أُجِيبُكَ فَمَا فَضَّلِي عَلَيْكَ؛ أَبُو بصير می‌گوید: به ابو

الحسن عليه السلام گفتم: قربانت شوم، امام به چه دلیل شناخته می‌شود؟ در جواب فرمود: «به چند خصلت:... با مردم جهان به هر زبانی می‌تواند سخن کند. سپس فرمود: ای ابا محمد! من پیش از اینکه تو از جای خود برخیزی، نشانه‌ای به تو نشان می‌دهم. دیری نگذشت که مردی از اهل خراسان وارد مجلس ما شد و آن خراسانی به زبان عربی با آن حضرت سخن گفت ولی امام کاظم علیه السلام به فارسی جوابش را داد، آن خراسانی گفت: قربانت شوم،

بخدا چیزی من را از اینکه به زبان فارسی با شما سخن بگویم مانع نمی شد، مگر اینکه فکر می کردم شما زبان فارسی ندانید. فرمود: سبحان الله! اگر من نتوانم جواب تو را اینگونه بگویم، چه فضیلتی بر تو دارم؟^۱

روایت سوم

قطب الدین راوندی (متوفای ۵۷۳ ه.ق) در کتاب الخرائج و الجرائع آورده

است:

قَالَ ابْنُ فَرْقِدٍ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَجَاءَهُ غُلَامٌ أَعْجَمِيٌّ بِرِسَالَةٍ فَلَمْ يَزَلْ يَهْدِي وَلَا يَعْبِرُ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ يُضْجِرُهُ. فَقَالَ لَهُ تَكَلَّمْ بِأَيِّ لِسَانٍ شِئْتَ تُحْسِنُهُ سِوَى الْعَرَبِيَّةِ فَإِنَّكَ لَا تُحْسِنُهَا فَإِنِّي أَفْهَمُ. فَكَلَّمَهُ بِالْتُرْكِيَّةِ فَرَدَّ عَلَيْهِ الْجَوَابَ بِمِثْلِ لُغَتِهِ وَصَصَّى الْغُلَامُ مُتَعَجِّبًا؛ ابْنِ فَرْقِدٍ می گوید: من نزد امام صادق عليه السلام بودم، غلامی غیر عرب پیامی آورد که آن را ناهنجار ادا می کرد و نمی توانست درست تعبیر کند، به گونه ای که پنداشتم او واژه ها را آشکار نمی سازد. حضرت به او فرمود: چون عربی را نیک نمی دانی به هر زبانی که می خواهی سخن بگو. من زبان ترکی را می دانم، او به ترکی سخن گفت و امام عليه السلام هم پاسخش را همانگونه دادند و غلام شگفت زده رفت.^۲

روایت چهارم

محمد بن حسن صفار (متوفای ۲۹۰ ه.ق) در کتاب بصائر الدرجات آورده

است:

عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْكَرْمِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ «... إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام حِينَ أَتَى أَهْلَ التَّهْرَوَانِ نَزَلَ قُطُفْنَا فَاجْتَمَعَ إِلَيْهِ أَهْلُ بَادِرُوبَا

۲. الخرائج و الجرائع، ج ۲، ص ۷۵۹.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۸۵.

[بَادُرِيَا] فَشَكَوْا إِلَيْهِ ثِقَلَ خَرَاجِهِمْ وَكَلَمُوهُ بِالتَّبْطِئَةِ وَأَنَّ لَهُمْ جِيرَانًا أَوْسَعَ أَرْضًا وَأَقْلَّ خَرَاجًا فَأَجَابَهُمْ بِالتَّبْطِئَةِ وَغَرَزُوا مِنْ عودِيا قَالَ فَمَعْنَاهُ رَبُّ رَجَزٍ صَغِيرٍ خَيْرٌ مِنْ رَجَزٍ كَبِيرٍ؛ امام صادق علیه السلام فرمودند: هنگامی که امیرمؤمنان علیه السلام به سوی نهر وانیان می رفت، در محله «قُطْفُتَا» فرود آمد. مردم ناحیه «بَادُرِویا» نزد وی آمدند و از سنگینی مالیات خود، شکایت کردند و به زبان نبطی^۱ به آن حضرت گفتند که همسایگانی دارند که زمین هایشان بیشتر و مالیاتشان کمتر است. امام علیه السلام به زبان نَبْطِی پاسخ داد: «و غرزطا من عودیا» یعنی: «بسا رجزی کوتاه که بهتر از رجز بلند است»^۲.

روایت پنجم

ابن حمزه طوسی (۵۶۶ هـ.ق) در کتاب الثاقب فی المناقب، پیرامون مناظره امام رضا علیه السلام با جاثلیق آورده است:

«... ثُمَّ قَالَ الْجَاثِلِيُّ يَا ابْنَ مُحَمَّدٍ هَاهُنَا رَجُلٌ سِنْدِيٌّ وَهُوَ نَصْرَانِيٌّ صَاحِبُ احْتِجَاجٍ وَكَلَامٍ بِالسِّنْدِيَّةِ فَقَالَ لَهُ أَحْضِرْنِيهِ فَأَحْضَرَهُ فَتَكَلَّمَ مَعَهُ بِالسِّنْدِيَّةِ ثُمَّ أَقْبَلَ يُجَاجُهُ وَيَنْقُلُهُ مِنْ شَيْءٍ إِلَى شَيْءٍ بِالسِّنْدِيَّةِ فِي النَّصْرَانِيَّةِ فَسَمِعْنَا السِّنْدِيَّ يَقُولُ ثُبْطَى ثُبْطَى ثُبْطَلَةٌ فَقَالَ الرَّضَا علیه السلام قَدْ وَحَدَ اللَّهُ بِالسِّنْدِيَّةِ ثُمَّ كَلَّمَهُ فِي عِيسَى وَمَرْيَمَ فَلَمْ يَزَلْ يُدْرِجُهُ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ إِلَى أَنْ قَالَ بِالسِّنْدِيَّةِ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ...؛ جاثلیق به امام رضا علیه السلام

۱. زبان نبطی، زبان پادشاهی «پترا» است و گستره آن از سوریه تا حجاز واردن بوده است.

۲. بصائر الدرجات، ص ۳۳۵؛ المناقب، ج ۲، ص ۵۶. در المناقب، ابن شهر آشوب به جای عبارت فوق، این عبارت آمده: «زعر أوطائه من زعر أرباه؛ یعنی دود کم، بهتر از دود زیاد است».

جهت اطلاع بیشتر از روایات کتاب بصائر الدرجات به «باب فی الأئمة علیهم السلام أنهم يتكلمون الألسن كلها»، ج ۱، ص ۳۳۳ مراجعه کنید.

عرض کرد: ای پسر محمد! در این جا مردی نصرانی از سِند^۱ هست که به زبان سندی احتجاج و سخن پردازی می کند. امام رضا علیه السلام فرمودند: او را پیش من بیاورید. او را به حضور آن حضرت علیه السلام آوردند. امام رضا علیه السلام با او به زبان سندی سخن گفتند. سپس با او به مباحثه پرداختند و او را به زبان سندی از موضعی به موضع دیگر در تعالیم نصرانی منتقل می کردند. کار به اینجا رسید که شنیدیم مرد سندی می گوید: «ثبُطی ثبُطی ثبُطله» امام رضا علیه السلام فرمودند: به زبان سندی خداوند را یگانه دانست. پس از آن درباره حضرت عیسی علیه السلام و مریم علیهما السلام با او سخن گفتند و پیوسته پله به پله او را از حالی به حال دیگر می بردند، تا این که به زبان سندی گفت: اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله^۲.

❁ ۲. توان ارتباط با تمامی موجودات

یکی دیگر از ودایع و علائم شناخت اوصیاء پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، ارتباط با تمامی موجودات، از جمله؛ قدرت سخن گفتن با آنان و همچنین گُرنش حیوانات اهلی و دژنده در برابر آن حضرات علیهم السلام است. با مراجعه به روایات، این حقیقت روشن می شود و به برخی اشاره می گردد:

روایت اول

امام موسی کاظم علیه السلام در پاسخ به سؤال ابابصیر که امام با چه شناخته می شود، فرمود: «إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ كَلَامُ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ، وَلَا طَيْرٍ، وَلَا بِهِيمَةٍ، وَلَا شَيْءٍ فِيهِ رُوحٌ، بِهَذَا يُعْرِفُ الْإِمَامُ، فَمَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ هَذِهِ الْخِصَالُ،

۱. مردم استان سند در کشور پاکستان که به زبان سندی صحبت می کنند. البته در هندوستان نیز عده ای به زبان سندی صحبت می کنند که اغلب آنان برخلاف سندی های پاکستان، مسلمان نبوده و هندو هستند.

۲. الثاقب فی المناقب، ص ۱۹۳.

فَلَيْسَ بِإِمَامٍ؛ همانا سخن هیچ کسی از مردم و گفتار پرنده و جانداران و هیچ زنده‌ای که روح دارد، بر امام پنهان نیست، هر که این خصال را ندارد امام نیست.^۱

روایت دوم

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِابْنِ عَبَّاسٍ إِنَّ اللَّهَ عَلَّمَنا مَنْطِقَ الطَّيْرِ كَمَا عَلَّمَهُ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ وَ مَنْطِقَ كُلِّ دَابَّةٍ فِي بَرٍّ أَوْ بَحْرٍ؛ امام صادق عليه السلام به نقل از امیرالمومنین عليه السلام فرمود: خداوند سخن گفتن پرندگان را به ما آموخت همان گونه که به سلیمان بن داود آموخت، و سخن گفتن هر جنبنده‌ای را در خشکی و دریا.^۲

روایت سوم

امام حسین عليه السلام درباره صدای حیوانات (هنگامی که صدا می‌کنند چه می‌گویند) فرمود: کرس می‌گوید: ای فرزند آدم! هر گونه که می‌خواهی زندگی کن، ولی بدان که عاقبت مرگ است. باز می‌گوید: ای عالم به خفیات و ای رفع‌کننده بلاها! طاوس می‌گوید: خدایا! به خود ظلم کردم و به زینتم مغرور شدم، پس مرا ببخش. خارپشت می‌گوید: خداوند بر عرش خود قرار گرفته است. خروس می‌گوید: هر کس خدا را شناخت او را فراموش نمی‌کند. مرغ می‌گوید: ای خدایی که بر حقی، تو بر حقی و سخن تو حق است. یا الله! یا حق! قرقی می‌گوید: به خدا و روز قیامت، ایمان دارم. لاشخور می‌گوید: به خدا توکل کن که او روزی می‌دهد. عقاب می‌گوید: هر کس از خدا اطاعت کند، سختی نمی‌بیند. شاهین می‌گوید: خداوند، پاک،

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۸۵.

۲. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیه و آله، ج ۱، ص ۳۴۳.

منزه و حق است چه حقی! جغد می‌گوید: انس در دوری نمودن از مردم است. کلاغ می‌گوید: ای روزی دهنده! روزی حلال برسان. دُرنا می‌گوید: خدایا! مرا از شر دشمنانم حفظ کن. لک لک می‌گوید: هر کس از مردم فاصله بگیرد، راحت تر است. اردک می‌گوید: آمرزش تو را خواهانم ای خدا! هدهد می‌گوید: چقدر شقی و بدبخت است کسی که گناه می‌کند. قُمَری می‌گوید: ای دانای به اسرار و پنهان‌ها، ای خدا! کیوتر می‌گوید: تویی خدا و غیر از تو خدایی نیست. زاغ می‌گوید: منزه است کسی که بر او چیزی مخفی نیست. طوطی می‌گوید: یاد خدا باعث مغفرت گناهان است. گنجشک می‌گوید: طلب آمرزش می‌کنم از گناهانی که خدا را به خشم آورد. بلبل می‌گوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا». کبک می‌گوید: قیامت نزدیک است. بلدرچین می‌گوید: ای فرزند آدم! چه چیز تو را از مرگ غافل کرده است. مرغ شکاری می‌گوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ آلَهُ خَيْرَةُ اللَّهِ». فاخته می‌گوید: یا واحد یا احد یا فرد یا صمد. دارکوب می‌گوید: خدای من! مرا از آتش نجات بده. چکاوک می‌گوید: خدایا! گناهان مؤمنین را ببخش. کبوتر صحرایی می‌گوید: خدایا! اگر مرا نبخشی، بدبخت می‌شوم. مرغ عشق می‌گوید: «لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ [الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ]». شتر مرغ می‌گوید: معبودی به غیر از خدا نیست. پرستو هنگام صدا کردن، سوره حمد را می‌خواند و می‌گوید: ای قبول کننده توبه کنندگان! ای خدا! حمد و ثنا برای توست. زرافه می‌گوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وحده». میش می‌گوید: مرگ بهترین پند دهنده است. بزغاله می‌گوید: (خدایا!) مرگم را برسان تا گناهانم کم باشد. وقتی که شیر غرش می‌کند؛ یعنی امر خداوند مهم است مهم. گاوِ نر می‌گوید: ای فرزند آدم! صبر کن. تو در مقابل کسی هستی که تو را می‌بیند و دیده نمی‌شود و آن خداست. فیل می‌گوید: از مرگ، گریزی نیست. یوز پلنگ

می‌گوید: «یا عزیز یا جبار یا متکبر یا الله!». شتر می‌گوید: منزّه است خدایی که خوار کننده ستمکاران است. اسب می‌گوید: سبحان ربّنا سبحانه! گرگ می‌گوید: کسی را که خدا حفظ کند، هرگز ضایع نمی‌گردد. شغال می‌گوید: وای! وای! وای! بر گناهکاری که در گناه کردن، اصرار می‌نماید. سگ می‌گوید: گناهان، باعث خواری است. خرگوش می‌گوید: خدایا! مرا هلاک نکن و حمد و ستایش برای توست. روباه می‌گوید: دنیا خانه غرور است. غزال می‌گوید: خدایا! مرا از آزار و اذیت نجات بده. کرکدن می‌گوید: (خدایا) به فریادم برس و الا هلاک می‌گردم. گوزن می‌گوید: خداوند مرا کفایت می‌کند و بهترین وکیل است. پلنگ می‌گوید: پاک و منزّه است خدایی که با قدرت، عزیز شده است. مار می‌گوید: ای خدا! چقدر شقی و بدبخت است کسی که تو را معصیت می‌کند. عقرب می‌گوید: بدی، چیز وحشتناکی است. سپس امام علیه السلام فرمود: تمام مخلوقات، خداوند او را تسبیح می‌کنند. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «وَأَنَّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ»؛ همه مخلوقات، خدا را تسبیح می‌کنند ولی شما تسبیح آنان را درک نمی‌کنید»^۱.

۱. عَلَى مَا رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْحَارِثِ الثَّيْمِيُّ عَنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: إِذَا صَاحَ النَّسْرُ فَإِنَّهُ يَقُولُ يَا ابْنَ آدَمَ عَشْ مَا شِئْتَ فَأَخْرَجَهُ الْمَوْتُ وَإِذَا صَاحَ الْبَازِيُّ يَقُولُ يَا عَالِمَ الْخَفِيَّاتِ يَا كَاشِفَ الْبَلِيَّاتِ وَإِذَا صَاحَ الظَّالِمُ يَقُولُ مَوْلَانِ ظَلَمْتُ نَفْسِي وَاعْتَرِضَتْ بَيْنِي فَأَغْفِرْ لِي وَإِذَا صَاحَ الدَّرَّاجُ يَقُولُ الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى وَإِذَا صَاحَ الذِّبْكُ يَقُولُ مَنْ عَرَفَ اللَّهَ لَمْ يَنْسَ ذِكْرَهُ وَإِذَا قَرَّبَتْ الدَّجَاجَةُ تَقُولُ يَا إِلَهَ الْحَقِّ أَنْتَ الْحَقُّ وَقَوْلُكَ الْحَقُّ يَا إِلَهَ الْحَقِّ وَإِذَا صَاحَ الْبَاشَقُ يَقُولُ آمَنْتُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَإِذَا صَاحَتِ الْهَدَاءُ [الْجِدَّةُ] تَقُولُ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ تَرْزُقُنِي وَإِذَا صَاحَ الْعُقَابُ يَقُولُ مَنْ أْطَاعَ اللَّهَ لَمْ يَشَقَّ وَ إِذَا صَاحَ الشَّاهِبُ يَقُولُ سُبْحَانَ اللَّهِ حَقًّا حَقًّا وَإِذَا صَاحَتِ الْبُومَةُ يَقُولُ الْبُعْدُ مِنَ النَّاسِ أَنْسَ وَإِذَا صَاحَ الْغُرَابُ يَقُولُ يَا زَارِقُ ابْعَثِ الرِّزْقَ الْحَلَالَ وَإِذَا صَاحَ الْكُرْكِيُّ يَقُولُ اللَّهُمَّ احْفَظْنِي مِنْ عَدُوِّي وَإِذَا صَاحَ الْفُلْكَ يَقُولُ مَنْ تَخَلَّى عَنِ النَّاسِ نَجَا مِنْ أَدَاهُمْ وَإِذَا صَاحَ الْبُظَّةُ تَقُولُ غُفْرَانِكَ يَا اللَّهُ وَإِذَا صَاحَ الْهُدْهُدُ يَقُولُ مَا أَسْقَى مِنْ عَصَى اللَّهِ وَإِذَا صَاحَ الْقُمْرِيُّ يَقُولُ يَا عَالِمَ السِّرِّ وَالتَّجْوَى يَا إِلَهَ الْدُّبْسِيِّ يَقُولُ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ سِوَاكَ يَا اللَّهُ وَإِذَا صَاحَ الْعُقَعْقُ يَقُولُ سُبْحَانَ مَنْ لَا يَحْجَى عَلَيْهِ خَافِيَةٌ وَإِذَا صَاحَ الْبَبْغَاءُ يَقُولُ مَنْ ذَكَرَ رَبَّهُ غَفَرَ ذَنْبَهُ وَإِذَا صَاحَ الْعُصْفُورُ يَقُولُ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ بِمَا يَسْخِطُ اللَّهُ وَإِذَا صَاحَ

روایت چهارم

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ: سَلِمَ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام إِلَى نَحْرِيرٍ فَكَانَ يُضَيِّقُ عَلَيْهِ وَيُؤْذِيهِ قَالَ فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ وَبَلَكَ أَتَى اللَّهَ لَا تَدْرِي مَنْ فِي مَنْزِلِكَ وَ عَرَفْتَهُ صَلَاحَهُ وَقَالَتْ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ مِنْهُ فَقَالَ لِأَرْمِيَنَّهُ بَيْنَ السَّبَاعِ ثُمَّ فَعَلَ ذَلِكَ بِهِ قُرْبَى عليه السلام قَائِمًا يُصَلِّي وَهِيَ حَوْلُهُ؛ امام عسکری عليه السلام را به نحریر (خادم پرستار باغ وحش و سگ چران خلیفه) واگذار کردند و او به آن حضرت سخت می‌گرفت و ایشان را آزار می‌کرد. زن نحریر به او گفت: وای بر تو از خدا بپرهیز، نمی‌دانی در خانه تو کیست؟ و صلاح و مقام آن حضرت را به او گوشزد کرد و گفت: من می‌ترسم بر تو از طرف او. در پاسخ زنش گفت: من او را میان درنده‌ها می‌اندازم، و سپس همین کار را کرد و دید آن حضرت در میان آنها ایستاده نماز می‌خواند و آن درنده‌ها در گرد او هستند.^۱

الْبُئْلُ يُقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا وَإِذَا صَاحَ الْقُبْحَةُ تَقُولُ قَرِيبَ الْحَقِّ قَرِيبَ وَإِذَا صَاحَتِ السَّمَانَةُ يَقُولُ يَا ابْنَ آدَمَ مَا أَغْلَقَكَ عَنِ الْمَوْتِ وَإِذَا صَاحَ السَّوْدَنِيُّ يَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ وَاللَّهُ خَيْرُ اللَّهِ وَإِذَا صَاحَتِ الْفَاحِشَةُ يَا وَاحِدُ يَا أَحَدُ يَا فَوْدُ يَا صَمْدُ وَإِذَا صَاحَ الشَّقِيرَانِي يَقُولُ مَوْلَايَ أَغْنَيْنِي مِنَ النَّارِ وَإِذَا صَاحَتِ الْفُتَيْرَةُ تَقُولُ مَوْلَايَ ثُبْ عَلَى كُلِّ مُذْذِبٍ مِنَ الْمُذْذِبِينَ وَإِذَا صَاحَ الْوَرِشَانُ يَقُولُ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ ذَنْبِي شَقِيتُ وَإِذَا صَاحَ الشِّفْنِينُ يَقُولُ لَاقُوهُ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَإِذَا صَاحَتِ النَّعَامَةُ تَقُولُ لَا مَعْبُودَ سِوَى اللَّهِ وَإِذَا صَاحَتِ الْخُطَافَةُ فَإِنَّهَا تَقْرَأُ سُورَةَ الْحَمْدِ وَتَقُولُ يَا قَابِلُ تَوْبَةِ التَّوَّابِينَ يَا اللَّهُ لَكَ الْحَمْدُ وَإِذَا صَاحَتِ الزَّرَافَةُ تَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَخَدَهُ وَإِذَا صَاحَ الْحَمَلُ يَقُولُ كُنِّي بِالْمَوْتِ وَاعْظَا وَإِذَا صَاحَ الْحَذْيُ يَقُولُ عَاجِلْنِي الْمَوْتَ ثَقُلْ ذَنْبِي وَازْدَادَ وَإِذَا صَاحَ الْأَسَدُ يَقُولُ أَمْرُ اللَّهِ مُهِمٌّ مُهِمٌّ وَإِذَا صَاحَ الثَّوْرُ يَقُولُ مَهْلًا مَهْلًا يَا ابْنَ آدَمَ أَنْتَ بَيْنَ يَدَيَّ مِنْ يَزَى وَلَا يَزِي وَهُوَ اللَّهُ وَإِذَا صَاحَ الْفِيلُ يَقُولُ لَا يُغْنِي عَنِ الْمَوْتِ قُوَّةٌ وَلَا حِيلَةٌ وَإِذَا صَاحَ الْفَهْدُ يَقُولُ يَا عَزِيزُ يَا جَبَّارُ يَا مُتَكَبِّرُ يَا اللَّهُ وَإِذَا صَاحَ الْجَمَلُ يَقُولُ سُبْحَانَ مَذِلِّ الْجَبَّارِينَ سُبْحَانَهِ وَإِذَا صَهَلَ الْفَرَسُ يَقُولُ سُبْحَانَ رَبَّنَا سُبْحَانَهُ وَإِذَا صَاحَ الذَّبَبُ يَقُولُ مَا حَفِظَ اللَّهُ لَنْ يَضِيعَ أَبَدًا وَإِذَا صَاحَ ابْنُ آوَى يَقُولُ الْوَيْلُ لِلْمُذْذِبِ الْمُصْرِ وَإِذَا صَاحَ الْكَلْبُ يَقُولُ كُنِّي بِالْمُعَاصِي ذُلًّا وَإِذَا صَاحَ الْأَنْتَبُ يَقُولُ لَا تُهْلِكُنِي يَا اللَّهُ لَكَ الْحَمْدُ وَإِذَا صَاحَ الثَّعْلُبُ يَقُولُ الدُّنْيَا دَارُ غُرُورٍ وَإِذَا صَاحَ الْغَزَالُ يَقُولُ نَجِّنِي مِنَ الْأَذَى وَإِذَا صَاحَ الْكَرْكُزْدُ يَقُولُ أَغْنِنِي وَالْأَهْلَكَتْ يَا مَوْلَايَ وَإِذَا صَاحَ الْإِبِلُ يَقُولُ حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ حَسْبِيَ اللَّهُ وَإِذَا سَبَّحَتِ الْعُقْرُبُ تَقُولُ الشَّرُّ شَيْءٌ وَخَشْيُ اللَّهِ شَيْءٌ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَهُوَ تَسْبِيحُ مُحَمَّدٍ بِهِ رَزَقَهُ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ. الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۲۴۸.

روایت پنجم

ابا هاشم جعفری آورده است: «فردی مدعی آن بود که حضرت زینب علیها السلام بوده و رجعت کرده است. متوکل پس از بحث و جستجو به سراغ امام هادی علیه السلام فرستاد تا چاره‌ای بیاندیشد. امام علیه السلام فرمود: او را به داخل قفس درندگان بیا نوازید، زیرا گوشت فرزندان فاطمه علیها السلام بر آنان حرام است و اگر او همان زینب علیها السلام باشد زنده خواهد ماند. آن زن پس از آنکه دستور امام را درباره ورود به قفس درندگان نپذیرفت، متوکل به امام علیه السلام عرض کرد: چرا خودت داخل قفس نمی‌روی، امام علیه السلام این کار را انجام داد و به داخل قفس رفته و پس از کرنش شیرها، در گوشه‌ای از قفس نماز خواند و فرمود: هر کسی که گمان می‌کند از فرزندان فاطمه علیها السلام است در داخل این قفس بنشیند.»^۱

۱. أَنَّ أَبَا هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيَّ قَالَ ظَهَرْتُ فِي أَيَّامِ الْمُتَوَكِّلِ امْرَأَةً تَدْعِي أَنَّهَا زَيْنَبُ بِنْتُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ لَهَا الْمُتَوَكِّلُ أَنْتِ امْرَأَةٌ شَابَةٌ وَقَدْ مَضَى مِنْ وَقْتِ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا مَضَى مِنَ الْبَيْنَيْنِ. فَقَالَتْ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ص مَسَحَ عَلَى رَأْسِي وَ سَأَلَ اللَّهُ أَنْ يُرَدَّ عَلَيَّ شَبَابِي فِي كُلِّ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَلَمْ أَظْهَرْ لِلنَّاسِ إِلَى هَذِهِ الْغَايَةِ فَلَحَقَنِي الْحَاجَةُ فَصَرْتُ إِلَيْهِمْ. فَقَدَّعَا الْمُتَوَكِّلُ مَسَاحِيخَ آلِ أَبِي طَالِبٍ وَوُلْدَ الْعَبَّاسِ وَقَرْنِيهِمْ فَعَرَفَهُمْ خَالَهَا فَرَوَى جَمَاعَةٌ وَقَاةَ زَيْنَبُ بِنْتُ فَاطِمَةَ ع فِي سَنَةِ كَذَا فَقَالَ لَهَا مَا تَقُولِينَ فِي هَذِهِ الرِّوَايَةِ فَقَالَتْ كَذِبٌ وَزُورٌ فَإِنَّ أَمْرِي كَانَ مَسْئُورًا عَنِ النَّاسِ فَلَمْ يُعْرِفْ لِي حَيَاةً وَلَا مَوْتَ. فَقَالَ لَهُمُ الْمُتَوَكِّلُ هَلْ عِنْدَكُمْ حُجَّةٌ عَلَى هَذِهِ الْمَرْأَةِ غَيْرَ هَذِهِ الرِّوَايَةِ قَالُوا لَا قَالَ أَنَا بَرِيءٌ مِنَ الْعَبَّاسِ إِنْ لَا أَنْزِلُهَا عَمَّا ادَّعَتْ إِلَّا بِحُجَّةٍ تَلْزُمُهَا. قَالُوا فَأَخْضِرْ عَلَيَّ بَنَ مُحَمَّدِ بْنِ الرِّضَاعِ فَلَعَلَّ عِنْدَهُ شَيْئًا مِنَ الْحُجَّةِ غَيْرَ مَا عِنْدَنَا فَبَعَثَ إِلَيْهِ فَخَضَرَ فَأَخْبَرَهُ بِخَبَرِ الْمَرْأَةِ فَقَالَ كَذِبٌ فَإِنَّ زَيْنَبَ تُوَفِّقَتْ فِي سَنَةِ كَذَا فِي شَهْرِ كَذَا فِي يَوْمِ كَذَا قَالَ فَإِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ زَوَّوْا مِثْلَ هَذِهِ الرِّوَايَةِ وَقَدْ حَلَفْتُ أَنْ لَا أَنْزِلُهَا عَمَّا ادَّعَتْ إِلَّا بِحُجَّةٍ تَلْزُمُهَا. قَالَ وَلَا عَلَيْكَ فَهَئِنَّا حُجَّةٌ تَلْزُمُهَا وَتَلْزُمُهَا غَيْرَهَا قَالَ وَمَا هِيَ قَالَ لَحُومٌ وَلَبَدٌ فَاطِمَةَ مُحَرَّمَةٌ عَلَى السِّبَاعِ فَأَنْزِلُهَا إِلَى السِّبَاعِ فَإِنْ كَانَتْ مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ فَلَا تَصْرُفُهَا السِّبَاعُ فَقَالَ لَهَا مَا تَقُولِينَ قَالَتْ إِنَّهُ يُرِيدُ قَتْلِي قَالَ فَهَئِنَّا جَمَاعَةٌ مِنْ وَلَدِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عليهما السلام فَأَنْزِلُ مِنْ شَيْءٍ مِنْهُمْ قَالَ فَوَ اللَّهِ لَقَدْ تَغَيَّرَتْ وُجُوهُ الْجَمِيعِ فَقَالَ بَعْضُ الْمُتَعَصِّبِينَ هُوَ يُجِبِلُ عَلَى غَيْرِهِ لِمَ لَا يَكُونُ هُوَ. فَقَالَ الْمُتَوَكِّلُ إِلَى ذَلِكَ رَجَاءٌ أَنْ يَذْهَبَ مِنْ غَيْرِنَا يَكُونُ لَهُ فِي أَمْرِ ضَعْفٌ. فَقَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ لِمَ لَا يَكُونُ أَنْتَ ذَلِكَ قَالَ ذَلِكَ إِلَيْكَ قَالَ فافْعَلْ قَالَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَأَتَى بِسَلَمٍ وَفُتِحَ عَنِ السِّبَاعِ وَكَانَتْ سِنَّةٌ مِنَ الْأُسْدِ فَتَزَلَّ الْإِمَامُ أَبُو الْحَسَنِ ع إِلَيْهَا فَلَمَّا دَخَلَ وَجَلَسَ صَارَتْ الْأُسُودُ إِلَيْهِ وَرَمَتْ بِأَنْفُسِهَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَمَدَّتْ بِأَيْدِيهَا وَضَعَتْ رُءُوسَهَا بَيْنَ يَدَيْهِ. فَجَعَلَ يَمْسَحُ عَلَى رَأْسِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهَا بِيَدِهِ ثُمَّ يُشِيرُ لَهُ بِيَدِهِ إِلَى الْإِعْزَالِ فَيَعْتَزِلُ تَاجِيَةً حَتَّى اغْتَرَزَتْ كُلُّهَا وَقَامَتْ بِرَأْسِهِ. فَقَالَ لَهُ الْوَزِيرُ مَا كَانَ هَذَا صَوَابًا فَبَادَرَ بِإِخْرَاجِهِ مِنْ هُنَاكَ قَبْلَ أَنْ يَنْتَشِرَ خَبَرُهُ فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ مَا أَرَدْنَا بِكَ

نکته قابل توجه اینکه؛ احمد بصری با استناد نادرست به آیه «**قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَىٰ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ**»؛ بگو من بشری چون شما هستم، جز اینکه به من وحی می شود. همانا خدای شما خدایی یگانه است.^۱ سعی در پایین آوردن سطح قدرت های الهی اوصیاء علیهم السلام دارد،^۲ تا از این رهگذر بتواند آنان را در سطح انسان های عادی جلوه داده و خود را به مرتبه حضرات معصومین علیهم السلام برساند.

این در حالی است که اولاً مراد این آیه، خلع قدرت های الهی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نبوده بلکه آیه مذکور در مقام پاسخ به آیه قبلی است که می فرماید: «**وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ مِّنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ فَاعْمَلْ إِنَّا نَحْمِلُ غَرَامَكَ**»؛ می گویند دل های ما از پذیرفتن آنچه ما را به سویش می خوانید در غلافهایی روی هم است و در گوشه هایمان سنگینی است و بین ما و تو حجابی است تو کار خود کن که ما نیز کار خود خواهیم کرد».^۳ گویا خداوند در آیه بعد فرمود: ای پیامبر به ایشان بگو من بشری مانند شما هستم و جنس دیگری مخالف جنس شما ندارم، تا بین من و شما حایل و حجابی باشد و یا سختم به گوش شما نرسد و یا کلام به دل های شما وارد نشود. تنها تفاوت من با شما این است که به من وحی می شود.^۴

بنابراین، خداوند متعال در آیه، هم جنس بودن پیامبر صلی الله علیه و آله و انسان بودن ایشان را به کفار گوشزد کرده و از این طریق پاسخ آنان در آیه قبل را داده است که در مدعی آن شده بودند که حرف پیامبر صلی الله علیه و آله را نمی فهمند! و این مرتبه از سخن منافاتی با سایر مقامات و قدرت های الهی آن حضرت ندارد.

سُوءًا وَإِنَّمَا أَرَدْنَا أَنْ نَكُونَ عَلَىٰ يَقِينٍ مِّمَّا قُلْتَ فَأَجِبْ أَنْ تَضَعَدَ فَقَامَ وَصَارَ إِلَى السَّلَامِ وَهِيَ حَوْلَهُ تَتَمَسَّحُ بِثِيَابِهِ. فَلَمَّا وَضَعَ رِجْلَهُ عَلَىٰ أَوَّلِ دَرَجَةٍ تَلَفَّتْ إِلَيْهَا وَأَشَارَ بِبِيَدِهِ أَنْ تَزْجِعَ فَرَجَعَتْ وَصَعِدَ فَقَالَ كُلُّ مَنْ رَزَعَهُ أَنَّهُ مِنْ وَلَدِ قَاطِمَةَ فَلْيَجْلِسْ فِي ذَلِكَ الْمَجْلِسِ. فَقَالَ هَذَا الْمُتَوَكِّلُ انْزِلِي. قَالَتْ اللَّهُ اللَّهُ أَذْغَيْتُ الْبَاطِلَ وَأَنَا بِنْتُ فَلَانٍ حَمَلَتْنِي الضَّرُّ عَلَى مَا قُلْتَ. فَقَالَ الْمُتَوَكِّلُ أَلْقُوهَا إِلَى السَّبَاحِ فَبَعَثَتْ وَالِدَتُهُ وَاسْتَوْهَبَتْهَا مِنْهُ وَأُحْسِنَتْ إِلَيْهَا. الخرائج والجرائع، ج ۱، ص ۴۰۴.

۲. عقائد الاسلام، ص ۲۸۰.

۱. فصلت، ۶.

۴. الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۷، ص ۳۶۱.

۳. فصلت، ۵.

ثانیاً در آیات متعددی از قرآن کریم، به قدرت‌های فوق بشری حجج الهی اشاره شده است که تمامی آنان مؤید آن است که اوصیاء علیهم‌السلام نیز به طریق اولی توان انجام امور خارق العاده و غیر عادی را دارند. به عنوان نمونه؛ داستان حضرت سلیمان در سوره نمل که سخنان مورچه و هدهد را متوجه می‌شود و با آنان سخن می‌گوید.^۱ ثالثاً اگر احمد بصری در صدد آن است تا تمامی قدرت‌ها و نشانه‌ها و ودایع الهی را از اوصیاء خلع کند، با این حساب چه پاسخی برای طول عمر غیر عادی امام دوازدهم علیه‌السلام دارد؟ درحالی که میانگین عمر انسان‌ها بسیار کمتر از این مقدار بوده و چنین چیزی خارج از فهم و درک بشری است.

بنابراین، ائمه و اوصیاء علیهم‌السلام، به جهت روشن شدن وجه تمایزشان با سایر انسان‌ها، دارای قدرت‌ها و ودایع ویژه‌ای هستند و این مطلب مورد تأیید قرآن کریم و روایات متواتر معصومین علیهم‌السلام می‌باشد.

۳. علم

یکی از شاخصه‌های معرفت و شناخت حجت‌های الهی علیهم‌السلام، همان علمی است که از جانب خداوند به خاندان نبوت علیهم‌السلام عطا گردیده و اوصیاء پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یکی پس از دیگری حامل و وارث آن علم می‌باشند. این علم دارای شاخصه‌هایی است که به واسطه آن، امام از غیر امام تشخیص داده می‌شود. در تعبیر روایات معصومین علیهم‌السلام به سه شاخصه از علم امام اشاره شده است:

روایت اول

«يَا مَنْ خَصَّنَا بِالْوَصِيَّةِ وَأَعْطَانَا عِلْمَ مَا مَضَى وَعِلْمَ مَا بَقِيَ وَجَعَلَ أَفْقِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْنَا وَجَعَلَنَا وَرَثَةَ الْأَنْبِيَاءِ؛ معاویه بن وهب می‌گوید: از محضر

امام صادق علیه السلام اجازه خواستم و اجازه دادند. پس شنیدم که این دعا را می‌خواند: ای آنکه ما را برای جانشینی و وصایت پیامبر ویژه داشتی، دانش پیشین و دانش باقیمانده و پسین را به ما ارزانی فرمودی؛ دل‌های مردمان را شیفته ما ساختی، و ما را وارثین انبیاء قرار دادی»^۱.

روایت دوم

«عِلْمُنَا عَلَى ثَلَاثَةِ أَوْجِهٍ: مَاضٍ، وَغَائِبٌ، وَحَادِثٌ؛ أَمَّا الْمَاضِي فَتَفْسِيرٌ وَأَمَّا الْغَائِبُ فَمَوْقُوفٌ، وَأَمَّا الْحَادِثُ فَقَدْ ذُفَّ فِي الْقُلُوبِ، وَنَقَرٌ فِي الْأَسْمَاعِ، وَهُوَ أَفْضَلُ عِلْمِنَا، وَ لَا نَبِيَّ بَعْدَ نَبِيِّنَا صلی الله علیه و آله؛ نایب چهارم امام مهدی علیه السلام می‌فرماید: به آن حضرت نوشتیم تا آنچه درباره حقیقت علم ایشان است برایم توضیح دهند. امام علیه السلام نوشت: «علم ما اهل بیت علیهم السلام بر سه نوع است: علم به گذشته و آینده و حادث. علم گذشته، تفسیر است و علم آینده، موقوف است و علم حادث، انداختن در قلوب، و زمزمه در گوش‌هاست. این بخش، بهترین علم ماست و بعد از پیامبر ما، رسول دیگری نخواهد بود»^۲.

روایت سوم

«لَوْ كُنْتُ بَيْنَ مُوسَى وَ الْخَضِرِ لَأَخْبَرْتُهُمَا أَنِّي أَعْلَمُ مِنْهُمَا وَلَا تَبْتَئُهُمَا بِمَا لَيْسَ فِي أَيْدِيهِمَا لِأَنَّ مُوسَى وَ الْخَضِرَ علیهم السلام أُعْطِيََا عِلْمَ مَا كَانَ وَ لَمْ يُعْطِيا عِلْمَ مَا يَكُونُ وَ مَا هُوَ كَائِنْ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ وَ قَدْ وَرِثْنَاهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَرِاثَةً؛ سیف تمار می‌گوید: جمعی از شیعه بودیم که در حجر (کنار خانه کعبه) خدمت امام صادق علیه السلام بودیم، آن حضرت فرمود: اگر من همراه موسی و خضر بودم

۱. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیه و آله، ج ۱، ص ۱۲۹.

۲. دلائل الإمامه، ص ۵۲۴، ح ۴۹۵. مدینه المعاجز، ج ۸، ص ۱۰۵، ح ۲۷۰. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، الخاتمة، ج ۸، ص ۲۳۳.

به آنها می‌گفتم که من از آن دو اعلم هستم و به آنها بدان چه در دست نداشتند خبر می‌دادم، زیرا به موسی و خضر علیه السلام علم آنچه بوده داده شده بود و به آنها علم آنچه می‌باشد و آن چه خواهد بود تا قیام ساعت نداده بودند و محققاً ما از رسول خدا آن را به خوبی ارث بردیم»^۱.

روایت چهارم

«مَبْلُغٌ عَلَيْنَا عَلَى ثَلَاثَةِ وُجُوهِ مَاضٍ وَغَايِرٍ وَحَادِثٍ فَأَمَّا الْمَاضِي فَمَقْسَرٌ وَأَمَّا الْغَايِرُ فَمَزْبُورٌ وَأَمَّا الْحَادِثُ فَقَدْزَفٌ فِي الْقُلُوبِ وَنَقَرٌ فِي الْأَسْمَاعِ وَهُوَ أَفْضَلُ عَلَيْنَا وَلَا نَبِيَّ بَعْدَ نَبِيِّنَا؛ علی سائی از امام موسی کاظم علیه السلام نقل می‌کند که ایشان فرمود: دانش ما از سه جهت است، علم به گذشته و آینده و آنچه در حال حاضر پدیدار می‌شود، اما راجع به گذشته برای ما تفسیر شده و اما راجع به آینده نوشته شده و اما آنچه پدید گردد گاهی در دل افتد و گاهی در گوش اثر کند، و این بهترین دانش ما است و در عین حال بعد از پیغمبر ما پیغمبری نیست»^۲.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۶۰.

۲. مرحوم مجلسی رحمته الله در کتاب مرآة العقول، در تفسیر این سه نوع علم می‌فرماید:

علم «ماضی» یعنی علمی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای اهل بیت علیهم السلام تفسیر کرده اند که شامل علومی از وقایع گذشته درباره انبیاء و امت‌های پیشین، و حوادثی که برای آنان اتفاق افتاده و خبر از شروع امور و عوالم است. مراد از علم «غایر»، علومی است که به امور آینده تعلّق می‌گیرد. لذا مراد از غایر، خبرهای حتمی است که مربوط به آینده جهان بوده و مختصّ به اهل بیت علیهم السلام است. بدین سبب ائمه علیهم السلام از آن به «موقوف» به معنای: مخصوص تعبیر کرده‌اند. مراد از علم «حادث»، علمی است، که با تجدّد احوال موجودات، تجدّد پیدا کرده و تفصیل مجملات است. توضیح اینکه این علم با دوروش بدون واسطه، یعنی «قذف فی القلوب» و روش با واسطه، یعنی: «نقر فی الاسماع» به ائمه معصومین علیهم السلام الهام می‌شود. لذا از آن جا که ادعای الهام الهی، ممکن است انسان را به توهم نبوت بپردازد، حضرت علیه السلام در پایان به این نکته اشاره دارد که پس از پیامبر ما، پیامبری نخواهد آمد. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول علیه السلام، ج ۳، ص ۱۳۶.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۲۶۴.

بر این اساس، مدعی وصایت بایستی از این سه نوع علم برخوردار بوده و بتواند مردم را از گذشته و حال و آینده باخبر سازد. این در حالی است که افرادی همچون احمد بصری از مسائل و علوم مربوط به حال ناتوان هستند تا چه رسد به گذشته و آینده!

ضمن اینکه؛ اگر بر فرض محال، وجود مهدیین پس از امام مهدی علیه السلام را پذیرفته و احمد بصری را اولین مهدی بدانیم، باز هم چیزی برای او در خصوص علم اوصیاء علیهم السلام اثبات نخواهد شد، زیرا این علم مختص به دوازده امام معصوم از اهل بیت علیهم السلام بوده و شامل تمامی فرزندان از نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی‌باشد. لذا امام صادق علیه السلام به یونس بن ظبیان فرمود:

«يَا يُونُسُ إِذَا أَرَدْتَ الْعِلْمَ الصَّحِيحَ فَعِنْدَنَا أَهْلُ الْبَيْتِ، فَإِنَّا وَرِثْنَاهُ، وَأَوْتَيْنَا شَرْعَ الْحِكْمَةِ وَفَصَّلَ الْخُطَابِ». فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَكُلُّ مَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ وَرِثَ مَا وَرِثَ عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ؟ فَقَالَ: «مَا وَرِثَهُ إِلَّا الْأَئِمَّةُ الْاِثْنَى عَشَرَ سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» قُلْتُ: سَمِعْتُهُ لِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ. قَالَ: «أَوَلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَبَعْدَهُ الْحُسَيْنُ وَالْحُسَيْنُ، وَبَعْدَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، وَبَعْدَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، وَبَعْدَهُ أَنَا، وَبَعْدِي مُوسَى وَلَدِي، وَبَعْدَ مُوسَى عَلِيُّ ابْنُهُ، وَبَعْدَ عَلِيٍّ مُحَمَّدٌ، وَبَعْدَ مُحَمَّدٍ عَلِيُّ، وَبَعْدَ عَلِيٍّ الْحَسَنُ، وَبَعْدَ الْحَسَنِ الْحُجَّةُ، اصْطَفَانَا اللَّهُ وَطَهَّرَنَا. وَأَوْتَيْنَا مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ؛ أَيِ يُونُسُ! أَكْرَ عِلْمٍ صَحِيحٍ رَأَى طَلَبِي بَدَانَ كَمَا نَزَدَ مَا أَهْلُ الْبَيْتِ اسْت. زِيْرَا كَمَا أَن عِلْمَ بِه عَنَوَان مِيرَاثَ بِه مَا رَسِيْدَه اسْت، وَ بِه مَا شَرْح حَكْمَتِ وَ فَصْل خُطَاب عَطَا شَدَه اسْت. يُونُس مَيْ كُوِيْد: مَن كُفْتَم: يَابِن رَسُوْل الله! أَيَا تَمَام أَنَا نَكَه از اهل بيت هستنْد آن عِلْم را ارث برده‌اند همانطور كه شما از علي و فاطمه به ميراث برده‌ايد؟! حضرت فرمود: آنرا به ارث نَمِي بَرْنْد مگر امامان دوازده‌گانه! يُونُس مَيْ كُوِيْد: عرض كردم: يابِن رَسُوْل الله! ايشان را براي من نام ببر! حضرت فرمود: اوّل

ایشان علی بن ابی طالب است و پس از او حسن و حسین و پس از او علی بن الحسین و پس از او محمد بن علی و پس از او من و پس از من موسی فرزندم و پس از موسی علی پسرش و پس از علی محمد و پس از محمد علی و پس از علی حسن و پس از حسن، حجت عجل الله تعالی فرجه است؛ خداوند ما را برگزیده است و تطهیر نموده است و به ما عنایت فرموده است آنچه را که به احدی از عالمیان نداده است»^۱.

بنابراین در بیان ائمه علیهم السلام، یکی از راه‌های شناخت اوصیاء رسول الله صلی الله علیه و آله علمی است که مختص به آنان بوده و شخصی غیر از ایشان از آن برخوردار نباشد. لذا درباره مؤلفه‌های جزئی این علم فرموده‌اند:

أَنْ يُسْأَلَ فَيُجِيبَ؛ به محض اینکه از او سؤال شد جواب دهد (از گذشته و حال و آینده).

أَنْ يُسْكَتَ عَنْهُ فَيَبْتَدِيَ؛ اگر سؤال کننده ساکت بود، بدون شنیدن سؤال به او پاسخ دهد.

يُخْبِرُ النَّاسَ بِمَا يَكُونُ فِي عَدِي؛ مردم را از حوادث آینده باخبر سازد.^۲

فَأَسْأَلُوهُ عَنِ تِلْكَ الْعِظَائِمِ؛ از او درباره اتفاقات مهم و بزرگ سؤال کنید.^۳

عُلِمْتُ الْمَنَایَا وَالْبَلَايَا وَالْأَنْسَابَ وَفَضْلَ الْخِطَابِ.^۴

نکته قابل توجه اینکه؛ چنانچه اتباع احمد بصری در پاسخ به این مؤلفه‌ها بگویند که کتب احمد بصری دربرگیرنده همه این مؤلفات است، گفته می‌شود:

۱. مختصر البصائر، ص ۳۲۹ و إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۲، ص ۱۸۲ و الإنصاف فی النص علی الأئمة الإثنی عشر علیهم السلام، ص ۴۶۷ و مجار الأنوار، ج ۳۶، ص ۴۰۴.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۲۸۵.

۳. عِظَائِمٌ: جمع عظيمة، عِظَائِمُ الْأُمُور: المصائب الشديدة والتَّوَابِتُ الكبيرة أندر بعظائم الأمور.

۴. نعمانی، الغيبة، ص ۱۷۳. ۵. المنایا والبلايا: آجال الناس ومصائبهم.

۶. الکافی، ج ۱، ص ۱۹۶.

اولاً هیچ دلیل و سندی مبنی بر نوشته شدن این کتاب‌ها و پرسش و پاسخ‌ها توسط احمد بصری وجود ندارد و طبق شهادت انصار احمد بصری در شاخه روایات سود، تمامی این کتاب‌ها نوشته شیوخ انصار مکتب می‌باشد.

ثانیاً بر اساس تقسیم بندی علم از دیدگاه ائمه معصومین علیهم‌السلام، محتوای کتاب‌های منسوب به احمد بصری با تقسیمات مذکور هیچ مطابقتی نداشته و حتی یک کلمه درباره گذشته (گذشته‌ای که در کتب تاریخ نباشد)، حال و آینده نیامده است.

ثالثاً محتوای کتاب‌های منسوب به احمد بصری سرشار از تناقضات، مغالطات، اقتباسات، التقاطات و نکات غیر علمی است. در حالی که اگر علم او به منبع وحی متصل بود، نباید در آن اختلافی پیدا می‌شد، چنانچه قرآن کریم فرمود: «وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا»؛ اگر این قرآن از نزد خدا بود اختلاف فراوانی در آن می‌یافتند.^۱

۴. معجزه

از جمله شاخصه‌های شناخت اوصیاء پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، برخورداری از معجزه است، لذا در مقام اثبات صحت ادعاء و همچنین در مقام احتجاج با منکرین، معجزه موضوعیت داشته و در ردیف قانون معرفت اوصیاء علیهم‌السلام، شمارش شده است. نتیجه معجزه الهی، القاء عجز و ناتوانی در برابر فرستاده الهی و تسلط ایشان بر دشمنان الهی است که قرآن کریم به این حقیقت اشاره فرموده و آورده است: «وَلِكِنَّ اللَّهَ يَسْلِطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ لیکن این خداوند است که رسولان خود را بر هر کس که بخواهد مسلط می‌کند که او بر هر چیزی قادر است.^۲



این تسلط، نشانه اتصال مدعی به وحی بوده و نشانگر صدق ادعاء خواهد بود. چنانچه در روایات نیز به این جنبه از کارآمدی معجزه تصریح فرموده و آمده است:

عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأبي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لَأَتِيَنَّ عَلَيَّ أَعْطَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْبِيَاءَهُ وَرُسُلَهُ وَأَعْطَاكُمْ الْمُعْجِزَةَ فَقَالَ «لِيَكُونَ دَلِيلًا عَلَى صِدْقِي مَنْ أَتَى بِهِ وَالْمُعْجِزَةُ عَلَامَةٌ لِلَّهِ لَا يُعْطِيهَا إِلَّا أَنْبِيَاءُهُ وَرُسُلُهُ وَحُجَجُهُ لِيُعْرِفَ بِهِ صِدْقُ الصَّادِقِ مِنْ كَذِبِ الْكَاذِبِ؛ ابا بصير می‌گوید: به امام صادق عليه السلام عرض کردم، به چه دلیلی، خداوند به انبیاء و رسولانش و به شما معجزه داد؟ فرمود: تا دلیلی بر صدق صاحب معجزه باشد و معجزه نشانه‌ای از خداوند است که آن را جز به پیامبران و فرستادگان و حجت‌های خود نمی‌دهد، تا به وسیله آن، راستگویی (مدعیان ارتباط با خدا) از دروغگویی (مدعیان دروغین) شناخته شود».^۱

با مراجعه به قرآن کریم، معرفی حجت‌های الهی با استفاده از معجزه مشاهده می‌گردد که در برخی موارد، با استفاده از معجزه، نوبت خود را معرفی کرده و در برخی موارد نیز با استفاده از معجزه، نبوت خود را اثبات کرده‌اند. به عنوان مثال در داستان حضرت عیسی عليه السلام آمده است که در هنگام نوزادی، به امر خداوند به سخن در آمد و خود را پیامبر خدا نامید:

«قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا؛ گفت: من بنده خدایم، مرا کتاب داده و پیغمبر کرده و هر جا که باشم با پرکتم کرده است، و به نماز و زکات ما دام که زنده باشم سفارشم فرموده است»^۲

۱. علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۲۲ والفصول المهمة، ج ۱، ص ۳۸۶ واثبات الهداة، ج ۱، ص ۱۴۷ و مدينة المعاجز، ج ۱، ص ۴۲.
۲. مریم، ۳۰-۳۱.

همچنین درباره نبوت موسی علیه السلام، شاهد آن هستیم که با استفاده از اعجاز الهی، به معرفی و اثبات نبوت خویش مبادرت فرموده است:

«ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمُ مُوسَى بِآيَاتِنَا إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ وَقَالَ مُوسَى يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ حَقِيقٌ عَلَى أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ؛ از پس آنها موسی علیه السلام

را با آیه‌های خویش بسوی فرعون و بزرگان او فرستادیم که درباره آن ستم کردند، بنگر سرانجام تبهکاران چگونه بود. موسی علیه السلام گفت ای فرعون من فرستاده پروردگار جهانیانم، سزاوارم بر اینکه درباره خدا جز حق نگویم، برای شما نشانه‌ای از پروردگارتان آورده‌ام، بنا بر این بنی اسرائیل را با من بفرست. فرعون گفت: اگر راست می‌گویی که نشانه‌ای آورده‌ای آن را بیاور. سپس موسی علیه السلام عصای خویش بیفکند که در دم اژدهایی بزرگ شد و دست خویش را برون آورد که در دید بینندگان سفید و نورانی می‌نمود»^۱.

از این روی، یکی از نشانه‌های شناخت امام و وصی پیامبر صلی الله علیه و آله، معجزه است که در روایات نیز بدان اشاره شده و امام صادق علیه السلام در بیان خصائص ائمه فرمود:

«عَشْرُ خِصَالٍ مِنْ صِفَاتِ الْإِمَامِ... وَيَكُونُ لَهُ الْمُعْجَزُ وَالِدَلِيلُ...؛ برای امام ده

صفت است... و برای او معجزه و دلیل است»^۲.

همچنین در روایتی دیگر، معجزه را راه شناخت امام دانسته است:

عَنْ مُهَلَّبِ بْنِ قَيْسٍ، قَالَ: قُلْتُ لِلصَّادِقِ علیه السلام: بِأَيِّ شَيْءٍ يَعْرِفُ الْعَبْدُ إِمَامَهُ؟ قَالَ: أَنْ يَفْعَلَ كَذَا. وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى حَائِطٍ، فَإِذَا الْحَائِطُ ذَهَبَ، ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى أَسْطُوَانَةٍ فَأَوْرَقَتْ مِنْ سَاعَتِهَا، ثُمَّ قَالَ: بِهِذَا يَعْرِفُ الْإِمَامَ؛ مُهَلَّبُ بْنُ قَيْسٍ

می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم؛ انسان با چه نشانه‌ای امام خود را می‌شناسد؟ فرمود: اینکه امام اینگونه کند: سپس دستش را بر روی دیوار گذاشت و در این هنگام دیوار حرکت کرد، سپس دستش را بر روی ستون و پایه گذاشت و در همان لحظه متلاشی شد. سپس فرمود: امام با این شناخته می‌شود.^۱

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مقام احتجاج با مرد یهودی و اثبات صدق وصایتش، خود را دارای معجزه آشکار دانست و فرمود:

«إِنَّ لَنَا حُجَّةً هِيَ الْمُعْجَزَةُ الْبَاهِرَةُ ثُمَّ نَادَى جِمَالَ الْيَهُودِ يَا أَيُّهَا الْجِمَالُ أَشْهَدِي لِمُحَمَّدٍ وَلَوْصِيَّهِ فَتَبَادَرَ الْجِمَالُ صَدَقْتَ يَا وَصِيَّ مُحَمَّدٍ وَكَذَبَ هَؤُلَاءِ الْيَهُودُ فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام هَؤُلَاءِ جِنْسٌ مِنَ الشُّهُودِ يَا ثِيَابَ الْيَهُودِ الَّتِي عَلَيْهِمْ أَشْهَدِي لِمُحَمَّدٍ وَلَوْصِيَّهِ فَتَنَطَّقَتْ ثِيَابُهُمْ كُلُّهَا صَدَقْتَ يَا عَلِيٌّ نَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ حَقًّا وَأَنْتَ يَا عَلِيٌّ وَصِيُّهُ حَقًّا؛ علی علیه السلام در احتجاج با مرد یهودی فرمود: همانا حجت ما همان معجزه نمایان است. سپس شتران مرد یهودی را مورد خطاب قرار داد و فرمود: ای شتران! به حقانیت محمد صلی الله علیه و آله و وصی او شهادت بده. سپس شترها پیشی گرفت و گفت: تصدیق می‌کنم تو را، تصدیق می‌کنم تو را ای وصی محمد صلی الله علیه و آله. این مرد یهودی دروغ می‌گوید. علی علیه السلام فرمود: این از عالم غیب است. ای لباس مرد یهودی که برتن او هستی! به حقانیت محمد صلی الله علیه و آله و وصی او شهادت بده. پس لباس او به سخن در آمد و گفت: تصدیق می‌کنم تو را، تصدیق می‌کنم تو را ای علی علیه السلام. شهادت می‌دهم که حقیقتاً محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا و تو حقیقتاً وصی او هستی.^۲

۱. دلائل الإمامة، ص ۲۵۰.

۲. معانی الأخبار، ص ۲۴ و إثبات الهداة بالانصوص والمعجزات، ج ۳، ص ۴۴۰ و بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۷.

بر اساس روایات، امام مهدی علیه السلام برای معرفی خود از انواع معجزات بهره جسته و از این رهگذر منکرین و مخالفین را مقهور خواهد ساخت. در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است:

«مَا مِنْ مُعْجَزَةٍ مِنْ مُعْجَزَاتِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ إِلَّا وَيُظْهَرُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مِثْلَهَا فِي يَدِ قَائِمِنَا لِإِثْمَارِ الْحُجَّةِ عَلَى الْأَعْدَاءِ؛ هیچ معجزه‌ای از معجزات انبیاء الهی و اوصیاء پیامبر صلی الله علیه و آله نیست مگر اینکه خداوند همانند آنان را به دست قائم ما علیه السلام ظاهر می‌کند تا اتمام حجتی بر دشمنان باشد».^۱

■ ادعای معجزه توسط احمد بصری

احمد الحسن بصری طی بیانیه‌ای اعلام کرد: «از تعدادی از علمائی که ریاست و زعامت طائفه شیعه را به عهده گرفته‌اند، خواستم که از من معجزه‌ای را بنابر آن طریقه‌ای که در جراید صادر شده از انصار امام مهدی علیه السلام ذکر کردم بخواهند، اما هیچ کس این کار را نکرد. به همین دلیل پدرم امام مهدی م ح م د بن الحسن العسکری علیه السلام به من دستور داد که چیزی که موضع را نسبت به امام علیه السلام بیان کند نشان دهم و هم چنین این مسائل را تبیین کنم که من وصی او هستم و اولین پسر او هستم که حکومت می‌کند و نیز اینکه باغی از باغ‌های بهشت هستم که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن خبر دادند می‌باشم. اولین معجزه‌ای که برای مسلمانان و برای تمام مردم اظهار می‌کنم، این است که من موضع قبر حضرت زهراء علیها السلام پاره تن حضرت محمد صلی الله علیه و آله را می‌دانم و این در حالی است که تمام مسلمانان اجماع بر این مسأله دارند که قبر حضرت زهراء علیها السلام مخفی است و هیچ کس جز حضرت مهدی علیه السلام از موضع آن اطلاع ندارد و ایشان مرا از موضع قبر مادرم فاطمه زهرا علیها السلام

۱. إثبات الهداة بالانصوص والمعجزات، ج ۵، ص ۳۲۸ و معجم أحادیث الإمام المهدي علیه السلام، ج ۳، ص ۳۸۰، ح ۹۳۱.



آگاه کردند. قبر ایشان چسبیده به قبر فرزندش امام حسن علیه السلام می باشد، گویی که حضرت در آغوش مادرشان قرار گرفته است»^۱.

با مطالعه و دقت نظر در متن بیانیه اعجاز احمد الحسن، نکاتی استخراج می گردد که برخی موارد اشاره می شود:

نکته اول: تاریخ نشانگر مدعیانی است که همانند احمد بصری، با این بیان که؛ علمای عصر از من معجزه بخواهند، یا معجزه ای همانند معجزه من بیاورند و... در صدد مطرح کردن خود بوده اند، که همواره با هوشیاری علماء و فقهاء شیعه، دسیسه آنان ناکام مانده است. به عنوان نمونه می توان به غلام احمد قادیانی اشاره کرد که علماء را به هموردی معجزه دعوت می کرده و گفت:

«فرضت للمخالفين صلة عشرة آلاف، إن يأتوا كمثل الاعجاز الاحمدى فى عشرين يوماً من غير خلاف، فما بارز أحد للجواب؛ برای مخالفین خود ده هزار سکه در نظر گرفتم تا در صورتی که همانند معجزه احمدی را تا بیست روز آینده بیاورند، به عنوان پاداش پرداخت کنم، اما هیچ جوابی از آنان دریافت نکردم»^۲.
وی پس از ناامیدی از پاسخ علماء، اعلام کرد:

«معجزه من این است که همه جا را طاعون فرا خواهد گرفت، اما من هیچگاه دچار مرض طاعون نمی شوم...»^۳. جالب اینکه وی در تاریخ با مرض طاعون به هلاکت رسید!

نکته دوم: چنانچه فقهای شیعه از احمد بصری درخواست معجزه اقتراحى نکرده اند، چه لزومی بر ارائه معجزه ابتدایی از سوی وی بوده است.

۱. «و أول معجزة أظهرها للمسلمين وللناس اجمعين هو أنى أعرف موضع قبر فاطمة عليها سلام بضعة محمد عليه السلام و جميع المسلمين مجمعين على أن قبر فاطمة عليها السلام مغيب لا يعلم موضعه الا الامام المهدي عليه السلام و هو أخبرى بموضع قبر أمى فاطمة عليها السلام». بیانیه اظهار قبر حضرت زهرا عليها السلام، یکم شوال سال ۱۴۲۴ هـ.ق.

۳. همان، ۹۹.

۲. مواهب الرحمن، ص ۱۰۲.

نکته سوم: به همان ضرورتی که در زمان دفن حضرت زهراء علیها السلام موضع قبر مخفی شد، الان نیز همان ضرورت به قوت خود باقی است. پس دلیلی ندارد که موضع شریف کشف سر شده و با وجود حاکمیت وهابیت تکفیری بر عربستان سعودی، موضع قبر فاش شود.

با حفظ نکات فوق، جهت بررسی و نقد معجزه ادعایی وی به نکاتی اشاره می‌گردد:

اولاً؛ این اعلام موضع، یک خبر است و جمله خبریه احتمال صدق و کذب دارد، پس چگونه و از کجای این جمله خبریه می‌توان بر مردم اقامه حجت کرد، در حالیکه شأنیت معجزه، جداسازی مدعی صادق از کاذب است!

ثانیاً؛ معجزه باید کار خارق العاده‌ای باشد که در توان دیگری نباشد، در حالیکه بیان چنین سخنان بی اساسی در توان همگان است.

ثالثاً؛ معجزه باید عوام فهم، خواص پذیر، آشکار و رسا باشد. لذا وقتی که ادعای احمد الحسن، بدور از شفافیت بوده و سرشار از ابهام است، چگونه ممکن است عوام و خواص مردم آن را بپذیرند، در حالیکه اثبات صدق ادعای او تنها با ارتکاب به حرام و نبش قبر است! (نعوذ بالله).

پرسش‌های درس

۱. نشانه‌ها و ودایع خداوند متعال را نام ببرید.
۲. شاخصه علم ودیعه داده شده به اوصیاء چیست؟
۳. ارتباط بین تکلم به زبان‌های مختلف با اثبات وصایت چیست؟
۴. دو نمونه از معجزات امام مهدی علیه السلام را نام ببرید.
۵. معجزه ادعایی احمد بصری را تشریح کنید.



درس دهم

ابهام زدایی از چند
حدیث منسوب به احمد

اتباع احمد بصری به جهت آنکه بتوانند جایگاه وی را مشروع جلوه دهند، تمامی کسانی که نامشان احمد بوده و در روایات ذکر شده‌اند را به احمدالحسن ربط داده و او را مصداق آن روایات می‌دانند. برخی از آن روایات مورد بررسی و نقد قرار می‌گیرد:

❁ بررسی روایت تولد دو احمد

اتباع احمد بصری با ارائه عبارتی از پاورقی شرح کافی ملا صالح مازندرانی، سعی در اثبات تولد فردی در یکی از روستاهای عراق را دارند که امام است. وی این عبارت را که به بعضی الافاضل (بعضی از دانشمندان) نسبت داده، در ذیل روایت امام باقر علیه السلام آورده است. نکته عجیب اینکه؛ علی ابو رغیف در کتاب الطريق الى الدعوة الیمانية، این عبارت را یکی از روایت‌های اشاره کننده به احمدالحسن دانسته است.^۱

در متن روایت امام باقر علیه السلام آمده است:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «لَمَّا وُلِدَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَى مَلَكٍ مِنْ قُرَيْشٍ فِيهِمْ هِشَامُ بْنُ الْمُغِيرَةِ وَالْوَلِيدُ بْنُ الْمُغِيرَةِ وَالْعَاصُ

۱. الطريق الى الدعوة الیمانية، ص ۲۷.

بُنْ هِشَامُ وَأَبُو وَجْزَةَ بُنْ أَبِي عَمْرٍو بْنِ أُمَيَّةَ وَعُتْبَةُ بْنُ رَبِيعَةَ. فَقَالَ: أَوْلَدَ فِيكُمْ مَوْلُودُ اللَّيْلَةِ؟ فَقَالُوا: لَا، قَالَ: فَوُلِدَ إِذَا بِفِلَسْطِينَ غَلَامٌ اسْمُهُ أَحْمَدُ بِهِ شَامَةٌ كَلَوْنِ الْحَزِّ الْأَدْكِيِّ، وَيَكُونُ هَلَاكُ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْيَهُودِ عَلَى يَدَيْهِ...؛ امام باقر عليه السلام

فرمود: آن هنگام که نبی خدا صلی الله علیه و آله به دنیا آمد، مردی از اهل کتاب به نزد گروهی از قریش آمد که در میان آنان هشام بن المغیره و الولید بن المغیره و العاص بن هشام و أبو وجزة بن أبی عمرو بن أمیة و عتبة بن ربیعة نیز حضور داشتند. به آنان گفت: آیا امشب در میان شما فرزندی به دنیا آمده است؟ گفتند نه! گفت پس حتما در فلسطین پسری متولد شده است که نامش احمد است و خالی به رنگ ابریشم سیاه دارد و هلاکت اهل کتاب و یهود به دست او می باشد»^۱.

همانطور که گفته شد؛ ملا صالح مازندرانی در توضیح این روایت، عبارت روایت گونه‌ای را با عنوان قول بعضی الافاضل آورده است که می‌گوید:

«و قال بعض الافاضل (فاضل استرآبادی) فی توجیه علم الرجل بذلك و توجیه قوله «فَوُلِدَ إِذَا بِفِلَسْطِينَ» بعد قولهم «لا» مذكور فی الكتب المنزلة علی الأنبياء المتقدمين عليه السلام یولد فی مكة رجل معصوم اسمه أحمد و کنيته أبو القاسم و كذلك فی قرية من العراق أحدهما نبی و الآخر امام؛ و بعضی از افاضل علماء در توجیه علم آن مرد یهودی به آن خبر و توجیه سخن وی به این که پس، از فلسطین متولد شده است، خبری را از کتب انبیاء گذشته نقل کرده‌اند به این مضمون که در مکه مردی متولد می‌شود که نامش احمد و کنیه‌اش ابوالقاسم است، همچنین در روستایی در عراق. یکی از آنان پیامبر است و دیگری امام است»^۲.

۱. شرح کافی - الأصول والروضة، ج ۱۲، ص ۴۰۰. ۲. همان.



درس دهم: ابهام‌زدایی از چند حدیث منسوب به احمد

در پاسخ به این برداشت نادرست گفته می‌شود:
 اولاً در روایت نقل شده از امام باقر علیه السلام، احتمال تولد این مولود در گفتار آن
 مرد یهودی، از فلسطین است، نه از عراق! که در مواجهه با پاسخ منفی قریش به
 اشتباه افتاده و گفت: «فَوَلَدَ إِذَا بِفِلَسْطِينَ».
 ثانیاً آن مرد یهودی، تولد از فلسطین را هم به عنوان پیشگویی برای آینده ذکر
 نکرده و اشاره‌اش به زمان حال بوده است. لذا وقتی گفتند در مکه به دنیا نیامده
 گفت: پس در فلسطین متولد شده است. پس نمی‌توان نام فلسطین را به قریه‌ای
 از عراق تأویل برده و آن را به عنوان یک پیشگویی برای متولد شدن فردی در
 آخرالزمان به نام احمد تلقی کرد.
 ثالثاً آنچه در پاورقی کتاب آمده است، عبارتی روایت‌گونه است که بدون
 اتصال به معصوم نقل شده و فاقد اعتبار می‌باشد.

❁ بررسی روایت دولت احمدیه

کتاب الزام الناصب، به نقل از «خطبة البيان» به پرچم محمدی و دولت
 احمدی اشاره کرده است که اتباع احمد بصری آن روایت را مصادره به مطلوب
 کرده و با استفاده از مشابهت اسمی و تقطیع روایت، در صدد سوء استفاده
 می‌باشند. در بخشی از این خطبه آمده است:

«فيظهر عند ذلك صاحب الراية المحمّدية و الدولة الأحمدية القائم
 بالسيف الحال الصادق في المقال يمهد الأرض و يحيى السّنة و الفرض
 سيكون ذلك بعد ألف و مائة و أربع و ثمانين سنة من سِنَى الفترة بعد
 الهجرة؛ در آن زمان، صاحب پرچم محمدی و دولت احمدی و قائم به
 شمشیر و راست‌گو در گفتار ظهور خواهد کرد. زمین را آماده می‌کند و سنت

رازنده می‌کند و این بعد از هزار و صد و هشتاد و چهار سال پس از هجرت

محقق می‌شود»^۱

در پاسخ گفته می‌شود که:

اولاً این روایت در کتب معتبر شیعی نیامده و برای اولین بار به نقل از محمد بن طلحة شافعی (از علمای اهل سنت) در کتاب الزام الناصب ذکر شده و پس از آن نیز در هیچ‌کدام از کتب شیعی ذکر نشده است.

ثانیاً این عبارت، بخشی از «خطبة البیان» است که بر اساس دیدگاه تمامی علمای شیعه، این خطبه؛ ساخته و پرداخته دست غالیان بوده و فاقد اعتبار است.^۲

۱. الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب عجل الله تعالی فرجه الشریف، ج ۲، ص ۱۹۷.

۲. دلایل عدم اعتبار خطبة البیان عبارتند از:

اولاً؛ خطبه در کتب روایی کهن ذکر نشده و دسترس‌ترین منبع به آن، کتاب الزام الناصب، نوشته علی یزدی حائری (۱۳۳۳ق) است. در این کتاب، سه نسخه و به عبارتی سه متن برای خطبة البیان ذکر شده است که هر یک با دیگری تفاوت‌های زیادی دارند. البته برای دو نسخه اول آن، منبعی ارائه نشده و نسخه سوم را به کتاب الدر المنظم فی السراة اعظم نوشته محمد بن طلحة شافعی، (۶۵۲ق) منتسب می‌کند که از علمای اهل سنت است. حائری یزدی، علی، الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب، ج ۲، ص ۲۳۲.

ثانیاً؛ مهم‌تر از سلسله سند این خطبه، راوی اصلی آن، یعنی «عبدالله بن مسعود» است که چند نکته درباره وی قابل توجه است:

۱. عبدالله بن مسعود پیش از خلافت امیرمؤمنان علیه السلام از دنیا رفته و با توجه به تصریح خطبه که، علی علیه السلام خطبة البیان را پس از خلافت خود در بصره یا کوفه ایراد کرده است، نمی‌توان گفت که در زمان حیات ابن مسعود بیان شده است.

۲. به اذعان علمای اهل سنت، هیچ‌گاه عبدالله بن مسعود از حضرت علی علیه السلام روایت نکرده است. المزنی، یوسف بن الزکی، تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ج ۱۶، ص ۱۲۱.

۳. سند این خطبه مرفوع است؛ یعنی بین ابن مسعود و شنونده خطبه، شخص یا اشخاصی وجود دارند و این مطلب، جای هیچ‌گونه توجیهی درباره نادرستی سند خطبه باقی نمی‌گذارد.

ثالثاً؛ در سند این خطبه، غیر از طوق بن مالک که هیچ روایتی از او نقل نشده، بلکه یکی از فرماندهان هارون الرشید است که در سال ۲۱۶ق از دنیا رفت، تمامی افرادی که در این کتاب به عنوان سند حدیث معرفی شده‌اند، همگی مجهول بوده و از ناشناخته‌های روایی هستند. تاریخ الطبری، ج ۸، ص ۳۲۳ و تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۲۴.

رابعاً؛ در برخی از روایات و همچنین بر اساس باور اکثر قریب به اتفاق علمای شیعه، سند خطبة البیان مخدوش بوده و آن را ساخته و پرداخته غلات شیعه دانسته‌اند:

ثالثاً در ادامه همین خطبه، اشاره به سال ظهور شده (سیکون ذلك بعد ألف و مائة و أربع و ثمانین سنة من سنۃ الفترۃ بعد الهجرة) و سالها از زمان آن می‌گذرد.

۱. علامه مجلسی رحمۃ اللہ علیہ آورده است: «همانا خطبة البیان و موارد مشابه آن در کتب ما نبوده و فقط در کتاب‌های غلات یافته می‌شود». قی، عباس، سفینة البحار، ج ۲، ص ۶۶۴ به نقل از بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۴۸.

۲. علامه قزوینی گفته است: «از جمله روایات دروغ که مخالفان امیر المؤمنین علیه السلام آورده‌اند، خطبه‌ای است که غلات افترا کرده‌اند و بر امیر المؤمنین علیه السلام منسوب نموده و آن را خُطْبَةُ النَّبِیِّان می‌نامند». قزوینی، ملا خلیل بن غازی، صافی در شرح کافی (ملا خلیل قزوینی)، ج ۲، ص ۴۴۰.

وی در خصوص رد خطبة البیان روایتی را از امام صادق علیه السلام آورده و بر آن استناد کرده است: عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ سَبَّاحِ الصَّيْرِفِيِّ - وَاسْمُهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْوَلِيدِ - عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، قَالَ: حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ قُتَيْبَةَ، قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَعِيسَى سَلْقَانُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَأَبْتَدَأْنَا، فَقَالَ: «عَجَبًا لِأَقْوَامٍ يَدْعُونَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام مَا لَمْ يَتَكَلَّمْ بِهِ قَطُّ، خُطِبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام النَّاسَ بِالْكُوفَةِ، فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُثْلِمِ عِبَادَهُ حَمْدَهُ، وَقَاطِرِهِمْ عَلَى مَعْرِفَةِ رُبُوبِيَّتِهِ». ای تعجب از جماعت‌هایی که ادعا می‌کنند بر امیر المؤمنین علیه السلام سخنی را که نگفته‌اند آن را هرگز؛ چرا که خطبه امیر المؤمنین علیه السلام به مردم کوفه به این روش بود که گفت: ستایش الله تعالی را است که به شواهد ربوبیت به دل‌بندگان خود انداخته ستایش خود را و جلی ایشان کرده شناخت صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز بودن خود را، بی حاجت به نظر ایشان، در کتاب الهی و قول رسول و حُجَج...

۳. مؤلف کتاب بشارة الاسلام می‌نویسد: «مستند صحیحی برای این خطبه نیافتم و هیچ‌کدام از محدثان بزرگ مانند کلینی، صدوق و شیخ طوسی آن را نقل نکرده‌اند و از این که علامه مجلسی با همه اطلاع و احاطه بر احادیث، این خطبه را نبیاورده است، نشانگری اعتمادی وی به این خطبه است». بشارة الاسلام، ص ۷۵، ح ۲۱۴.

۴. علامه نورالله شوشتری، از علمای به نام شیعه درباره این خطبه می‌گوید: «هنوز ایمان راوی خطبة البیان بر ما ظاهر نشده است، ضمن اینکه عبارات خطبة البیان بر وجهی که علماء معنی آن را فهمیده‌اند موافق قرآن و اصول مذهب نیست. پس بالضرورة می‌باید که نسبت آن عبارات بمحضرت امیر باطل باشد و چون راویان خطبة البیان مجهول است می‌توان گفت که آن خطبه را یکی از ایشان به آن حضرت نسبت داده باشد و یا به احتمال قوی، بعضی از عامه یا معتزله آن عبارات را به نام آن حضرت مشهور ساخته باشند تا عوام شیعه بنقل آن اقبال نمایند آنگاه اقبال ایشان را به نقل و روایت آن موجب تشنیع و تجهیل طایفه شیعه سازند و بر علماء ظاهر است که جمیع این اختلافات که در دین پیدا شد از احادیث کاذبه و اخبار موضوعه خارجیان و غلات است و در کتب رجال شیعه تنبیه بر روایات بسیار از غلات شیعه کرده‌اند». شوشتری، نورالله بن شریف الدین، الصوارم المتهرقة فی نقد الصواعق المتهرقة (لابن حجر الهیثمی)، ص ۸۹.

❁ بررسی روایت احمد ساق زرد

علی ابو رغیف در کتاب خود^۱ به روایاتی اشاره کرده است که به زعم خود، مؤید احمد الحسن می باشند. یکی از این روایات، روایت مربوط به جوانی است که دو ساق پای او زرد است و نامش احمد است. وی سعی بر آن دارد تا مصادره به مطلوب کرده و از این تشابه اسمی استفاده های لازم را انجام دهد. در پاسخ به این موضوع گفته می شود:

در خطبه لؤلؤیه که منسوب به امیرالمؤمنین علی علیه السلام است، از جوانی نام برده شده است که ساق پاهایش زرد رنگ بوده و نام وی احمد است. این فرد بر اساس تحلیل و شواهد تاریخی یکی از فرزندان بویه است که بعدها به همراه برادران خود، حکومت آل بویه را تأسیس نمود. در روایت آمده است:

«أَلَا وَإِنِّي طَاعِنٌ عَنْ قَرِيبٍ وَ مُتَطَلِّقٌ لِّلْمَغِيبِ فَأَرْهَبُوا الْفِتْنَ الْأُمَوِيَّةَ وَ الْمَمْلَكَةَ الْكُسْرَوِيَّةَ وَ مِنْهَا فَكَمٌ مِنْ مَلَايِمَةٍ وَ بَلَاءٍ مُتَرَاكِمٍ تَقْتُلُ مَمْلَكَةَ بَنِي الْعَبَّاسِ... قَوْلُهُ عليه السلام فِي الْخُطْبَةِ الْعَرَاءِ وَيَلُ لَأَهْلِ الْأَرْضِ إِذَا دُعِيَ عَلَى مَنَابِرِهِمْ بِاسْمِ الْمُلْتَجِي وَ الْمُسْتَكْفَى وَ لَمْ يُعْرِفِ الْمُلْتَجِي فِي الْقَائِمِهِ وَ لَكِنْ لَمَّا بَيَّنَّا صِفَتَهُمْ وَ جَدْنَا الْمُتَلَقَّ بِالْمُتَّقَى الَّذِي التَّجَا إِلَى بَنِي حَمْدَانَ ثُمَّ يَذْكُرُ الرَّجُلَ مِنْ رِبْعَةِ الَّذِي قَالَ فِي أَوَّلِ اسْمِهِ سَيْنٌ وَ مِيمٌ وَ يَعْقُبُ بِرَجُلٍ فِي اسْمِهِ ذَالٌ وَ قَافٌ ثُمَّ يَذْكُرُ صِفَتَهُ وَ صِفَةَ مُلْكِهِ وَ قَوْلُهُ عليه السلام وَإِنَّ مِنْهُمْ الْعُلَامَ الْأَصْفَرَ السَّاقِينَ اسْمُهُ أَحْمَدُ وَقَوْلُهُ عليه السلام وَيُنَادِي مُنَادِي الْجُرْحَى عَلَى الْفَتْلِ وَ دَفَنَ الرِّجَالِ وَ غَلَبَةَ الْهِنْدِ عَلَى السِّنْدِ وَ غَلَبَةَ الْفُقُصِ عَلَى السَّعِيرِ وَ غَلَبَةَ الْقِبْطِ عَلَى أَطْرَافِ مِصْرَ وَ غَلَبَةَ أُنْدُلُسَ عَلَى أَطْرَافِ إِفْرِيقِيَّةَ وَ غَلَبَةَ الْحَبَشَةِ عَلَى الْيَمَنِ وَ غَلَبَةَ الثُّرُكُ عَلَى خُرَّاسَانَ وَ غَلَبَةَ الرُّومِ عَلَى الشَّامِ وَ غَلَبَةَ أَهْلِ إِيْمِينِيَّةَ عَلَى إِيْمِينِيَّةَ وَ صَرَخَ الصَّارِخُ بِالْعِرَاقِ هُتَاكَ الْحِجَابِ وَ افْتُضَّتِ الْعِذْرَاءُ وَ ظَهَرَ عِلْمُ اللَّعِينِ الدَّجَالِ ثُمَّ



ذَكَرَ خُرُوجَ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: آگاه باشید که من بار سفر بسته‌ام و بزودی از این دنیا حرکت می‌کنم و به عالم غیب رهسپار می‌شوم، بنابراین شما در انتظار فتنه امویّه و سلطنت کسرویّه بوده باشید و منتظر بلاهای پی در پی و قتل در مملکت بنی عباس باشید... و فرمودند: وای بر اهل زمین، زمانی که بر روی منبرهایشان به اسم ملتجی و مستکفی دعوت شود و ملتجی شناخته نشود با القابش و لکن زمانی که صفت او را توصیف کردیم، او را ملقب به متقی می‌یابید که به بنی حمدان پناه برده است. سپس نام مردی از شهر ربیعّه را برد که در ابتدای اسم او سین و میم بود و پس از او از مردی نام برد که در نامش دال و قاف است، سپس صفت و صفت حکومتش را نام برد و فرمود همانا یکی از آنها جوانی است که ساق پاهایش زرد رنگ است و نامش احمد است. و فرمود: سپس منادی ندا می‌دهد به دو زخم و قتل، سپس دفن رجال و غلبه هند بر پاکستان و غلبه قفص بر فلسطین و غلبه قبط بر مصر و غلبه اندلس بر آفریقا و غلبه حبشه بر یمن و غلبه ترک بر خراسان و غلبه روم بر شام و... ظهور علم دجال اتفاق افتاده و پس از آن خروج قائم علیه السلام است.^۱

برای پاسخ به سؤال، ابتدا باید واژگان مطرح شده در متن روایت مورد بررسی قرار گیرد که عبارتند از:

المُلتجی: پناه برنده، پناه جو.

المُستکفی: أبو القاسم عبد الله ابن المکتفی ابن المعتضد، المستکفی بالله) خلیفه‌ای از خلفای عباسی در بغداد بود که از سالهای (۳۳۲ هـ.ق) تا (۳۳۴ هـ.ق) در سرزمین‌های اسلامی فرمان می‌راند. مدت خلافت وی یک سال و چهار ماه

بود، در سال (۳۳۴ ه.ق) از معزالدوله دیلمی شکست خورد و به زندان افتاد و در سال (۳۳۸ ه.ق) درگذشت.^۱

المُتقی: ابواسحاق (ابوالحق) ابراهیم متقی.^۲
بنی حمدان: آل حَمدان، سلسله‌ای شیعی مذهب از قبیله بَنبِ تَغْلِب که از حدود (۲۹۲ ه.ق) تا (۳۹۴ ه.ق) بر بخش‌هایی از شام و شمال عراق (جزیره) فرمان راندن.

ربیعہ: محل حکومت ابراهیم بن حمدان است.
احمد: یکی از سه فرزند بویه است که تأسیس دولت آل بویه به دست این سه برادر انجام یافت. اسامی آنان علی، حسن و احمد بود.^۳
با حفظ این مقدمه؛ بخشی از داستان قیام آل بویه به صورت مختصر عرض می‌شود تا بدینوسیله تحلیل تاریخی روایت مذکور مشخص گردد:

در سال (۳۳۲ ه.ق) هنگامی که «متقی»^۴ و «توزون»^۵ به طرف موصل رفته بودند، برادران بریدی^۶ از احمد بن بویه دعوت کردند که بر عراق حمله ببرد. احمد از طرف دیالمه به عراق حمله کرد اما برادران بریدی به او چنانکه وعده داده بودند، کمک نکردند و توزون از موصل برگشته و دیالمه را مغلوب ساخت و متقی از ترس او به موصل رفته و به ناصرالدوله (بنیان‌گذار حکومت بنی حمدان)^۷ پناه برد. اما

۱. اخبار الدوله العباسیه و فیہ اخبار العباس و اولاده، ص ۲۶۵. الدوله العباسیه. ص ۱۴۴.

۲. همان.

۳. تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۸۷.

۴. پس از وفات رضی، با اعمال نفوذ ابن رائق، امیرالامرای بغداد، ابوالحق ابراهیم بن المقتدر ملقب به المتقی بالله به خلافت رسید.

۵. متقی در سال (۳۳۱ ه.ق) شخصی به نام «توزون» از امیران و بزرگان ترک را به امیرالامرای برگزید.

۶. نام این خاندان برگرفته از شغل پدر آنان، ابوعبدالله حسن بن عبدالله بریدی، است که صاحب برید بصره بوده است.

۷. حسن بن ابی‌الهیجا (۳۵۸ ه.ق) ملقب به ناصرالدوله، پایه‌گذار سلسله حمدانیان (بنی حمدان) موصل است.

توزون بالاخره با سوگند و اظهار صلح خواهی خلیفه را به بغداد برگرداند و روز بعد او را کور کرد و «مستکفی» را به جای او به خلافت گذاشت.^۱

در همین ایام، احمد بن بویه به همراهی ابومحمد حسن بن محمد مهلبی در ۱۱ جمادی الاولی (۳۳۴ ه.ق) بدون جنگ بر بغداد دست یافت و با خلیفه به احترام تمام رفتار نمود. مستکفی نیز به او خلعت داد و احمد را به معزالدوله و برادرش علی را به عمادالدوله و برادر دیگرش حسن را به رکن الدوله ملقب گرداند.^۲ با دقت نظر در متن روایت و تاریخ مذکور، روشن می‌گردد که؛ اولاً آغاز روایت به فتنه کسروی و اموی و بنی عباس اشاره دارد و بلافاصله به ملتجی (متقی خلیفه)، اشاره شده است که پس از شکست، به بنی حمدان پناه برد و پس از او المستکفی به مقام خلافت رسید. در این بین احمد بن بویه که در سن جوانی بود به عراق ایران غلبه کرد و خون زیادی ریخته شد.

ثانیاً پس از اشاره به فتنه کسروی و اموی و قتل بنی عباس و ماجرای متقی و مستکفی و احمد، به موارد زیادی از فتنه‌های آخرالزمان اشاره شده است که پس از وقوع آن نوبت به ذکر وقایع قیام قائم می‌رسد.

بنابراین، روایت مذکور هیچ ارتباطی با احمد بصری و مسائل مربوط به عصر حاضر نداشته و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، مردم را از کشتار عصر بعد از خودش آگاه کرده است.

✽ بررسی روایت شعارهم احمد احمد

از جمله روایاتی که مورد سوء استفاده جریان احمد بصری قرار گرفته، روایتی است که در آن، شعار کنوز طالقان را «احمد احمد» دانسته است.^۳ در خصوص

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۸، ۳۸۳. کتاب تجارب الامم، ج ۲، ص ۳۰۲۲.

۲. تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۶۵۱. ۳. الطريق الى الدعوة الیمانی، ص ۲۶.

شعار گنجینه‌های طالقان دو نوع روایت در دست است که به جهت روشن شدن مسأله به هر دو اشاره می‌گردد.

الف. روایتی که شعار «احمد احمد» را به کنوز طالقان نسبت داده و برای اولین بار و آخرین بار در کتاب «منتخب الأنوار المضيئة في ذكر القائم الحجة (عجل الله تعالي فرجه)» تألیف علی بن عبد الکرم بهاء الدین نیلی نجفی (۸۰۳ ه.ق)، آمده و پیش از ایشان در هیچکدام از منابع روایی به آن اشاره نشده است:

وَعَنِ الْبَاقِرِ (ع) بِالطَّرِيقِ الْمَذْكُورِ يَرْفَعُهُ إِلَى جَابِرٍ قَالَ: «إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى كَنْزاً بِالطَّالِقَانِ لَيْسَ بِذَهَبٍ وَلَا فِضَّةٍ اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفًا خُرَّاسَانَ شِعَارُهُمْ أَحْمَدُ أَحْمَدُ يَقُودُهُمْ شَابٌّ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ عَلَى بَغْلَةٍ شَهْبَاءَ عَلَيْهِ عِصَابَةٌ خَرَاءُ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ عَابِرُ الْفُرَاتِ فَإِذَا سَمِعْتُمْ بِذَلِكَ فَسَارِعُوا إِلَيْهِ وَلَوْ حَبُوءًا عَلَى الثَّلَجِ؛ امام باقر (ع)

فرمود: همانا برای خداوند متعال گنج‌هایی در طالقان است که از طلا و نقره نیستند. آنان دوازده هزار نفر از خراسان هستند که شعارشان احمد احمد است. رهبر آنها جوانی از بنی هاشم سوار بر قاطری سپید رنگ است و پیشانی بندی قرمز رنگ بر سر بسته است، گویی به او می‌نگرم که از رود فرات هم می‌گذرد اگر شنیدید او از فرات می‌گذرد بسوی او بشتابید حتی اگر مجبور باشید سینه خیز بر روی یخها حرکت کنید».^۱

در بررسی این روایت گفته می‌شود:

اولاً روایت حاضر دارای تهافت بوده و صدر و ذیل آن با یکدیگر ارتباطی ندارند. چنانچه در ابتدای این روایت از گنج‌های طالقان سخن به میان آمده و بلا فاصله و بدون هیچ مناسبتی از دوازده هزار نیرو از جانب خراسان با شعار احمد احمد صحبت شده است. از ظاهر روایت معلوم می‌شود که این افراد با شعار احمد احمد، ارتباطی با طالقان نداشته، بلکه آنان خراسانی خواهند بود.

۱. منتخب الأنوار المضيئة في ذكر القائم الحجة (عجل الله تعالي فرجه)، ص ۱۹۵.

ثانیاً این روایت، بعدها توسط مرحوم نیلی نجفی در کتاب سرور أهل الإيمان فی علامات ظهور صاحب الزمان علیه السلام، اصلاح شد و شعار اهل خراسان را با عنوان «یا ثارات الحسین» درج نموده و نامی از احمد در میان نیست.^۱ این بدین معناست که نویسنده در کتاب بعدی خود به اشتباه صورت گرفته در روایت متوجه شده و آن را اصلاح کرده است.

ب. شعار کنوز طالقان با عبارت «یا ثارات الحسین» در کتاب‌های متعددی همچون؛ ریاض الأبرار فی مناقب الأئمة الأطهار، بحار الأنوار، سفینة البحار و سرور أهل الإيمان فی علامات ظهور صاحب الزمان علیه السلام آمده است:

وَبِالْإِسْنَادِ يَرْفَعُهُ إِلَى الْفَضْلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ لَهُ كُنْزُ بِالطَّلَقَانِ

مَا هُوَ يَذْهَبُ وَلَا فِضَّةٌ... شَعَارُهُمْ يَا ثَارَاتِ الْحُسَيْنِ؛ امام صادق علیه السلام فرمود:

«مهدی علیه السلام گنجی در طالقان دارد که از طلا و نقره نیست... شعارشان

یا ثارات الحسین علیه السلام است».^۲

با توجه به هر دو روایت، سند و متن روایت دوم از اتقان بیشتری برخوردار است اما با این وجود، احمد بصری دچار ترجیح بلا مرجح شده و به جهت دست یابی به اغراض خود، روایت اول را انتخاب کرده است.

❖ بررسی روایت احمد و عبدالله و مهدی

یکی دیگر از روایاتی که جریان احمد بصری سعی در مطابقت آن با احمد بصری را دارند، روایت حذیفه بن یمان است^۳ در این روایت آمده است:

۱. سرور أهل الإيمان فی علامات ظهور صاحب الزمان علیه السلام، ص ۹۷.

۲. ریاض الأبرار فی مناقب الأئمة الأطهار، ج ۳، ص ۱۸۲ و بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۰۸، باب ۲۶ و الزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب عجل الله تعالی فرجه الشریف، ج ۲، ص ۲۴۴ و سفینة البحار، ج ۵، ص ۴۵ و سرور أهل الإيمان فی علامات ظهور صاحب الزمان علیه السلام، ص ۹۷.

۳. الطريق إلى الدعوة الیمانی، ص ۲۶.

عَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَذَكَرَ الْمَهْدِيَّ فَقَالَ: «إِنَّهُ يُبَايِعُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ اسْمُهُ أَحْمَدُ وَعَبْدُ اللَّهِ وَالْمَهْدِيُّ فَهَذِهِ أَسْمَاؤُهُ ثَلَاثُهَا؛ حَذِيفَةُ بْنُ يَمَانَ مَيَّ كَوَيْدٍ: از رسول الله ﷺ شنیدم که درباره مهدی علیه السلام می فرمود: همانا بین رکن و مقام با او بیعت می کنند و اسمش احمد و عبد الله و مهدی است. این سه اسم نام های او می باشند»^۱.

در پاسخ به این سخن گفته می شود:
اولاً این روایت در برخی از منابع دیگر شیعه به گونه ای دیگر نقل شده و به جای نام «احمد»، «محمد» درج شده است. به عنوان نمونه در کتاب الخرائج و الجرائع، نوشته قطب الدین راوندی (۵۷۳ ه.ق) آمده است:

وَعَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَقَدْ ذَكَرَ الْمَهْدِيَّ فَقَالَ: «إِنَّهُ يُبَايِعُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ اسْمُهُ مُحَمَّدٌ وَعَبْدُ اللَّهِ وَالْمَهْدِيُّ فَهَذِهِ أَسْمَاؤُهُ ثَلَاثُهَا»^۲.

همچنین در کتاب منتخب الأنوار المضيئة فی ذکر القائم الحجة علیه السلام، نوشته مرحوم نیلی نجفی آمده است:

«وَقَدْ ذُكِرَ الْمَهْدِيُّ أَنَّهُ يُبَايِعُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ اسْمُهُ مُحَمَّدٌ وَعَبْدُ اللَّهِ وَ الْمَهْدِيُّ»^۳.

لذا با توجه به اینکه این روایت دارای نسخه بدل است، باید به دلیل رجحان نسخه الغيبة طوسی بر سایر نسخه ها اشاره می شد تا این عمل مصداق ترجیح بلا مرجح نباشد.

ثانیاً به فرض اینکه نسخه الغيبة دارای مرجحاتی باشد، صرف مشابهت اسمی، دلیل بر تطبیق نبوده و علاوه بر آن، در ابتدای روایت نیز تصریح به آن شده

۱. طوسی، الغيبة، ص ۴۵۴، ح ۴۶۳.

۲. الخرائج والجرائع، ج ۳، ص ۱۱۴۹.

۳. منتخب الأنوار المضيئة فی ذکر القائم الحجة علیه السلام، ص ۲۵.



درس دهم: ابهام‌زدایی از چند حدیث منسوب به احمد

است که فرد بیعت گیرنده، مهدی علیه السلام است^۱ و طبق روایات معتبر، مشخص گردیده است که مراد از مهدی این امت، امام دوازدهم علیه السلام است.

ثالثاً نام احمد اختصاص به یک وصی ندارد تا از این روی احمد بصری بتواند با داخل دانستن خود در جمع اوصیاء، از این تشابه اسمی سوء استفاده کند. چنانچه در روایات مشاهده می‌شود که سایر اوصیاء علیهم السلام نیز نامشان احمد بوده است. به عنوان نمونه در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْأَرْجَانِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ الْعَبْدُ الصَّالِحُ علیه السلام فَقَالَ يَا أَحْمَدُ أَفْعَلْ كَذَا فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ اسْمُهُ فَلَانٌ فَقَالَ بَلِ اسْمُهُ أَحْمَدُ وَمُحَمَّدٌ؛ عبدالله ارجانی می‌گوید که نزد امام صادق علیه السلام بودم تا اینکه عبد صالح، امام موسی کاظم علیه السلام وارد شد. امام صادق علیه السلام به ایشان فرمود: ای احمد! فلان کار را انجام بده. عرض کردم، فدایت شوم! اسمش چیز دیگری است. امام فرمود: بلکه اسمش احمد و محمد است.^۲

❁ بررسی روایت و من البصرة احمد بن ملیح

احمد بصری سعی بر آن دارد تا با استفاده از تقطیع، خود را همان احمد بن ملیح مذکور در روایت بداند که اهل بصره بوده و جزو یاران امام مهدی علیه السلام است. در این روایت آمده است:

عن الصادق علیه السلام: «وَمِنَ الْبَصْرَةِ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ الْأَعْظَفِ بْنِ سَعْدٍ، وَأَحْمَدُ بْنُ مُلَيْحٍ وَحَمَّادُ بْنُ جَابِرٍ».^۳

۱. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «فیه مهدی امتی محمدی الذی ینزل الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً، والله إني لأعرف من یبایعه بنی الزکین والمقام وأعرف أسماء آبائهم وقبائلهم». مهدی اتم در میان [اُمّه] محمد است که زمین را از عدل و داد آکنده سازد، همچنان که از ظلم و جور پر شده باشد. به خدا سوگند من کسانی را که در میان رکن و مقام با او بیعت می‌کنند، می‌شناسم و اسامی پدران و قبایلشان را نیز می‌دانم. کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، باب ۲۴، ص ۲۸۴، ح ۳۷. طوسی، الغيبة، ص ۵۷.

۲. بشارت الاسلام، ص ۱۸۱. دلائل الامامة، ص ۳۱۸.

۳. بشارت الاسلام، ص ۱۸۱. دلائل الامامة، ص ۳۱۸.

احمد بصری این روایت را تقطیع نموده و چنین آورده است: «... و من البصره... احمد...»^۱ تا مخاطب متوجه نام پدر احمد مذکور در روایت نشود. زیرا نام پدر احمد الحسن، اسماعیل است و نام پدر احمد مذکور در روایت مُلیح است! در ادامه به روایتی دیگر اشاره کرده و باری دیگر با تقطیع عبارت، سعی در اثبات این تطبیق دارد. در این روایت آمده است: «اسمعوا أبین لكم أسماء أنصار القائم إن أولهم من أهل البصره و آخرهم من الأبدال فالذين من أهل البصره رجلاں اسم أحدهما علی و الآخر محارب و رجلاں من قاشان عبد الله و عبید الله؛ پس گوش کنید که نام انصار قائم علیه السلام را برایتان می‌گویم. نخستین آنها از بصره و آخرین آنها از ابدال هستند، اما از بصره دو نفرند؛ علی و محارب، و دو نفر از کاشان؛ عبد الله و عبید الله»^۲.

احمد بصری این روایت را چنین تقطیع کرده و آورده است: «إن أولهم من أهل البصره و آخرهم من الأبدال...»^۳ در حالی که در ادامه روایت، نام آن دو نفر از اهالی بصره را علی و محارب دانسته و احمد بصری از ذکر نام آن دو امتناع کرده است تا امر را برای مخاطب مشتبه سازد.

❁ بررسی روایت اسم یخفی و اسم یعلن

در روایتی از امیرالمومنین علیه السلام، برای قائم علیه السلام دو نام مخفی و آشکار ذکر شده است. احمد بصری با استناد به این روایت، اسمی را که مخفی بوده و نامش احمد است را به خود اختصاص داده و نام دیگری را که علنی می‌باشد و محمد است را به امام دوازدهم علیه السلام منسوب می‌کند. چنانچه گفته است: «و احمد هو

۱. بیان الحق والسداد من الأعداد، ص ۲۰.

۲. إلزام الناصب في إثبات الحجج الغائب عجل الله تعالى فرجه الشريف، ج ۲، ص ۱۶۵.

۳. بیان الحق والسداد من الأعداد، ص ۲۰.

اسم المهدی الاول و محمد اسم الامام المهدی عجله الله تعالی فرجه کما تبین من وصیة رسول الله صلی الله علیه و آله.^۱

در این روایت آمده است: **وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عجله الله تعالی فرجه وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ: «يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ وَلَدِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَبْيَضُ اللَّوْنِ مُشْرَبٌ بِالْحَمْرَةِ مُبْدَحُ الْبَطْنِ عَرِيضُ الْفَخَذَيْنِ عَظِيمُ مُشَاشِ الْمُنْكِبَيْنِ بَظْهَرِهِ شَامَتَانِ شَامَةٌ عَلَى لَوْنِ جِلْدِهِ وَشَامَةٌ عَلَى شِبْهِ شَامَةِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله لَهُ أَسْمَانِ اسْمُ يَخْفَى وَاسْمُ يَعْلُنُ فَأَمَّا الَّذِي يَخْفَى فَأَحْمَدُ وَأَمَّا الَّذِي يَعْلُنُ فَمُحَمَّدٌ؛** امیر المؤمنین عجله الله تعالی فرجه بر فراز منبر فرمودند: در آخر الزمان فرزندی از من ظهور خواهد کرد که سفید روی متمایل به سرخی است. شکمش پهن و پیشانی‌اش کشیده و شانه درشت است. دو خال دارد. یک خال به رنگ پوستش و خال دیگر شبیه خال پیامبر صلی الله علیه و آله. برای او دو نام است؛ یکی از آن اسامی نهان می‌شود و دیگری آشکار می‌شود، اما آن نام که نهان می‌شود احمد و آن نام که آشکار می‌شود محمد است...»^۲

در پاسخ به این ادعا گفته می‌شود:

اولاً مفروض روایت، قضیه مهمله نبوده و مراد روایت از «رجل من ولدی» شخصیت واحده است و درباره یک فرد سخن به میان آمده و بلافاصله درباره آن یک شخص متعین توضیح می‌دهد. لذا نمی‌توان ادعا کرد که مراد از دو اسم، دو شخصیت جداگانه است. چنانچه در توصیف نشانه‌های آن یک شخص گفته است: **«أَبْيَضُ مُشْرَبٌ حُمْرَةً مُبْدَحُ الْبَطْنِ عَرِيضُ الْفَخَذَيْنِ عَظِيمُ مُشَاشِ الْمُنْكِبَيْنِ بَظْهَرِهِ شَامَتَانِ شَامَةٌ عَلَى لَوْنِ جِلْدِهِ وَشَامَةٌ عَلَى شِبْهِ شَامَةِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله»**.

ثانیاً امام عجله الله تعالی فرجه از دو فعل مضارع «یخفی و یعلن» استفاده کرده و چنین بیان می‌کند که این دو نام به مرور زمان مخفی یا آشکار خواهند شد. لذا این برداشت اشتباه است که اسم «احمد و محمد» را از ابتدا مخفی یا آشکار بدانیم، زیرا

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۶۵۳.

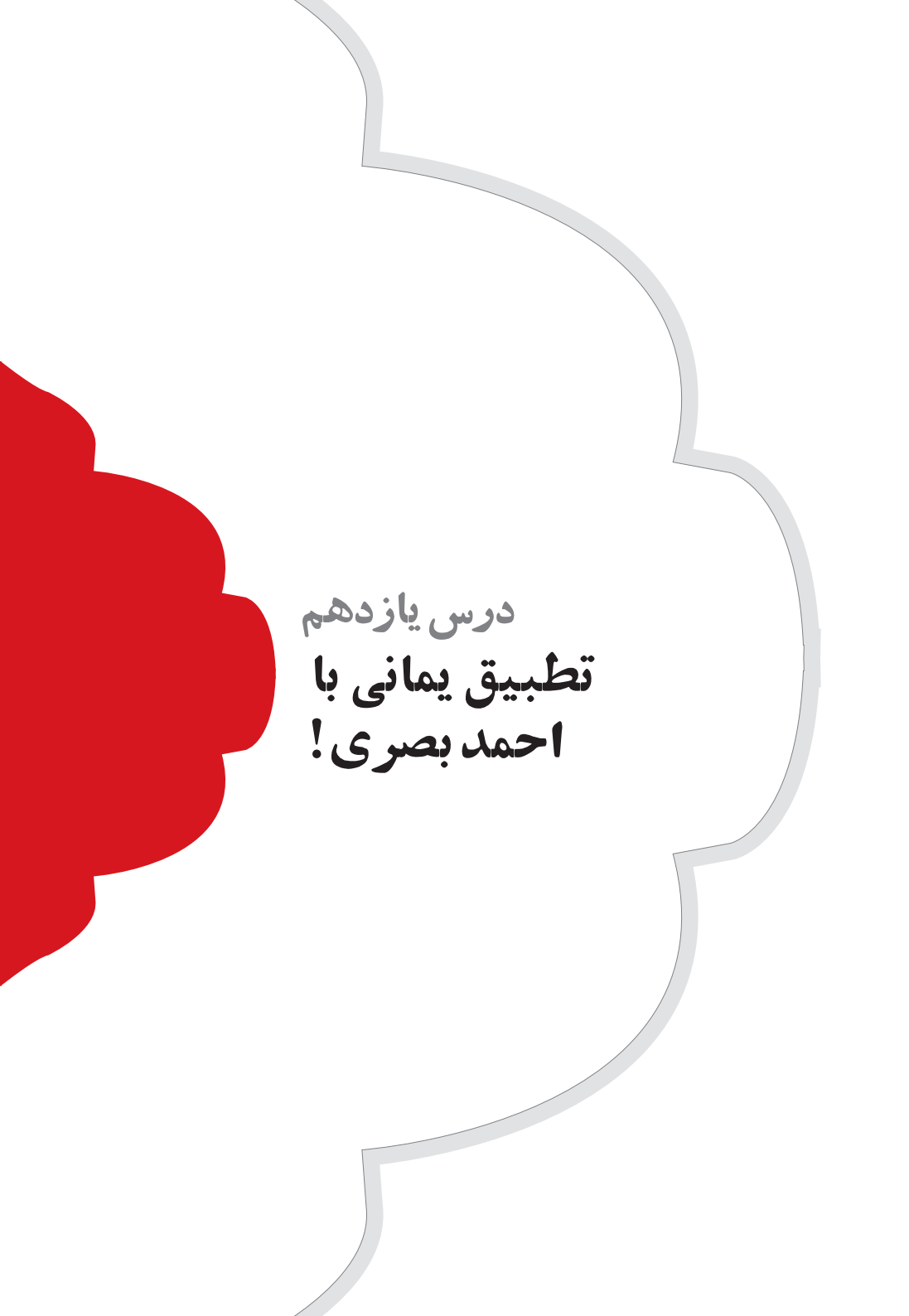
۱. بیان الحق و السداد من الأعداد، ص ۲۰.

چنانچه مراد امام عليه السلام مخفی بودن از ابتدای امر بود، بایستی آن دو کلمه را به صورت صفت مشبّهة «اسمٌ خفی - اسم پنهان» و «اسمٌ علّی - اسم آشکار» می‌آوردند تا دلالت بر ثبوت کرده و مخفی بودن یا آشکار بودن آن دو را از ابتدای امر اعلان می‌کرد.

بنابراین؛ از بیان این دو اسم، اراده یک فرد شده که یکی از این اسامی به مرور زمان پنهان می‌شود و نام دیگر نیز به مرور زمان علنی می‌شود. چنانچه در حال حاضر نیز هنوز نام «محمد» در بین مردم علنی نشده و ممکن است در آینده علنی گردد.

پرسش‌های درس

۱. روایت تولد دو احمد را توضیح داده و پاسخ دهید.
۲. خطبه دولت احمدیه را توضیح داده و پاسخ دهید.
۳. خطبه مربوط به احمد ساق زرد را توضیح داده و پاسخ دهید.
۴. روایت شعارهم احمد احمد را توضیح داده و پاسخ دهید.
۵. روایت مربوط به احمد بن ملیح را توضیح دهید.
۶. روایت اسم یخفی را توضیح داده و پاسخ دهید.



درس یازدهم
تطبیق یمانی با
احمد بصری!

احمد بصری در ابتدای دعوت انحرافی خود، یمانی را یکی از زیر دستان و مبلغین تحت فرمانش معرفی کرده و خود را یمانی نمی‌دانست. چنانچه در بیانیه معرفی یمانی آورده است:

«ای مردم بدانید که یمانی کسی نیست جز دست راست من، که دعوت کننده به سوی امر من است و مردم را به راه خدا، که من با ارشاد و راهنمایی پدرم امام مهدی علیه السلام در آن مسیر هستم هدایتگری می‌کند. اگر روزی از روزها، کسی که بر یمین من بوده، از راه مستقیم به چپ یا راست منحرف شود، در او بداء حاصل می‌شود و به حقیقت گمراه و منحرف از راه مستقیم الهی شده و به راه جحیم دعوت کرده، ابلیس و سربازانش از انس و جن به او وحی می‌کنند»^۱.

وی در این متن به دو مساله اعتراف کرده است:

۱. اینکه یمانی فردی غیر از احمدالحسن است.

۲. امکان انحراف یمانی وجود دارد که با این حساب، هدایتگر بودن یمانی،

تشکیکی خواهد بود، نه یقینی!

وی بعدها خود را مصداق یمانی در روایات دانست و اعلام کرد: «و امری

أبین من الشمس فی رابعة النهار وإنی أول المهديین و الیمانی الموعود؛ و امر من

۱. «فاعلموا أيها الناس أنه لا یمانی الاکان لی کیمینی داعی لأمری هادی لصراط الله الذی أسیر علیه یارشاد أبی الإمام المهدی محمد بن الحسن علیه السلام...». بیانیه، لا یمانی الاکان لی کیمینی، ۲۸/۸/۱۳۸۳ ه.ش.

روشن‌تر از خورشید در وسط روز است و من اولین مهدیین و همان یمانی موعود هستم^۱ و به تبع این ادعای جدید، یمانی را از بصره و نامش را احمد دانسته و گفت: «الیمانی اسمہ احمد و من البصره؛ اسم یمانی احمد است و از بصره می‌باشد»^۲.

این درحالی است که برخی از روایات، اشاره به این مسأله دارند که حتی یک یاری کننده از بصره برای حضرت نخواهد بود، چه رسد به اینکه شخصی با یاران خود از آنجا قیام کرده و به حضرت یاری رساند! به عنوان نمونه:

روایت اول

عن جعفر بن محمد علیه السلام أنه قال لقوم من أهل الكوفة: «ما يقوم مع قائمنا من أهل الكوفة إلا خمسون رجلاً، وما من بلدة إلا ومعه طائفة أهل البصرة فإنه لا يخرج معه منهم انسان؛ همراه قائم ما فقط پنجاه نفر از کوفه قیام خواهد کرد و هیچ سرزمینی نیست مگر اینکه گروهی به یاری وی می‌شتابند الا اهل بصره، پس همانا حتی یک انسان به همراه قائم خروج نمی‌کند»^۳.

روایت دوم

بِإِسْنَادٍ يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ إِلَى أَنْ قَالَ... «مَا مِنْ بَلَدَةٍ إِلَّا يَخْرُجُ مَعَهُ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ إِلَّا أَهْلَ الْبَصْرَةِ فَإِنَّهُ لَا يَخْرُجُ مَعَهُ مِنْهَا أَحَدٌ؛ هیچ سرزمینی نیست مگر اینکه گروهی به یاری امام دوازدهم علیه السلام بشتابند مگر اهل بصره. پس همانا هیچکسی از آنجا با او قیام نمی‌کند»^۴.

۱. بیانیه، ۱۳۸۴/۳/۹، ه.ش.

۲. المتشابهات، ج ۴، ص ۴۶.

۳. شرح الاخبار، ص ۳۶۶.

۴. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۰۷.

■ گذری بر روایات یمانی

با مروری چند به منابع شیعه و سنی، با شخصیتی با عنوان «یمانی» آشنا می‌شویم. برخی از روایات، او را جزو علائم حتمی و روایات دیگر آن را در ردیف نشانه‌های عمومی دانسته‌اند. اما آنچه با دقت نظر به دست می‌آید، ابهام بیش از انتظار، درباره یمانی است که همین ابهام، علامت بودن او را زیر سؤال برده و توان مُعَرِّف بودن را از او سلب کرده است، زیرا به خوبی می‌دانیم که مُعَرِّف باید شناخته شده‌تر و آشکارتر از مُعَرِّف باشد تا بتواند هدایت‌کننده و راهگشا شود. و خداوند متعال نیز هر گاه درباره نشانه‌های خود سخن به میان آورده، آنها را با شاخصه «روشن و آشکار» معرفی کرده است. به عنوان نمونه می‌فرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ»؛ و در حقیقت ما به موسی نه نشانه آشکار دادیم.^۱ همچنین علامات خود را هدایتگر دانسته و فرموده است: «وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ»؛ و نشانه‌های دیگری (در زمین قرار داد) و آنان به وسیله ستاره راه می‌یابند.^۲ و نیز روایات متعددی به این مساله تصریح کرده و امر ظهور و علائم مربوط به آن را، امری روشن و بدور از هرگونه ابهامی معرفی کرده‌اند. به عنوان نمونه به دو روایت اشاره می‌شود:

امام باقر علیه السلام فرمود: «اسْكُنُوا مَا سَكَنَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أَيْ لَا تَخْرُجُوا عَلَى أَحَدٍ فَإِنَّ أَمْرَكُمْ لَيْسَ بِهِ حَقَاءٌ إِلَّا إِنَّهَا آيَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَيْسَتْ مِنَ النَّاسِ إِلَّا إِنَّهَا أَصْوَابُ مِنَ السَّمْسِ لَا تَخْفَى عَلَى بَرٍّ وَلَا فَاجِرٍ أَتَعْرِفُونَ الصُّبْحَ فَإِنَّهَا كَالصُّبْحِ لَيْسَ بِهِ حَقَاءٌ؛ امام باقر علیه السلام فرمود: تا زمانی که آسمان و زمین ساکن و بدون تحرک هستند، شما نیز تحرکی نداشته باشید. یعنی بر کسی اجتماع نکنید. امر شما مخفی نخواهد بود، همانا آن نشانه ای از خداوند است، نه اینکه نشانه ای از مردم باشد. آگاه

باشید که آن روشن تر خورشید است که بر خوب و بد مخفی نخواهد بود. آیا صبح را می شناسید؟ پس همانا آن همانند صبح است که مخفی نیست»^۱. همچنین در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است:

«وَلْتَرْفَعَنَّ اثْنَتَا عَشْرَةَ رَايَةً مُشْتَبِهَةً لَا يُدْرِي أَيُّ مِنْ أَيِّ قَالٍ فَبَكَيْتُ ثُمَّ قُلْتُ فَكَيْفَ نَصْنَعُ قَالَ فَانْظُرْ إِلَى سَمْسٍ دَاخِلَةٍ فِي الصُّفَّةِ فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ تَرَى هَذِهِ السَّمْسُ قُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ وَاللَّهِ لَأَمْرُنَا أَتَيْنُ مِنْ هَذِهِ السَّمْسِ؛ مفضل بن عمر گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: همانا دوازده پرچم مشتبهِ برافراشته گردد که هیچ يك از دیگری تشخیص داده نشود (حق از باطل شناخته نشود). مفضل گوید: من گریستم و عرض کردم: پس ما چه کنیم؟ حضرت به شعاعی از خورشید که در ایوان تابیده بود اشاره کرد و فرمود: این آفتاب را می بینی؟ عرض کردم: آری، فرمود: بخدا قسم که امر ما از این آفتاب روشن تر است»^۲.

نکات حدیثی:

نکته اول: پس از تتبع کامل در روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از منابع شیعه و سنی، هیچ سخنی از ایشان درباره یمانی مشاهده نمی شود، درحالیکه درباره سفیانی و صیحه و سایر علائم مرتبط با ظهور، روایات قابل توجهی به یادگار مانده است. از امیرالمومنین علیه السلام نیز، روایتی درباره یمانی یافت نشد، مگر روایتی مرسله در کتاب سرور أهل الإيمان فی علامات ظهور صاحب الزمان (۸۰۰ هـ.ق) که روایت مذکور را برای اولین بار ذکر کرده و پیش از این کتاب، هیچکدام از منابع حدیثی شیعه به این روایت اشاره نکرده اند.^۳

۱. الغیبة للنعمانی، ص ۲۰۰.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۹.

۳. «إِذْ أَقْبَلْتُ حَيْلَ الْيَمَانِي وَالْخُرَّاسَانِي يَسْتَبِقَانِ كَأَنَّهُمَا فَرَسِي رَهَانٍ». سرور أهل الإيمان فی علامات ظهور صاحب الزمان عج، ص ۵۳.

همچنین از امام حسن و امام حسین و امام سجاد (علیهم السلام) نیز هیچ روایتی درباره یمانی مشاهده نمی‌شود، درحالی‌که درباره سایر علائم و حوادث مرتبط با ظهور، روایاتی صادر فرموده‌اند.

بیشترین روایت صادر شده درباره یمانی؛ از امام صادق (ع) و سپس از امام باقر (ع) است و پس از ایشان، روایات مربوط به یمانی رو به کاهش رفته است، به طوری که از امام کاظم (ع) هیچ روایتی درباره یمانی وجود ندارد و از امام رضا (ع)، تنها یک روایت^۱ و از امامان پس از ایشان، هیچ روایتی درباره یمانی صادر نشده است. حتی در هیچ‌کدام از توقیعات صادر شده از امام زمان (ع) نیز به مساله یمانی اشاره نشده است.

علاوه بر همه این موارد، پس از عرضه روایات یمانی به قرآن، هیچ شاهی از قرآن کریم برای یمانی یافت نمی‌شود، درحالی‌که آیات متعددی به سایر علائم، همچون؛ سفیانی و صیحه و خسف بیداء و ... اشاره دارد. به عنوان نمونه می‌توان به آیات قرآن کریم درباره صیحه اشاره کرد. در روایتی آمده است:

«سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ نَشَأَ نُتُنَزَّلُ الْآيَةَ قَالَ نَزَلَتْ فِي قَائِمٍ آلِ مُحَمَّدٍ

يُنَادِي بِاسْمِهِ مِنَ السَّمَاءِ؛ حنان بن سدير گوید: از امام باقر (ع) در مورد آیه:

إِنَّ نَشَأَ نُتُنَزَّلُ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً سؤال کردم، فرمود: «این آیه درباره قائم

آل محمد (ع) نازل شده است، که خداوند او را به نامش از آسمان صدا

می‌زند».^۲

یا در روایتی دیگر آمده است:

۱. «قَبْلَ هَذَا الْأَمْرِ خَسَفَ الشُّفْيَانِيُّ وَالْيَمَانِيُّ وَالْدَّوَائِيُّ وَشُعَيْبُ بْنُ صَالِحٍ وَكَفَّ يَقُولُ هَذَا هَذَا». إثبات الهداة بالانصوص والمعجزات، ج ۵، ص ۳۶۴. و در نسخه الغيبة نعمانی آمده است: «قَبْلَ هَذَا الْأَمْرِ الشُّفْيَانِيُّ وَالْيَمَانِيُّ وَالْمَزَوَائِيُّ وَشُعَيْبُ بْنُ صَالِحٍ فَكَتِفَ يَقُولُ هَذَا هَذَا». الغيبة للنعمانی، ص ۲۵۳.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۸۴.

«يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِهِ يُسَمِّعُهُ جَمِيعُ أَهْلِ الْأَرْضِ بِالدُّعَاءِ إِلَيْهِ يَقُولُ أَلَا إِنَّ حُجَّةَ اللَّهِ قَدْ ظَهَرَ عِنْدَ بَيْتِ اللَّهِ فَاتَّبِعُوهُ فَإِنَّ الْحَقَّ مَعَهُ وَفِيهِ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «إِنْ نَشَأْ نُنْزِلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ»؛

نداء دهنده‌ای از آسمان به نام وی فریاد می‌کند که همه اهل زمین دعوت به سوی او را می‌شنوند، گویند: آگاه باشید! به حقیقت حجت خدا نزد خانه خدا آشکار شد، از او پیروی کنید که حق با او و در اوست و این است تفسیر قول خدای عزوجل: «إِنْ نَشَأْ نُنْزِلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ»^۱.

همه این موارد، در کنار روایات معصومین علیهم‌السلام معنا پیدا می‌کند که فرمودند:

«إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَدِيثٌ فَوَجَدْتُمْ لَهُ شَاهِدًا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ أَوْ مِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَإِلَّا فَالَّذِي جَاءَكُمْ بِهِ أَوَّلَى بِهِ؛ زمانی که به شما روایتی رسید و برای آن شاهی از کتاب خدا یا شاهی از قول رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یافتید آنرا بپذیرید در غیر این صورت، آن کسی که آن روایت را به شما آورده است، به آن روایت سزاوارتر است (یعنی روایت به درد خودش می‌خورد)»^۲.

و در روایتی دیگر؛ قید دیگری را بر این دو مورد افزوده و می‌فرماید:

«أَوْ تَجِدُونَ مَعَهُ شَاهِدًا مِنْ أَحَادِيثِنَا الْمُتَقَدِّمَةِ؛ یا اینکه برای آن روایت، شاهی از احادیث امامان پیش از ما بیابید»^۳.

بر اساس بررسی‌های لازم، هیچکدام از سه شرط مذکور در دو روایت فوق، در روایات مرتبط با یمانی مشاهده نگردید. بدین معنا که شاهی از قرآن و سخنان رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای یمانی وجود ندارد و از طرفی، امامان پیش از امام باقر و امام

۲. الکافی، ج ۱، ص ۶۹.

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۱.

۳. رجال الکشی - إختیار معرفة الرجال، ص ۲۲۴.

صادق علیه السلام نیز هیچ روایتی درباره یمانی نداشته و بلکه ائمه پس از ایشان نیز (غیر از امام رضا علیه السلام) صدور روایت نداشته‌اند.

نکته دوم: از مجموع هشت روایت مربوط به علائم پنجگانه ظهور؛ تنها در سه روایت نام یمانی ذکر شده و در پنج روایت دیگر نامی از یمانی به میان نیامده است که از این تعداد، تنها دو روایت به حتمی بودن یمانی تصریح داشته و روایت دیگر، مساله را مسکوت گذاشته است.

نکته سوم: مجموع روایات موجود در منابع شیعه، با واژه «یمانی»، هجده مورد است که از این تعداد، دو روایت به هدایتگر بودن یمانی تصریح داشته و بقیه روایات، هیچ توضیحی درباره شخصیت یا جایگاه یا نام و رسم یمانی به میان نیاورده‌اند. در توضیح این دو روایت گفته می‌شود:

الف: در بخشی از روایتی نسبتاً طولانی، به هدایتگر بودن یمانی تصریح کرده و تبعیت از او را لازم شمرده است. این روایت برای اولین بار در کتاب الغیبه نعمانی و سپس در قرن هشتم هجری در کتاب سرور أهل الإیمان فی علامات ظهور صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه و پس از او در قرن یازدهم هجری در کتاب بحار الانوار آمده است. اینکه این روایت مورد توجه جناب کلینی در کتاب کافی و شیخ صدوق در کمال الدین و الغیبه شیخ طوسی و سایر محدثین شیعه قرار نگرفته، محل تعجب و بحث است و از این رو می‌توان آن را روایت معروض عنه دانست که مورد اعتماد محدثین و علما قرار نگرفته است.

از طرفی، راوی این روایت؛ ابن عقده است که در سلک فرقه زیدیه جارودیه بود، که معاصر یحیی بن حسین بن قاسم معروف به «الهادی الی الحق» است و به عنوان یکی از ائمه جارودیه، در صعه یمن شناخته می‌شود که با ترویج مذهب هادیویه حکومت زیدی را تشکیل داد.^۱

۱. الافادة فی تاریخ ائمة الزیدية، ص ۱۳۶.

در بخشی از روایت مذکور، یمانی را با عنوان کسی که پرچم او هدایتگر بوده و به حق دعوت می‌کند معرفی می‌کند. تشابه لقب یحیی بن حسین با فرزای از روایت یمانی، به خاطر معاصر و هم کیش بودن راوی با مدعی، می‌تواند محل تامل واقع شود و انگیزه جعل را تقویت می‌کند.

ب: روایت مختصر دیگری درباره هدایتگر بودن یمانی وجود دارد که برای اولین بار در کتاب الارشاد شیخ مفید و سپس در کتاب اعلام الوری، نوشته طبرسی و پس از آن با فاصله‌ای قابل توجه در کتاب اثبات الهداة شیخ حر عاملی در قرن ۱۱ هجری آمده و نکته جالب اینکه این روایت، حتی در بحارالانوار هم نیامده است. بدین صورت، این روایت نیز به دلیل عدم اعتماد محدثین، به عنوان روایت معروض عنه از آن یاد می‌شود.

طبق این بررسی، هدایتگر بودن یمانی بر اساس دو روایت معروض عنه که دارای مشکلات عدیده است، قابل اثبات نیست و چنین روایاتی توان اعتقاد سازی برای شیعیان را ندارد. علاوه بر آن، خبر واحد نیز چنین جایگاهی ندارد و برای اخذ عقیده در امور مهم اعتقادی، نیازمند تواتر یا اخبار آحادی هستیم که به حد استفاضه رسیده و همراه با قرائن صحت باشد. چنانچه شیخ طوسی (ره) می‌گوید: «فلا یمكن اسناد ذلك الى قوم علماء متمیزین، و ان قال ذلك بعض غفلة اصحاب الحديث، فذلك لا يلتفت اليه على ما بيناه؛ اسناد دادن عمل به خبر واحد در عقائد، به گروهی از علماء ممکن نیست و اگر بعضی از غافلان از محدثین چنین بگویند به کلام ایشان نباید توجه کرد»^۱.

❁ یمانی در لغت

يَمَنِيٌّ؛ به اشیاء یا اشخاصی که منسوب به کشور یمن هستند اطلاق می‌شود.

۱. العدة في الأصول، ج ۱، ص ۱۳۰-۱۳۱.

البته می‌توان عوض از یاء مشدد در یمَنِی، الف آورده و تبدیل به «یَمَان» یا یکی از دو یاء را برداشته و تبدیل به یمانی شود مانند: «البُرْدُ الیمانی» یا «الرَّجُلُ الیمانی» که در این صورت، یمانی بدون تشدید یاء تلفظ می‌شود،^۱ مگر در هنگام جمع بستن که می‌توان آن را «یَمَانِیُونَ» خواند.

در روایات نیز خطاب به اهل یمن، از واژه یمانی استفاده شده است. به عنوان

نمونه:

عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَيْثُ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ
عُلَمَاءِ أَهْلِ الْيَمَنِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ يَا يَمَانِي أَفِيكُمْ عُلَمَاءٌ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَأَيُّ شَيْءٍ
يَبْلُغُ مِنْ عِلْمٍ عُلَمَائِكُمْ...^۲

ناظم العقیلی در توجیه این سخن که یمانی به معنای منسوب به یمن است گفته است: «الیمانی سَمَی یمانی، لأنه یمین الامام المهدی عَلَيْهِ السَّلَامُ ولإنتسابه إلى الرسول محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و الرسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ من تهامة و تهامة تابعة لبلاد اليمن، فالرسول یمانی و بهذا یكون محمد و آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کلهم یمانیة و کل من ینتسب إلیهم فهو یمانی، کقولنا لمن ینتسب إلى الإمام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ علوی؛ یمانی، یمانی نامیده شده، به خاطر اینکه دست راست امام مهدی عَلَيْهِ السَّلَامُ است و همچنین به خاطر این است که به پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ منسوب است، چراکه پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اهل تهامة است و تهامة از توابع یمن است. لذا پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اهل یمن است و از این روی، محمد و آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همگی یمانی هستند و هر کسی که به آنان نسبت داشته باشد یمانی است. چنانچه به هر کسی که به امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ منسوب باشد علوی می‌گوییم».^۳

در پاسخ به توجیه ناظم العقیلی گفته می‌شود:

۲. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، ج ۱، ص ۴۰۱.

۱. مجمع البحرین، ج ۶، ص ۳۳۳.

۳. الوصیة والوصی أحمد الحسن، ص ۱۴۵.

اولاً برای کسی که در انجام کارها، حکم دست راست انسان را داشته باشد، از واژه «ایمن»^۱ استفاده می‌شود و نه یمانی! چنانچه در روایات نیز برای حضرت عیسی علیه السلام از این واژه استفاده شده و ایشان را وزیر دست راست امام زمان علیه السلام دانسته‌اند. در روایتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «وینزل عیسی بن مریم علیه السلام... و هو وزیر الایمن للقائم، و حاجبه و نائبه...؛ و عیسی بن مریم علیه السلام نازل می‌شود... و او وزیر دست راست و خدمتگذار و نائب قائم علیه السلام است»^۲.

ثانیاً ناظم العقیلی در این توجیه، چنین تقریر کرده است که؛ چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله منسوب به یمن است، یمانی گفته می‌شود! و این همان چیزی است که ما در صدد اثبات آن بودیم که یمانی به کسی گفته می‌شود که منسوب به یمن باشد.

ثالثاً این توجیه که چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یمانی است و هر کسی که منسوب به ایشان باشد نیز یمانی است، سخنی بسیار سست است، که در قالب یک مثال سوالی توضیح داده می‌شود: اگر کسی به واسطه اینکه اهل زنجان است، زنجانی نامیده می‌شود، اما آیا می‌توان به تمامی اقوام و یا کسانی که به هر طریقی به او متصل هستند، زنجانی گفت؟! بدیهی است که نمی‌توان چنین نسبتی داد و مقایسه آن با «علوی» برای منسوبین امام علی علیه السلام قیاس مع الفارق است.

رابعاً اعتقاد به یمانی بودن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، از باب اینکه اهل یمن است، اساساً باطل است و استناد به سخن ابن اثیر جزری^۳ در این خصوص صحیح

۱. الأيمن أفعل من اليمين، ويدل على تفضيل في القوة والخير والبركة، وهذه الفضيلة واليمين في الطور والوادي: «وَوَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقرَّبْنَاهُ نَجِيًّا». مريم، ۵۲ - نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى. قصص، ۳۰» إنما هي من الجهة المعنوية والروحانية التي تتحصل بوقوع جريانات وقائع روحانية، و في أثر توجهات مخصوصة إلهية الى هذه الأمكنة. التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۱۴، ص ۲۷۱. الأيمن - م يمتناء، ج يُئِنُّ وأَيَّامِن [يمن]: طرف راست. این واژه برخلاف (الأيسر) است؛ «نَظَرَ أَيْمَنَ مِنْهُ»: به طرف راست خود نگاه کرد. فرهنگ ابجدی، ص ۱۶۹.

۲. حلية الأبرار في أحوال محمد وآله الأطهار عليهم السلام، ج ۶، ص ۴۲۹.

۳. «مبارك بن محمد بن عبد الواحد شيباني جزري موصلي» معروف به ابن اثير، از علمای اهل سنت شافعی است.

نیست. ابن اثیر در توضیح لغت «یمن» به بخشی از حدیث «الإيمان يَمَانٍ، و الحِكمة يَمَانِيَّةٌ» اشاره کرده و در توضیح و توجیه اینکه چگونه ممکن است که ایمان و حکمت، خاص و منسوب به یمن باشد، آورده است: «إنما قال ذلك لأنَّ الإيمان بدأ من مكَّة، و هي من تهامة، و تهامة من أرض اليَمَنِ، و لهذا يقال: الكعبة اليَمَانِيَّةُ؛ همانا پیامبر اکرم ﷺ این سخن را به این دلیل فرمود که: ایمان از مکه آغاز شد، در حالیکه مکه بخشی از سرزمین تهامة است و تهامة نیز از سرزمین یمن است و به همین دلیل گفته می‌شود: کعبه یمانی».^۱

در پاسخ به تحلیل ابن اثیر گفته می‌شود: تهامة منطقه‌ای وسیع در شمال جزیره العرب است که از سویی تمامی مکه و مدینه را در بر گرفته و از طرفی شامل بخشی از شمال یمن شده و تمامی کشور یمن را در بر نمی‌گیرد تا مقصود ابن اثیر حاصل شود. البته در صورتی که تهامة تمامی یمن را در بر می‌گرفت، باز غرض حاصل نمی‌شد، زیرا به به صرف اینکه تهامة دربرگیرنده مکه و یمن است، نمی‌توان به اهل مکه یمنی گفت و به اهل یمن مکی! به عنوان مثال: شهرستان تربت حیدریه و کاشمر، هر دو در محدوده خراسان رضوی و از توابع آن هستند، اما به هیچ عنوان نمی‌توان اهالی محترم تربت حیدریه را کاشمیری دانست و بالعکس! اما اطلاق «خراسانی» به هر دو گروه صحیح است، کما اینکه به اهل مکه و بخشی از مردم یمن می‌توان از واژه «تهامی» استفاده کرد.

نکته: روایت مورد استناد ابن اثیر جزری در دو کتاب «الأصول الستة عشر» و «کافی»، با اختلاف در متن نقل شده است و البته عبارت «الإيمان يَمَانٍ، و الحِكمة يَمَانِيَّةٌ» که شاهد مثال وی می‌باشد، منطبق با نقل کتاب کافی است. این روایت در کتاب «الأصول الستة عشر» چنین آمده است:

جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: سَمِعْتُ مُعَلَّى الطَّحَّانَ يَذْكُرُ عَنْ بُرَيْدِ بْنِ يَزِيدَ بْنِ جَابِرٍ،

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَشْرٍ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُيَيْنَةَ بْنِ حِصْنٍ، قَالَ: عَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمًا خَيْلًا وَعِنْدَهُ أَبُو عُيَيْنَةَ بْنُ حِصْنٍ بْنُ حُدَيْفَةَ بْنِ بَدْرٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَنَا أَبْصَرُ بِالْخَيْلِ مِنْكَ وَقَالَ عُيَيْنَةُ: وَأَنَا أَبْصَرُ بِالرِّجَالِ مِنْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: كَيْفَ؟ قَالَ: فَقَالَ: إِنَّ خَيْرَ الرِّجَالِ الَّذِينَ يَصْعُونَ أَسْيَافَهُمْ عَلَى عَوَاتِقِهِمْ، وَيَعْرِضُونَ رِمَاحَهُمْ عَلَى مَنَاكِبِ خَيْلِهِمْ مِنْ أَهْلِ نَجْدٍ. فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: كَذَبْتَ؛ إِنَّ خَيْرَ الرِّجَالِ أَهْلُ الْيَمَنِ، وَالْإِيمَانُ يَمَانٍ، وَأَنَا يَمَانِيٌّ...؛ روزی رسول خدا ﷺ از اسبها در نزد عیینة بن حصن بن حذیفه بن بدر سان می دید. رسول خدا ﷺ به او فرمودند: من از تو اسب شناس ترم. عیینة عرض کرد: من نیز از تو مرد شناس ترم، ای رسول خدا ﷺ. پیامبر ﷺ فرمود: چطور؟ عرض کرد: بهترین مردان آنانند که تیغ بر دوش نهند و نیزه‌ها را بر شانه اسب‌هاشان گذارند و اینان مردم نجدند. پیامبر ﷺ فرمود: اشتباه گفתי! همانا بهترین مردان اهل یمن هستند و ایمان منسوب به یمن است و من نیز منسوب به یمن هستم.^۱

همین روایت در کتاب کافی بدون عبارت «أَنَا يَمَانِيٌّ» بوده و آمده است: «... فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: كَذَبْتَ بَلْ رَجُلٌ أَهْلُ الْيَمَنِ أَفْضَلُ الْإِيمَانُ يَمَانِيٌّ وَ الْحِكْمَةُ يَمَانِيَّةٌ وَلَوْ لَا الْهَجْرَةُ لَكُنْتُ أَمْرًا مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ...؛ پیامبر ﷺ فرمود: اشتباه گفתי! بلکه مردان اهل یمن برتر هستند. ایمان و حکمت یمانی است و اگر هجرت من به مدینه نبود، اکنون مردی از اهل یمن بودم (به یمن هجرت می‌کردم)»^۲

مطلب قابل توجه اینکه در منابع اهل سنت نیز به روایات متعددی با عبارت‌های مشابه و البته بدون «أَنَا يَمَانِيٌّ» اشاره شده است. به عنوان نمونه:

۲. الکافی، ج ۸، ص ۶۹.

۱. الأصول الستة عشر، ص ۲۵۰.



درس یازدهم: تطبیق یمانی با احمد بصری!

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «أَتَاكُمْ أَهْلُ الْيَمَنِ، هُمْ أَرْقَى أَفْئِدَةً وَالْبَيْنُ قُلُوبًا، الْإِيمَانُ يَمَانٍ وَالْحِكْمَةُ يَمَانِيَّةٌ، وَالْفَخْرُ وَالْخِيَلَاءُ فِي أَصْحَابِ الْإِبِلِ...»؛ ابو هريره از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌کند که حضرت فرمودند: اهل یمن به نزدتان آمد در حالی که آنان رقیق القلب‌ترین و نرم دل‌ترین مردمانند. ایمان و حکمت یمنی است و فخر فروشی و خود بزرگ بینی و تکبر در یاران شتر است...»^۱

❁ یمانی در روایات

در خصوص خروج فردی با عنوان «یمانی»، حدود ۱۸ نقل (با صرف نظر از رد یا تأیید) در منابع شیعی وارد شده است. از این تعداد، تنها ۲ روایت به هدایت‌گر بودن یمانی اشاره کرده و در سایر موارد، او را صرفاً به عنوان یک قوای نظامی و خروج‌کننده، که همزمان با سفیانی و خراسانی خروج خواهد کرد معرفی کرده‌اند. در این بین، تنها ۲ روایت به محتوم بودن یمانی اشاره کرده و حتی سایر روایاتی که محتومات قبل از قیام را شمارش می‌کنند، نامی از یمانی به میان نیاورده‌اند. ضمن اینکه ۱۶ روایت باقی مانده، تصریحی به مثبت بودن شخصیت وی نداشته و علاوه بر آن، به ارتباط وی با امام مهدی علیه السلام، چه قبل از قیام و چه بعد از آن اشاره‌ای ندارند.

❁ هدایت‌گر بودن یمانی

همانطور که اشاره شد، از بین روایات مربوط به یمانی، تنها دو روایت به هدایت‌گر بودن یمانی تصریح کرده است. لذا به جهت روشن شدن مسأله، سزاوار است تا این دو روایت به لحاظ سندی مورد بررسی قرار گیرند.

۱. صحیح البخاری، کتاب المغازی، باب قدوم الاشعریین و اهل الیمن، ح ۲۳۸۷.

روایت اول

أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ ابْنُ عُقَدَةَ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ أَبُو الْحَسَنِ الْجَعْفِيُّ مِنْ كِتَابِهِ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مِهْرَانَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِيهِ وَوَهَيْبِ بْنِ حَفْصٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ:

«خُرُوجُ السُّفْيَانِيِّ وَالْيَمَانِيِّ وَالْخُرَّاسَانِيِّ فِي سَنَةِ وَاحِدَةٍ فِي شَهْرِ وَاحِدٍ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ نِظَامٌ كِنِظَامِ الْخُرَزْمِيِّ بَعْضُهُ بَعْضًا فَيَكُونُ الْبَاسُ مِنْ كُلِّ وَجْهِ وَبَلَّ لِمَنْ نَآوَاهُمْ وَلَيْسَ فِي الرِّايَاتِ رَايَةٌ أَهْدَى مِنْ رَايَةِ الْيَمَانِيِّ هِيَ رَايَةُ هُدًى لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى صَاحِبِكُمْ فَإِذَا خَرَجَ الْيَمَانِيُّ حَرَّمَ بَيْعَ السِّلَاحِ عَلَى النَّاسِ وَكُلِّ مُسْلِمٍ وَإِذَا خَرَجَ الْيَمَانِيُّ فَانْهَضْ إِلَيْهِ فَإِنَّ رَايَتَهُ رَايَةُ هُدًى وَلَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَلْتَوِي عَلَيْهِ فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقِ مُسْتَقِيمٍ؛ ابو بصير از امام باقر عليه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: «خروج سفیانی و یمانی و خراسانی در یک سال و یک ماه و یک روز واقع خواهد شد، با نظام و ترتیبی همچون نظام یک رشته که به بند کشیده شده هر یک از پی دیگری؛ و جنگ قدرت و هیبت از هر سوی فراگیر شود، وای بر کسی که با آنان دشمنی و ستیز کند؛ در میان پرچمها راهنماتر از پرچم یمانی نباشد که آن پرچم هدایت است زیرا دعوت به صاحب شما می‌کند، و هنگامی که یمانی خروج کند خرید و فروش سلاح برای مردم و هر مسلمانی ممنوع است و چون یمانی خروج کرد به سوی او بشتاب که همانا پرچم او پرچم هدایت است، هیچ مسلمانی را روا نباشد که با آن پرچم مقابله نماید، پس هر کس چنین کند او از اهل آتش است، زیرا او به سوی حق و راه مستقیم فرامی‌خواند.»^۱

بررسی سند روایت

در سند این حدیث زواتی آمده‌اند که بایستی به دقت مورد بررسی قرار گیرد.
این روایت عبارتند از:

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ ابْنُ عُقْدَةَ:

ابوالعباس احمد بن محمد بن سعيد همدانی، مشهور به ابْنُ عُقْدَةَ، پیرو
مذهب جارودیه (از فرق زیدیه) است. اما با این حال توثیق شده است!

أَحْمَدُ بْنُ يُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ أَبُو الْحَسَنِ الْجُعْفِيُّ:

این فرد در کتب رجالی ناشناخته است. آیت الله خوئی رحمته الله علیه بیان ویژه‌ای را در
خصوص اثبات وثاقت احمد بن یوسف آورده و سپس آن را رد کرده است. ایشان
می‌فرماید:

«نظر فی تلك إلى ما ذكره النجاشی، فی ترجمة محمد بن إسماعیل بن میمون
الزعفرانی، من أنه روی عنه الثقات، لكن لا دلالة لهذا الكلام على أن كل من روی
عن محمد بن إسماعیل، ثقة كما هو الظاهر؛ برخی با استناد به نظر نجاشی
گفته‌اند: ثقات از محمد بن اسماعیل زعفرانی نقل روایت می‌کردند (چون احمد
بن یوسف نیز از او نقل روایت کرده است، لذا این مساله اشاره به ثقة بودن احمد
بن یوسف دارد) لكن در پاسخ می‌گوییم؛ سخن نجاشی دلالت بر این ندارد که هر
کسی که از محمد بن اسماعیل زعفرانی نقل حدیث کرده باشد ثقة است. بنابر
این نمی‌توان نتیجه گرفت که چون احمد ابن یوسف از محمد بن اسماعیل نقل
روایت کرده، پس ثقة است»^۱.

إِسْمَاعِيلُ بْنُ مِهْرَانَ:

هر چند که اسماعیل بن مهران در کتب رجالی توثیق شده است، اما با این
وجود گفته شده که وی از ضعفاء نقل حدیث می‌کرده است. به عنوان نمونه

ابن غضائری می‌گوید: «یروی عن الضعفاء کثیراً؛ بسیار از ضعفاء نقل روایت می‌کند».^۱

حَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِيهِ:

علی بن ابی حمزه بطائنی از وکلای امام کاظم علیه السلام است که با زندانی و شهادت ایشان، اموال بسیاری از آن امام علیه السلام را مصادره کرده و ایشان را آخرین امام معرفی نموده و بدین ترتیب فرقه واقفیه پدیدار گردید.^۲

درباره فرزندش، یعنی حسن بن علی بن ابی حمزه گفته شده است: «کذاب، ملعون، زُویت عنه احادیث کثیره؛ دروغ‌گو و ملعون است و روایات زیادی از او نقل شده است».^۳

همچنین ابن غضائری درباره وی گفته است: «واقف ابن واقف، ضعیف فی نفسه و ابوه اوثق منه؛ هم خودش و هم پدرش جزو واقفیه بوده‌اند، خودش ضعیف بوده و پدرش قابل اعتمادتر از خود او است».^۴

وُهِيبُ بْنُ حَفْصٍ:

این راوی از کسانی است که به مذهب واقفیه درآمده و امامت امام رضا علیه السلام را انکار کرد. نجاشی درباره او می‌نویسد: «روی عن أبی عبد الله و أبی الحسن علیهما السلام و وقف؛ از امام صادق و امام باقر و امام کاظم علیهم السلام نقل کرده و در ایشان توقف نمود».^۵

۱. ابن الغضائری، ج ۱، ص ۳۸.

۲. إختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)، ص ۴۰۵، ح ۷۵۹ و ص ۴۵۹، ح ۸۷۱ و ص ۴۶۷، ش ۸۸۸، علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۳۵، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۱۲، غیبت طوسی، ص ۶۴.

۳. إختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)، ص ۵۵۲، ش ۱۰۴۲.

۴. ابن الغضائری، ص ۵۱، ش ۳۳.

۵. رجال النجاشی، ص ۴۳۱.

روایت دوم

سَيُفُ بَنُ عَمِيرَةَ عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «خُرُوجُ الثَّلَاثَةِ
السُّفْيَانِيِّ وَالْخُرَّاسَانِيِّ وَالْيَمَانِيِّ فِي سَنَةِ وَاحِدَةٍ فِي شَهْرِ وَاحِدٍ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ وَلَيْسَ
فِيهَا رَايَةٌ أَهْدَى مِنْ رَايَةِ الْيَمَانِيِّ لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى الْحَقِّ»^۱.

این روایت مُرسله بوده و بر اساس دیدگاه اکثر قریب به اتفاق علمای شیعه، روایات مُرسله را قابل اعتنا نمی دانند.^۲ ضمن اینکه احمد الحسن و پیروانش نیز روایات مُرسله را غیر قابل استناد و اعتماد دانسته^۳ و گفته اند: «الرواية المرسلة لا يعمل بها بأى حال من الاحوال؛ روایت مُرسله در هر صورت مورد عمل قرار نمی گیرد»^۴.

با صرف نظر از اشکالات سندى این دو روایت، باید توجه داشت که اکنون در مقام بررسی صلاحیت یمانی به عنوان فرد واجب اطاعة هستیم بر اساس اذعان احمد بصری در کتاب «الوصية المقدسة الكتاب العاصم من الضلال»، اخبار آحاد صلاحیت اعتقاد سازی نداشته و بایستی برای اطمینان از صدور قطعی روایات، به دنبال اخبار متواتر و قرائن صحت باشیم.^۵ این در حالی است که با دو خبر ضعیف درباره هدایتگر بودن یمانی، نه تنها تواتر لفظی، بلکه تواتر معنوی نیز به دست نمی آید.

❁ معیار شناخت یمانی

همانطور که در هیچ روایتی به چگونگی یا واجب بودن شناخت خراسانی و سفیانی توصیه نشده ایم، یمانی نیز همانند آنها از روایات معرفتی بی بهره می باشد.

۱. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۲، ص ۳۷۵.

۲. شهید ثانی رحمته الله؛ «المرسل ليس بحجة مطلقاً». الرعاية في علم الدراية، ص ۱۳۷.

۳. مع عبد الصالح، ص ۲۸. ۴. قراءة جديدة في رواية السمري، ص ۱۷.

۵. الوصية المقدسة، ص ۴.

لذا با توجه به عدم صدور بیان در رابطه با شناخت یمانی، هیچگونه وظیفه‌ای در قبال شناخت یمانی نداریم.

ضمن اینکه اتباع احمدالحسن با استفاده از روایتی که برای اثبات عصمت یمانی ذکر می‌کنند،^۱ بزرگترین شاخصه شناخت یمانی، دو چیز می‌تواند باشد:

الف: خروج یمانی: صرف خروج یمانی موضوعیت داشته و مشروعیت او با خروج است نه با سکون. نکته مهم‌تر اینکه حتی در صورتی که شخص یمانی قبل از خروج شناخته شود، بازهم برای اطاعت از او فوریتی نیست. چنانچه در روایت آمده است:

عیص بن قاسم می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «... بخدا سوگند آن را که شما می‌خواهید کسی نیست مگر شخصی که همه بنی فاطمه پیرامون او گرد آیند. همین که ماه رجب شد به نام خدای عز و جلّ به او روی آورید و اگر خواستید تا ماه شعبان هم عقب بیندازید زبانی نیست، و اگر بخواهید ماه رمضان هم فریضه روزه را در میان خانواده خود بگیرید شاید این کار موجب نیروی بیشتری برای شما گردد و البته خروج سفیانی (برای شناخت هنگامه ظهور) شما را بس است».^۲

۱. عن أبي بصير عن أبي جعفر محمد بن علي عليه السلام أنه قال: «... خُروجُ الشُّفِيَّانِي وَالْيَمَانِي وَالْحُرَّاسَانِي فِي سَنَةِ وَاحِدَةٍ فِي شَهْرِ وَاحِدٍ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ نِظَامُ الْحُرْزِ يَتَّبِعُ بَعْضُهُ بَعْضًا فَيَكُونُ الْبَأْسُ مِنْ كُلِّ وَجْهٍ وَيُلْجَأُ لِمَنْ نَاوَاهُمْ وَلَيْسَ فِي الزَّيَّاتِ رَايَةٌ أَهْدَى مِنْ رَايَةِ الْيَمَانِي هِيَ رَايَةُ هُدًى لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى صَاحِبِكُمْ فَإِذَا خَرَجَ الْيَمَانِي خَرَجَ بَيْعُ السِّلَاحِ عَلَى النَّاسِ وَكُلُّ مُسْلِمٍ وَإِذَا خَرَجَ الْيَمَانِي فَأَتَاهُمْ إِلَيْهِ فَإِنَّ رَايَتَهُ رَايَةُ هُدًى وَلَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَلْتَوِي عَلَيْهِ فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقِ مُسْتَقِيمٍ...» نعمانی، الغيبة، ص ۱۶۲.

۲. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عِيصِ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ... فَأَخْرَجَ مَنَا الْيَوْمَ إِلَى أَيْ شَيْءٍ يَدْعُوَكُمْ إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام فَتَخْرُجُوا تُشْهِدُكُمْ أَنَّا لَسْنَا نَرْضَى بِهِ وَهُوَ يَعْصِينَا الْيَوْمَ وَلَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ وَهُوَ إِذَا كَانَتِ الزَّيَّاتُ وَالْأَلْوِيَةُ أَجْدَرُ أَنْ لَا تَسْمَعَ مِنَّا إِلَّا مَعَ مَنْ اجْتَمَعَتْ بَنُو فَاطِمَةَ مَعَهُ فَوَاللَّهِ مَا صَاحِبُكُمْ إِلَّا مَنْ اجْتَمَعُوا عَلَيْهِ إِذَا كَانَ رَجَبٌ فَأَقْبِلُوا عَلَى اسْمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِنْ أَحْبَبْتُمْ أَنْ تَتَأَخَّرُوا إِلَى شَعْبَانَ فَلَا ضَرَرَ وَإِنْ أَحْبَبْتُمْ أَنْ تَصُومُوا فِي أَهَالِيكُمْ فَلَعَلَّ ذَلِكَ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى لَكُمْ وَكَفَّاهُمْ بِالشُّفِيَّانِي عَلَامَةً. الكافي، ج ۸، ص ۲۶۴.

توجه گردد؛ چنانچه وجوب اطاعت و نصرت یمانی فوریت داشت، به چه دلیلی امام صادق علیه السلام، به شیعیان اذن تأخیر و یاری تا چند ماه دیگر را داده و نشانه‌ای به نام سفیانی را ملاک قرار داده است؟

ب: همزمانی با خروج خراسانی و سفیانی: بر اساس یک روایت^۱، خروج یمانی بایستی با خروج سفیانی و خراسانی در یک روز واقع شود. لذا شاخصه شناخت یمانی، خروج سفیانی و خراسانی است. این درحالی است که هنوز سفیانی و خراسانی خروج نکرده و خروج یمانی بایستی همزمان با خروج آنان باشد. لذا با توجه به عدم خروج خراسانی و سفیانی، ادعای یمانی بودن احمدالحسن باطل خواهد بود.

❁ محل خروج یمانی

طبق روایات، محل زندگی و خروج یمانی مورد نظر، از کشور یمن است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

روایت اول:

«وَأَنَّ مِنْ عَلَامَاتِ خُرُوجِهِ خُرُوجُ السُّفْيَانِي مِنَ الشَّامِ وَخُرُوجُ الْيَمَانِي مِنَ الْيَمَنِ وَصِيْحَةٌ مِنَ السَّمَاءِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَمُنَادٍ يُنَادِي مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِهِ وَاسْمِ أَبِيهِ»^۲.

روایت دوم:

«وَخُرُوجُ السُّفْيَانِي مِنَ الشَّامِ وَالْيَمَانِي مِنَ الْيَمَنِ وَحَسْفٌ بِالْبَيْدَاءِ وَقَتْلُ

۱. خُرُوجُ السُّفْيَانِي وَالْيَمَانِي وَالْخُرَّاسَانِي فِي سَنَةِ وَاحِدَةٍ فِي شَهْرِ وَاحِدٍ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ. نعمانی، الغيبة، ص ۱۶۲.

۲. کمال الدین وتمام النعمة، ج ۱، ص ۳۲۸.

غُلَامٍ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ اسْمُهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ النَّفْسُ
الرَّكِيَّةُ»^۱.

روایت سوم:

«وخرج اليماني من اليمن مع الرايات البيض»^۲.

و در چند روایت دیگر نیز درباره خروج فردی از یمن در هنگامه ظهور، صحبت به میان آمده و فرموده‌اند:

روایت اول:

عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ قَالَ: ذُكِرَ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الشُّفَيَانِيُّ فَقَالَ «أَنِّي يَخْرُجُ
ذَلِكَ وَلَمَّا يَخْرُجْ كَالسُّرْعَيْنِيَةِ بِصَنْعَاءَ»^۳.

روایت دوم:

عَنْ عَبَّادِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمَدَائِنِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْمَدِينَةِ ...
قُلْتُ مَتَى يَكُونُ خُرُوجُهُ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ قَالَ إِذَا شَاءَ مِنْ لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ قُلْتُ
فَلَهُ عَلَامَةٌ قَبْلَ ذَلِكَ قَالَ نَعَمْ عَلَامَاتٌ شَقِيَّةٌ قُلْتُ مِثْلُ مَاذَا قَالَ خُرُوجُ رَايَةٍ مِنَ
الْمَشْرِقِ وَرَايَةٍ مِنَ الْمَغْرِبِ وَفِتْنَةٌ تَظِلُّ أَهْلَ الزُّورَاءِ وَخُرُوجُ رَجُلٍ مِنْ وَلَدِ عَمِّي زَيْدٍ
بِالْيَمَنِ وَأَنْتَهَابُ سِتَارَةِ الْبَيْتِ»^۴.

همچنین در روایات اهل سنت نیز به این مساله تصریح شده و یمانی را از کشور یمن دانسته است. برخی از روایات عبارتند از:

۲. کفایة المتهدی فی معرفة المهدی عَلَيْهِ السَّلَامُ، ص ۶۴۷.

۱. همان، ص ۳۳۱.

۴. فلاح السائل ونجاح المسائل، ص ۱۷۰.

۳. الغیبة للنعمانی، ص ۲۷۷.

نقل اول: «يكون بعد المهدي خليفة من أهل اليمن من قحطان أخو المهدي في دينه يعمل بعمله، وهو الذي يفتح مدينة الروم ويصيب غنائمها»^۱.

نقل دوم: «ويخرج القحطاني من بلاد اليمن»^۲.

نقل سوم: «يكون بعد المهدي خليفة يمني قحطاني يعمل بعمله»^۳.

نقل چهارم: «ثُمَّ يَخْرُجُ مِنْ صَنَعَاءِ الْيَمَنِ أَبْيَضُ كَالْقُطْنِ اسْمُهُ حَسِينٌ أَوْ حَسَنٌ فَيَذْهَبُ بِخُرُوجِهِ عَمْرُ الْفَتَنِ فَهُنَاكَ يَظْهَرُ مُبَارَكًا زَكِيًّا وَهَادِيًّا مَهْدِيًّا»^۴.

■ جنگ یمانی

یکی از باورهای موجود در اذهان عموم، جنگ یمانی با سفیانی است که در نهایت امر، سفیانی را شکست داده و او را خواهد کشت. این در حالی است که هیچ کدام از روایات شیعه، به این مساله اشاره نکرده و بلکه امام مهدی علیه السلام را کشنده سفیانی دانسته‌اند. به عنوان نمونه به برخی از روایات اشاره می‌شود:

روایت اول:

امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّا وَآلُ أَبِي سَفْيَانَ أَهْلُ بَيْتَيْنِ تَعَادَيْنَا فِي اللَّهِ: قُلْنَا صَدَقَ اللَّهُ وَقَالُوا كَذَبَ اللَّهُ، قَاتَلَ أَبُو سَفْيَانَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَقَاتَلَ مُعَاوِيَةَ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَقَاتَلَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام وَالسَّفِيَانِيُّ يُقَاتِلُ الْقَائِمَ؛ مَا وَخَانِدَانِ أَبُو سَفْيَانَ، دُو خَانَوَانَهُ هَسْتِمِمْ كَهْ بِهْ جِهَتِ خَدَاوَنْدِ بَا يَكْدِيْگَرِ دَشْمَنِی کَرْدِمِمْ. مَا خَدَاوَنْدِ رَا تَصْدِیْقِ کَرْدِمِمْ وَآنْهَآ تَكْذِیْبِشِ کَرْدَنْدِ.

۱. الفتن ابن حماد، ص ۲۸۳. ۲. عقد الدرر فی أخبار المنتظر عليه السلام، ص ۱۱۵.

۳. القول المختصر فی علامات المهدي المنتظر عليه السلام، ص ۹۰.

۴. أحاديث المهدي عليه السلام من مستند أحمد بن حنبل، البيان، ج ۱، ص ۱۶۱.

ابوسفیان با پیامبر ﷺ جنگید و معاویه با علی بن ابیطالب علیه السلام و یزید با حسین بن علی علیه السلام و سفیانی نیز با قائم علیه السلام خواهد جنگید.^۱

روایت دوم:

امام باقر علیه السلام فرموده‌اند: «لَا يَكُونُ مَا تَرْجُونَ حَتَّى يَخْطُبَ السَّفِيَانِيُّ عَلَى أَعْوَادِهَا فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ انْخَدَرَ عَلَيْكُمْ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ مِنْ قَبْلِ الْحِجَازِ؛ آنچه انتظارش را می‌کشید، رخ نخواهد داد تا این که سفیانی بر منبر خطبه بخواند. وقتی چنین شد قائم آل محمد ﷺ از سمت حجاز با شتاب به سوی شما می‌آید».^۲

روایت سوم:

«ثُمَّ يَسِيرُ حَتَّى يَأْتِيَ الْعَذْرَاءَ هُوَ وَمَنْ مَعَهُ وَقَدْ أُلْحِقَ بِهِ نَاسٌ كَثِيرٌ وَالسَّفِيَانِيُّ يَوْمَئِذٍ بِوَادِي الرَّمْلَةِ حَتَّى إِذَا التَّقَوْا وَهُمْ يَوْمَ الْإِبْدَالِ ...؛ سپس حضرت مهدی علیه السلام با همراهانش به مرج عذراء در دمشق می‌آیند در حالی که بسیاری از مردم به آن حضرت پیوسته‌اند و سفیانی (بعد از عقب نشینی از عراق) در منطقه رمله فلسطین مستقر می‌شود تا اینکه سرانجام بین دو لشکر، درگیری پیش می‌آید و آن روز ابدال و دگرگونی‌ها است».^۳

روایت چهارم:

امام باقر علیه السلام فرمود: «ثُمَّ يَقُولُ لَهُ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ خُذْ جَذْرَكَ فَإِنِّي أَدَيْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا مُقَاتِلُكَ فَيُصْبِحُ فَيَقَاتِلُهُمْ فَيَمْنَحُهُ اللَّهُ أَكْثَافَهُمْ وَيَأْخُذُ السَّفِيَانِيُّ أَسِيرًا

۱. معجم احادیث الامام المهدي، ج ۳، ص ۴۶۷. ۲. اثبات الوصية، ص ۲۶۷.

۳. الاختصاص، ص ۲۵۶.

فَيَنْطَلِقُ بِهِ وَيَذْبَحُهُ بِيَدِهِ؛ امام عليه السلام به سفیانی می فرماید: مراقب باش که من آنچه را لازم بود، به تو رساندم، و من با تو می جنگم. هنگامی که صبح می شود، امام با آنان می جنگد و خدا بر آنها مسلطشان می کند و سفیانی اسیر می شود و او را می آورند و امام عليه السلام او را با دستان خودش می کشد.^۱

روایت پنجم:

امام باقر عليه السلام فرمود: «ثُمَّ خَاطَبَ بَنِي أُمَيَّةَ فَقَالَ: «وَإِنِّ عُدْتُمْ عُدْنَا» يَعْنِي إِنِّ عُدْتُمْ بِالسَّفِيَانِ عُدْنَا بِالْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام «وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا» أَيْ حَبَسًا يَحْصِرُونَ فِيهَا؛ سپس به بنی امیه خطاب کرد و فرمود: "اگر باز گردید، باز می گردیم"، یعنی به وسیله سفیانی دوباره به جنگ بیایید، ما نیز با قائم خاندان محمد صلی الله علیه و آله به جنگ می آییم. "و دوزخ را زندان کافران قرار داده ایم"، یعنی زندانی که در آن بازداشت می شوند».^۲

روایت ششم:

عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ «قَالَ: ذَهَبْتُ بِكِتَابِ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ نُعَيْمٍ وَ سَدِيرٍ وَ كُتِبَ غَيْرُ وَاحِدٍ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام حِينَ ظَهَرَتِ الْمُسَوْدَةُ قَبْلَ أَنْ يَظْهَرَ وَلَدُ الْعَبَّاسِ بِأَنَّا قَدْ قَدَرْنَا أَنْ يَبُولَ هَذَا الْأَمْرُ إِلَيْكَ فَمَا تَرَى قَالَ: فَضَرَبَ بِالْكَتَبِ الْأَرْضَ ثُمَّ قَالَ: أَفِي أَفِي مَا أَنَا لَهُوْلَاءِ يَأْمَامٍ أَمَا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ إِنَّمَا يَقْتُلُ السَّفِيَانِ؛ به نقل از معلى بن خنيس: «نامه های عبدالسلام بن نعیم و سدير و چند تن دیگر را به امام صادق عليه السلام رساندم و آن، هنگامی بود که سیاه جامگان ظهور کرده و بنی عباس هنوز پایدار نشده بودند و مضمون نامه، این بود

که: ما تقدیر را چنین می بینیم که این امر به تو می رسد. چه نظر می دهی؟
امام باقر علیه السلام، نامه ها را به زمین کوبید و سپس فرمود: واه، واه! من، امام قائم اینها
نیستم. آیا نمی دانند فقط اوست که سفیانی را می کشد؟^۱.

روایت هفتم:

امام باقر علیه السلام فرمود: «يَهْزِمُ الْمَهْدِيُّ عليه السلام السَّفْيَانِيَّ تَحْتَ شَجَرَةِ أَغْصَانِهَا مُدْلَاةٌ
فِي الْحَيْرَةِ طَوِيلَةً؛ امام باقر علیه السلام فرمود: مهدی علیه السلام سفیانی را زیر درختی که
در حیره است و شاخه هایش دراز و تا به زمین رسیده، شکست می دهد».^۲
همانطور که گفته شد، هیچکدام از روایات شیعه، به جنگ یمانی با سفیانی
اشاره نکرده است، درحالیکه برخی سعی بر این دارند تا با استفاده از روایات
متشابه، این مساله را واژگونه جلوه دهند. به عنوان مثال با استناد به روایت: «الْبِمَانِي
وَالسَّفْيَانِي كَفَرَسَى رِهَانٍ»^۳ به این نتیجه رسیده اند که یمانی با سفیانی خواهد
جنگید، غافل از اینکه تمثیل فرسی رهان (دو اسب مسابقه ای که در حال پیشی
گرفتن از یکدیگر هستند) برای موارد جنگ استفاده نمی شود، بلکه برای یاری
یکدیگر یا دوشادوش بودن کاربرد دارد. فرهنگ ابجدی آورده است: «هُمَا كَفَرَسَى
رِهَانٍ»: این تعبیر ضرب المثلی است برای دو چیز مساوی و نزدیک یکدیگر».^۴
و در کتاب مجمع البحرین آورده است: «و كَفَرَسَى رِهَانٍ، قال الفارسي: أراد استواء
الأميرين كاستواء فرسي السباق».^۵

بنابراین، این تمثیل حاکی از همطرازی است و گویای جنگ نمی تواند باشد.
چنانچه درباره یمانی و خراسانی آمده است: «إِذْ أَقْبَلْتُ حَيْلُ الْيَمَانِي وَالْخُرَّاسَانِي

۲. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۸۶.

۱. الکافی، ج ۸، ص ۳۳۱.

۴. فرهنگ ابجدی، ص ۴۴۴.

۳. الغيبة للنعمانی، ص ۳۰۵.

۵. مجمع البحرین، ج ۶، ص ۲۵۸.



يَسْتَبِقَانِ كَأَنَّهُمَا فَرَسِي رِهَانٍ^۱ این روایت اشاره به همدوشی و همیاری یمانی و خراسانی داشته و گویای وقوع جنگ میان دو لشکر مذکور نیست. برای تایید این برداشت می‌توان به سایر روایات نیز اشاره کرد. به عنوان نمونه در روایتی از امام باقر علیه السلام آمده است: **«إِنَّ الْعَالَمَ وَالْمُتَعَلِّمَ فِي الْأَجْرِ سَوَاءٌ يَأْتِيَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَفَرَسَى رِهَانٍ يَزْدَحِمَانِ»**؛ همانا عالم و دانشجو در پاداش یکسان هستند و روز قیامت مانند دو اسب مسابقه‌ای که کنار یکدیگرند و به هم می‌خورند می‌آیند.^۲

نکته دیگر اینکه: سفیانی هنگام خروج، وارد کور خمس میشود و تمامی آن مناطق را فتح میکند، چنانچه یمانی بنای جنگ و مقابله با سفیانی را داشته باشد، نقش متقابل یمانی در برابر سفیانی مشخص نیست و معلوم نشده که در کجا وارد جنگ با سفیانی خواهد شد!

جهت روشن شدن مساله به مراحل خروج سفیانی اشاره می‌شود:

مرحله اول: روز خروج سفیانی از وادی یابس در سوریه در ماه رجب؛

مرحله دوم: روز خروج سفیانی برای تسلط بر مناطق پنجگانه شام؛

مرحله سوم: روز خروج سفیانی برای تسلط و جنگ در منطقه قرقیسیا؛

مرحله چهارم: روز خروج سفیانی برای حمله به عراق؛

مرحله پنجم: روز خروج سفیانی برای حمله به بغداد و کوفه.

با این توصیف، کدام یک از مراحل خروج سفیانی، با خروج یمانی همزمان است؟ به عبارت دیگر، کدام یک از این خروج‌های سفیانی، با خروج یمانی همزمان خواهد شد؟

۱. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۷۴.

۲. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج ۱، ص ۳.

❁ عصمت یمانی

یکی از مسائلی که احمد بصری در صدد اثبات آن بر آمده، بحث عصمت یمانی است.^۱ لذا با استناد به تعابیر استفاده شده در روایت منسوب به امام صادق (ع) ^۲ سعی بر آن دارد تا چنین القاء شود که این تعابیر سزاوار معصومین (ع) بوده و امام صادق (ع) به مناسبت عصمت یمانی، او را با چنین تعابیری معرفی کرده است.^۳

در پاسخ به این ادعا گفته می شود:

اولاً عصمت مسئله ای نیست که با اجتهاد دیگران در خصوص شخصیتی ثابت شده یا رد گردد. لذا بایستی نصوصی باشد تا فرد یا افرادی را به عنوان معصوم معرفی کرده و به آن تصریح کند. به عنوان نمونه:

«الْأَئِمَّةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَوْ لَهُمْ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ وَ بَعْدَهُ سِبْطَايَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ فَإِذَا انْقَضَى الْحُسَيْنُ فَأَبْنُهُ عَلِيٌّ فَإِذَا انْقَضَى عَلِيٌّ فَأَبْنُهُ مُحَمَّدٌ فَإِذَا انْقَضَى مُحَمَّدٌ فَأَبْنُهُ جَعْفَرٌ فَإِذَا انْقَضَى جَعْفَرٌ فَأَبْنُهُ مُوسَى فَإِذَا انْقَضَى مُوسَى فَأَبْنُهُ عَلِيٌّ فَإِذَا انْقَضَى عَلِيٌّ فَأَبْنُهُ مُحَمَّدٌ فَإِذَا انْقَضَى مُحَمَّدٌ فَأَبْنُهُ عَلِيٌّ فَإِذَا انْقَضَى عَلِيٌّ فَأَبْنُهُ الْحَسَنُ فَإِذَا انْقَضَى الْحَسَنُ فَأَبْنُهُ الْحُجَّةُ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَسَامِي لَمْ أَسْمَعْ بِهِمْ قَطُّ قَالَ لِي يَا ابْنَ عَبَّاسٍ هُمُ الْأَئِمَّةُ بَعْدِي وَإِنْ نُهَرُوا أَمَنَاءُ مَعْصُومُونَ نَجَبَاءُ أَحْيَاءُ؛ پیامبر اکرم (ص) فرمود: امامان بعد از من دوازدهم نفرند که اولین آنها علی بن ابی طالب و پس از او دو فرزندش حسن و حسین هستند. پس زمانی که مدت حسین به پایان رسید، فرزندش علی و زمانی

۱. المتشابهات، ج ۴، ص ۴۳.

۲. عن الامام الصادق (ع)، قال: «...» و ليس في الرايات اهدى من راية اليماني و هي راية هدى، لأنه يدعو الى صاحبكم. فإذا خرج اليماني حرم بيع السلاح على الناس و كل مسلم. وإذا خرج اليماني فانهض اليه فان رايته هدى و لا يحل لمسلم أن يلتوي عليه. فمن فعل ذلك فهو من أهل النار لأنه يدعو الى الحق و الى طريق مستقيم. نعماني، الغيبة، ص ۱۶۲.

۳. یمانی موعود حجت الله، ص ۱۱۹.

که مدت علی به پایان رسید، فرزندش محمد و زمانی که مدت محمد به پایان رسید، فرزندش جعفر و زمانی که مدت جعفر به پایان رسید، فرزندش موسی و زمانی که مدت موسی به پایان رسید، فرزندش علی و زمانی که مدت علی به پایان رسید، فرزندش محمد و زمانی که مدت محمد به پایان رسید، فرزندش علی و زمانی که مدت علی به پایان رسید، فرزندش حسن و زمانی که مدت حسن به پایان رسید، فرزندش حجت خواهد بود... ای ابن عباس! آنها امامان بعد از من هستند و آنان امناء معصوم و برگزیدگان نجیبند^۱

ثانیاً هیچگاه نمی‌توان بر اساس توصیه‌ها و سفارشات یا حتی دستورات الزام آور معصومین علیهم‌السلام در خصوص اطاعت از فردی، به عصمت آن فرد پی برد. چراکه مکرراً در تاریخ مشاهده شده است که حضرات معصومین علیهم‌السلام فردی را به مسئولیت مهمی گمارده و مخالفت با او را جایز ندانسته‌اند، اما هیچگاه از این دستور خاص، عصمت آن فرد برداشت نشده است. به عنوان نمونه؛ پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پس از سرکشی عده‌ای از لشکر أسامة بن زید بن حارثة فرمود: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْ جَيْشِ أُسَامَةَ» خداوند لعنت کند کسی را که با فرماندهی اسامه مخالفت کند^۲. ضمن اینکه بر اساس شهادت تاریخ، اسامة بن زید عاقبت به خیر نشد و از دفاع از امیرالمؤمنین علیه‌السلام کناره‌گیری کرد^۳.

ثالثاً باید توجه داشت که مهم‌تر از آنچه در توصیف یمانی در روایات آمده، پیرامون علماء دین در عصر غیبت نقل شده است که در برخی روایات، آنان را به

۱. کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر، ص ۱۷.

۲. بحار الأنوار، ج ۳، ص ۴۳۲ و إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۳، ص ۳۷۲ و المسترشد فی إمامة علی بن أبی طالب علیه‌السلام، ص ۱۱۶.

۳. و فرقة اعتزلوا الحرب وهم صنفان: و من هؤلاء القوم الذین اعتزلوا الحرب علی هذه الجهة عبد الله بن عمر و سعد بن أبی وقاص و محمد بن مسلمة و أسامة بن زید. مسائل الإمامة، ص ۱۷۹.

عنوان دعوت کننده و راهنمایی کننده به سوی امام دوازدهم علیه السلام، مرزبانان دین، علم هدایت و ناخدای کشتی هدایت شیعیان در عصر غیبت، سرپرست ایتم آل محمد صلی الله علیه و آله معرفی شده و کسانی را که از علماء می‌گزینند و از آنان دوری می‌کنند را گرفتار در عذاب دانسته و آنان را بی ایمان می‌دانند. لذا همین اوصاف، با هدایتگر بودن پرچم یمانی (أهدى الزيات) و حرام بودن مخالفت با او (لا يحل لمسلم أن يلتوى عليه) در تعارض بوده و در صورتی که احمد بصری بخواهد با روایات مربوط هدایت‌گر بودن یمانی، عصمت و برتری او را ثابت کند، با این حساب علمای آخرالزمان به این درجه مستحق‌تر خواهند بود زیرا عبارات صادر شده در خصوص آنان قوی‌تر و صریح‌تر است! و حال آنکه تاکنون هیچکدام از علمای اسلام ادعای عصمت خود را نداشته و نخواهند داشت. بنابراین تلاش احمد بصری برای اثبات عصمت یمانی مشکلی را حل نخواهد کرد.

به عنوان نمونه به چند روایت صادر شده در خصوص علمای آخرالزمان اشاره می‌گردد:

روایت اول

قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام: «لَوْ لَا مَنْ يَبْقَى بَعْدَ غَيْبَةِ قَائِمِكُمْ عليه السلام مِنَ الْعُلَمَاءِ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ وَالدَّالِّينَ عَلَيْهِ، وَالذَّائِينَ عَنْ دِينِهِ بِحُجَجِ اللَّهِ، وَالْمُنْقِذِينَ لَضَعَاءِ عِبَادِ اللَّهِ مِنْ شِبَاكِ إِبْلِيسَ وَمَرَدَّتِهِ، وَمِنْ فَخَاجِ النَّوَاصِبِ لَمَا بَقِيَ أَحَدٌ إِلَّا ارْتَدَّ عَنْ دِينِ اللَّهِ، وَلَكِنَّهُمْ الَّذِينَ يُمَسِّكُونَ أَرْمَةَ قُلُوبِ ضَعَفَاءِ السَّيِّعَةِ كَمَا يُمَسِّكُ صَاحِبُ السَّفِينَةِ سُكَّانَهَا أُولَئِكَ هُمُ الْأَفْضَلُونَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ اگر در دوران غیبت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله علمائی نبودند که مردم را به سوی امام زمان علیه السلام هدایت و راهنمایی کنند و با حجت‌های الهی از دینش دفاع نمایند و شیعیان ضعیف را از دامهای شیطان و پیروانش رهایی داده و از دام ناصبی‌ها نجات بخشند کسی در دین خدا پا برجا نمی‌ماند و



درس یازدهم: تطبیق یمانی با احمد بصری!

همه مرتد می شدند؛ ولی آنان رهبری دلهای شیعیان ضعیف را با قدرت در دست گرفته و حفظ می کنند؛ چنانکه ناخدای کشتی سکان و فرمان کشتی را نگاه می دارد. بنابراین آنان نزد خدا والاترین انسانها هستند»^۱.

روایت دوم

وَقَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام: «الْعُلَمَاءُ شِيعَتَنَا مُرَابِطُونَ فِي الثَّغَرِ الَّذِي يَلِي إِبْلِيسَ وَعَقَارِيئُهُ، يَمْنَعُونَهُمْ عَنِ الْخُرُوجِ عَلَى ضُعَفَاءِ شِيعَتِنَا، وَعَنْ أَنْ يَتَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ وَشِيعَتُهُ النَّوَاصِبُ. أَلَا فَمَنْ انْتَصَبَ لِذَلِكَ مِنْ شِيعَتِنَا كَانَ أَفْضَلَ مِمَّنْ جَاهَدَ الرُّومَ وَالتُّرْكَ وَالْخَزَرَ أَلْفَ مَرَّةٍ، لِأَنَّهُ يَدْفَعُ عَنْ أَدْيَانِ مُجِبِّينَا، وَذَلِكَ يَدْفَعُ عَنْ أَعْدَائِهِمْ؛ عُلَمَاءُ شِيعِيَانِ مَا، مَرْزَدَارَانِي هَسْتَنْدِ كِه دِر بَرَابِرِ ابليس و لشكريانش صف کشيده اند، و از حمله آنها به شييعيان ما كه توانايي دفاع از (عقايد و آموزه هاي) خود را ندارند جلوگيري مي كنند و از تسلط ابليس و پيروان او بر شييعيان جلوگيري مي نمايند. آگاه باشيد ارزش آن عالمان شيعه كه اين چنين خود را در معرض دفاع قرار داده اند، هزاران بار بالاتر از سپاهيان و مجاهدانى است كه در برابر هجوم دشمنان اسلام (از كفار گرفته تا روم و ترك و خزر) مبارزه مي كنند. زيرا علمای شيعة نگهبانان دين شييعيان و دوستان ما هستند، در حالى كه مجاهدان، حافظ مرزهای جغرافيايى می باشند»^۲.

روایت سوم

قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام: «يُقَالُ لِلْفَقِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: يَا أَيُّهَا الْكَافِلُ لَا تَيْتَامُ

۱. التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص ۳۴۴.

۲. همان، ص ۳۴۳.

آل مُحَمَّد، الْهَادِي لِضَعْفَاءِ مُجْتَبِيهِ وَمَوَالِيهِ قَفَّ حَتَّى تَشْفَعَ لِكُلِّ مَنْ أَخَذَ عَنْكَ؛
روز قیامت به فقیه گفته می‌شود: ای سرپرست ایتام آل محمد ﷺ! ای
هدایت کننده ضعیفاء و دوستانان آل محمد ﷺ! بایست و هر کدام از
آنان را خواستی شفاعت کن.^۱

روایت چهارم

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «سَيَأْتِي زَمَانٌ عَلَى أُمَّتِي يَفِرُّونَ مِنَ الْعُلَمَاءِ كَمَا يَفِرُّ الْعَنْمُ
عَنِ الذِّئْبِ فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ ابْتَلَاهُمُ اللَّهُ تَعَالَى بِثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ الْأَوَّلُ يَرْفَعُ
الْبَرَكَةَ مِنْ أَمْوَالِهِمُ وَالثَّانِي سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا جَائِرًا وَالثَّالِثُ يَخْرُجُونَ مِنَ
الدُّنْيَا بِلَا إِيْمَانٍ؛ به زودی زمانی برای مردم فرا رسد که از علماء فرار می‌کنند
چنانچه گوسفند از گرگ می‌گریزد. در آن صورت خداوند آنان را به سه چیز
مبتلا می‌کند: اول: برکت را از اموالشان بر می‌دارد. دوم: سلطانی ستمگر بر
آنان مسلط می‌گرداند. سوم: بدون ایمان از دنیا می‌روند.^۲

❁ پرچم‌های هدایت کننده

قطعا پرچم هدایت در دست اهل بیت ﷺ است و کسی جز آنان هدایتگر
نیستند، مگر آنکه کسی یا کسانی گمارده آنان بوده و مشروعیت جایگاه او را با
اخبار متواتر به ما بیان فرموده باشند.

البته باید به این موضوع توجه داشت که انسان‌های هدایت کننده، در هر
عصری وجود دارند و روایات فراوانی به وجود آنان تصریح کرده است که در زمان
غیبت امام مهدی ﷺ مردم را به راه امام ﷺ راهنمایی کرده و از شر گمراهی و

۱. التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري ﷺ، ص ۳۴۴.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ح ۱۳۳۰۱.

گمراه کنندگان نجات می دهند. امام هادی علیه السلام فرمود: «لَوْلَا مَنْ يَبْقَى بَعْدَ غَيْبَةِ قَائِمِكُمْ مِنَ الْعُلَمَاءِ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ، وَالِدَّابِّينَ عَنْ دِينِهِ بِحُجَجِ اللَّهِ، وَالْمُنْفِذِينَ لِلضُّعْفَاءِ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ مِنْ شِبَاكِ إِبْلِيسَ وَمَرَدَّتِهِ، لَمَا بَقِيَ أَحَدٌ إِلَّا ارْتَدَّ عَنْ دِينِ اللَّهِ. وَلَكِنَّهُمْ يَمْسِكُونَ أَرْمَةً قُلُوبِ ضُعْفَاءِ الشَّيْعَةِ كَمَا يُمَسِكُ صَاحِبُ السَّفِينَةِ سُكَّانَهَا، أُولَئِكَ هُمُ الْأَفْضَلُونَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ اگر پس از غیبت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله برخی از علما وجود نداشتند که به سوی قائم علیه السلام دعوت کنند و مردم را به حضرتش سوق دهند و از دینش با استدلالهای الهی حمایت کنند و بندگان ضعیف خدا را از افتادن در دام ابلیس و یارانش، رهایی بخشند، پس به تحقیق هیچ کس نمی ماند جز این که از دین خدا بر می گشت. ولی آن عالمان، زمام قلوب ضعیفای شیعه را می گیرند همانگونه که ناخدای کشتی، سگان و فرمان کشتی را می گیرد. پس آنها نزد خدای عزّ و جلّ از همه برترند»^۱.

بدیهی است که همین علماء، برای نظام بخشی به امور و دفاع همه جانبه از شیعیان، حق برپایی حکومت دارند اما نکته اینجاست که اگر همین افراد بخواهند، مردم را به بیعت با امام مهدی علیه السلام فرابخوانند و پیش از ظهور امام علیه السلام پرچمی به نام قائم علیه السلام برافرازند، در این صورت، بیعت کننده و بیعت دهنده هر دو در طاعوت هستند.

چنانچه در روایات آمده است: «كُلُّ رَايَةٍ تَرْفَعُ قَبْلَ رَايَةِ الْقَائِمِ علیه السلام صَاحِبِهَا طَاعُوتٌ؛ هر پرچمی که قبل از پرچم قائم علیه السلام برافراشته شود، صاحب آن طاعوت است»^۲.

علاوه بر ممانعت از پیوستن به چنین پرچم هایی که گمراه کننده هستند، شیعیان را به انتظار و به پیوستن به پرچم قائم علیه السلام سفارش فرموده اند. به عنوان نمونه به روایتی اشاره می شود که فرمود:

۲. الغيبة للنعمانی، ص ۱۱۴.

۱. الاحتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۲۶۰.

«وَإِيَّاكَ وَشُدَّادًا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّ لِكُلِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ رَايَةً وَلِعَبِيرِهِمْ رَايَاتٍ فَالزَّوْمُ الْأَرْضَ وَلَا تَتَّبِعْ مِنْهُمْ رَجُلًا أَبَدًا حَتَّى تَرَى رَجُلًا مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ مَعَهُ عَهْدُ نَبِيِّ اللَّهِ وَرَايَتُهُ وَسِلَاحُهُ فَإِنَّ عَهْدَ نَبِيِّ اللَّهِ صَارَ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ثُمَّ صَارَ عِنْدَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ فَالزَّوْمُ هُوَ لَاءٌ أَبَدًا وَإِيَّاكَ وَمَنْ ذَكَرْتُ لَكَ...» امام باقر عليه السلام به جابر جعفی فرمود: از قیام کنندگان خاندان پیامبر بر حذر باش! چرا که برای آل محمد و علی فقط یک پرچم حق وجود دارد و برای دیگران پرچم‌هایی است. پس از جای تکان نخور و از هیچ کدام از قیام کنندگان تبعیت نکن تا اینکه مردی از فرزندان امام حسین عليه السلام را ببینی که همراهش عهد^۱ و پرچم و سلاح نبی خدا صلی الله علیه و آله است. پس همانا عهد نبی خدا صلی الله علیه و آله به دست امام سجاد عليه السلام رسید و سپس به دست امام باقر عليه السلام رسید و این است سخن خدا که فرمود: وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ پس تا او را ندیده ای از جای تکان نخور و دنبال هیچ پرچمی نرو و هر آنچه را گفتم مراقبت کن»^۲.

همانطور که گفته شد، پیش از ظهور قائم عليه السلام هیچ پرچم هدایت کننده و منتسب به امام مهدی عليه السلام بلند نخواهد شد و تنها پرچم هدایت کننده در هنگامه ظهور، پرچم امام مهدی عليه السلام است که همان پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱. عهد النبى صلی الله علیه و آله؛ در قالب کتابی محتوم به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد و ماموریت اوصیاء آن حضرت ابلاغ شده و در روایات به این مسأله تصریح شده است. «دَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام صَحِيفَةً مَخْتُومَةً بِأَتْنِ عَشَرَ خَاتَمًا وَقَالَ فَضُّ الْأَوَّلَ وَ اِغْمَلْ بِهِ وَادْفَعْهَا إِلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام يَفْضُ الثَّانِي وَيَعْمَلُ بِهِ وَيَدْفَعُهَا إِلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام يَفْضُ الثَّالِثَ وَيَعْمَلُ بِتَافِيهِ ثُمَّ إِلَى وَاحِدٍ وَاحِدٍ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ عليه السلام؛ یونس بن یعقوب از امام صادق عليه السلام نقل می کند که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله صحیفه سربسته ای را با دوازده مهر به امیر المؤمنین عليه السلام سپرد و فرمود: اولین مهر را بشکن و آن صحیفه را باز کن و بدانچه در آن (نوشته شده) عمل کن و سپس آن را به حسن عليه السلام تحویل بده تا مهر دوم را بشکند و بدانچه در آن است عمل کند، و سپس آن را به حسین عليه السلام تحویل دهد تا او نیز مهر سوم را شکسته و به آنچه در آن است عمل کند و سپس به ترتیب به تمامی فرزندان حسین عليه السلام تحویل داده شود». الغيبة للنعمانی، ص ۵۴.

۲. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۶۴.

می باشد. چنانچه امیرالمومنین علیه السلام فرمود: «إِنَّ هَذِهِ رَايَةً لَا يَنْشُرُهَا بَعْدِي إِلَّا الْقَائِمُ؛ این پرچم را کسی جز قائم علیه السلام بعد از من بر نخواهد افراشت»^۱.
امام مهدی علیه السلام بر اساس روایات معتبر شیعه، پرچم قیام را در مکه بر می افرازد و از آنجا حرکت خود را شروع می کند. چنانچه فرموده اند:

«ثُمَّ يَخْرُجُ مِنْ مَكَّةَ حَتَّى يَكُونَ فِي مِثْلِ الْحَلَقَةِ قُلْتُ وَمَا الْحَلَقَةُ قَالَ عَشْرَةُ آلَافٍ رَجُلٍ جَبْرَائِيلُ عَنْ يَمِينِهِ وَمِيكَائِيلُ عَنْ شِمَالِهِ ثُمَّ يَهْزُ الرَّايَةَ الْجَلِيلَةَ وَيَنْشُرُهَا وَ هِيَ رَايَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ السَّحَابَةُ...؛ سپس از مکه خروج می کند تا اینکه در میان حلقه قرار می گیرد. راوی سؤال کرد که حلقه چیست؟ فرمود: ده هزار مرد که جبرائیل علیه السلام از سمت راست او و میکائیل علیه السلام از سمت چپ او می آیند. سپس پرچم آشکار خود را برافراشته می کند و آن را منتشر می کند و آن پرچم رسول الله صلی الله علیه و آله است که نامش سحابه است»^۲.

امام مهدی علیه السلام پس از آغاز حرکت خود از مکه، به نجف آمده و باری دیگر؛ پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله را می افرازد. امام صادق علیه السلام فرمود:

«يَقْدَمُ الْقَائِمُ علیه السلام حَتَّى يَأْتِيَ النَّجَفَ فَيَخْرُجُ إِلَيْهِ مِنَ الْكُوفَةِ جَيْشُ السُّفْيَانِي وَأَصْحَابُهُ وَالنَّاسُ مَعَهُ وَذَلِكَ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ فَيَدْعُوهُمْ وَيُنَادِيهِمْ حَقُّهُ...؛ قائم علیه السلام می آید تا به نجف اشرف می رسد. از کوفه سپاهیان و یاران سفیانی به سوی او می روند و مردم نیز با او همراه هستند و این واقعه در روز چهارشنبه خواهد بود. حضرت آنها را دعوت کرده و دربارہ حق خود با آنها گفتگو کند»^۳.

پس از آغاز قیام، عده ای از یاران حضرت علیه السلام به اقالیم مختلف زمین اعزام

۲. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۰۷.

۱. الغيبة للنعماني، ص ۳۰۷.

۳. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۸۷.

می‌شوند تا مردم را هدایت کرده و به سوی امام علیه السلام فراخوانند. چنانچه امام صادق علیه السلام فرمود:

«إِذَا قَامَ الْقَائِمُ بَعَثَ فِي أَقَالِيمِ الْأَرْضِ فِي كُلِّ إِقْلِيمٍ رَجُلًا يَقُولُ عَهْدُكَ فِي كَفِّكَ فَإِذَا وَرَدَ عَلَيْكَ أَمْرٌ لَا تَفْهَمُهُ وَلَا تَعْرِفُ الْقَضَاءَ فِيهِ فَانْظُرْ إِلَى كَفِّكَ وَاعْمَلْ بِمَا فِيهَا؛ زمانی که قائم علیه السلام قیام کند، به تمامی اقلیم‌ها و سرزمین‌ها نمایندگان فرستاده و به آنان می‌فرماید: شرح وظایف تو در کف دست است، پس زمانی که با مسأله‌ای مواجه شدی و پاسخ آن را نفهمیدی و حکم آن را ندانستی، به کف دست نگاه کن و و به آنچه در آن است عمل کن»^۱.

آنان دارای پرچم‌ها فاتحانه‌ای هستند که بدون پیروزی به سوی امام علیه السلام بازگشت نخواهند داشت. در روایتی از امام باقر علیه السلام آمده است: «فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ قَالَ هَذَا [هَذِهِ] نَزَلَتْ فِي الْقَائِمِ علیه السلام إِذَا خَرَجَ تَعَمَّمَ وَصَلَّى عِنْدَ الْمَقَامِ وَتَضَرَّعَ إِلَى رَبِّهِ فَلَا تَرُدُّ لَهُ رَأْيَةً أَبَدًا؛ آیه اَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ؛ درباره قائم علیه السلام نازل شده است، آن زمانی عمامه بر سر گذاشته و در میان مقام ابراهیم علیه السلام نماز خوانده و بر خداوند تضرع می‌کند، تا اینکه هیچ پرچمی به سوی با شکست باز نخواهد گشت»^۲.

همچنین برخی به دعوت امام علیه السلام لبیک گفته و مردم را به سوی ایشان هدایت می‌کنند که روایات متعددی به این مسأله تصریح می‌کند:

روایت اول:

«يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ نَجْرَانَ يَسْتَجِيبُ لِلْإِمَامِ فَيَكُونُ أَوَّلَ النَّصَارَى إِجَابَةً فَيَهْدِمُ بَيْعَتَهُ وَيَدْفُئُ صَليْبَهُ. فَيَخْرُجُ بِالْمَوَالِي وَضَعَاءِ النَّاسِ فَيَسِيرُونَ إِلَى

۲. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۵۹.

۱. همان، ص ۳۱۹.



درس یازدهم: تطبیق یمانی با احمد بصری!

التَّخِيْلَةَ بِأَعْلَامِهِ هُدًى فَيَكُونُ مَجْمَعُ النَّاسِ جَمِيعاً فِي الْأَرْضِ ...؛ مردی از اهل نجران که دعوت امام علیه السلام را اجابت می‌کند. وی اولین مسیحی است که کلیسایش را خراب کرده و صلیب را می‌شکند و با همراهی ضعیفاء و بردگان خروج کرده با برافراشتن پرچم‌های هدایت‌کننده به سمت نخيله می‌رود و آنجا محل اجتماع همه مردم در زمین می‌شود.^۱

روایت دوم:

«إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ اخْتَارَ اللَّهُ لَنَا الْآخِرَةَ عَلَى الدُّنْيَا، وَإِنَّهُ سَيَلْقَى أَهْلَ بَيْتِي مِنْ بَعْدِي تَطْرِيداً وَتَسْرِيداً فِي الْبِلَادِ، حَتَّى تَرْتَفِعَ رَايَاتُ سُودٍ مِنَ الْمَشْرِقِ، فَيَسْأَلُونَ الْحَقَّ فَلَا يُعْطَوْنَ، وَيَقَاتِلُونَ فَيَنْصَرُّونَ، فَيُعْطَوْنَ الَّذِي سَأَلُوا، فَمَنْ أَدْرَكَهُمْ مِنْكُمْ - أَوْ مِنْ أَبْنَائِكُمْ - فَلْيَأْتِهِمْ وَلَوْ حَبَوّاً عَلَى الثَّلَجِ، فَإِنَّهَا رَايَاتُ هُدًى، يَدْفَعُونَهَا إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلًا، كَمَا مِلْنَا جَوْرًا وَظُلْماً؛ خداوند آخرت را در برابر دنیا برای ما اهل بیت انتخاب کرده است و به همانا به زودی اهل بیت من پس از من تنها و آواره خواهند شد تا اینکه از سوی مشرق، پرچم‌های سیاه به اهتزاز در آیند. آنان حق را مطالبه کنند اما به آها داده نشود، پس از آن می‌جنگند تا پیروز شوند. در این هنگام آنچه را که می‌خواهند به آنان داده شود. اگر کسی از شما یا فرزندانمان آنان را درک کرد، پس به سوی آنها بروید، ولو به صورت سینه خیز بر روی برف، چرا که آنها پرچم‌های هدایت هستند که به مردی از اهل بیت من تحویل داده می‌شود که او دنیا را پر از عدل و داد می‌کند، همانطور که پر از ظلم و جور شده است».^۲

۱. سرور اهل ایمان فی علامات ظهور صاحب الزمان علیه السلام، ص ۵۳.

۲. دلائل الإمامة، ص ۴۴۶.

روایت سوم:

«فَتَخْرُجُ رَايَةُ هُدًى مِنَ الْكُوفَةِ فَتَلْحَقُ ذَلِكَ الْجَيْشَ فَيَقْتُلُونَهُمْ لَا يُقَلِّتُ مِنْهُمْ مُخْبِرٌ وَيَسْتَنْقِذُونَ مَا فِي أَيْدِيهِمْ مِنَ السَّبْيِ وَالْعَنَائِمِ؛ در آن هنگام یک پرچم هدایت از کوفه خارج می‌شود و آن سپاه را دنبال می‌کنند، و همه آنها را نابود می‌سازند و حتی گزارشگری را از آنها باقی نمی‌گذارند و آنچه در دست آنهاست غنیمت می‌گیرند و اسیران را نجات می‌دهند»^۱.

در این بین، با برخی از روایات مواجه می‌شویم که درباره انصار امام مهدی عج صحبت می‌کنند که مردم را به حق دعوت می‌کنند:

امام صادق عج فرمود: «تُرَبُّهُ قِمٌّ مُقَدَّسَةٌ وَأَهْلُهَا مِنَّا وَنَحْنُ مِنْهُمْ لَا يُرِيدُهُمْ جَبَّارٌ بِسُوءٍ إِلَّا عَجَلَتْ عَقُوبَتُهُ مَا لَمْ يَخُونُوا إِخْوَانَهُمْ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ جَبَابِرَةً سَوْءٌ أَمَّا إِيَّاهُمْ أَنْصَارُ قَائِمِنَا وَدَعَاؤُهُ حَقًّا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ اللَّهُمَّ اعْصِمْهُمْ مِنْ كُلِّ فِتْنَةٍ وَنَجِّهِمْ مِنْ كُلِّ هَلَكَةٍ؛ تربت قم مقدس است و مردم قم از مایند و ما هم از آنانیم، هیچ ستمگری قصد بد به اهل قم نمی‌کند مگر اینکه عذاب او جلو می‌افتد تا وقتی که مردم به برادران خود خیانت نکنند، ولی وقتی که خیانت کنند خداوند ستمگران را بر آنان مسلط می‌کند. آنان یاران قائم ما و دعوتگران به حق ما هستند، سپس امام سرش را بطرف آسمان بلند کرد و فرمود: خدایا آنان را از هر فتنه ای مصون بدار و از نابودی نجات بخش»^۲.

همچنین در روایتی از امام کاظم عج آمده است: «رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ قِمٍّ يَدْعُو النَّاسَ إِلَى الْحَقِّ يَجْتَمِعُ مَعَهُ قَوْمٌ كَزَيْرِ الْحَدِيدِ لَا تَزِلُّهُمْ الرِّيحُ الْعَوَاصِفُ وَلَا تَمْلُوتُ مِنَ الْحَرِّ وَلَا يَجْبُونُتُ وَعَلَى اللَّهِ يَتَوَكَّلُونَ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ؛ مردی از قم، مردم را بسوی حق دعوت می‌کند، گروهی با او همراه می‌شوند که همانند پاره‌های آهن هستند، که بادهای

تند آنان را نمی‌لغزاند، و از جنگ خسته نمی‌شوند و نمی‌ترسند، و بر خدا توکل می‌کنند، و عاقبت خیر برای پرهیزکاران است»^۱.

طبق دو روایت که بحث آن گذشت، پرچم یمانی نیز دارای هدایت است. طبق فرازهای نخستین روایت منسوب به امام باقر علیه السلام، این پرچم پس از ندای آسمانی و پس از ظهور امام مهدی علیه السلام و همزمان با خروج سفیانی بر علیه امام مهدی علیه السلام، افراشته می‌شود و مردم را به سوی حق دعوت می‌کند. در این روایت آمده است:

خبر داد ما را احمد بن محمد بن سعید ابن عقده او گفت: حدیث کرد مرا احمد بن یوسف بن یعقوب ابو الحسن جعفری از کتاب خودش او گفت: حدیث کرد ما را اسماعیل بن مهران او گفت: حدیث کرد ما را حسن بن علی بن ابی حمزه از پدرش و وهیب بن حفص و آن دو از ابی بصیر و او از:

امام باقر علیه السلام که آن حضرت فرمود: آنگاه که آتشی از [جانب] خاور دیدید که همچون (هردی): رنگ زرد و سرخ- سهمناک است که سه روز یا هفت روز سر می‌کشد به انتظار فرج آل محمد باشید (در بعضی از نسخه‌ها است: (منتظر فرج بظهور قائم علیه السلام باشید) ان شاء الله عز و جل که خداوند عزیز است و حکیم.

سپس فرمود: صیحه بجز در ماه رمضان نخواهد شد [زیرا ماه رمضان] ماه خدا است [و صیحه در آن ماه است] و آن صیحه جبرئیل است که برین مردم می‌زند. سپس فرمود: آواز دهنده‌ای از آسمان بنام حضرت قائم آواز می‌دهد و هر که در خاور و باختر است می‌شنود، خفته‌ای نماند مگر آنکه بیدار شود، و ایستاده‌ای نماند مگر آنکه بزانو در می‌آید، و نشسته‌ای نماند مگر آنکه از وحشت آن صدا بر دو پای خود بایستد، پس خدا رحمت کند کسی را که از آن صدا عبرت بگیرد و پاسخ گوی آن شود که صدای نخستین صدای جبرئیل و روح الامین است.

سپس فرمود آن صدا در ماه رمضان در شب جمعه شب بیست و سوم خواهد بود و تردیدی در این نداشته باشید و بگوش بسپارید و فرمان برید و در پایان روز صدای شیطان ملعون بلند می‌شود که فریاد می‌زند: هان که فلانی مظلوم کشته شد تا مردم را بتردید اندازد و گرفتارشان کند آن روز چه افرادی که در شك و حیرت خواهند افتاد و آتش سرازیر خواهند شد، پس آنگاه که صدا را در ماه رمضان شنیدید تردیدی نداشته باشید که آن صدای جبرئیل است و نشانه‌اش آنکه بنام قائم و نام پدرش آوازی دهد که دوشیزگان پس پرده می‌شنوند و پدر و برادرشان را تحریک و تشویق میکنند که خروج کنند.

و فرمود: این دو صدا پیش از خروج حضرت قائم بناچار باید باشد يك صدا از آسمان که صدای جبرئیل است [بنام صاحب الامر و نام پدرش] و صدای دوم از زمین است (در بعضی از نسخه‌ها: و صدائی از زمین است) و آن صدای شیطان ملعون است که نام فلانی را میبرد و اینکه او مظلوم کشته شد و می‌خواهد تا فتنه‌ای بر پا کند پس شما باید از صدای نخستین پیروی بکنید و مبادا که از صدای آخرین بشك و ریب افتید.

و فرمود: حضرت قائم قیام نمی‌کند مگر هنگامی که مردم را ترسی سخت فرا گرفته باشد و زمین لرزه‌ها و گرفتاری و بلاء دامنگیر مردم شود و پیش از اینها بیماری طاعون فرا رسد و شمشیری برآن در میان عرب باشد و اختلاف سختی بمیان مردم افتد آنچنان که دینشان پاشیده گردد و حالشان دگرگون شود تا آنجا که هر صبح و شام آرزوی مرگ کنند از بس مردم آزار بینند و بجان يك دیگر می‌افتند. خروج آن حضرت هنگامی است که مردم از اینکه فرجی به بینند مأیوس و ناامید گردند ای خوشا بحال آنکه آن روزگار را درك کند و از یاران آن حضرت باشد و وای و تمام وای بر کسی که با او ستیزد و با او و با دستورش مخالفت ورزد و از دشمنانش شود.



و فرمود: چون آن حضرت خروج کند قیام کند بامر نو و کتاب نو و روش نو و حکومت نو که بر عرب سخت آید و کاری بجز کشتن نباشدش کسی را مهلت ماندن نمیدهد و در اجرای امر خدا از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای نهراسد.

سپس فرمود: هنگامی که فلان طائفه در میان خودشان باختلاف افتادند در چنین وقت بانتظار فرج باشید و فرج شما نیست مگر در اختلاف فلان طائفه همین که اختلاف نمودند بانتظار صیحه‌ای که در ماه رمضان می‌شود باشید و منتظر خروج قائم علیه السلام باشید که خداوند هر آنچه را که بخواهد انجام میدهد و قائم هرگز خارج نخواهد شد و آنچه را که دوست میدارید نخواهید دید تا آنگاه که فلان طائفه در میان خودشان اختلاف اندازند و چون چنین شود مردم در باره آنان بطمع افتند و اختلاف کلمه روی دهد و سفیانی خروج کند.

و فرمود: فلان طائفه بناچار باید بحکومت برسند و همین که بحکومت رسیدند و سپس اختلاف نمودند حکومتشان از یکپارچه‌گی بیفتد و کارشان پراکنده شود تا آنکه خراسانی و سفیانی بر آنان خروج کنند این يك از خاور و آن يك از باختر همچون دو اسب میدان مسابقه بسوی کوفه پشستازی کنند این از این سو و آن از آن سو تا آنکه نابودی فلان طائفه بدست آن دو انجام پذیرد آنچنان که یکنفر از آنان را باقی نگذارند.

سپس آن حضرت فرمود: خروج سفیانی و یمانی و خراسانی در يك سال و یکماه و يك روز خواهد بود با نظامی که گوئی برشته کشیده شده است بدنبال هم شود و از هر سو هیبت فراگیر شود وای بر کسی که با آنان ستیزد و در میان پرچمها راهنمونتر از پرچم یمانی نباشد تنها او پرچم هدایت خواهد بود زیرا بصاحب شما دعوت خواهد کرد، پس هنگامی که یمانی خروج کرد خرید و فروش اسلحه بر مردم و بر هر مسلمانی حرام خواهد بود و چون یمانی خروج کرد باید بسوی او نهضت کنی که پرچمش پرچم هدایت است و بر هیچ مسلمانی روا نباشد که از آن پرچم



روی بگرداند و هر کس که چنین کند او از اهل آتش است زیرا او بحق و براه راست دعوت خواهد کرد.

سپس مرا فرمود: از دست رفتن حکومت فلان طائفه همچون شکستن کاسه سفالین باشد و همچون کسی که کاسه سفالین بدستش باشد و در حال قدم زدن از آن غفلت نماید ناگهان کاسه از دستش افتاده و بشکند و چون از دستش افتاد بخود آید و آه حسرت بکشد، حکومت آنان نیز این چنین خواهد بود که بکلی در خواب غفلت فرو رفته باشند. و امیر المؤمنین علیه السلام بر فراز منبر کوفه فرمود: که خدای عز و جل ذکره در مقدراتش مقدر فرمود و حکم حتمی صادر کرد که چاره‌ای بجز از وقوعش نیست که بنی امیه را آشکارا با شمشیر بگیرد و فلان طائفه را ناگهان.

و آن حضرت فرمود: آسیائی باید بگردش در آید و همین که کاملاً بگردش افتاد و پابرجا شد خداوند بنده‌ای سنگ دل و بی‌اصل و نسب را بر انگیزد که پیروزی بهمراه او باشد یارانش با موهای دراز و سیبلیهای کلفت و جامه‌های سیاه در بر، و پرچم‌های سیاه بدست داشته باشند، وای بر کسی که با آنان ستیزد که بی‌ملاحظه آنان را بکشند. بخدا قسم گوئی آنان را می‌بینم و کارهایشان و آنچه بدکاران و عربهای ستمگر از دست آنان می‌بینند در پیش چشم من است خداوند آنان را که مهری در دلشان نیست بر ایشان مسلط میکند و در شهرهای خودشان که در کنار فرات است شهرهای ساحلی و بیابانی، ایشان را بی‌محابا میکشند بجزای آنچه که کرده‌اند و پروردگار تو به بندگانش ستم روا ندارد»^۱.

۱. أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ ابْنُ عُقْدَةَ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ أَبُو الْحَسَنِ الْجُعْفِيُّ مِنْ كِتَابِهِ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مِهْرَانَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِيهِ وَوُهَيْبِ بْنِ خَفْصٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: «إِذَا رَأَيْتُمْ نَارًا مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ شَبْهَ الْهَرْدِيِّ الْعَظِيمِ تَطْلُعُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ أَوْ سَبْعَةً فَتَوْقَعُوا فَرَجَ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ شَاءَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ - إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ثُمَّ قَالَ الصَّيْحَةُ لَا تَكُونُ إِلَّا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ لِأَنَّ شَهْرَ رَمَضَانَ شَهْرُ اللَّهِ وَ الصَّيْحَةُ فِيهِ هِيَ صَيْحَةُ جَبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى هَذَا الْخَلْقِ ثُمَّ قَالَ يُتَادَى مِنْ السَّمَاءِ بِاسْمِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَسْمَعُ مَنْ بِالْمَشْرِقِ وَ

سخن پایانی اینکه؛ بر اساس روایات شیعه و سنی، وجود شخصیتی با عنوان

مَنْ بِالْمَغْرِبِ لَا يَبْقَى زَائِدٌ إِلَّا اسْتَيْقِظَ وَلَا قَائِمٌ إِلَّا قَعَدَ وَلَا قَاعِدٌ إِلَّا قَامَ عَلَى رَجُلَيْهِ فَرَعَا مِنْ ذَلِكَ الصَّوْتِ فَرَجَمَ اللَّهُ مَنْ اغْتَبَرَ بِذَلِكَ الصَّوْتِ فَأَجَابَ فَإِنَّ الصَّوْتِ الْأَوَّلَ هُوَ صَوْتُ جَبْرِئِيلَ الرُّوحِ الْأَمِينِ عَ ثُمَّ قَالَ ﷺ يَكُونُ الصَّوْتُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فِي لَيْلَةِ جُمُعَةٍ لَيْلَةَ ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ فَلَا تُشْكُوا فِي ذَلِكَ وَاسْتَمْعُوا وَأَطِيعُوا وَفِي آخِرِ التَّهَارِ صَوْتُ الْمَلْعُونِ إِبْلِيسُ يُنَادِي أَلَا إِنَّ فُلَانًا قُتِلَ مَظْلُومًا لِيُشَكَّكَ النَّاسُ وَيُفْتَنَهُمْ فَكُنْ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ مِنْ شَائِلٍ مُتَخَيِّرٍ قَدْ هَوَى فِي النَّارِ فَإِذَا تَمِيعُ الصَّوْتِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فَلَا تُشْكُوا فِيهِ أَنَّهُ صَوْتُ جَبْرِئِيلَ وَعَلَامَةُ ذَلِكَ أَنَّهُ يُنَادِي بِاسْمِ الْقَائِمِ وَاسْمِ أَبِيهِ حَتَّى تَسْمَعَهُ الْعَذَاءُ فِي خِدْرِهَا فَتُخْرِشُ أَبَاهَا وَأَخَاهَا عَلَى الْخُرُوجِ وَقَالَ لَا بَدَّ مِنْ هَذَيْنِ الصَّوْتَيْنِ قَبْلَ خُرُوجِ الْقَائِمِ ﷺ صَوْتٌ مِنَ السَّمَاءِ وَهُوَ صَوْتُ جَبْرِئِيلَ بِاسْمِ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ وَاسْمِ أَبِيهِ وَالصَّوْتِ الثَّانِي مِنَ الْأَرْضِ وَهُوَ صَوْتُ إِبْلِيسَ اللَّعِينِ يُنَادِي بِاسْمِ فُلَانٍ أَنَّهُ قُتِلَ مَظْلُومًا يُرِيدُ بِذَلِكَ الْفِتْنَةَ فَاتَّبِعُوا الصَّوْتِ الْأَوَّلَ وَإِيَّاكُمْ وَالأَخِيرَ أَنْ تُفْتَنُوا بِهِ وَقَالَ ﷺ لَا يَقُومُ الْقَائِمُ عَ إِلَّا عَلَى خَوْفٍ شَدِيدٍ [شديد] مِنَ النَّاسِ وَزَلْزَلٍ وَفِتْنَةٍ وَبَلَاءٍ يُصِيبُ النَّاسَ وَطَاعُونَ قَبْلَ ذَلِكَ وَسَيْفٌ قَاطِعٌ بَيْنَ الْعَرَبِ وَالاخْتِلَافِ شَدِيدٍ فِي النَّاسِ وَتَشَشُّتْ فِي دِينِهِمْ وَتَغْيِيرٌ مِنْ حَالِهِمْ حَتَّى يَتِمَّ لِلْمُتَمَتِّعِ الْمَوْتُ صَبَاحًا وَمَسَاءً مِنْ عَظَمِ مَا يَرَى مِنْ كَلْبِ النَّاسِ وَأَكَلَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا فُخْرِجُوهُ إِذَا خَرَجَ عِنْدَ النَّاسِ وَالْقُنُوطِ مِنْ أَنْ يَبْرُوا فَرَجَا فَيَأْتِي طُوبَى لِمَنْ أَذْرَكَهُ وَكَانَ مِنْ أَنْصَارِهِ وَالْوَيْلُ كُلُّ الْوَيْلِ لِمَنْ نَاوَاهُ وَخَالَفَهُ وَخَالَفَ أَمْرَهُ وَكَانَ مِنْ أَعْدَائِهِ وَقَالَ ﷺ إِذَا خَرَجَ يَقُومُ بِأَمْرِ جَدِيدٍ وَكِتَابٍ جَدِيدٍ وَشَيْءٍ جَدِيدٍ وَقَضَاءٍ جَدِيدٍ عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٍ وَلَيْسَ شَأْنُهُ إِلَّا الْقَتْلُ لَا يَسْتَبْنِي أَحَدًا وَلَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ ثُمَّ قَالَ عَ إِذَا اخْتَلَفَ بَنُو فُلَانٍ فِيمَا بَيْنَهُمْ فَعِنْدَ ذَلِكَ فَانْتَظِرُوا الْفَرَجَ وَلَيْسَ فَرَجُكُمْ إِلَّا فِي اخْتِلَافِ بَنِي فُلَانٍ فَإِذَا اخْتَلَفُوا فَتَوَقَّعُوا الصَّيْحَةَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَخُرُوجَ الْقَائِمِ ﷺ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَلَنْ يُخْرِجَ الْقَائِمَ وَلَا تَزُولُ مَا تُحِبُّونَ حَتَّى يُخْلِفَ بَنُو فُلَانٍ فِيمَا بَيْنَهُمْ فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ طَمَعَ النَّاسُ فِيهِمْ وَاخْتَلَفَتِ الْكَلِمَةُ وَخَرَجَ الشُّفَيَّائِي وَقَالَ لَا بَدَّ لِبَنِي فُلَانٍ مِنْ أَنْ يَمْلِكُوا فَإِذَا مَلَكُوا ثُمَّ اخْتَلَفُوا تَفَرَّقَ مُلْكُهُمْ وَتَشَشَّتْ أُمُرُهُمْ حَتَّى يُخْرِجَ عَلَيْهِمُ الْخُرَاسَانِي وَالشُّفَيَّائِي هَذَا مِنَ الْمَشْرِقِ وَهَذَا مِنَ الْمَغْرِبِ يَسْتَبْقَانِ إِلَى الْكُوفَةِ فَتَرْتَبِعُ رِهَانِ هَذَا مِنْ هُنَا وَهَذَا مِنْ هُنَا حَتَّى يَكُونَ هَلَكَ بَنِي فُلَانٍ عَلَى أَيْدِيهِمَا أَمَا إِنَّهُمْ لَا يُبْقُونَ مِنْهُمْ أَحَدًا ثُمَّ قَالَ ﷺ خُرُوجَ الشُّفَيَّائِي وَالْبِمَانِي وَالْخُرَاسَانِي فِي سَنَةٍ وَاحِدَةٍ فِي شَهْرٍ وَاحِدٍ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ نِظَامُ كِتَابِ الْحَزْنِ يَشُوعُ بَعْضُهُ بَعْضًا فَيَكُونُ النَّبَأُ مِنْ كُلِّ وَجْهِ وَيُلْ لِمَنْ نَاوَاهُمْ وَلَيْسَ فِي الزَّيَّاتِ زَائِدَةٌ أَهْدَى مِنْ زَائِدَةِ الْبِمَانِي هِيَ زَائِدَةُ هُدَى لَأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى صَاحِبِكُمْ فَإِذَا خَرَجَ الْبِمَانِيُّ حَرَّمَ بَيْعَ السِّلَاحِ عَلَى النَّاسِ وَكُلِّ مُسْلِمٍ وَإِذَا خَرَجَ الْبِمَانِيُّ فَانْهَضْ إِلَيْهِ فَإِنَّ زَائِدَةَ هُدَى وَلَا يَجِلُّ لِلْمُسْلِمِ أَنْ يَلْتَوِي عَلَيْهِ فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ لَأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقِ مُسْتَقِيمٍ ثُمَّ قَالَ لِي إِنَّ ذَهَابَ مُلْكِ بَنِي فُلَانٍ كَحِصَصِ الْفَخَّارِ وَكَرَجُلٍ كَانَتْ فِي يَدِهِ فَخَّارَةٌ وَهُوَ يَتَشَى إِذْ سَقَطَتْ مِنْ يَدِهِ وَهُوَ سَادٍ عَنْهَا فَانْكَسَرَتْ فَقَالَ حِينَ سَقَطَتْ هَذِهِ شِبْهُ الْفَرَجِ فَذَهَابَ مُلْكُهُمْ هَكَذَا أَغْفَلَ مَا كَانُوا عَنْ ذَهَابِهِ وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ عَلَى مِثَرِ الْكُوفَةِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَكُونُ قَدَرٌ فِيمَا قَدَّرَ وَقَضَى وَحَتْمٌ بِأَنَّهُ كَائِنٌ لَا بَدَّ مِنْهُ أَنَّهُ يَأْخُذُ بَنِي أُمِّيَّةَ بِالسَّيْفِ جَهْرًا وَأَنَّهُ يَأْخُذُ بَنِي فُلَانٍ بَغْتَةً وَقَالَ ﷺ لَا بَدَّ مِنْ رَحَى تَطْلَحُ فَإِذَا قَامَتْ عَلَى قَطْبِهَا وَتَبَسَّتْ عَلَى سَاقِهَا بَعَثَ اللَّهُ عَلَيْهَا عَبْدًا غَنِيًّا خَلَامًا أَضْلُهُ يَكُونُ النَّصْرُ مَعَهُ أَصْحَابُهُ الطَّوِيلَةُ شُعُورُهُمْ أَصْحَابُ السِّبَالِ سُودٌ نِيَابَتُهُمْ أَصْحَابُ زَيَّاتٍ سُودٌ وَيُلْ لِمَنْ نَاوَاهُمْ يَقْتُلُونَهُمْ هَرَجًا وَاللَّهُ لَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ وَإِلَى أَعْمَالِهِمْ وَمَا يَلْقَى الْفَجَارُ مِنْهُمْ وَالْأَعْرَابُ الْخَفَاءَ يَسْلُطُهُمُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بِلَا رَحْمَةٍ يَقْتُلُونَهُمْ هَرَجًا عَلَى مَدِينَتِهِمْ بِشَاطِئِ الْفَرَاتِ الْبُزْبُرَةِ وَالنَّبَحْرِيَّةِ جَزَاءً بِمَا عَمِلُوا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَامٍ لِعَبِيدِهِ: الغيبة للنعماني، ص ٢٥٣.

یمانی که از کشور یمن خارج شده و در هنگامه ظهور نقش ایفا خواهد کرد اثبات می‌شود اما این دسته از روایات، اشاره‌ای به سفارت یمانی از جانب امام مهدی علیه السلام یا فرزندی ایشان برای امام علیه السلام یا جنگ او با سفیانی نداشته و در مجموع، جایگاه ویژه‌ای را از او به مخاطب معرفی نمی‌کند و دو روایت موجود درباره یمانی که او را هدایتگر دانسته و اطاعت از او را لازم می‌داند، به علت نداشتن تواتر و اعتبار حدیثی، قادر به اعتقاد سازی نشده و نهایتاً می‌تواند در کنار سایر روایات مربوط به یمانی قرار گرفته و اصل وجود چنین شخصیتی را اثبات کند.

پرسش‌های درس

۱. وضعیت یمانی را در روایات معصومین علیهم السلام تشریح کنید.
۲. آیا یمانی هدایتگر است؟ به چه دلیل؟
۳. معیار شناخت یمانی در روایات چیست؟
۴. آیا می‌توانیم عصمت یمانی را بپذیریم؟ به چه دلیل؟

درس دوازدهم
عدد اوصیاء
پیامبر اکرم ﷺ

احمد بصری تعداد ائمه و اوصیاء پیامبر ﷺ را به ۲۴ تن رسانده و خود را امام سیزدهم میدانند و بر این باور است که یازده امام نیز پس از او خواهد آمد! به عنوان مثال در کتاب الوصیة المقدسة الكتاب العاصم من الضلال، درباره جایگاه مهدی اول گفته است: «مقامه؛ خلیفه من خلفاء الله و امام من أئمة اهل البيت ﷺ؛ مقام او این است که خلیفه‌ای از خلفای خدا و امامی از امامان اهل بیت ﷺ است»^۱ و درباره مقام یمانی گفته است: «و هو امام مفترض الطاعة من الله؛ او امام واجب الطاعة از سوی خداست»^۲

در موارد متعددی از کتاب‌های اتباع احمد بصری نیز به امامت او به عنوان امام سیزدهم تصریح کرده‌اند. به عنوان نمونه: عبدالرزاق الدیراوی در کتاب ما بعد الاثنی عشر اماماً، ذیل عبارت (الإمام الثالث عشر هو القائم) گفته است: «وردت روايات كثيرة تدل على أنَّ الإمام الثالث عشر هو قائم آل محمد ﷺ؛ روایات زیادی دلالت بر این دارند که امام سیزدهم همان قائم آل محمد ﷺ است»^۳.

همچنین علاء السالم در کتاب قبل الطوفان الثانی احمد الموعود، ذیل عبارت (القائم احمد... الثالث عشر من الأئمة الأربعة و العشرين) گفته است: «نعرف أن احمد هو الشيخ و الإمام الثالث عشر؛ دانستیم که همانا احمد، همان شیخ و امام سیزدهم است»^۴.

۲. المتشابهات، ج ۴، ص ۴۶.

۱. الوصیة المقدسة، صفحه ۶۳.

۴. قبل الطوفان الثانی احمد الموعود، ص ۳۹.

۳. ما بعد الاثنی عشر اماماً، ص ۷۱.

ناظم العقیلى نیز درباره انحصار عدد امامان پس از پیامبر اکرم ﷺ گفته است: «لا يوجد دليل شرعى يحصر الامامة فى اثنى عشر اماماً، بل الادلة الشرعية متواترة على استمرار الامامة بعد الامام المهدي عليه السلام فى ذريته المهديين الاثنى عشر؛ هیچ دلیل شرعی پیدا نمی‌شود که امامت را در دوازده تن منحصر کند، بلکه ادله شرعی متواتر، دلالت بر استمرار امامت بعد از امام مهدی عليه السلام در نسل دوازده‌گانه مهدیین دارد»^۱.

در مقابل، باور شیعه امامیه، که برگرفته از روایات صحیح و معتبره است؛ تعداد اوصیاء را در ۱۲ تن منحصر کرده و حضرت حجت بن الحسن عليه السلام را آخرین وصی و جانشین پیامبر ﷺ می‌داند. چنانچه پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«يا على أنا أولى بالمؤمنين من أنفسهم ثم أنت يا على أولى بالمؤمنين من أنفسهم ثم الحسن ثم الحسين ثم على بن الحسين ثم محمد بن على، ثم جعفر بن محمد، ثم موسى بن جعفر، ثم على بن موسى، ثم محمد بن على، ثم على بن محمد، ثم الحسن بن على، ثم الحجة بن الحسن الذى تنتهى إليه الخلافة و الوصاية ويغيب مدة طويلة، ثم يظهر ويملا الأرض عدلاً وقسطاً كما ملئت جوراً وظلماً؛ ای علی! من به مؤمنین نسبت به خودشان سزاوارترم، سپس تو سزاوارتری، سپس حسن، سپس حسین، سپس علی بن حسین، سپس محمد بن علی، سپس جعفر بن محمد، سپس موسی بن جعفر، سپس علی بن موسی، سپس محمد بن علی، سپس علی بن محمد، سپس حسن بن علی، سپس حجت بن الحسن، همان کسی که خلافت و وصایت با او به پایان میرسد (یعنی پس از او خلیفه و وصی دیگری نیست). مدت طولانی غایب می‌شود، سپس ظهور کرده و زمین را پر از عدل و داد می‌کند، همانطور که از ظلم و جور پر شده است»^۲.

۱. الاربعون حديثاً في المهديين ذرية القائم عليه السلام، ص ۷. ۲. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۲، ص ۲۳۴، ح ۸۱۲.

شیخ حر عاملی در کتاب الفوائد الطوسية، درباره اعتقاد امامیه گفته است: «إن الأحادیث المعتبرة و الروایات الصحيحة المتواترة صريحة فی حصر الأئمة فی اثني عشر عليه السلام و أن الثاني عشر منهم خاتم الأوصیاء و الأئمة و الخلفاء؛ همانا احادیث معتبر و روایات صحیح متواتر، تصریح بر این دارند که تعداد ائمه در دوازده تن منحصر شده و همانا دوازدهمین آنان پایان دهنده اوصیاء و امامان و خلفاء است»^۱.

حفظ این عدد و اعتقاد بر آن تا جایی اهمیت دارد که منکر یا تحریف کننده آن را کافر و از واز ولایت اهل بیت عليهم السلام خارج شده می دانند. چنانچه امام صادق عليه السلام فرمود:

«الْأَيُّمَةُ بَعْدَ نَبِيِّنَا عليه السلام اثْنَا عَشَرَ فُجَاءَ مَفْهُمُونَ مَنْ نَقَصَ مِنْهُمْ وَاحِدًا أَوْ زَادَ فِيهِمْ وَاحِدًا خَرَجَ مِنْ دِينِ اللَّهِ وَلَمْ يَكُنْ مِنْ وَلَائِنَا عَلَى شَيْءٍ؛ امامان بعد از پیامبر ما دوازده تن هستند، که همه آنان نجیب و آموخته شده می باشند. هر کس، یکی از تعداد آنان را کم یا زیاد کند، از دین خدا خارج شده و از ولایت ما بهره ای نمی برد»^۲.

همچنین در روایت دیگری آمده است:

«الْأَيُّمَةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَوْلُهُمْ عَلَى بَنِي طَالِبٍ وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ هُمْ خُلَفَائِي وَ أَوْصِيَائِي وَ أَوْلِيَائِي وَ حُجَجُ اللَّهِ عَلَى أُمَّتِي بَعْدِي الْمُقَرَّبِينَ مُؤْمِنٌ وَ الْمُنْكَرُ لَهُمْ كَافِرٌ؛ امامان بعد از من دوازده تن هستند، که اولشان علی بن ابی طالب است و آخرشان قائم، آنان خلفاء و اوصیاء و اولیاء من و حجت های خدا بر امتم بعد از من هستند. هر کس به آنان اعتراف کند مومن و هر که اینها را انکار نماید کافر است»^۳.

۲. الإختصاص، شیخ مفید، ص ۲۳۳.

۱. الفوائد الطوسية، ص ۱۱۷.

۳. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۵۹.

و در روایتی دیگر آمده است: «أَمَّا غَيْبَةُ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى اتَّفَقَتْ عَلَى أَنَّهُ قُتِلَ فَكَذَّبَهُمُ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ بِقَوْلِهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ كَذَلِكَ غَيْبَةُ الْقَائِمِ فَإِنَّ الْأُمَّةَ سَتُنَكِّرُهَا لِطَوْلِهَا فَمِنْ قَائِلٍ يَهْدِي بِأَنَّهُ لَمْ يُولَدْ وَقَائِلٍ يَقُولُ إِنَّهُ مَاتَ وَقَائِلٍ يَكْفُرُ بِقَوْلِهِ إِنَّ حَادِيَ عَشْرًا كَانَ عَقِيمًا وَقَائِلٍ يَقُولُ إِنَّهُ يَتَعَدَّى إِلَى ثَلَاثَةِ عَشْرٍ وَصَاعِدًا وَقَائِلٍ يَعْصِي اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِقَوْلِهِ إِنَّ رُوحَ الْقَائِمِ يَنْطِقُ فِي هَيْكَلِ غَيْرِهِ؛ امام صادق عليه السلام فرمود: ... اما در غیبت عیسی علیه السلام، یهود و نصاری متفق شدند بر اینکه او کشته شده است پس خداوند آنها را تکذیب کرد بقولش «و نکشتند او را و به صلیب نکردند او را» و لکن غیبت قائم نیز این چنین است. زیرا عده‌ای به خاطر طولانی شدن غیبت قائم که گروهی انکار خواهند کرد. پس کسی هزیان گوید که او متولد نشده، گوینده‌ای دیگر این کلام کفر آمیز را گوید که یازدهمین ما ائمه عقیم است و گوینده‌ای دیگر با این کلام از دین خارج شود که تعداد ائمه به سیزده و یا بیشتر رسیده است و گوینده‌ای دیگر به نافرمانی خدا پرداخته و گوید روح قائم در جسد دیگری سخن می‌گوید»^۱.

❁ روایات اثنی عشر

همانطور که گذشت، تمامی اخبار صادر شده از رسول گرامی اسلام ﷺ، عدد ائمه را دوازده تن دانسته‌اند که به برخی از آنها اشاره می‌گردد:

روایت اول

جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: جُنْدَب بن جُنَادَه یهودی در خیبر به

محضر رسول اکرم سَلَامُ اللَّهِ وارد شد (پس از پرسش چند سؤال اسلام آورد) و عرض کرد: ای محمد سَلَامُ اللَّهِ، به من از اوصیاء و جانشینان خبر بده تا به آنها متمسک شوم. پیامبر سَلَامُ اللَّهِ فرمود؛ ای جنذب! همانا اوصیاء بعد از من به تعداد نقبای بنی اسرائیل هستند. جنذب گفت: ای رسول خدا! همانطور که در تورات آمده است تعداد نقباء دوازده نفر بودند. پیامبر سَلَامُ اللَّهِ فرمود: ائمه بعد از من نیز دوازده نفر هستند. جنذب گفت آیا تمامی آنها در یک زمان خواهند آمد؟ ایشان فرمودند: نه! ولكن آنها پشت در پشت خواهند آمد... جنذب پرسید: اسامی آنها چیست؟ فرمودند: نه نفر از فرزندان حسین عَلَيْهِ السَّلَام هستند. مهدی نیز از آنها است^۱. زمانی که مدت امامت حسین تمام شد، پسرش علی به امامت بعد از او قیام می‌کند و... حسن برای امامت قیام می‌کند که فرزند او امین خوانده می‌شود. سپس غائب می‌شود از آنها امامشان. جنذب گفت ای رسول خدا! حسن غائب می‌شود؟ فرمودند: نه! ولكن فرزندش حجت غائب می‌شود. پرسید: ای رسول خدا اسمش چیست؟ فرمود: اسمش گفته نمی‌شود تا اینکه ظهور کند»^۲.

۱. یعنی مهدی نیز یکی از آن نه نفر است.

۲. عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: دَخَلَ جُنْدُبُ بْنُ جُنَادَةَ الْيَهُودِيُّ مِنْ خَيْبَرَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ أَخْبِرْنِي... بِالْأَوْصِيَاءِ بَعْدَكَ لِأَتَمَسَّكَ بِهِمْ فَقَالَ يَا جُنْدُبُ أَوْصِيَانِي مِنْ بَعْدِي بَعْدَ نَقْبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهُمْ كَانُوا اثْنَيْ عَشَرَ هَكَذَا وَجَدْنَا فِي التَّوْرَةِ قَالَ نَعَمْ الْاِثْنَةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ كُلُّهُمْ فِي زَمَنٍ وَاحِدٍ قَالَ لَا وَلَكِنَّهُمْ خَلَفَ بَعْدَ خَلْفٍ... وَمَا أَسْمَاءُ بِهِمْ فَقَالَ تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ وَالْمُهْدِيِّ مِنْهُمْ فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ الْحُسَيْنِ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ ابْنُهُ عَلِيُّ وَيُلْقَبُ بِزَيْنِ الْعَابِدِينَ فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ عَلِيٍّ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ مُحَمَّدُ ابْنُهُ يُدْعَى بِالْبَاقِرِ فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ مُحَمَّدٍ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ ابْنُهُ جَعْفَرُ يُدْعَى بِالصَّادِقِ فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ جَعْفَرٍ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ ابْنُهُ مُوسَى يُدْعَى بِالْكَافِرِ ثُمَّ إِذَا انْتَهَتْ مُدَّةُ مُوسَى قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ ابْنُهُ عَلِيُّ بِالرِّضَا فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ عَلِيٍّ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ مُحَمَّدُ ابْنُهُ يُدْعَى بِالزَّكِيِّ فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ مُحَمَّدٍ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ ابْنُهُ يُدْعَى بِالْأَمِينِ ثُمَّ يَغِيبُ عَنْهُمْ إِمَامُهُمْ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ الْحَسَنُ يَغِيبُ عَنْهُمْ قَالَ لَا وَلَكِنْ ابْنُهُ الْحُجَّةُ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ هُمَا اسْمُهُ قَالَ لَا يُسَمَّى حَتَّى يُظْهَرَ اللَّهُ». خراز رازی، علی بن محمد، کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثني عشر، ص ۶۰.

روایت دوم

«إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ يَمْلِكُهُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ أَعْطَاهُمُ اللَّهُ عِلْمِي وَفَهْمِي مَا لِقَوْمٍ يُؤْذُونَنِي فِيهِمْ لَا أَنَا لَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي؛ امام حسن عليه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: این امر (امامت) را پس از من دوازده امام مالک شوند، که نه تن آنان از صلب حسینند، و خداوند علم و فهم مرا به آنها عنایت و مرحمت فرموده، هر گروهی که مرا درباره ایشان اذیت می‌کنند، خداوند شفاعت مرا به ایشان نرساند».^۱

روایت سوم

«الْأَيُّمَةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ وَالْتَّاسِعُ مَهْدِيُّهُمْ؛ عبد الله بن مسعود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که می‌فرمود: پیشوایان بعد از من دوازده نفرند، نه نفر آنان از نسل حسین عليه السلام می‌باشند و نهمین آنها مهدی‌شان است».^۲

روایت چهارم

«الْأَيُّمَةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ تِسْعَةٌ وَالتَّاسِعُ قَائِمُهُمْ فَطَوَّبَ لِمَنْ أَحَبَّهُمْ وَالْوَيْلُ لِمَنْ أَبْغَضَهُمْ؛ ابی سعید از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که می‌فرمود: امامان پس از من دوازده نفرند، نه نفر آنان از نسل حسین و نهمین آنان قائم‌شان است، خوشا به حال کسی که آنان را دوست بدارد وای بر کسی که آنان را دشمن دارد».^۳

۱. کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الاثنتی عشر، ص ۱۶۶. ۲. همان، ص ۲۳.

۳. همان، ص ۳۰.

روایت پنجم

«... فَقَالَ لَهُ سَلْمَانُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَاتُ فِي عَلِيٍّ خَاصَّةً قَالَ بَلَى فِيهِ وَفِي أَوْصِيَائِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ بَيَّنَّهُمْ لِي قَالَ عَلِيُّ أَخِي وَ وَصِيِّي وَوَارِثِي وَخَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَوَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي وَأَحَدَ عَشَرَ إِمَاماً مِنْ وَلَدِهِ أَوَّلُهُمْ ابْنِي حَسَنٌ ثُمَّ ابْنِي حُسَيْنٌ ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ هُمْ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنَ مَعَهُمْ لَا يُفَارِقُونَهُ وَلَا يُفَارِقُهُمْ حَتَّى يَرِدُوا عَلَى الْحَوْضِ فَقَامَ اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا مِنَ الْبَدْرِيِّينَ فَقَالُوا نَشْهَدُ أَنَّ سَمِعْنَا ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَمَا قُلْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ سَوَاءٌ لَمْ تُزِدْ وَلَمْ تُنْقُصْ؛ امیرالمومنین علیؑ در پاسخ نامه معاویه فرمود: ... پس از نزول آیه ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيناً﴾ سلمان عرض کرد: ای رسول خدا! آیا این آیات تنها درباره علیؑ نازل شده است؟ پیامبر ﷺ فرمود: بلی! درباره علیؑ و اوصیائش تا روز قیامت! سلمان عرض کرد: ای رسول خدا برایم روشن کن برایم. فرمود: علیؑ که برادر و وصی و وارث و خلیفه ام در امتم و ولی هر مومنی پس از من است و یازده امام از فرزندان او. اولین آنان فرزندان حسن، سپس فرزندان حسین، سپس نه تن از فرزندان حسین یکی پس از دیگری است. آنان همراه قرآن و قرآن همراه آنان است که از یکدیگر جدا نمی شوند تا اینکه در کنار حوض بر من وارد شوند. سپس ۱۲ تن از رزمندگان بدر به پا خواسته و گفتند: ما شهادت می دهیم که این سخن را همانگونه که گفتی از رسول خدا ﷺ شنیدیم، همینطور بوده، چیزی کم یا زیاد نشده است»^۱.

روایت ششم

«...أخي والأحد عشر إماماً من أوصيائي إلى يوم القيامة، كلهم هادون مهديون أول الأوصياء بعد أخي الحسن، ثم الحسين، ثم تسعة من ولد الحسين...؛ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: برادر من و یازده امام تا روز قیامت اوصیاء من هستند، همه آنان هدایت کننده و هدایت شده هستند. اولین وصی بعد از برادر من؛ حسن ﷺ، سپس حسین ﷺ، سپس نه نفر از فرزندان حسین ﷺ است».^۱

روایت هفتم

«أَنَا سَيِّدُ النَّبِيِّينَ وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَإِنَّ أَوْصِيَائِي بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَوَّلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ وَأَخْرَهُمُ الْقَائِمُ؛ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: من سید انبیاء و علی بن ابی طالب سید اوصیاء هستیم و همانا عدد اوصیاء بعد از من دوازده است. اولین آنان علی بن ابی طالب ﷺ و آخرین آنان قائم ﷺ است».^۲

روایت هشتم

«إِنَّ خُلَفَائِي وَأَوْصِيَائِي وَحُجَجَ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَوَّلُهُمْ أَخِي وَآخِرُهُمْ وَلَدِي قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ أَخْوَاكَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قِيلَ فَمَنْ وَلَدُكَ قَالَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمْلُكُهَا فِسْطاً وَعَدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا وَظُلْماً وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يُخْرِجَ فِيهِ وَلَدِي الْمَهْدِيُّ فَيَنْزِلَ رُوحُ اللَّهِ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ فَيُصَلِّيَ خَلْفَهُ وَتُشْرِقَ الْأَرْضُ بِنُورِهِ وَيَبْلُغَ سُلْطَانُهُ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ؛ همانا خلفاء و اوصیای من و حجّت های خدا بر مردم، بعد از من، دوازده نفر هستند. اوّل آنها، علی

۲. عیون أخبار الرضا ﷺ، ج ۱، ص ۶۴.

۱. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۲، ص ۲۴۷.

و آخرشان فرزندم مهدی علیه السلام است. گفته شد ای رسول خدا! برادرت کیست؟ فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام. باز پرسیده شد: فرزندت کیست؟ فرمود: او مهدی است که زمین را از عدل پر می‌کند کما اینکه با ظلم و جور پر شده است. قسم به خدایی که مرا به نبوت برگزید، اگر از دنیا باقی نماند مگر به اندازه یک روز، خداوند آن یک روز را بقدری طولانی می‌کند تا فرزندم مهدی خروج کند. سپس حضرت عیسی بن مریم علیه السلام پشت سر او نماز می‌خواند و شرق و غرب عالم را به نور خدا روشن کرده و حکومت خود را بر جهان می‌گستراند.^۱

روایت نهم

«أَنَا سَيِّدُ النَّبِيِّينَ وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ سَيِّدُ الرَّسُولِيِّينَ وَإِنَّ أُوصِيَاءِي بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَوَّلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَآخِرُهُمُ الْقَائِمُ؛ مَنْ سَيِّدُ أَنْبِيَاءٍ وَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَيِّدُ أُوصِيَاءٍ است، همانا اوصیاء من پس از من، دوازده تن هستند که اولین آنان علی بن ابی طالب علیه السلام و آخرین آنان قائم علیه السلام است»^۲.

تعارض روایات

با مراجعه به منابع شیعی، با سه دسته روایت متعارض در بحث عدد اوصیاء مواجه می‌شویم:

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۸۰. مقتضب الأثر فی النص علی الأئمة الإثني عشر، المقدمة، ص ۸. إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۳۹۱. كشف الغمة فی معرفة الأئمة، ج ۲، ص ۵۰۷. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۲، ص ۸۴. الإنصاف فی النص علی الأئمة الإثني عشر علیهم السلام، ترجمه رسولی محلاتی، عربی، ص ۲۳۵. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۷۱.
۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۸۰.

۱. عدد اوصیاء پیامبر اکرم ﷺ دوازده تن است :

این روایات با عبارت: اثنَا عَشَرَ وَصِيًّا (۳۵ مرتبه)، اثنَا عَشَرَ خَلِيفَةً (۴۱۳ مرتبه)، اثنَا عَشَرَ خَلِيفَةً (۱۳۸ مرتبه)، اثنَا عَشَرَ إِمَامًا (۱۵۷ مرتبه)، اثنَا عَشَرَ وَصِيًّا (۴۱ مرتبه)، اثنَا عَشَرَ إِمَامًا (۲۱۶ مرتبه) در کتب حدیثی شیعه نقل شده است.

۲. عدد اوصیاء سیزده تن است:

در مجموع ۱۶ روایت در منابع شیعی آمده است که عدد اوصیاء را ۱۳ تن دانسته است. که اغلب این روایات گرفتار تصحیف شده و یا موضوعه هستند. که برخی از آنها در ادامه، مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

۳. عدد اوصیاء ۲۴ تن است:

تنها یک روایت، عدد اوصیاء را ۲۴ تن دانسته است. که سند و دلالت آن مورد بررسی قرار گرفت و ضعف آن اثبات شد.

در مواجهه با این سه دسته روایت، اولین کار، تعیین میزان اعتبار (مرجحات خبریه) طرفین است. چنانچه اعتبار یکی از سه روایت متعارض به هر دلیلی بیشتر (راجح) از دیگری بود، روایت ضعیف (مرجوح) کنار گذاشته می شود و به آن روایتی که ذی المزیة است عمل می شود.

اینجا سئوالی مطرح میشود که آیا نمی توان بر اساس قاعده «الجمع مهما أمکن أولى من الطرح»^۱ هر سه دسته از روایات متعارض را بپذیریم و در نهایت بیشترین تعداد را برای اوصیاء در نظر بگیریم؟

در پاسخ گفته می شود: قاعده مذکور در صورت تعادل دو دلیل یا خبر متعارض مورد استفاده قرار می گیرد. زمانی که دو روایت متعارض، از حیث اعتبار

روایت هیچ ترجیحی به یکدیگر نداشته باشند، در آن صورت می‌توان تا جایی که امکان دارد، هر دو روایت متعارض را جمع کرده و هیچکدام کنار گذاشته نشود. اما در باب «ترجیح» اجازه چنین کاری را نداشته و باید راجح بر مرجوح مقدم شده و آن دیگری کنار گذاشته شود. این ترجیح در سه صورت قابل تصور است:

۱. یا ترجیح و مزیه در سند روایت است؛ مانند صفات و شهرت راوی،
 ۲. یا ترجیح در جهت صدور است؛ مانند تقیه یا مخالفت با عامه،
 ۳. گاهی این ترجیح از ناحیه دلالت حدیث است؛ مانند موافقت با کتاب.
- این سه شاخصه از روایات متعددی استخراج شده است. به عنوان نمونه:
- عمر بن حنظله می‌گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم... «اگر آن دو در حکم اختلاف کردند و منشأ اختلافشان، اختلاف حدیث شما بود چه کنیم؟ فرمود: حکم درست آن است که حدیث را عادلتر و فقیه‌تر و راستگوتر و پرهیزکارتر آنها گفته باشد و به حکم آن دیگری اعتنا نشود. گفتم: اگر هر دو عادل و پسندیده نزد اصحاب باشند و هیچ یک بر دیگری ترجیح نداشته باشد، چه کنند؟ فرمود: توجه شود به آن روایت که مورد اتفاق نزد اصحاب باشد به آن حدیث عمل شود و حدیث دیگری که تنها و غیر معروف نزد اصحاب است رها شود زیرا آنچه مورد اتفاق است تردید ندارد»^۱.

آنچه برآیند بررسی این سه دسته روایات می‌باشد، ترجیح و ذی المزیه بودن دسته اول از روایات معتبر شیعه است که تصریح به ۱۲ وصی برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. البته اتباع احمد بصری سعی بر آن دارند با استفاده نادرست از قاعده «اثبات شیء نفی ما عده نمی‌کند»^۲ این حصر را شکسته و احتمال وجود اوصیاء تا عدد ۲۴ را تقویت کنند. در پاسخ به آنان گفته می‌شود:

۲. بودن چیزی، دلیل نبودن چیز دیگر نیست.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۶۷.

اولاً اگر بنا بر استفاده از این قاعده باشد؛ شما هم نمی‌توانید تعداد اوصیاء را در ۲۴ منحصر کنید، زیرا اثبات شیء نفی ما عداه نمیکند. ثانیاً این قاعده در اثبات حصر عدد کاربرد ندارد. لذا اگر کسی اثبات کرد که در این خانه یک نفر وجود دارد، نمی‌شود گفت بر اساس این قاعده عقلی ممکن است دو نفر باشند. یا اگر با ادله قطعی اثبات کنیم که خدا یکی است، نمی‌شود در پاسخ به قائلین به وحدانیت خدا به این قاعده متمسک شویم و بگوییم خدا دوتا است. همچنین در اثبات اینکه فلانی از یک پدر متولد شده، نمی‌شود گفت که ممکن است دو پدر داشته باشد، زیرا اثبات شیء نفی ما عدا نمیکند! لذا وقتی اثبات شد که پیامبر ﷺ دوازده وصی دارد، نمی‌شود گفت که بر اساس این قاعده ۱۳ یا ۲۴ وصی دارد!

باید توجه داشت که کاربرد این قاعده در مواردی مانند اثبات صفات یا اثبات شیئیت و... است. به عنوان مثال: اگر اثبات شد که حسن حسود نیست، آیا میشود گفت که دزد هم نیست؟ یا اگر اثبات شود؛ پلنگ در جنگل زندگی می‌کند، آیا می‌شود گفت که شیر در جنگل زندگی نمی‌کند؟ یا اگر اثبات شود که قرمز رنگ است، آیا می‌شود گفت؛ پس زرد رنگ نیست؟ یا اگر اثبات شود که یک عدد است، آیا می‌شود گفت دو عدد نیست؟ در همه این موارد می‌گوییم؛ اثبات شیء نفی ما عدا نمی‌کند.

❁ ابهام زدایی از چند حدیث

برخی روایات که مستمسک جریان احمد بصری است و از آن وجود ۱۳ وصی را استنباط می‌کنند، مورد بررسی قرار می‌گیرد:

■ بررسی روایت اصبح بن نباته

عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: أَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَوَجَدْتُهُ مُتَفَكِّرًا يَنْكُثُ فِي الْأَرْضِ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا لِي أَرَاكَ مُتَفَكِّرًا تَنْكُثُ فِي الْأَرْضِ أَرْغَبَةٌ مِنْكَ فِيهَا فَقَالَ «لَا وَاللَّهِ مَا رَغِبْتُ فِيهَا وَلَا فِي الدُّنْيَا يَوْمًا قَطُّ وَلِكِنِّي فَكَّرْتُ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِ الْحَادِي عَشْرٍ مِنْ وَلَدِي هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا تَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ وَحَبْرَةٌ يَضِلُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَيَهْتَدِي فِيهَا آخَرُونَ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَكَمْ تَكُونُ الْحَبْرَةُ وَالْغَيْبَةُ قَالَ سِتَّةَ أَيَّامٍ أَوْ سِتَّةَ أَشْهُرٍ أَوْ سِتِّ سِنِينَ...؛ اصبح بن نباته گوید: خدمت امیر المؤمنین عليه السلام

آمدم و دیدم آن حضرت متفکر است و زمین را خط میکشد، عرض کردم: ای امیر مؤمنان! چرا شما را متفکر میبینم و بزمین خط میکشی، مگر بآن (خلافت در روی زمین) رغبت کرده‌ای؟ فرمود: نه، بخدا، هرگز روزی نبوده که بخلافت یا بدنیا رغبت کنم، ولی فکر می‌کردم در باره مولودی که فرزند یازدهم من است، او همان مهدی است که زمین را از عدل و داد پر کند، چنان که از جور و ستم پر شده باشد. برای او غیبت و سرگردانی است (هر زمانی در شهری بسر می‌برد) که مردمی در آن زمان گمراه گردند و دیگران هدایت شوند، عرض کردم: یا امیر المؤمنین، آن سرگردانی و غیبت تا چه اندازه است؟ فرمود: شش روز یا شش ماه یا شش سال است»^۱.

احمد بصری با استناد به یکی از نسخه‌های چاپی این روایت، که بخشی از روایت را به صورت «ظَهَرَ الْحَادِي عَشْر» و بدون یاء آورده، گفته است: «الحادی عشر من ولد امیر المؤمنین عليه السلام هو الامام المهدی عليه السلام و الذی من ظهروه هو المهدی الاول من المهديين الاثنی عشر و هو وصی و رسول الامام المهدی عليه السلام؛ یازدهمین از فرزندان امیرالمؤمنین عليه السلام، امام مهدی عليه السلام است و آن کسی که از پشت

ایشان است، همان مهدی اول از مهدیین دوازدهگانه و همان وصی و رسول امام مهدی علیه السلام است.^۱

لذا بر این اساس سعی در اثبات ۱۳ وصی برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دارد! اولاً پیش از ورود به بررسی و پاسخ این سخن گفته می‌شود: احمد بصری با استناد به حدیث موسوم به وصیت در صدد اثبات ۲۴ وصی برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود در حالی که این گونه روایات، به فرض اینکه مثبت ۱۳ وصی باشند، با ادعای اصلی احمد بصری (۲۴ وصی) سازگاری ندارد. ثانیاً این روایت با سه متن متفاوت نقل شده و مورد بررسی قرار می‌گیرد:

متن اول

فَكَثُرَتْ فِي مَوْلُودِ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِي، الْحَادِي عَشَرَ مِنْ وَلَدِي، هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا تَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ وَحَيْرَةٌ يَضِلُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَيَهْتَدِي فِيهَا آخَرُونَ؛ به مولودی فکر می‌کنم که از نسل من و یازدهمین فرزند است. او همان مهدی است که زمین را پُر از عدل و داد می‌کند، همانطور که پُر از ظلم و جور شده است. برای او غیبت و سرگردانی است که گروه‌هایی در آن زمان گمراه شده و دیگران هدایت می‌شوند.^۲

متن دوم

«فَكَثُرَتْ فِي مَوْلُودِ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِ الْحَادِي عَشَرَ مِنْ وَلَدِي هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمْلَأُهَا

۱. الجواب المنير، ج ۱، ص ۵۶.

۲. الامامة والتبصرة، باب الغيبة ص ۱۲۰ و الکافی، الجزء الاول فی باب الغيبة ص ۲۳۸ و الجزء الاول فی باب الغيبة ص ۲۳۸ و کتاب کمال الدین، ص ۲۸۹ باب ما اخبر به أمير المؤمنين عليه السلام من وقوع الغيبة، حدیث اول و کتاب (الغيبة)، باب ۴، حدیث ۴، باب ما روى في أن الأئمة اثنا عشر اماماً و مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۴، ص ۴۳ و ۵ نسخه خطی از کتاب الغيبة شیخ طوسی رحمته الله.

قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا تَكُونُ لَهُ حَيْرَةٌ وَعَيْبَةٌ يَضِلُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَيَهْتَدِي فِيهَا آخَرُونَ؛ به مولودی فکر می‌کنم که از نسل یازدهمین فرزند من است. او همان مهدی است که زمین را پُر از عدل و داد می‌کند، همانطور که پُر از ظلم و جور شده است. برای او غیبت و سرگردانی است که گروه‌هایی در آن زمان گمراه شده و دیگران هدایت می‌شوند.^۱

متن سوم

«وَلَكِنِّي فَكَّرْتُ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِ الْحَادِي عَشَرَ، هُوَ الْمَهْدِيُّ، يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا، تَكُونُ لَهُ حَيْرَةٌ وَعَيْبَةٌ، يَضِلُّ فِيهَا قَوْمٌ، وَيَهْتَدِي بِهَا آخَرُونَ؛ به مولودی فکر می‌کنم که از نسل یازدهمین است. او همان مهدی است که زمین را پُر از عدل و داد می‌کند، همانطور که پُر از ظلم و جور شده است. برای او غیبت و سرگردانی است که گروه‌هایی در آن زمان گمراه شده و دیگران هدایت می‌شوند.^۲

در عبارت اول؛ (من ظهري، الحادی عشر من ولدی) و در عبارت دوم؛ (من ظهر الحادی عشر من ولدی) آمده و در عبارت سوم؛ (من ظهر الحادی عشر) بدون «وُلْدی» ذکر شده است.

جهت تبیین اختلاف نسخ به موارد ذیل توجه گردد:

اولاً؛ قرائت اول در تمام نسخه‌های خطی که این روایت را نقل کرده‌اند وجود دارد. مانند: غیبت طوسی (مرکز احیاء تراث اسلامی به شماره ۱۲۰۶)، غیبت طوسی (کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۲۰۹۰)، غیبت طوسی (مرکز احیاء تراث اسلامی به شماره ۳۷۵۸)، غیبت طوسی (مرکز احیاء تراث اسلامی به شماره ۳۷۶۴)، غیبت طوسی (کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۱۴۳۸۲)،

۱. شیخ مفید، نسخه چاپی الاختصاص، ص ۲۰۹ باب اثبات امامة الاثنی عشر.

۲. دلائل الامامة ص ۵۳۰ باب معرفة ما ورد من الاخبار في وجوب الغيبة وإعلام الوری بأعلام الهدی، النص، ص ۴۲۵.

اختصاص شیخ مفید (کتابخانه آیت الله حکیم در نجف اشرف)، کمال الدین و تمام النعمة (مرکز احیاء تراث اسلامی به شماره ۲۹۳۶)، غیبت نعمانی (کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۱۷۵۴)، اثبات الوصیة (مرکز احیاء تراث اسلامی به شماره ۲۵۵۰).^۱

ثانیاً؛ در قرائت دوم لفظ (ظهر الحادی عشر) دلالت بر این ندارد که موصوف فرزند امام باشد بلکه منعوت خود امام است. چنانچه در ذیل همین روایت در کتاب الاختصاص به آن نکته اشاره کرده و افزوده اند: قوله «من ولدی» لیس بیاناً للحادی عشر فان المهدی علیه السلام هو ابن التاسع من ولده علیه السلام بل «من» تبعیضیه ای ان الامام الحادی عشر هو من ولدی.^۲

ثالثاً؛ متن سوم بدون عبارت «ولدی» ذکر شده است، لذا هیچ اشاره ای به این ندارد که مراد از یازدهمین، یازدهمین از اوصیاء پیامبر صلی الله علیه و آله است یا یازدهمین از فرزندان علی علیه السلام.

گذشته از همه این موارد؛ در بخشی از این روایت، مدت زمان غیبت قائم علیه السلام معین شده و آمده است: «سِتَّةَ أَيَّامٍ أَوْ سِتَّةَ أَشْهُرٍ أَوْ سِتَّ سِنِينَ؛ شش روز یا شش ماه یا شش سال». نکته قابل توجه اینکه این مدت زمان، با زمان فرار و مخفی شدن احمد بصری، که از آن با عنوان غیبت یاد می کنند سازگاری ندارد و تاکنون بیش از ۱۲ سال از درگیری پادگان الزرگه و مخفی شدن احمد بصری می گذرد! لذا اتباع احمد به هیچ وجه نمی توانند به این حدیث استناد کنند.

■ بررسی روایت من ولدی اثنی عشر نقیباً

در متن روایت آمده است:

«مِنْ وَلَدِي اثْنَا عَشَرَ نَقِيبًا مُجَبَّاءَ مُحَدَّثُونَ مُفَهَّمُونَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ يَمْلَأُهَا

۲. الاختصاص، ص ۲۰۹.

۱. رسول ابلیس، ص ۶۲-۷۴.

عَدَلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا؛ امام باقر علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: از فرزندانم دوازده نقیب و نجیب و محدث و تفهیم شده است که آخر آنان قائم بر حق است که زمین را از عدل و داد پر می‌کند، کما اینکه با ظلم و جور پر شده است»^۱.

در نگاه اول؛ از این روایت چنین استفاده می‌شود که تمامی دوازده امام علیهم السلام از فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشند و چون امیرالمومنین علیه السلام جزو ائمه معصومین علیهم السلام بوده و از فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله نیست، با این حساب، عدد امامان سیزده تن خواهد بود. در پاسخ به این برداشت که مستمسک اتباع احمد بصری شده، گفته می‌شود: اولاً؛ این روایت در سایر منابع، به شکل دیگری نقل شده است. که به دو مورد اشاره می‌گردد:

الف. روایتی که به جای «اثنی عشر» از عبارت «احد عشر» استفاده شده است.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مِنْ وَلَدِي أَحَدَ عَشَرَ نَقِيبًا مُجَبَّاءَ مُحَدَّثُونَ مُفَهَّمُونَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ، يَمْلَأُهَا عَدَلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا»^۲.

ب. روایتی که به جای «من ولدی» از عبارت «من اهل بیتی» استفاده شده است.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مِنْ أَهْلِ بَيْتِي اثْنَا عَشَرَ نَقِيبًا مُجَبَّاءَ مُحَدَّثُونَ مُفَهَّمُونَ وَآخِرُهُمُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ يَمْلَأُهَا عَدَلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا»^۳.

ثانیاً؛ هرچند، یازده تن از ائمه معصومین علیهم السلام از اولاد رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله هستند، اما از باب تغلیب، تمامی ائمه اثنی عشر را از اولاد و ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله به شمار آورده‌اند. چنانچه در روایتی از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به آن تصریح شده و علی علیه السلام را از ذریه آن حضرت دانسته است.

۲. الأصول الستة عشر، ص ۱۳۹.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۵۳۴.

۳. تقریب المعارف، ص ۴۱۹.

عَلَى بْنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْمُوسَوِيِّ الْقَاضِي
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ حَفْصِ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ الْمُثَنَّى عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ الْمُجِيدِ
الضَّبِّيِّ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ يَزِيدَ السَّمَّانِ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: دَخَلَ أُغْرَابِيُّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ... فَأَخْبَرَنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ يَكُونُ
بَعْدَكَ نَبِيٌّ؟ قَالَ: لَا أَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَلَكِنْ يَكُونُ بَعْدِي أَيْمَةٌ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَوَّامُونَ
بِالْقِسْطِ كَعَدَدِ نَقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَوْ لَهُمْ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ هُوَ الْإِمَامُ وَالْخَلِيفَةُ
بَعْدِي وَتِسْعَةٌ مِنَ الْأَيْمَةِ مِنْ صُلْبِ هَذَا وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى صَدْرِي وَالْقَائِمُ
تَأْسِعُهُمْ يَقُومُ بِالْدِّينِ فِي آخِرِ الزَّمَانِ^۱. امام حسين عليه السلام می فرماید: مرد اعرابی
به محضر رسول خدا ﷺ آمده و عرض کرد: ای رسول خدا ﷺ مرا مطلع کن
آیا بعد از تو نبی دیگری خواهد آمد؟ «فرمود: نه! من خاتم پیامبران هستم.
لکن بعد از من امامانی از ذریه من هستند که عدالت را برپا خواهند کرد.
شمارش آنان به عدد نقبای بنی اسرائیل است. اولین آنها علی بن ابی
طالب علیه السلام است که امام و جانشین پس از من است. سپس پیامبر دست
خود را بر سینه من گذاشت و فرمود: تُو نفر از امامان، از نسل این است و
قائم علیه السلام نهمین نفر آنان است و در آخر الزمان دین را برپای خواهد کرد».

همچنین روایتی که پنجمین فرزند از هفتمین فرزند پیامبر را همان قائم علیه السلام معرفی کرده، از باب تغلیب می باشد که در غیر این صورت عدد امامان معصوم علیه السلام سیزده نفر خواهد شد! این درحالی است که اولاً؛ در متن روایت؛ علی علیه السلام را نیز در جمع فرزندان حضرت شمارش کرده اند. ثانیاً؛ نام امام غائب و نام پدر ایشان در متن روایت مشخص شده است. ثالثاً؛ مشابه همین روایت از بیان ائمه معصومین علیه السلام صادر شده است که پنجمین از فرزندان هفتمین را

۱. کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر، ص ۱۷۳.

امام قائم و غائب دانسته‌اند.^۱ لذا بر اساس این روایت، نمی‌توان به امام غائبی که سیزدهمین باشد معتقد شد. بنابراین، پنجمین فرزند از هفتمین فرزندان رسول خدا ﷺ امام دوازدهم ﷺ خواهد بود.^۲

■ بررسی حدیث جابر ابن عبدالله انصاری

در یکی از نسخه‌های موجود، حدیث جابر بن عبدالله انصاری به نقل از لوح حضرت زهرا ﷺ، عدد اوصیاء رسول اکرم ﷺ را دوازده نفر از اولاد حضرت زهرا ﷺ نقل می‌کند. احمد الحسن با استفاده از این نسخه، خودش را نفر دوازدهم از فرزندان آن حضرت ﷺ دانسته و این روایت را دلیل حقانیت خود می‌شمارد. در پاسخ به این اشکال گفته می‌شود:

اولاً این روایات به چهار صورت نقل شده است که احمد بصری جهت سوء استفاده از آن، تنها به یک نوع از آنها متمسک شده است تا از این طریق بتواند به اغراض خود دست یابد. این چهار روایت عبارتند از:

۱. وَ عَنْهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) قَالَ: «إِذَا فُقِدَ الْحَامِيسُ مِنْ وَلَدِ السَّابِعِ قَالَهُ اللَّهُ فِي أَذْيَانِكُمْ لَا يَزِيلُكُمْ أَحَدٌ عَنْهَا فَتَهْلِكُوا لَا بُدَّ لِصَاحِبِ الرِّمَانِ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ حَتَّى يَرْجِعَ عَنْهُ». مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها، ص ۳۲۵

۲. وَأَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْجَوْهَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو الْقَاضِي الْجَعْفَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ أَبُو جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ حَبِيبٍ الْجُنْدِيُّ نَيْسَابُورِي عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلٍ قَالَ قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كُنْتُ عَنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فِي بَيْتٍ أُمِّ سَلَمَةَ إِذْ دَخَلَ عَلَيْنَا جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ مِنْهُمْ سَلْمَانُ وَأَبُو ذَرٍّ وَ الْمُقْدَادُ وَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ فَقَالَ سَلْمَانُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيًّا وَ سَبْطَيْنِ فَهَنْ وَصِيَّتِكَ... أَنَا أَذْفَعُهَا إِلَى عَلِيٍّ ثُمَّ قَالَ ع وَ أَنَا أَذْفَعُهَا إِلَيْكَ يَا عَلِيُّ وَأَنْتَ تَذْفَعُهَا إِلَى ابْنِكَ الْحَسَنِ وَ الْحَسَنُ يَذْفَعُهَا إِلَى أَخِيهِ الْحُسَيْنِ وَ الْحُسَيْنُ يَذْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ يَذْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدٌ يَذْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ جَعْفَرٍ وَ جَعْفَرٌ يَذْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ مُوسَى وَ مُوسَى يَذْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ يَذْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدٌ يَذْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ يَذْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ الْحُسَيْنِ وَ الْحُسَيْنُ يَذْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ الْقَاسِمِ ثُمَّ يَغِيبُ عَنْهُمْ إِمَامُهُمْ مَا شَاءَ اللَّهُ وَ يَكُونُ لَهُ غَيْبَتَانِ أَحَدُهُمَا إِحْدَاهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْأُخْرَى ثُمَّ التَقَتِ إِلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالَ رَافِعاً صَوْتَهُ الْحَدَّرَ إِذَا فُقِدَ الْحَامِيسُ مِنْ وَلَدِ السَّابِعِ مِنْ وَلَدِي. كفاية الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر، ص ۱۴۷.

الف. روایتی که در آن عدد اوصیاء از فرزندان حضرت زهرا علیها السلام را ۱۱ نفر دانسته و تعداد نام‌های «علی» را در آن چهار علی شمارش کرده است.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عليه السلام عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: «دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَقُدَّامَهَا لَوْحٌ يَكَادُ ضَوْؤُهُ يُغَيِّشِي الْأَبْصَارَ فِيهِ اثْنَا عَشَرَ اسْمًا ثَلَاثَةٌ فِي ظَاهِرِهِ وَثَلَاثَةٌ فِي بَاطِنِهِ وَثَلَاثَةٌ فِي آخِرِهِ وَثَلَاثَةٌ أَسْمَاءُ فِي طَرَفِهِ فَعَدَدْتُهَا فَإِذَا هِيَ اثْنَا عَشَرَ فَقُلْتُ أَسْمَاءُ مَنْ هَؤُلَاءِ قَالَتْ هَذِهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ أَوَّلُهُمْ ابْنُ عَمِّي وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ وَلَدِي آخِرُهُمُ الْقَائِمُ قَالَ جَابِرٌ فَرَأَيْتُ فِيهَا مُحَمَّدًا مُحَمَّدًا مُحَمَّدًا فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ وَعَلِيًّا عَلِيًّا عَلِيًّا فِي أَرْبَعَةِ مَوَاضِعَ؛ امام باقر عليه السلام به نقل از جابر بن عبدالله انصاری می‌فرماید: به نزد حضرت زهرا علیها السلام دختر رسول خدا صلى الله عليه وآله وارد شدم در حالیکه لوح نورانی مقابلش بود. در آن لوح ۱۲ اسم بود که سه اسم در رو و سه اسم در پشت و سه اسم در آخر و سه اسم در حاشیه اش بود. شمارش کردم دیدم در حالیکه ۱۲ اسم بودند. پس عرض کردم: اینها اسامی چه کسانی است؟ فرمود: اسامی اوصیاء است. اولین آنها پسر عمویم و یازده تن دیگر فرزندانم هستند که آخرین آنها قائم علیه السلام است. جابر گفت: پس در بین آنها سه محمد و چهار علی دیدم»^۱.

ب. روایتی که عدد اوصیاء را ۱۲ نفر دانسته و تعداد نام‌های «علی» را در آن چهار علی شمارش کرده است. در این روایت عبارت «من ولده» ذکر نشده است.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: «دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ عليها السلام وَبَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَأَرْبَعَةٌ مِنْهُمْ عَلَى صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ؛ امام باقر عليه السلام به

۱. إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۳۹۴ و عیون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۱، ص ۴۶ و وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۴۵ و کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۱۱ و بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۲۰۱.

نقل از جابر بن عبدالله انصاری می‌فرماید: به نزد حضرت زهرا علیها السلام وارد شدم در حالیکه لوحی از اسماء اوصیاء در مقابلش بود. پس شمارش کردم و ۱۲ تن بودند که آخر آنان قائم علیه السلام بود. سه تن از آنان محمد و چهار تن علی بود. درود خدا بر آنان»^۱.

ج. روایتی که در آن عدد اوصیاء از فرزندان را ۱۲ دانسته اما در شمارش تعداد نام «علی» به چهار علی اشاره کرده است. این بدین معناست که علی بن ابی طالب علیه السلام را داخل در این ۱۲ اوصیاء دانسته است. زیرا در بین فرزندان امیرالمومنین ۳ علی وجود دارد. نه ۴ علی.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: «دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ عليها السلام وَبَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَلَدِهَا. فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ آخِرَهُمُ الْقَائِمُ ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَارْبَعَةٌ مِنْهُمْ عَلِيُّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ؛ امام باقر علیه السلام به نقل از جابر بن عبدالله انصاری می‌فرماید: به نزد حضرت زهرا علیها السلام وارد شدم در حالیکه لوحی از اسامی اوصیاء از فرزندان در مقابلش بود. پس شمارش کردم و ۱۲ تن بودند که آخر آنان قائم علیه السلام بود. سه تن از آنان محمد و چهار تن علی بود. درود خدا بر آنان»^۲.

د. روایتی که در آن عدد اوصیاء از فرزندان حضرت زهرا علیها السلام را ۱۲ دانسته و تعداد نام «علی» را در بین آنان ۳ علی دانسته است.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: «دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ عليها السلام وَبَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَلَدِهَا فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ آخِرَهُمُ الْقَائِمُ عليه السلام ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ؛ امام باقر علیه السلام به نقل از جابر

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۴۷، خصال، ج ۲، ص ۴۷۸ و من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۸۰ و کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۶۹.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۶۹ و الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۴۶ و إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۳۸۶ و کشف الغمة فی معرفة الأئمة، ج ۲، ص ۴۴۸ و وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۴۴.

بن عبدالله انصاری می‌فرماید: به نزد حضرت زهرا علیها السلام وارد شدم در حالیکه لوحی از اسامی اوصیاء از فرزندانش در مقابلش بود. پس شمارش کردم و ۱۲ تن بودند که آخر آنان قائم علیه السلام بود. سه تن از آنان محمد و سه تن علی بود.^۱

اولاً با توجه به وجود نسخه بدل در این روایت، احمد الحسن دچار ترجیح بلا مرجح شده و با در نظر نگرفتن سایر روایات، از روایت چهارم استفاده کرده است.^۲ ثانیاً احمد الحسن با استفاده از روایت موسوم به وصیت، عدد اوصیاء را ۲۴ تن می‌داند و حال آنکه بر اساس روایت مورد تمسک خود در لوح جابر، عدد اوصیاء را ۱۳ تن دانسته و به کم و بیش اعتقادی ندارد. با این وجود دچار تعارض عددی شده و بایستی برای حل این مساله پاسخگو باشد.

پرسش‌های درس

۱. یک روایت در خصوص حصر عدد اوصیاء در دوازده تن بیان کنید.
۲. یک روایت درباره نفی زیادت از عدد اثنی عشر بیان کنید.
۳. توجیه احمد بصری درباره روایت اصبع بن نباته چیست؟
۴. توجیه احمد بصری برای روایت لوح جابر چیست؟
۵. نحوه استفاده اتباع احمد از قاعده اثبات شیء نفی ما عدا نمیکند، چگونه است؟

۲. الطريق الى دعوة اليمانية، ص ۱۴۵.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۵۳۲.

درس سیزدهم
مهدویت و قائمیت

احمد بصری در زعم باطل خود، مهدویت و قائمیت را از امام مهدی علیه السلام سلب کرده و خود را مهدی اول و قائم آل محمد صلی الله علیه و آله دانسته و می‌گوید: «القائم هو المهدی الاول و ليس الامام المهدی علیه السلام؛ قائم همان مهدی اول است، نه امام مهدی علیه السلام».^۱

در پاسخ به این دو ادعای باطل، مسأله شخصیه بودن مهدویت و قائمیت امام مهدی علیه السلام مورد بررسی قرار می‌گیرد:

❁ مهدویت

مهدی، اسم مفعول ثلاثی مجزئ از ریشه هَدَى به معنای هدایت شده است. چنانچه ابن اثیر در نهایت آورده است: «مهدی یعنی آن کس که خدا، به راستی وی را به راه حق برده است».^۲ همچنین در کتاب مجمع البحرین و مطلع النیرین به همین معنا اشاره کرده و گفته است: «مهدی کسی است که خدایش به سوی حق رهنموده است».^۳ این اسم، در اصطلاح روایی، معنای خاص خود را داشته و حاکی از وجود شخصیت‌های هدایت شده‌ای است که از آنان با عنوان «مهدی» یاد می‌شود.

۲. النهایه فی غریب الحدیث والأثر، ج ۴، ص ۲۴۴.

۱. المتشابهات، ج ۴، ص ۴۴، سؤال ۱۴۴.

۳. مجمع البحرین و مطلع النیرین، ج ۱، ص ۴۷۵.

با توجه به روایات معصومین علیهم السلام همه امامان در عصر خود، مهدی بوده و به عنوان حجت و فرستاده خداوند، مردم را هدایت می کردند. چنانچه امیرالمؤمنین علی علیه السلام خطاب به سلیم بن قیس هلالی فرمود:

«يَا سَلِيمُ إِنَّ أَوْصِيَاءِي أَحَدَ عَشَرَ جُلًّا مِنْ وَلَدِي أَيْمَةٌ هَذِهِ مَهْدِيُّونَ؛ ای سلیم!

همانا اوصیاء من یازده نفر از فرزندانم هستند که تمامی آنان امامان هدایتگر و مهدی هستند»^۱.

اما آنچه در این مجال مورد بحث می باشد، اشاره اجمالی به مسأله شخصیه بودن مهدویت امام دوازدهم علیه السلام در عصر حاضر است که روایات متعددی بر آن تصریح کرده اند. لذا لقب «مهدی» مختص امام دوازدهم علیه السلام بوده و تمامی روایاتی که پیرامون ظهور حضرت و با عناوین «المهدی من آل محمد^۲، القائم المهدی^۳، مهدی هذه الأمة^۴، محمد بن الحسن مهدی الأمة^۵، مهدی امتی^۶، المهدی^۷، مهدی^۸» صادر شده اند، تصریح به امام دوازدهم علیه السلام دارند که به برخی از این روایات اشاره می گردد:

روایت اول

وَعَنْهُ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْحَسَنِيِّ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ علیه السلام قَالَ: «لَمَّا وَهَبَ لِي رَبِّي مَهْدِيَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ أَرْسَلَ مَلَكَتَيْنِ فَحَمَلَاهُ إِلَى سُرَادِقِ الْعَرْشِ حَتَّى وَقَفَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ مَرْحَبًا بِعَبْدِي الْمُخْتَارِ لِنَصْرَةِ دِينِي وَإِظْهَارِ أَمْرِي وَمَهْدِي خَلْقِي...؛ امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: هنگامی که خداوند

۱. کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ۲؛ ص ۸۲۴. ۲. نعمانی، الغيبة، ص ۲۶۴.

۳. همان، ص ۱۴۶. ۴. همان، ص ۸۱.

۵. کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ۲، ص ۷۶۳. ۶. همان، ص ۹۱۰.

۷. کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۲۶۰. ۸. الکافی، ج ۱، ص ۲۴۴.

مهدی این امت را بر من بخشید، دو فرشته از جانب آسمان فرستاد تا وی را عرش بردند. خداوند فرمود: مرحبا به بنده من. کسی که اختیاردار نصرت و یاری از دین من بوده و امر مرا آشکار می‌کند و هدایت کننده خلق من است»^۱.

روایت دوم

وَعَنْهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عِمْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: «إِذَا فُقِدَ الْحَامِيسُ مِنْ وَلَدِ السَّابِعِ فَإِنَّ اللَّهَ فِي أَدْيَانِكُمْ... قُلْتُ: يَا سَيِّدِي مِنَ الْحَامِيسِ مِنْ وَلَدِ السَّابِعِ... قَالَ أَنَا السَّابِعُ، وَإِنِّي عَلَى الرِّضَا الثَّامِنِ، وَابْنُهُ مُحَمَّدُ التَّاسِعِ، وَابْنُهُ عَلَى الْعَاشِرِ، وَابْنُهُ الْحَسَنُ حَادِي عَشَرَ، وَابْنُهُ مُحَمَّدٌ سَبْعُ جَدِّهِ رَسُولُ اللَّهِ وَكَتَبْتُهُ الْمَهْدِيُّ الْحَامِيسُ بَعْدَ السَّابِعِ؛ إمام کاظم عليه السلام فرمود: زمانی که پنجمین از فرزندان هفتمین نباشد، خدا را خدا را که مراقب دین خود باشید. راوی پرسید؛ ای آقای من. پنجمین از هفتمین کیست؟ فرمود: من هفتمین هستم و فرزندم رضا هفتمین و فرزندش محمد نهمین و فرزندش علی دهمین و فرزندش حسن یازدهمین است و فرزندش محمد که جدش رسول خدا به این نام نامیده و کنیه اش مهدی است. که می‌شود پنجمین از هفتمین»^۲.

روایت سوم

بِسْنَدِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «الْأَيُّمَةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ تَسَعَةً مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ وَالتَّاسِعُ مَهْدِيٌّ»؛ پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

۱. حلیة الأبرار فی أحوال محمد وآله الأطهار عليهم السلام، ج ۶، ص ۱۶۵.

۲. هبان، ص ۳۶۱.

روایت چہارم

١. كفاية الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر، ص ٢٣. ٢. هيمان، ص ٦١.

❁ بررسی روایت تولد مهدی از مدینه

احمد بصری با استفاده از روایتی از کتاب مسند أحمد بن حنبل، سعی در اثبات دو مهدی دارد. در این روایت که زادگاه آن حضرت را مدینه دانسته است، محلی برای سوءاستفاده جریان احمدالحسن شده و می‌گویند که در آن روایت؛ مدینه را باید مُدینه خواند که دلالت بر محل ولادت احمدالحسن از روستای مُدینه دارد. در این روایت که در منابع اهل سنت آمده است می‌خوانیم:

«المهدی مولده بالمدينة من أهل بيت النبي ﷺ، واسمه اسم نبي...» محل

تولد مهدی مدینه و از اهل بیت نبی ﷺ بوده و اسمش اسم نبی است.^۱

اولاً این روایت در تعارض با روایات شیعی بوده و بر اساس تمامی روایات معتبر شیعه، محل تولد امام مهدی ﷺ در سامرا است. در ثانی، چنانچه احمد بخواهد این روایت را به خودش نسبت دهد، گفته می‌شود: از حدود هزار سال پیش، به مجموعه‌ای از چند روستا^۲ در بصره عراق «الجزائر» گفته می‌شد که از جمله آنها روستای «الهویر» و «المُدینه» است و محل تولد و زندگی احمدالحسن در روستای الهویر است که در چهار کیلومتری روستای المُدینه قرار گرفته و حد فاصل بین روستای الهویر و روستای المُدینه، دجلة البصرة قرار دارد. بنابراین دلیلی بر این سخن وجود ندارد که او را متولد مُدینه دانست و روایت مذکور را به او تطبیق داد.^۳

۱. أحادیث المهدی ﷺ من مسند أحمد بن حنبل، البیان، ج ۱، ص ۱۳۸.

۲. روستاهای: الهویر، المُدینه، السوق، الجزره، البوشاوی، الکصوان، الحسین، الخلیفه، الفرّج، السواد، السعید، یعقوب، البدان، الموئل، المیرعثمان، النصیری، الشروق، العلوان، العبارة، الحیادر، نهر صالح، المعبر، العلی، الشاهین، الحاج همدی، البوحلو، البوغلان، الحیبوت، السودان، الجلال، الحنّانیة، الوحید، الجدیع، الحدادیة، العباس، السلیم، باهله، بنی منصور.

۳. توضیح بیشتر بر اساس نقشه منطقه در سایت <http://borouj.ir>

❁ قائمیت

مسأله قائمیت، امری تعین یافته در شخص امام دوازدهم علیه السلام بوده و حتی کسانی را که پیش از قیام امام دوازدهم علیه السلام پرچم قائمیت برافراشته و با ادعای قائمیت از مردم بیعت می‌گیرند را محکوم و گمراه معرفی کرده‌اند. چنانچه در روایاتی از امام صادق علیه السلام آمده است:

«كُلُّ رَأْيَةٍ تَرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛

هر پرچمی که قبل از قیام قائم علیه السلام برافراشته شود، پس صاحب آن پرچم طاغوت بوده و غیر از خدا را پرستش می‌کند»^۱.

همچنین فرموده است:

«يَا مُفَضَّلُ كُلُّ بَيْعَةٍ قَبْلَ ظُهُورِ الْقَائِمِ علیه السلام فَبَيْعَةٌ كُفْرٌ وَنِفَاقٌ وَخَدِيعَةٌ. لَعَنَ اللَّهُ

الْمُبَايِعَ لَهَا وَالْمُبَايِعَ لَهُ؛ ای مفضل! هر بیعتی قبل از ظهور قائم علیه السلام بیعت با

کفر و نفاق و نیرنگ است. خدا بیعت‌کننده و بیعت‌گیرنده را لعنت کند»^۲.

این دو روایت، تصریح به شخصی بودن قائمیت داشته و قبل از ظهور و قیام قائم آل محمد علیه السلام، هیچ فردی نمی‌تواند ادعای قائمیت کرده و خود را قائم بنامد. لذا کسانی که بخواهند به نام، یا به عنوان یا به نیابت از قائم آل محمد علیه السلام از دیگران بیعت گرفته و پرچم حکومت امام را برافرازند، یقیناً در انحراف بوده و بیعت با آنان حرام خواهد بود. بنابراین افرادی همچون احمد بصری که خود را مُمهد ظهور معرفی کرده و ادعای سفارت از جانب ایشان را دارد، حق بیعت گرفتن نداشته و تشکیل «سرایا القائم» و برافراشتن پرچم «البیعه لله» جایز نمی‌باشد.

اگر برای برخی سؤال ایجاد شود که با این مبنا، آیا تشکیل جمهوری اسلامی ایران نیز شامل همین حکم خواهد شد یا نه؟ در پاسخ گفته می‌شود: آنچه در این

۲. مختصر البصائر، ص ۴۴۲.

۱. الکافی، ج ۸، ص ۲۹۵.



خصوص جانش نمی‌باشد، ادعای قیام به نام قائم آل محمد علیه السلام و اخذ بیعت از مردم برای ایشان است تا با این بهانه شعار حکومت امام سر داده شود، به جهت تبیین بحث درباره جمهوری اسلامی باید به نکاتی توجه داشت که عبارتند از:

اولاً؛ حاکم و قائم دو مقوله جدا از هم است، بدین معنا که لزوماً قائم بایستی از جانب خدا باشد اما درباره حاکم چنین الزامی وجود ندارد.

ثانیاً؛ حق انتخاب حاکم در زمان غیبت امام دوازدهم علیه السلام بر عهده مردم بوده و جمهوری اسلامی ایران نیز بر پایه حرکت مردمی بر علیه ظلم و جور شاهنشاهی برپا شده است.

ثالثاً؛ هیچگاه جمهوری اسلامی، به نام قائم علیه السلام از کسی بیعت نگرفته و پرچم خود را پرچم امام معرفی نکرده است. لذا جمهوری اسلامی، حکومت فقیه عادل و جامع الشرایطی است که با استمداد از احکام اولیه و ثانویه، سعی بر اجرای احکام الهی در زمین داشته و در عین حال، خلافت را حق امام معصوم علیه السلام می‌داند.

رابعاً؛ روایات متعددی مبنی بر ضرورت وجود حاکم برای مردم صادر شده است که حتی در صورت نبود حاکم عادل، وجود حاکم جائز را نیز دارای برکات دانسته‌اند. چرا که زندگی مردم بدون وجود محکمه‌ها و دستگاه‌های امنیتی و نظارتی و ... ممکن نخواهد بود. چنانچه امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

«لَا أَرَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ إِلَّا ظَاهِرِينَ عَلَيْكُمْ بِتَفْرِقِكُمْ عَنِ حَقِّكُمْ، وَاجْتِمَاعِهِمْ عَلَى بَاطِلِهِمْ، فَإِذَا كَانَ عَلَيْكُمْ إِمَامٌ يَعْدِلُ فِي الرِّعَايَةِ، وَيَقْسِمُ بِالسَّوِيَّةِ، فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا فَإِنَّ النَّاسَ لَا يُصْلِحُهُمْ إِلَّا إِمَامٌ بَرٌّ وَفَاجِرٌ، فَإِنْ كَانَ بَرًّا فَلِلرَّائِي وَالرَّعِيَّةِ، وَإِنْ كَانَ فَاجِرًا عَبْدَ الْمُؤْمِنِ رَبَّهُ فِيهَا، وَعَمِلَ فِيهَا الْفَاجِرُ إِلَى أَجَلِهِ؛ چنین می‌یابم که به خاطر ناهماهنگی و سستی شما در حق، بر شما غلبه خواهند کرد. این پیروزی به خاطر همبستگی و همدلی آنها بر باطل است. پس چون در میان شما امامی است که به عدالت با مردم برخورد

می‌کند و در تقسیم منابع تساوی را رعایت می‌کند، به حرفش گوش دهید و از او اطاعت نمایید؛ زیرا امور مردم اصلاح نمی‌شود، مگر به واسطه یک امام و رهبر، چه عادل باشد و یا فاجر. پس اگر نیکوکار بود، هم به نفع رهبر است و هم به نفع مردم و اگر بد کردار بود، مؤمن در (سایه امنیت به وجود آمده)، بندگی خدا را می‌کند و فاجر نیز تا هنگامی که حکومتش زائل شود، به کار خود ادامه خواهد داد. با این وجود، هر عقل سلیم و متشرعی، بین حاکم فقیه و عادل و حاکم جاهل و جائز، حکومت فقیه را انتخاب کرده و از حکومت ظلم و جور دوری می‌کند.^۱

گذشته از همه این موارد، روایات صادره از معصومین علیهم‌السلام، قائم آل محمد علیه‌السلام را مشخص کرده و بدین وسیله قائمیت را از تمامی مدعیان دروغین سلب کرده‌اند. چنانچه در روایتی از ابو حمزه ثمالی آمده است:

عَنْ أَبِي حَمْزَةَ ثَابِتِ بْنِ دِينَارٍ الثَّمَالِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْبَاقِرَ عليه‌السلام ... يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَلَسْتُمْ كُلُّكُمْ قَائِمِينَ بِالْحَقِّ قَالَ بَلَى قُلْتُ فَلِمَ سَمِيَ الْقَائِمُ قَائِمًا قَالَ لَمَّا قُتِلَ جَدِّي الْحُسَيْنُ عليه‌السلام صَبَّحَتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِالْبُكَاءِ وَالنَّحِيبِ وَقَالُوا إِلَهَنَا وَسَيِّدَنَا أَتَغْفُلُ عَمَّنْ قَتَلَ صَفْوَتَكَ وَابْنَ صَفْوَتِكَ وَخَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِمْ قُرْؤًا مَلَائِكَتِي فَوَعِزَّتِي وَجَلَالِي لَا تُنْقِمَنَّ مِنْهُمْ وَلَوْ بَعْدَ حِينٍ ثُمَّ كَشَفَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنِ الْأَيْمَةِ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عَ لِلْمَلَائِكَةِ فَسَرَّتِ الْمَلَائِكَةُ بِذَلِكَ فَإِذَا أَحَدُهُمْ قَائِمٌ يُصَلِّي فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِذَلِكَ الْقَائِمُ أَتَقِفُمْ مِنْهُمْ؛ از حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام

پرسیدم: ای فرزند رسول خدا! مگر شما ائمه، همه قائم به حق نیستید؟ فرمود: بلی. عرض کردم: پس چرا فقط قائم علیه‌السلام قائم نامیده شده است؟ حضرت فرمود: هنگامی که جدم حسین بن علی علیه‌السلام به شهادت رسید،

فرشتگان آسمان به درگاه خداوند متعال نالیدند و گریستند و عرض کردند: پروردگارا! آیا کسی را که برگزیده ترین خلق تو را به قتل رسانده است به حال خود وا می‌گذاری؟ خداوند متعال به آنها وحی فرستاد: آرام گیرید! به عزت و جلالم سوگند از آنها انتقام خواهد کشید، هر چند بعد از گذشت زمانی باشد! آنگاه پرده حجاب را کنار زده و فرزندان حسین علیهم‌السلام را که وارثان امامت بودند، به آنها نشان داد. ملائکه از دیدن این صحنه بسیار مسرور شدند. یکی از آنها در حال قیام نماز می‌خواند. حق تعالی فرمود: به وسیله این قائم از آنها انتقام خواهم گرفت.^۱

همچنین در روایتی از امام جواد علیه‌السلام که امامان پس از خود را برای صَفَر بن اَبی دُلَف شمارش می‌کرد آمده است:

الإِمَامُ بَعْدِي ابْنِي عَلَى أَمْرِهِ أَمْرِي وَقَوْلُهُ قَوْلِي وَطَاعَتُهُ طَاعَتِي وَالْإِمَامُ بَعْدَهُ ابْنُهُ الْحَسَنُ أَمْرُهُ أَمْرُ أَبِيهِ وَقَوْلُهُ قَوْلُ أَبِيهِ وَطَاعَتُهُ طَاعَةُ أَبِيهِ ثُمَّ سَكَتَ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنْ الْإِمَامُ بَعْدَ الْحَسَنِ فَبَكَى عليه‌السلام بُكَاءً شَدِيداً ثُمَّ قَالَ إِنَّ بَعْدَ الْحَسَنِ ابْنَهُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ الْمُنْتَظَرُ؛ امام بعد از من پسر من علی است که امرش امر من و سخنش سخن من و طاعتش طاعت من است و امام بعد از او فرزندش حسن است که امرش امر او و سخنش سخن او و طاعتش طاعت اوست. سپس ساکت شد. پرسیدم ای فرزند رسول خدا پس امام بعد از حسن کیست؟ پس امام گریه شدیدی کرده و فرمود: همانا بعد از حسن فرزندش قائم به حق بوده و مورد انتظار قرار می‌گیرد.^۲

ضمن اینکه بر اساس روایات معصومین علیهم‌السلام، لزوماً قائم علیه‌السلام فرزند بلا فصل امام است و این سخن نقض کننده ادعای قائمیت احمد بصری می‌باشد. زیرا احمد

۱. علل الشرایع، ص ۱۶۰، باب ۱۲۹، ح ۱.

۲. کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر، ص ۲۸۳.

بصری مدعی فرزندی با واسطه حضرت بوده و تاکنون پدران خود (اسماعیل، صالح، حسین، سلمان) را امام ندانسته است. به عنوان نمونه؛

عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ تَكُونُ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ... قَالَ قُلْتُ الْقَائِمُ إِمَامٌ قَالَ نَعَمْ إِمَامٌ بِنُ إِمَامٍ...؛ حسین

ابن ابی علاء از امام صادق علیه السلام پرسید: آیا ممکن است زمین بدون امام باشد؟ فرمود: نه! تا اینکه پرسید: آیا قائم هم امام است؟ فرمود: بله. او امام

و فرزند امام است.^۱ همچنین در جایی دیگر به حرث بن مغیره می‌فرماید:

«الْقَائِمُ إِمَامٌ ابْنُ إِمَامٍ؛ قائم امام و فرزند امام است».^۲

❁ ابهام زدائی از چند حدیث

جریان احمد بصری با استناد ناقص به برخی از روایات، سعی بر اثبات دو قائم دارند که به برخی از موارد اشاره می‌شود:

■ بررسی روایت لا الذی تمدون الیه اعناقکم

احمد بصری خود را مصداق روایتی از امام باقر علیه السلام دانسته و سعی بر آن دارد تا روایت مذکور را مصادره به مطلوب کند. لذا می‌گوید؛ قائم آن کسی نیست که مردم در انتظارش هستند، و او کسی جز من نیست^۳ در روایتی آمده است:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَطَاءٍ قَالَ: «قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ علیه السلام أَخْبَرَنِي عَنِ الْقَائِمِ علیه السلام فَقَالَ وَاللَّهِ مَا هُوَ أَنَا وَلَا الَّذِي تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْنَاقَكُمْ وَلَا يَعْرِفُ وَلَا دُنُوهُ قُلْتُ

بِمَا يَسِيرُ قَالَ بِمَا سَارَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله هَذَرَمَا قَبْلَهُ وَاسْتَقْبَلَ؛ عبد الله بن

عطاء می‌گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: مرا از حضرت قائم علیه السلام آگاه

۲. اثبات الوصیة، ص ۲۶۷.

۱. الإمامة والتبصرة من الحيرة، النص، ص ۱۰۱.

۳. جامع الادلة، ص ۲۱۱.

گردان. آن حضرت فرمود: سوگند به خدا او نه من هستم و نه آن کسی که گردنهای خود را به سوی او می کشید و منظور نظر شماست، او کسی است که ولادتش معلوم نمی شود، عرض کردم: چه رفتاری خواهد داشت؟ فرمود: همان رفتاری را که رسول خدا ﷺ داشت، آنچه از دین که به سبب پیرایه ها به مرور نسخ شده براندازد و بدعتها را برطرف و دین جدش را دوباره از سر می گیرد»^۱.

در پاسخ گفته می شود:

اولاً؛ هرچند که قیام زید بن علی علیه السلام در زمان امام صادق علیه السلام اتفاق افتاد، اما زمزمه قائم بودن و مهدی بودن زید از زمان امام باقر علیه السلام مطرح بوده و همواره آن حضرت مردم را از این باور اشتباه برحذر می داشت. لذا آن قائمی که مردم آن زمان به سوی او توجه داشتند کسی نبود جز زید بن علی علیه السلام. لذا امام باقر علیه السلام در این روایت قائمیت شخصی را از خودش و فردی که مردم وی را قائم می پنداشتند؛ یعنی زید بن علی علیه السلام نفی کرده و مردم را به قائمیت کسی بشارت می دهد که در ولادتش اختلاف دارند. و آن کسی نیست جز امام حجت بن الحسن العسکری علیه السلام که ولادت ایشان در بین شیعه و سنی اختلافی است. شیعه باور به ولادت ایشان از نسل امام یازدهم علیه السلام دارد و اهل تسنن باور به ولادت ایشان در هنگامه ظهور دارد. لذا امام رضا علیه السلام در توصیف امام دوازدهم علیه السلام و قیام ایشان فرمود:

«يَبْعَثُ اللَّهُ لِهَذَا الْأَمْرِ غُلَامًا مِنَّا، خَفِيَ الْوِلَادَةُ وَالْمَنَسَا، غَيْرَ خَفِيَ فِي نَسَبِهِ؛

خداوند برای این امر جوانی از ما را مبعوث می کند که ولادت و خواستگاه او

مخفی است. البته نسب او مخفی نیست»^۲.

بنابراین، نمی توان احمدالحسن را به عنوان قائمی پذیرفت که «لَا يُعْرَفُ وَلَادَتُهُ»، زیرا بر اساس روایت امام رضا علیه السلام، قائم و صاحب الامر علیه السلام علاوه بر مخفی و

اختلافی بودن ولادتش، دارای نسب مشخص و غیر مخفی است، و حال آنکه احمد الحسن برخلاف بیان روایت، ولادتش روشن بوده و نسبش مخفی است.

ثانیاً؛ در روایتی دیگر از امام باقر علیه السلام، به شرایط آمدن قائم علیه السلام اشاره شده است که هیچکدام از شرایط مذکور با شرایط زمانی و تحولات کنونی مردم مطابقت ندارد.

مُحَمَّدُ بْنُ مَنْصُورٍ الصَّقَلُ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ علیه السلام وَ عِنْدَهُ جَمَاعَةٌ فَبَيْنَا نَحْنُ نَتَحَدَّثُ وَهُوَ عَلَى بَعْضِ أَصْحَابِهِ مُقْبِلٌ إِذِ التَّفَّتَ إِلَيْنَا وَ قَالَ فِي أَيْ شَيْءٍ أَنْتُمْ هِيَهَاتَ هِيَهَاتَ لَا يَكُونُ الَّذِي تَمْدُونُ إِلَيْهِ أَعْنَاقَكُمْ حَتَّى تُمَحَّصُوا هِيَهَاتَ وَلَا يَكُونُ الَّذِي تَمْدُونُ إِلَيْهِ أَعْنَاقَكُمْ حَتَّى تُمَيِّزُوا وَلَا يَكُونُ الَّذِي تَمْدُونُ إِلَيْهِ أَعْنَاقَكُمْ حَتَّى تُغَزِلُوا وَلَا يَكُونُ الَّذِي تَمْدُونُ إِلَيْهِ أَعْنَاقَكُمْ إِلَّا بَعْدَ إِيَّائِيسَ وَلَا يَكُونُ الَّذِي تَمْدُونُ إِلَيْهِ أَعْنَاقَكُمْ حَتَّى يَشْقَى مَنْ شَقِيَ وَيَسْعَدَ

مَنْ سَعَدَ؛ محمد بن منصور صیقل از پدر خود روایت کرده که گوید: بر امام باقر علیه السلام وارد شدم و جماعتی نزد او بودند پس در آن میان که ما با یک دیگر سخن می‌گفتم و آن حضرت روی به یکی از یاران خود داشت، ناگاه رو به ما کرده فرمود: شما در مورد چه چیز سخن می‌گوئید؟ هیهات! هیهات! آنچه گردنهای خود را به سویش می‌کشید (منتظر آن هستید) واقع نخواهد شد تا اینکه پاکسازی شوید، [هیهات] و آنچه گردنهای خویش را به سوی آن می‌کشید واقع نمی‌گردد تا اینکه باز شناخته و از یک دیگر جدا شوید و آنچه گردنهای خود را به سویش می‌کشید واقع نخواهد شد تا این که غربال شوید، و آنچه گردنهای خویش را به جانب آن می‌کشید واقع نخواهد شد مگر پس از نومی‌دی، و آنچه به جانیش گردنهای خود را می‌کشید واقع نخواهد شد تا کسی که اهل نگون بختی است به سیه‌روزی، و آنکه اهل سعادت است به نیک‌بختی رسد»^۱.

✽ بررسی روایت اول قائم یقوم منا اهل البيت (علیهم السلام)

در روایتی از عبارت اولین قائم از اهل بیت (علیهم السلام) اشاره کرده و احمد بصری با تقطیع بخش اول آن سعی دارد تا خود را مصداق اولین قائم معرفی کند. در متن روایت آمده است:

عن کتاب حسین بن سعید والنواد رأی أبو الحسن بن عبد الله عن ابن أبي يعفور قال: دخلت على أبي عبد الله (علیه السلام) وعنده نفر من أصحابه فقال يا ابن أبي يعفور هل قرأت القرآن قال قلت نعم هذه القراءة قال عنها سألتك ليس عن غيرها قال فقلت نعم جعلت فداك ولم قال لأن موسى (علیه السلام) حدث قومه بحديث لم يحتملوه عنه فخرجوا عليه بمصر فقاتلوه فقاتلهم فقتلهم ولأن عيسى (علیه السلام) حدث قومه بحديث فلم يحتملوه عنه فخرجوا عليه بتكريت فقاتلوه فقاتلهم فقتلهم وهو قول الله عز وجل فآمنت طائفة من بني إسرائيل وكفرت طائفة فأيدنا الذين آمنوا على عدوهم فأصبحوا ظاهرين وإني أول قائم يقوم منا أهل البيت يحذونكم بحديث لا تحتملون فتخرجون عليه برميثة الدسكرة فتقاتلونهم فيقاتلكم فيقتلكم وهي آخر خارجة يكون ثم يجمع الله يا ابن أبي يعفور الأولين والآخرين ثم يجاء بمحمد (صلی الله علیه وآله)؛ ابوالحسن بن عبدالله به نقل از ابن

ابی یعفور می گوید: به محضر امام صادق (علیه السلام) رسیدم در حالی که چند نفر از اصحاب در نزد ایشان بود. پس فرمود: ای پسر ابی یعفور! آیا قرآن خوانده ای؟ گفت گفتم بله این قرائت را خوانده ام. گفت من هم از همین قرائت سوال میپرسم نه از قرائت دیگر. گفت گفتم بله فدایت شوم. چرا قرآن فرمود برای اینکه موسی حدیثی به قومش گفت که تحملش نکردند و بر او در شهر خروج کردند. پس کشتند و کشته شدند و آنان را کشت. و برای اینکه عیسی حدیثی برای قومش گفت که تحملش نکرد و بر او در تکریت خروج کردند. پس کشتند و کشته شدند و آنان را کشت. و این

سخن خداوند است که فرمود: پس طایفه‌ای از بنی اسرائیل ایمان آوردند و طایفه‌ای کافر شدند. پس مومنان را بر دشمنانشان یاری دادیم و آنان پس از پیروزی آشکار شدند و همانا او اولین قائم است که از میان ما اهل بیت قیام می‌کند. برای شما حدیثی می‌خواند که تحملش نمی‌کنید. پس بر او در منطقه دسکره (منطقه‌ای در عراق) خروج می‌کنید. پس با او جنگ می‌کنید و او با شما جنگ می‌کند و شما را می‌کشد و این آخرین خروجی است که اتفاق می‌افتد و سپس ای فرزند یعقوب! خداوند جمع می‌کند اولین و آخرین را و سپس حضرت محمد ﷺ می‌آید (اشاره به رجعت)».^۱

پاسخ این روایت این است که:

اولاً امام صادق علیه السلام در مقام بیان سنت مقابله با بیان حدیث (سخن تازه) و خروج مردم در عصر حضرت موسی و عیسی علیه السلام بوده و در پی ذکر این دو سنت؛ به قائمی اشاره می‌کند که پیش از او هیچ قائمی از اهل بیت علیه السلام بر سنت قیام موسی و عیسی علیه السلام نبوده و او اولین نفر از میان دوازده قائم برحق است که بر اساس سنت موسی و عیسی علیه السلام حدیث (سخن تازه) می‌گوید و بر علیه‌اش خروج می‌کنند.

بنابراین؛ منظور از قائم مذکور در این روایت، امام دوازدهم علیه السلام است که در بین امامان معصوم علیه السلام که همگی قائم بر حق بوده‌اند، کسی بر اساس سنت موسی و عیسی علیه السلام مبتلا به چنین مساله‌ای نشده‌اند. چنانچه امام صادق علیه السلام فرمود:

«... فَإِذَا هُوَ قَامَ نَشَرَهَا فَلَمْ يَبْقَ أَحَدٌ فِي الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ إِلَّا لَعْنَهَا؛ پس زمانی

که آن حضرت قیام کرده و پرچم رسول خدا ﷺ را باز نمود، احدی در مشرق و مغرب باقی نمی‌ماند، مگر آنکه ایشان را لعن و دشمنی کند...».^۲

۲. نعمانی، الغيبة، ص ۳۰۸.

۱. بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۸۴.



ثانیاً بر اساس شهادت تاریخ، حضرت موسی و عیسی علیه السلام هیچگاه جنگ و نبردی با دشمنان خود نداشته و این نقل برخلاف سیره آنان می باشد.

ثالثاً در بخش پایانی روایت، به عدم تکرار خروج و قیام اشاره کرده و بلافاصله به رجعت پیامبر صلی الله علیه و آله تصریح می فرماید. با این حساب، قائم دوم و سوم و... از اهل بیت علیهم السلام معنایی نخواهد داشت زیرا روایت مذکور، خروج اولین قائم از اهل بیت علیهم السلام را همان آخرین خروج اهل بیت علیهم السلام دانسته اند.

بنابر این در عبارت اولین قائم، عدد مفهوم نداشته و او همان امام دوازدهم علیه السلام می باشد که از او به عنوان آخرین خروج کننده از اهل بیت علیهم السلام یاد شده و پس از ایشان نیز به واقعه رجعت اشاره شده است.

■ بررسی روایت یقبض أموال القائم علیه السلام

اتباع احمد الحسن با تقطیع روایتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله، سعی بر آن دارند تا احمد الحسن را به عنوان یمانی، همان وزیر و تحویل گیرنده اموال حضرت معرفي کنند و حال آنکه با مراجعه به متن روایت مشخص می گردد که کسی که این وظایف را بر عهده دارد، حضرت عیسی بن مریم علیه السلام خواهد بود نه دیگری.

در روایت آمده است:

«الفاضل عمر بن إبراهيم الأوسی فی کتابه عن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: ينزل عیسی بن مریم علیه السلام عند انفجار الصبح ما بین مهرودین و هما ثوبان أصفران من الزعفران، ابيض الجسم، أصهب الرأس، أفرق الشعر، كأن رأسه یقطر دهنًا، بیده حرّبة یکسر الصلیب، ویقتل الخنزیر، ویهلك الدجال ویقبض أموال القائم علیه السلام ویمشی خلفه اهل الکهف وهو وزیر الایمن للقائم علیه السلام وحاجبه، و نائبه، ویبسط فی المغرب و المشرق الأمن من کرامة المحجة بن الحسن صلوات الله علیهما...؛ عیسی بن مریم علیه السلام در وقتی که صبح طلوع کند، بین

«مهرودین» به زمین می‌آید. و مهرودین، دو پارچه و لباس زرد از زعفران است. سفید و دارای موی سر سرخ و سفید و کم پشت است، مثل اینکه از سرش روغن می‌چکد. و در دست او حربه‌ای است که با او صلیب را می‌شکند و خوک را می‌کشد و دجال را نابود و اموال امام علیه السلام را قبض می‌کند و اهل کهف پشت سر او راه می‌روند و او وزیر دست راست قائم آل محمد علیه السلام و خدمتگذار و نایب او می‌باشد و به کرامت حجة بن الحسن علیه السلام در شرق و غرب، امنیت را گسترش می‌دهد.^۱

این در حالی است که اتباع احمد بصری روایت را تقطیع کرده و آن را از عبارت «يقبض أموال القائم» آغاز نموده و مردم را به وزیری بشارت می‌دهند که پیش از قائم خواهد آمد و از این رهگذر اذهان را به سوی احمد بصری سوق می‌دهند.

❁ بررسی روایت قال العذاب خروج القائم علیه السلام

بر اساس آیه ۱۵ سوره اسراء خداوند هیچ طائفه‌ای را دچار عذاب نمی‌کند مگر آنکه رسولی از پیش فرستاده باشد،^۲ از سویی هم در روایت امام صادق علیه السلام مراد از عذاب قیام قائم علیه السلام است.^۳ با این حساب رسولی که قبل از قیام قائم برای اتمام حجت می‌آید چه کسی است؟ برخی از اتباع احمد الحسن، او را همان رسول قبل از قائم علیه السلام می‌دانند. لذا در پاسخ گفته می‌شود:

اولاً اگر احمد بصری همان رسولی است که قبل از نزول عذاب (قیام قائم) آمده است، پس چگونه در کتاب‌ها و خطبه‌هایش خود را همان قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم

۱. حلیۃ الأبرار فی أحوال محمد وآله الأطهار علیهم السلام، ج ۶، ص ۳۰۶.

۲. «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا؛ و ما هیچ قومی را عذاب نمی‌کنیم مگر اینکه رسولی را فرستاده باشیم».

۳. قَوْلُهُ تَعَالَى وَلَئِنْ أَخَذْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مُّعَذَّوْدَةٍ، قَالَ الْعَذَابُ خُرُوجُ الْقَائِمِ علیه السلام وَالْأُمَّةُ الْمُعَذَّوْدَةُ عِدَّةُ أَهْلِ بَدْرٍ وَأَصْحَابِهِ. نعمانی، الغيبة، ۲۴۱.



دانسته^۱ و مردم را به یاری خود فرا می خواند؟! و البته چنانچه ادعای قائمیت دارد، بر اساس استدلال پرسشگر، باید رسولی پیش از احمد بصری بیاید و مردم را به عذاب (قیام قائم) هشدار دهد!

ثانیاً روایت امام صادق علیه السلام به خروج و قیام قائم علیه السلام اشاره دارد نه به ظهور قائم. و بر اساس روایات، بین ظهور و قیام حضرت علیه السلام ۳ ماه و ۱۷ روز فاصله است.^۲ لذا آن حضرت در این مدت مردم را به واسطه ارسال سفیر به مناطق مختلف به خود دعوت خواهد کرد تا یاری اش کنند. به عنوان نمونه می توان به ماجرای سفارت و شهادت نفس الزکیه اشاره کرد:

امام باقر علیه السلام فرمود: «حضرت قائم علیه السلام به یاران خود می فرماید: ای قوم! اهل مکه مرا نمی خواهند ولی من برای اینکه با ایشان اتمام حجت کنم، کسی را به سوی آنها می فرستم تا آنچه شایسته است که شخصی مانند من با آنان اتمام حجت کند که به ایشان بگوید آنگاه مردی از یاران خود را می طلبد و به او می فرماید: برو نزد اهل مکه و به آنها بگو: ای اهل مکه من فرستاده فلانی هستم و او به شما می گوید: ما اهل بیت رحمت و معدن رسالت و خلافت هستیم و از ذریه محمد صلی الله علیه و آله و سلم و سلاله پیغمبرانیم. ما مظلوم واقع شدیم و مردم به ما ستم نمودند و ما را آواره ساختند و از هنگام رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا امروز حق ما غصب شده است. اکنون ما از شما چشم یاری داریم و از شما یاری می طلبیم، پس ما را یاری کنید. وقتی که آن

۱. المتشابهات، ج ۱، ص ۴۴.

۲. امام رضا علیه السلام فرمود: «إِنَّ الْقَائِمَ يَنَادِي بِأَسْمِهِ لَيْلَةَ ثَلَاثِ وَ عَشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَجَبٍ وَ يَقُومُ يَوْمَ عَاشُورَاءَ؛ همانا در شب بیست و سوم رمضان به نام قائم علیه السلام ندای آسمانی داده می شود (اعلام ظهور) و در روز عاشورا قیام می کند». الخرائج و الجرائع، ج ۳، ص ۱۱۶۵؛ منتخب الاثر، ص ۵۷۲؛ الغيبة، ص ۴۵۲؛ فصول المهمة، ص ۲۹۸؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۹۰؛ ارشاد، ص ۳۴۱؛ كشف الغمة، ج ۳، ص ۳۲۴.

جوانمرد به این سخن تکلم نمود، بر او هجوم می‌آوردند و او را ما بین رکن و مقام به شکلی خاص سر می‌برند و اوست نفس زکیه».^۱

بنابراین، کسانی که مخالف و معاند بوده و دعوت سفرای آن حضرت را نپذیرند، بر اساس آیه قرآن با آنان جنگ خواهد شد. قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنَّ انْتِهَاءَ فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾؛ و با کافران بجنگید تا فتنه‌ای برجای نماند و دین یکسره از آن خدا است. پس اگر از جنگ باز ایستادند و تن به سازش دادند، خدا حکم خود را درباره آنان اعلام خواهد کرد، چرا که او به آنچه می‌کنند بینا است.^۲

براین اساس، امام مهدی علیه السلام پیش از ظهور فرستاده‌ای نخواهد داشت، چرا که تمامی جنگ‌های ایشان ۳ ماه و ۱۷ روز پس از ظهور بوده و در این فاصله زمانی، اتمام حجت‌ها صورت خواهد پذیرفت.

❁ بررسی روایت علی فتره من الائمة

احمد بصری در کتاب عقاید الاسلام^۳ گفته است: بر اساس روایتی از امام صادق علیه السلام، مهدی علیه السلام همانند رسول خدا صلی الله علیه و آله با فترت و فاصله‌ای از ائمه قبلی خواهد آمد و ما میدانیم که بین امام یازدهم علیه السلام و امام مهدی علیه السلام هیچ فاصله‌ای نیست، پس آنکه مورد نظر امام صادق علیه السلام است کسی غیر از امام مهدی علیه السلام بوده و مراد ایشان مهدی اول است که با فاصله‌ای از ۱۲ امام علیه السلام آمده است.

در این روایت آمده است:

عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقُلْتُ لَهُ: أَنْتَ صَاحِبُ

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۷، ح ۸۱.

۲. عقاید الاسلام، ص ۵۷.

۳. انفال، ۳۹.



هَذَا الْأَمْرُ؟ فَقَالَ: «لَا». فَقُلْتُ: قَوْلُكَ؟ فَقَالَ: «لَا». فَقُلْتُ: قَوْلُكَ وَلَدُكَ هُوَ؟ قَالَ: «لَا». فَقُلْتُ: قَوْلُكَ وَلَدُ وَلَدِكَ؟ فَقَالَ: «لَا». قُلْتُ: مَنْ هُوَ؟ قَالَ: «الَّذِي يَمْلُؤُهَا عَدْلًا كَمَا مِلْتُ ظُلْمًا وَجَوْرًا عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الْأَثَمَةِ، كَمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بُعِثَ عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ؛ ابْنِ حَمْزَةَ مِنْ أَمَامِ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ» پرسید: آیا شما صاحب این امر هستید؟ فرمود نه! آیا فرزندان صاحب این امر است؟ فرمود نه! آیا فرزند فرزندان؟ فرمود نه! آیا فرزند فرزند؟ فرمود نه! گفتم پس او کیست؟ امام علی علیه السلام فرمود: او همان کسی است که دنیا را پر از عدل و داد می‌کند پس از آنکه پر از ظلم شده، با فاصله ای از ائمه علیهم السلام. کما اینکه رسول خدا ﷺ با فاصله ای از رسولان قبلی مبعوث شد.^۱

در پاسخ به شبهه فوق بر اساس این روایت گفته می‌شود: متعلق جار و مجرور در «عَلَى فِتْرَةٍ» فعل «يَمْلُؤُهَا» است. بنابر این، روایت اینگونه ترجمه می‌شود: مهدی علی علیه السلام دنیا را با فاصله ای از ائمه قبلی پر از عدل و داد می‌کند. لذا مراد امام علی علیه السلام این نیست که امام مهدی علی علیه السلام با فترتی از ائمه می‌آید تا حرف احمد بصری درست باشد، ضمن اینکه در روایت فوق هیچ سخنی از آمدن مهدی علی علیه السلام به میان نیامده است. البته اگر اشکال شود که آمدن مهدی علی علیه السلام را از قرینه تشبیهی در عبارت بعدی «بُعِثَ» متوجه می‌شویم، گفته می‌شود: مراد از مبعوث شدن پیامبر ﷺ برانگیخته شدن برای اعلام دین خداوند بوده و وجه تشبیه بعثت ایشان به امام مهدی علی علیه السلام، همان علنی کردن دین خداوند و اجرای عدالت الهی است.

ضمن اینکه اگر مراد امام صادق علی علیه السلام از فترت مهدی علی علیه السلام، نبودن او بر روی زمین، یا آمدن او با فاصله ای طولانی از امام یازدهم علی علیه السلام باشد، مساله خلوق حجت از زمین مطرح می‌شود. لذا در روایتی از امام مهدی علی علیه السلام، امکان فترت برای آن حضرت نفی شده و فرموده است:

«أَنَا الْمَهْدِيُّ وَأَنَا قَائِمُ الزَّمَانِ أَنَا الَّذِي أَمْلُؤُهَا عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا إِنَّ الْأَرْضَ

لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ وَلَا يَبْقَى النَّاسُ فِي فِتْرَةٍ؛ من مهدی هستم و من قائم زمان هستم. همان کسی که دنیا را پر از عدل و داد می‌کند همانطور که پر از ظلم شده است. همانا زمین از حجت خالی نمی‌شود و مردم در فترت باقی نمی‌مانند»^۱.

شیخ طوسی رحمته الله علیه نیز در اینباره گفته است:

«وَأَمَّا مَنْ ذَهَبَ إِلَى الْفِتْرَِةِ بَعْدَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام وَ خَلَوَ الزَّمَانُ مِنْ إِمَامٍ فَقَوْلُهُمْ بَاطِلٌ بِمَا دَلَّنَا عَلَيْهِ مِنْ أَنَّ الزَّمَانَ لَا يَخْلُو عَنْ إِمَامٍ فِي حَالٍ مِنَ الْأَحْوَالِ بِأَدْلَةٍ عَقْلِيَّةٍ وَ شَرْعِيَّةٍ وَ تَعْلُقُهُمْ بِالْفِتْرَِاتِ بَيْنَ الرِّسَالِ بَاطِلٌ لِأَنَّ الْفِتْرَةَ عِبَارَةٌ عَنْ خُلُوِّ الزَّمَانِ مِنْ نَبِيٍّ وَ نَحْنُ لَا نُوْجِبُ النُّبُوَّةَ فِي كُلِّ حَالٍ وَ لَيْسَ فِي ذَلِكَ دَلَالَةٌ عَلَى خُلُوِّ الزَّمَانِ مِنْ إِمَامٍ؛ اَمَّا كَسَانِي كَه قَائِلُنْد بَعْدَ از امام حسن عسکری عليه السلام زمان خالی از امام است به عبارتی معتقد به فترت شده‌اند، کلام این‌ها هم به واسطه ادله عقلی و شرعی که اقامه کردیم مبنی بر این‌که زمان هرگز و هیچ‌گاه از امام خالی نیست، باطل می‌شود. و این‌که این‌ها به فترت بین انبیا متمسک شده و استدلال کرده‌اند صحیح نیست، چرا که فترت عبارت از خالی بودن زمان از پیامبر است و ما هم نبوت را در هر حالی و در همه زمان‌ها واجب نمی‌دانیم [که زمان نباید خالی از نبی باشد] و این بدان معنا نیست که زمان از امام خالی باشد، لذا فترت بین رسل شامل فترت بین امام و امام دیگر نمی‌شود»^۲.

بنابر این، مراد امام صادق عليه السلام از فترت مهدی عليه السلام، نبودن و آمدن ایشان با فاصله‌ای از ائمه عليهم السلام نیست تا احمد بصری بتواند از این رهگذر ردایی برای خود

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۴۴ - طوسی، الغيبة، ص ۲۵۴.

۲. طوسی، الغيبة، ص ۲۲۱.



درست کند، بلکه مراد از فترت در کلام امام صادق علیه السلام، اجرای عدالت جهان گستر الهی است که توسط امام مهدی علیه السلام و با فاصله ای از ائمه قبلی انجام می شود. اگر گفته شود: شما به نقل روایتی از کتاب اصول کافی اکتفا کرده اید که در آن عبارت «یأتی» نیست در حالی که در نسخه کتاب الغیبة نعمانی^۱ این عبارت وجود دارد و استدلال شما صحیح نیست، در پاسخ گفته می شود: مصدر اولیه این روایت کتاب اصول کافی شیخ کلینی (۳۲۹ق) می باشد که کتاب غیبت نعمانی (۳۶۰ق) نیز از ایشان نقل کرده و در ابتدای سند روایت نیز به آن اشاره شده است. ضمن اینکه روایت نقل شده از کتاب «کافی» چاپ دارالحديث است که تمام بخش های کتاب، با ۷ تا ۱۲ نسخه و در مواردی خاص با ۱۸ نسخه، به طور کامل مقابله شده که در پاورقی، به این نسخه ها اشاره شده و در هیچ کدام از نسخه های خطی و اصلی کتاب اصول کافی عبارت «یأتی» وجود ندارد. لذا عبارت «یأتی» در کتاب الغیبة نعمانی زائد است زیرا در مصدر اصلی آن یعنی کتاب اصول کافی چنین چیزی وجود ندارد و استناد احمد الحسن به چیزی که در مصدر اصلی وجود ندارد، کاری بس عجیب است.

✽ بررسی روایت الاوصیاء من عترته

احمد الحسن با سوء استفاده از روایتی از امام حسن عسگری علیه السلام، آمدن اوصیاء بعد قائم علیه السلام را به معنای آمدن مهدیین دانسته است^۲ در حالیکه مراد از اوصیاء بعد از قائم علیه السلام در این روایت، ائمه رجعت علیهم السلام هستند. چنانچه در این روایت آمده است:

۱. عَنْ أَبِي حمزة قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَقُلْتُ لَهُ: أَأَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ؟ فَقَالَ: «لَا فَقُلْتُ» فَقَوْلِكَ؟ فَقَالَ: لَا فَقُلْتُ: فَقَوْلِكَ؟ فَقَالَ: لَا فَقُلْتُ: فَقَوْلِكَ وَلَدِكَ وَلَدِكَ قَالَ: لَا قُلْتُ: فَهُوَ؟ قَالَ: الَّذِي يَنْأَلُهَا عَذْلًا كَمَا مِلْتُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا لَعَلِّي فَتَرَةً مِنَ الْأُمَّةِ يَأْتِي كَمَا أَنَّ النَّبِيَّ ص بُعِثَ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ». نعمانی، الغیبة، ص ۱۸۶.

۲. الوصیة المقدسة، ص ۴۹.

«أَنَّ مَوْلَانَا الْحُسَيْنَ عليه السلام وَلِدَ يَوْمَ الْخَمِيسِ لِثَلَاثِ خَلَوْنَ مِنْ شَعْبَانَ فَصُمَهُ وَادْعُ فِيهِ بِهَذَا الدُّعَاءِ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْمَوْلُودِ فِي هَذَا الْيَوْمِ ... قَتِيلِ الْعَبْرَةِ وَ سَيِّدِ الْأُسْرَةِ الْمَمْدُودِ بِالنُّصْرَةِ يَوْمَ الْكَرَّةِ الْمُعْوَضِ مِنْ قَتْلِهِ أَنَّ الْأَيِّمَةَ مِنْ نَسْلِهِ وَ الشِّقَاءَ فِي تَرْبِيَتِهِ وَالْفُوزَ مَعَهُ فِي أُوْبِيَتِهِ وَالْأَوْصِيَاءَ مِنْ عِثْرَتِهِ بَعْدَ قَائِمِهِمْ وَغَيْبَتِهِ حَتَّى يَذْكُرُوا الْأَوْتَارَ وَيُثَارُوا النَّارَ وَيَرْضُوا الْحَبَارَ... وَنَنْتَظِرُ أُوْبِيَتَهُ...؛ همانا مولای

ما امام حسین عليه السلام در روز پنجم شعبان متولد شد. در این روز روزه بگیر و این دعا را بخوان: خدایا من از تو می خواهم به حق مولود این روز... و او کشته اشک و سرور آل محمد صلی الله علیه و آله است که نصرت خداوند در روز رجعت، در عوض شهادتش به او میرسد. همانا امامان از نسل او هستند و تربتش موجب شفا است و سعادت در همراهی با او در رجعت وی و رجعت جانشینانش از عترت او، بعد از قائم آنها و غیبت او می باشد، تا اینکه از قاتلان آنها انتقام بگیرند و از دشمنانشان خونخواهی کنند و خداوند جبار را خشنود نمایند... و منتظر بازگشتش هستیم»^۱

این روایت با استفاده از عبارت «يَوْمَ الْكَرَّةِ» و «أُوبِيَتِهِ» به وضوح دلالت بر رجعت اوصیاء از عترت امام حسین عليه السلام دارد و آمدن امام حسین عليه السلام و اوصیاء از عترت ایشان را، پس از قیام قائم عليه السلام و پایان رسیدن غیبت ایشان دانسته است.

✽ بررسی روایت اُسباطنا خلفاء الدِّین

احمد بصری به روایتی از امام حسن عسکری عليه السلام استناد کرده که در آن روایت، امام عليه السلام نوادگان خود را خلفاء دین دانسته و احمد بصری آن را مؤید ادعای خود در بحث خلافت فرزندان امام مهدی عليه السلام می داند. وی در توضیح این روایت گفته است: «السبط ابن الابن، ولا يوجد ابن للامام الحسن العسکری عليه السلام غیر الامام

المهدی علیه السلام فتعین أن يكون هؤلاء الاسباط من ذرية الامام المهدي؛ سبط يعنى فرزند فرزند، و ما برای امام حسن عسگری علیه السلام فرزندی غیر از امام مهدی علیه السلام نیافتیم. پس مشخص می شود که این اسباط از ذریه امام مهدی علیه السلام هستند.^۱
در این روایت آمده است:

ما وجد بخط العسكري عليه السلام هذا الكتاب: وقال عليه السلام: «قد سعدنا ذرى الحقائق بأقدام النبوة والولاية، ونورنا سبع طرائق بأعلام الفتوة، فنحن ليوث الوعى، وغيوث التدى، وفينا السيف والقلم فى العاجل، ولواء الحمد والعلم فى الآجل، وأسباطنا خلفاء الدين وحلفاء اليقين، ومصابيح الامر، ومفاتيح الكرم؛ از جمله مواردی که بخط امام حسن عسگری علیه السلام پیدا شده این کتاب است. امام علیه السلام در آن فرموده: ما با علامت نبوت و ولایت به بالاترین مرتبه حقایق رسیدیم و هفت راه آسمان را با نشانه جوانمردی روشن ساختیم و ما سخنگوی بلیغ و خروشان و باران های صدا کننده ایم. شمشیر و قلم شتاب دهنده و پرچم ستایش خدا و علم آینده نزد ماست. نوادگان ما خلفاء دین و هم پیمانان یقین و چراغ های امت ها و گشاینده کرم هستند»^۲

این روایت برای اولین بار، بدون ذکر سند و بدون اشاره به نام کتاب مورد نظر، در کتاب «الدرة الباهرة من الأصداف الطاهرة»، نقل شده است. آنچه در این روایت مورد سوء استفاده اتباع احمد بصری قرار گرفته؛ عبارت «اسباطنا خلفاء الدين» است. آنها بر این باورند که مراد از اسباط، نوادگان پسری امام حسن عسگری علیه السلام بوده و آن را حمل بر فرزندان امام مهدی علیه السلام و خلافت آنان می کنند.
با صرف نظر از بحث سندی این روایت، عبارت مورد نظر مورد بررسی قرار می گیرد:

۱. الجواب المنير، ج ۵، ص ۱۵۱.

۲. الدرة الباهرة من الأصداف الطاهرة، ص ۴۸.

اسباط جمع «سبط» و به نوه دختری اطلاق می‌شود، در مقابل آن، واژه «الحفید» به نوه پسری گفته می‌شود.^۱ مانند: «الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سِبْطَا رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ». بنابراین، این روایت نمی‌تواند درباره مهدیین مورد نظر احمد بصری باشد، مگر اینکه اسباط را به معنای قرآنی آن لحاظ کنیم که بازهم برای احمد بصری فایده ای نخواهد داشت. زیرا در تعریف اسباط یهود^۲ که در قرآن از آنان یاد شده آمده است: آنان اقوام جدا شده از بنی اسرائیل بودند که از پدری واحد منشعب شدند.^۳ چنانچه بخواهیم «اسباطنا» را با این معنا لحاظ کنیم، به این معنا خواهد شد که اقوامی که تمامی آنان از یک پدر؛ یعنی از امام حسن عسگری (ع) منشق شده اند خلفاء دین خواهند شد، یعنی به عبارتی باید معتقد به فرزندانی غیر از امام مهدی (ع) برای امام حسن عسگری (ع) باشیم که این نیز بر خلاف نصوص و اخبار است.

❁ بررسی روایت ثم جاءكم من وجه فلا تنكرونها

پیروان احمد بصری^۴ در توجیه این اشکال که اگر احمدالحسن همان یمانی است، پس چرا از بصره می‌آید نه یمن، می‌گویند بداء حاصل شده و برای اثبات این حرف به روایتی از امام باقر (ع) استناد می‌کنند. در این روایت آمده است:

عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَذَاءِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ، مَتَى يَكُونُ؟ قَالَ: «إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمَلُونَ أَنْ يَحْيَيْكُمْ مِنْ وَجْهِ، ثُمَّ جَاءَكُمْ مِنْ وَجْهِ فَلَا تُنْكِرُونَهُ؛ عُبَيْدَةَ حَذَاءٍ» از امام باقر (ع) درباره این امر پرسیدم که

۱. فرهنگ ابجدی، ص ۴۷۴.

۲. مانند: «وَمَا أُتْرِلَ إِلَى إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ». بقره: ۱۳۶.

۳. «وَالسَّبْطُ: الْقَبِيلَةُ مِنَ الْيَهُودِ وَهُمْ الَّذِينَ يَرْجِعُونَ إِلَى أَبِي وَاحِدٍ، ثُمَّ سِبْطًا لِيُفَرِّقَ بَيْنَ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ وَوَلَدِ إِسْحَاقَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ». تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۱۰، ص ۲۷۳.

۴. جامع الادله، ص ۱۷۵.

چه زمانی خواهد بود؟ فرمود: اگر شما میل و آرزو داشتید که به حالتی بیاید اما به حالتی دیگر آمد انکارش نکنید.^۱

البته این روایت در نظر اتباع احمد بصری اینگونه ترجمه می شود: اگر منتظر آمدن او از سویی بودید اما از سویی دیگر آمد انکارش نکنید!

در توضیح این حدیث و پاسخ به احمد بصری گفته میشود:

اولاً این روایت درباره قائم علیه السلام است و هیچ سخنی درباره یمانی به میان نیامده است.

ثانیاً راوی درباره زمان (متی) قیام می پرسد نه مکان قیام. پس احمد بصری نمی تواند از پاسخ امام علیه السلام برداشت مکانی کند.

ثالثاً امام علیه السلام در این روایت میفرماید اگر شما آرزو و میل (تُؤْمَلُونَ) داشتید، قائم علیه السلام اینگونه (مِنْ وَجْهِ) بیاید اما آنگونه نیامد انکارش نکنید. پس مساله مورد نظر امام علیه السلام، بحث میل و خواسته های شخصی است که اگر قائم علیه السلام برخلاف میل شما آمد او را انکار نکنید. لذا امام علیه السلام در این روایت نمی فرماید؛ اگر ما اهل بیت گفتیم از اینجا می آید اما از آنجا آمد انکارش نکنید.

رابعاً امام علیه السلام می فرماید (أَنْ يَجِيئَكُمْ مِنْ وَجْهِ) و نمی فرماید (أَنْ يَجِيئَكُمْ مِنْ مَكَانٍ). دقت شود که وجه به معنای صورت شیء است که در این روایت برای حالت آمدن به کار رفته است و نمی توان آن را به معنای مکان دانست. پس اگر امام علیه السلام با حالت یا روشی آمد که بر خلاف میل شما بود انکارش نکنید. مثلاً ممکن است کسی دوست داشته باشد وقتی امام آمد او را فرمانده لشکر کند اما اتفاقاً او را به سربازی هم قبول نکرد. اگر اینگونه شد انکارش نکنید.

پرسش‌های درس

۱. چگونه مهدویت شخصیه اثبات می‌گردد؟
۲. توجیه اتباع احمد بصری درباره روایت تولد مهدی از مدینه چیست؟
۳. قائمیت شخصیه چیست؟
۴. پاسخ روایت نهی از برافراشتن پرچم قبل از قائم و مساله جمهوری اسلامی چیست؟
۵. روایت اولین قائم از اهل بیت را تشریح کنید.

درس چهاردهم
ادعای عصمت توسط
احمد بصری

یکی از ادعاهای احمد بصری، ادعای عصمت است. وی در کتاب المتشابهات گفته است: «أن اليماني حجة من حجج الله في أرضه و معصومٌ منصوص العصمة؛ همانا یمانی حجتی از حجت‌های الهی در زمین بوده و معصوم است و بر عصمت او نص وجود دارد»^۱.

در تعریف عصمت، احمد الحسن می‌گویند: «أنه معصوم بمعنى أنه لا يُخرج الناس من هدى ولا يُدخلهم في ضلالة؛ او معصوم است به این معنا که مردم را از هدایت خارج نکرده و در ضلالت داخل نمی‌کند»^۲.

❁ ادعای عصمت

در پاسخ به ادعای عصمت از سوی احمد بصری گفته می‌شود: عصمت مقوله‌ای است که با قیاس و یا نشانه‌های ظاهری قابل فهم نیست و برای اثبات آن به نص صریح نیاز می‌باشد. چنانچه امام سجاد علیه السلام در اینباره می‌فرماید:

«الْإِمَامُ مِنَّا لَا يَكُونُ إِلَّا مَعْصُومًا وَلَيْسَتِ الْعِصْمَةُ فِي ظَاهِرِ الْخَلْقَةِ فَيُعْرَفَ

بِهَا وَلِذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا مَنصُوصًا؛ امامی نیست مگر اینکه معصوم باشد و

عصمت نشانی در ظاهر خلقت نیست که همگان به وسیله آن معصوم

۱. المتشابهات، ج ۴، ص ۴۳.

۲. الرد الحسن فی الدفاع عن الاحمد الحسن، ص ۱۱.

را بشناسند، به همین دلیل، امام معصوم فقط با نص صریح شناخته می‌شود»^۱

شیخ طوسی رحمته الله علیه در کتاب الاقتصاد آورده است:

«العصمة لا تدرك حساً ولا مشاهدة ولا استدلالاً ولا تجربة ولا يعلمها إلا الله تعالى وجب ان ينص عليه و يبينه من غيره؛ عصمت با حس و مشاهده و استدلال و تجربه در حق شخصی ثابت نمی‌شود و کسی جز خداوند از آن باخبر نیست، لذا واجب است که بر وصایت و عصمت آن شخص تنصیص گردیده و از غیر معصوم مشخص شود»^۲.

بر اساس روایت فوق و سخن شیخ طوسی، بایستی جهت تشخیص معصوم از غیر معصوم، به نصوص صادر شده از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مراجعه کرده و اسامی معصومین علیهم السلام را مورد بررسی قرار داد. بنابراین کسانی که در خصوص آنان نص صریح وجود داشته باشد، به عنوان معصوم شناخته شده و هیچ فرد دیگری را با قیاس عقلی و سایر براهین نمی‌توان دارای عصمت دانست. به عنوان نمونه به چند روایت اشاره می‌گردد:

روایت اول

عن عمار قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله لفاطمة علیها السلام عند وفاته: «لا تَبْكِ ولا تحزنی! فَإِنَّكِ سَيِّدَةُ نَسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَأَبَاكَ سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ وَابْنَ عَمِّكَ سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ وَأَبْنِيكَ سَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَمَنْ صُلِبَ الْحَسَنِ يُخْرِجُ اللَّهُ الْأُمَّةَ التَّاسِعَةَ مَطَهَّرُونَ مَعْصُومُونَ وَمَنَا مَهْدَى هَذِهِ الْأُمَّةِ؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگام وفاتش به حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: گریه نکن و ناراحت نباش! پس همانا تو سیده زنان اهل بهشت هستی و پدرت سید انبیاء و پسر عمویت علی علیه السلام

۲. الاقتصاد فيما يتعلق بالاعتقاد، ص ۳۱۳.

۱. معانی الأخبار، ص ۱۳۲.



سید اوصیاء و دو پسر سید جوانان بهشت هستند. خداوند از صلب حسین علیه السلام نه امام پاک و معصوم خارج می‌کند و مهدی این امت از ماست»^۱.

توجه شود که این روایت در هنگام وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده و تعداد معصومین را چهارده تن شمارش کرده و بر آن نیافزوده است. در حالیکه چنانچه مهدیین و هر مدعی دیگری دارای عصمت بود بایستی نام وی در بین این اسامی بوده باشد.

روایت دوم

عن ابن عباس قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «الْأَيُّمَةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَوَّلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَبَعْدَهُ سَيِّدَايَا الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ فَإِذَا انْقَضَى الْحُسَيْنُ فَأَبْنُهُ عَلِيٌّ فَإِذَا انْقَضَى عَلِيٌّ فَأَبْنُهُ مُحَمَّدٌ فَإِذَا انْقَضَى مُحَمَّدٌ فَأَبْنُهُ جَعْفَرٌ فَإِذَا انْقَضَى جَعْفَرٌ فَأَبْنُهُ مُوسَى فَإِذَا انْقَضَى مُوسَى فَأَبْنُهُ عَلِيٌّ فَإِذَا انْقَضَى عَلِيٌّ فَأَبْنُهُ مُحَمَّدٌ فَإِذَا انْقَضَى مُحَمَّدٌ فَأَبْنُهُ عَلِيٌّ فَإِذَا انْقَضَى عَلِيٌّ فَأَبْنُهُ الْحَسَنُ فَإِذَا انْقَضَى الْحَسَنُ فَأَبْنُهُ الْحُجَّةُ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَسَامِي لَمْ أَسْمَعْ بِهِمْ قَطُّ قَالَ لِي يَا ابْنَ عَبَّاسٍ هُمُ الْأَيُّمَةُ بَعْدِي وَإِنْ نَهَرُوا أَمَنَاءَ مَعْصُومُونَ يُجَاءُ أَحْبَارُ؛ امامان بعد از من دوازده نفرند که اولین آنها علی بن ابی طالب و پس از او دو فرزندش حسن و حسین هستند. پس زمانی که مدت حسین به پایان رسید، فرزندش علی و زمانی که مدت علی به پایان رسید، فرزندش محمد و زمانی که مدت محمد به پایان رسید، فرزندش جعفر و زمانی که مدت جعفر به پایان رسید، فرزندش موسی و زمانی که مدت موسی به پایان رسید، فرزندش علی و زمانی که مدت علی به پایان رسید، فرزندش محمد

و زمانی که مدت محمد به پایان رسید، فرزندش علی و زمانی که مدت علی به پایان رسید، فرزندش حسن و زمانی که مدت حسن به پایان رسید، فرزندش حجت خواهد بود... ای ابن عباس! آنها امامان بعد از من هستند و آنان امناء معصوم و برگزیدگان نجیبند»^۱.

روایت سوم

عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ... ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى كَتِفِ الْحُسَيْنِ ﷺ فَقَالَ إِنَّهُ الْإِمَامُ ابْنُ الْإِمَامِ تِسْعَةَ مِنْ صَلْبِهِ أَيْمَةً أَبْرَارٍ أَمَنَاءُ مَعْصُومُونَ وَالتَّاسِعُ قَائِمُهُمْ؛ سلمان فارسی می‌گوید: به محضر رسول خدا وارد شدم... سپس دستش را بر شانه حسین ﷺ گذاشته و فرمود: همانا او امام فرزند امام است که نه نفر از ذریه او امامان نیکو و امناء معصوم خواهد بود که نهمین آنها قائم آنان است»^۲.
با این وجود؛ چنانچه بخواهیم برای یمانی یا هر شخص دیگر، مدعی عصمت باشیم، باید به صورت فوق از نص صریح برخوردار باشد.

تعریف و محدوده عصمت

عصمت، در لغت به معنای منع^۳ و در اصطلاح به معنای مصونیت عده‌ای خاص از بندگان خداوند از گناه، اشتباه، سهو و نسیان است. امام صادق ﷺ در توضیح و تعریف محدوده عصمت می‌فرماید:

«فَالْإِمَامُ هُوَ الْمُتَّجِبُ الْمُرْتَضَى وَالْهَادِي الْمُتَّبَعِي وَالْقَائِمُ الْمُرْتَبَعِي، مُبْرَأً

۱. کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر، ص ۱۷.

۲. همان، ص ۴۵.

۳. الاعتماد فی شرح واجب الاعتقاد، ص ۴۲ و الصحاح تاج اللغة وصحاح العربية، ج ۵ ص ۱۹۸۶.

مِنَ الْعَاهَاتِ مَحْجُوباً عَنِ الْآفَاتِ مَعْصُوماً مِنَ الزَّلَّاتِ مَصُوناً عَنِ الْفَوَاحِشِ كُلِّهَا؛ امام همان برگزیده و پسندیده و هدایت‌کننده‌ی نجات بخش و قائم امیدبخش است، از پلیدی‌ها دور و از آفت‌ها پنهان و از لغزش‌ها نگهداری شده و از تمام زشتی‌ها معصوم است»^۱.

همچنین امام رضا (ع) فرمودند:

«الْإِمَامُ أَمِينُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَحُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ وَخَلِيفَتُهُ فِي بِلَادِهِ... الْمُطَهَّرُ مِنَ الذُّنُوبِ وَالْمُبَرَّرُ عَنِ الْعُيُوبِ... فَهُوَ مَعْصُومٌ مُؤَيَّدٌ مُوَفَّقٌ مُسَدَّدٌ قَدْ أَمِنَ مِنَ الْخَطَايَا وَالزَّلَلِ وَالْعِتَارِ؛ همانا امام امین خدا در میان خلق اوست و حجت او بر بندگانش و خلیفه او در بلادش است، امام از گناهان پاک و از عیب‌ها بر کنار است، پس او معصوم و تقویت شده است و با توفیق استوار گشته و از هر گونه خطا، لغزش و افتادنی در امان است»^۲.

همچنین در بیان علماء نیز آمده است:

«العصمة هي التنزه عن الذنوب والمعاصي صغائرها وكبائرها، وعن الخطأ والنسيان، وإن لم يمتنع عقلاً على النبي أن يصدر منه ذلك بل يجب أن يكون منزلها حتى عما ينافي المروءة، كالتبذل بين الناس من أكل في الطريق أو ضحك عال، وكل عمل يستهجن فعله عند العرف العام؛ عصمت به معنای پاک بودن از گناهان و معصیت‌ها؛ چه صغیره و چه کبیره آن است، همچنین از خطا و فراموشی؛ اگر چه از نظر عقلی برای پیامبر محال نیست که این کارها از او سر بزنند. بلکه واجب است که از چیزهایی که با مروءت منافات دارد نیز پاک باشد؛ همانند خوردن غذا در حال راه رفتن، خندیدن بلند و تمام چیزهایی که از دیدگاه عرف عمومی زشت محسوب می‌شود»^۳.

۲. همان، ج ۱، ص ۱۹۸.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۰۳.

۳. عقائد الإمامية، ص ۵۴.

ابن عطیه در کتاب أبهی المداد به محدوده عصمت اشاره کرده و عصمت از گناهان صغیره و کبیر، تمامی خطاها و حتی سهو و نسیان را بر اساس آیه تطهیر مورد بررسی قرار داده و گفته است:

«منظور آیه ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ

تَطْهِيراً﴾^۱ اراده تکوینی خداوند بر تطهیر اهل بیت علیهم السلام است. و معنای اراده تکوینی خدا بر رفع رجس این است که؛ همانا خداوند آنان را از گناهان و خطاها و غفلت و سهو و نسیان و هر آنچیزی که مردم را از قبول دعوت باز می دارد معصوم داشته است»^۲.

علامه مجلسی نیز در خصوص حیطة و گستره مفهوم عصمت می گوید:

«امامیه بر عصمت پیامبران و ائمه علیهم السلام از گناهان صغیره و کبیره، عمدی و اشتباهی و از روی فراموشی، قبل از نبوت و امامت و بعد از آن، بلکه از زمان ولادت تا زمان ملاقات خدای سبحان، اجماع دارند و کسی با آن مخالفت نورزیده است؛ جز شیخ صدوق و استادش ابن ولید که اسهائ از جانب خداوند را ممکن دانسته اند، نه سهوی که از ناحیه شیطان است؛ لیکن مخالفت این دو نفر، زیانی به اجماع نمی رساند (و باطل بودن سهو النبی به حال خویش باقی است). اما سهو در غیر واجبات و محرمات، مانند مباحتات و مکروهات ظاهراً بیشتر اصحاب ما امامیه، نیز اجماع بر عدم صدور آن ها دارند؛ چنان که آیات و روایاتی چند نیز بر آن ها دلالت دارند»^۳.

این در صورتی است که احمد بصری؛ اجماع علماء شیعه را نپذیرفته و مطابق با دیدگاه اشاعره و معتزله^۴ و با استناد ناقص به رأی شیخ صدوق و شیخ ابن

۱. الأحزاب، ۳۳.

۲. أبهی المداد فی شرح مؤتمر علماء بغداد، ج ۱، ص ۶۱۷.

۳. حیوة القلوب، ج ۱، ص ۶۵.

۴. أبکار الأفكار فی أصول الدین، ج ۴، ص ۱۴۷. ابوالحسن علی بن ابی علی بن محمد بن سالم، معروف به سیف الدین آمدی (۵۵۱-۶۳۱ ق)، شافعی مذهب بوده و متکلم بزرگ اشعری است.

ولید رحمۃ اللہ علیہ، پیامبر خدا و ائمه معصومین علیہم السلام را در غیر از امر تبلیغ رسالت، حتی در عبادات نیز جائز السهو و النسیان دانسته است.^۱

البته این استناد درحالی است که احمد بصری ادامه سخن شیخ صدوق رحمۃ اللہ علیہ را ذکر نکرده و نظریه ایشان را تقطیع کرده است. ادامه سخن ایشان چنین است که: «سهو نبی، مانند سهو دیگر مردمان نیست؛ زیرا سهو او از ناحیه خداوند عزوجل است و در حقیقت، نوعی به سهو افکندن است تا معلوم شود پیامبر نیز بشری مخلوق است تا مبدا مردم او را خدا پندارند و از خداوند روی برتابند و این، بر خلاف سهو سایر مردم است که از ناحیه شیطان و نفوذ اوست و حال آن که شیطان بر پیامبر و پیشوایان دین، سلطه و چیرگی ندارد: «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ وَ عَلَى مَنْ اتَّبَعَهُ مِنَ الْغَاوِينَ»^۲.

❁ واژه شناسی سهو و نسیان

سهو؛ به معنای فراموشی و غفلت از یک مطلب و منتقل شدن قلب از این مطلب به مطلب دیگر است. سهو در نماز؛ یعنی غفلت کردن نسبت به چیزی که از اجزای نماز است.^۳

نسیان؛ آن است که انسان، محفوظ ذهن خود را به واسطه ضعف قلب یا غفلت و یا از روی قصد از یاد ببرد تا از قلب او حذف شود و از یادش برود.^۴ در تفاوت میان سهو و نسیان گفته شده است: «سهو به معنای زوال و از بین

۱. سخنرانی احمد الحسن بصری از طریق پرده مرکز پژوهش های عالی دینی و لغوی در نجف اشرف با موضوع سهو و نسیان معصوم در تاریخ ۱۳ رمضان ۱۴۳۷. فایل صوتی در نزد نویسنده موجود است.

۲. لَيْسَ سَهْوُ النَّبِيِّ ﷺ كَسَهْوِنَا لِأَنَّ سَهْوَهُ مِنْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِنَّمَا أَشْهَاءُ لِيُعْلِمَ أَنَّهُ بَشَرٌ مَخْلُوقٌ فَلَا يَتَّخِذُ رَبًّا مَعْبُوداً دُونَهُ وَ لِيُعْلِمَ النَّاسُ بِسَهْوِهِ حُكْمَ السَّهْوِ مَتَى سَهَوْنَا مِنَ الشَّيْطَانِ وَ لَيْسَ لِلشَّيْطَانِ عَلَى النَّبِيِّ (ص) وَالْأَمَّةِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۳۶۰.

۳. لسان العرب، ج ۱۴، ص ۴۰۶. ۴. المفردات فی غریب القرآن، ص ۸۰۳.

رفتن معنای یک چیز از قوه ذاکره و بقای صورت آن در قوه حافظه است؛ همانند یک چیزی که پوشیده شده است، اما نسیان و فراموشی، زوال و از بین رفتن یک چیز از قوه ذاکره و حافظه است»^۱.

❁ اجماع علمای شیعه بر رد سهو النبی ﷺ

جهت اثبات اجماع علماء در نفی سهو النبی ﷺ و رد روایات مربوط به آن، به بیان برخی از اقوال و نظرات سایر علماء و بزرگان پرداخته می‌شود. شیخ طوسی رحمته الله علیه در تهذیب آورده است:

«روایات سهو النبی، مطابق مذهب ما نیست و عقول از پذیرش آنها سرباز می‌زند»^۲. وی در کتاب استبصار نیز درباره حدیث ذی الشمالین^۳ درباره سهو النبی گفته است: «مما تمنع منه الأدلة القاطعة في أنه لا يجوز عليه السهو والغلط»^۴.

خواجه نصیر الدین طوسی رحمته الله علیه در کتاب تجرید الاعتقاد آورده است:

«و يجب في النبي العصمة ليحصل الوثوق... و عدم السهو؛ و واجب است که نبی معصوم باشد تا درباره‌اش اطمینان حاصل شود و سهو نداشته باشد»^۵.

علامه حلی رحمته الله علیه در کشف المراد آورده است:

۱. مجمع البحرين، ج ۱، ص ۲۳۹. ۲. تهذیب، ج ۲، ص ۱۸۱.

۳. حدَّثنا عبد الرزاق، حدَّثنا معمر، عن الزهري، عن أبي سلمة بن عبد الرحمن وأبي بكر بن سليمان بن أبي خيثمة، عن أبي هريرة، قال: صلى رسول الله صلى الله عليه واله وسلم الظهر أو العصر فسلم في ركعتين، فقال له ذو الشمالين ابن عبد عمرو- وكان حليفاً لبني زهرة-: أخفقت الصلاة أم نسيت؟! فقال النبي صلى الله عليه واله وسلم: ما يقول ذو الديدن؟! قالوا: صدق يا نبي الله؛ فأتهم الركعتين اللتين نقص». مظفر نحی، محمد حسن، دلائل الصدق لنهج الحق، ج ۴، ص ۶۰.

۴. استبصار، ج ۱، ص ۳۷۱. ۵. شرح التجريد، ص ۱۹۵.

«ووجب في النبي... أن لا يَصَحَّ عليه السهو لئلا يسهو ما أمر بتبليغه؛ سهو بر نبی روا نیست تا برخی از آنچه مأمور به تبلیغ آن است، فراموشش نشود»^۱.
 محقق اول رحمته الله عليه در کتاب نافع آورده است:

«و الحق رفع منصب الإمامة عن السهو في العبادة؛ حق، آن است که منصب امامت (اعم از نبوت و امامت) بالاتر از آن است که در عبادت‌ها سهو داشته باشد»^۲.

شهید اول رحمته الله عليه در کتاب ذکری بعد از ذکر خبر ذی الیدین گفته است:
 «و هو متروك بين الإمامية لقيام الدليل العقلي على عصمة النبي عن السهو؛ این روایت در بین امامیه متروک است، به خاطر اقامه ادله عقلی بر عصمت نبی صلی الله علیه و آله از سهو»^۳.

فاضل مقداد رحمته الله عليه می نویسد:

«لا يجوز على النبي صلی الله علیه و آله السهو مطلقاً، أى في الشرع وغيره؛ سهو بر نبی صلی الله علیه و آله مطلقاً جایز نیست. چه بر اساس شرع و غیر شرع»^۴.

شیخ حرّ عاملی آورده است:

«حدیثی که نواصب و برخی ناآگاهان شیعه در خصوص سهو پیامبر صلی الله علیه و آله در حالت نماز را نقل کرده‌اند، از اخبار احادی است که نه یقینی به همراه دارد و نه عملی را واجب می‌کند»^۵.

شیخ مفید رحمته الله عليه سخن را به نهایت رسانده و حدیث‌های مربوط به سهو النبى را از جانب نواصب دانسته و می‌نویسد:

۱. کشف المراد، ص ۳۴۹ و ۳۵۰. ۲. النافع، ص ۴۵.

۳. الذکری، ص ۲۱۵.

۴. ضد القواعد الفقهية، ص ۶۸-۶۹ و إرشاد الطالبین، ص ۳۰۵.

۵. التنبيه بالمعلوم من البرهان، الشيخ الحرّ العاملي، ص ۷.

«اگر ممکن باشد که پیامبر در نمازش سهو کند (در حالی که امام جماعت است) و پیش از اتمام نماز روی برگرداند و مردم ببینند و به او گوشزد کنند، باید ممکن باشد در روزه نیز سهو کند و در روز ماه مبارک رمضان، در میان مردم به خوردن و آشامیدن پردازد و مردم نیز به او خیره شوند و به او بگویند: ماه رمضان است، این چه خلاقی است که انجام می‌دهی؟ دست از این خلاف بردار... و در هنگام مناسک حج و در احرام، مجامعت کند و سعی را قبل از طواف انجام دهد و نداند چگونه رمی جمرات کند؛ بلکه باید ممکن باشد در همه اعمال شریعت، سهو کند و آن‌ها را از حدّ خود به جای دیگر ببرد و در غیر اوقاتشان قرار دهد، و عیب نباشد اگر ناسیاً شرب خمر کرد یا به نظرش آمد که شرابی حلال است و سپس امر بر او روشن شود، و عیبی نداشته باشد که او از خود خبر می‌دهد یا از کس دیگر که پروردگارش نیست و... این‌ها، همه چیزهایی است که هیچ مسلمانی و نه هیچ غالی و نه هیچ موحدی، آن را اجازه نمی‌دهد. بنابراین، کسی که سهو النبی را تجویز می‌کند، از حدّ اعتدال خارج شده، رسوایی به بار آورده است... (افزون بر همه این‌ها) شخصی به نام ذوالیدین شناخته شده نیست و ما، نه در اصول و نه در راویان، نه حدیثی از این مرد پیدا کرده‌ایم و نه ذکر از او به میان آمده است»^۱.

❁ سهو و نسیان معصومین در روایات

آنچه با بررسی روایات معتبر شیعی به دست می‌آید این است که؛ ارتکاب معصومین به سهو و نسیان مردود می‌باشد که به عنوان نمونه به دو مورد اشاره می‌گردد:

۱. رساله عدم سهو النبی، ص ۲۹.

روایت اول

فِي تَفْسِيرِ التَّعْمَانِي فِي كِتَابِ الْقُرْآنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي بَيَانِ صِفَاتِ الْإِمَامِ قَالَ: «فَمِنْهَا أَنْ يُعْلَمَ الْإِمَامُ الْمُتَوَلَّى عَلَيْهِ أَنَّهُ مَعْصُومٌ مِنَ الذُّنُوبِ كُلِّهَا صَغِيرِهَا وَكَبِيرِهَا لَا يَزِلُّ فِي الْفُتْيَا وَلَا يُخْطِئُ فِي الْجَوَابِ وَلَا يَسْهُو وَلَا يَنْسَى وَلَا يَلْهُو بِشَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا وَسَاقِ الْحَدِيثِ الطَّوِيلِ إِلَى أَنْ قَالَ وَعَدَلُوا عَنْ أَخْذِ الْأَحْكَامِ مِنْ أَهْلِهَا مِمَّنْ فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ مِمَّنْ لَا يَزِلُّ وَلَا يُخْطِئُ وَلَا يَنْسَى؛ از صفات امام این است که مأمومین خود را در حال نماز می بینند. همانا او معصوم از تمامی گناهان کوچک و بزرگ است. خواب در او اثر ندارد و در پاسخ خطا نمی کند و سهو و فراموشی ندارد و چیزی از امر دنیا او را سرگرم نمی کند. در حالیکه این مردم در گرفتن احکام خود از اهلش که خداوند اطاعت از آنان را واجب کرده است روی گردانی می کنند. کسانی که تأثیر نمی پذیرد و خطا نمی کند و سهو و نسیان ندارد»^۱.

روایت دوم

أَبُو مُحَمَّدٍ الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ رَحِمَهُ اللَّهُ رَفَعَهُ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: كُنَّا مَعَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فِي بَيَانِ صِفَاتِ الْإِمَامِ: «فَهُوَ مَعْصُومٌ مُؤَيَّدٌ مُوَفَّقٌ مُسَدَّدٌ قَدْ أَمِنَ مِنَ الْخَطَايَا وَالزَّلَلِ وَالْعِنَارِ يُخْصُّهُ اللَّهُ بِذَلِكَ لِيَكُونَ حُجَّتَهُ عَلَى عِبَادِهِ وَشَاهِدَهُ عَلَى خَلْقِهِ؛ امام معصوم است و مورد تأیید و یاری شده است تا از خطاها و تأثیر پذیری ها و غفلت ها در امان باشد. خداوند این امر را به امام اختصاص داده است تا حجت بر بندگان و شاهد بر آفریدگانش باشند»^۲.

در مقابل روایاتی وجود دارند که در منابع اهل سنت ذکر شده و یا اینکه از طرق آنان به کتب شیعه نیز راه یافته است. این روایات سعی بر آن دارند تا سهو و نسیان را برای نبی ﷺ به اثبات برسانند که به چند مورد اشاره می‌گردد:

روایت اول

«أنه ﷺ صَلَّى بالناس صلاة العصر ركعتين ودخل حجرته، ثم خرج لبعض حوائجه فذكره بعض أصحابه فأتوها؛ پیامبر اکرم ﷺ نماز عصر را همراه مردم دو رکعت به جا آورد و به داخل اتاقش رفت. پس از خروج آن حضرت، اصحاب ایشان متذکر این اشتباه شدند و نماز را کامل خواندند.»^۱

روایت دوم

أنه ﷺ صَلَّى الظهر ركعتين، فقال أصحابه: أقصرت الصلاة، أم نسيت يا رسول الله؟! فقال: كيف ذلك؟! فقالوا: إنك صليت ركعتين؛ فاستشهد على ذلك رجلين، فلما شهدا بذلك قام فأتته الصلاة؛ پیامبر اکرم ﷺ نماز ظهر را دو رکعت خواند. اصحاب ایشان عرض کردند: آیا نماز را شکسته خواندید؟ یا فراموش کردی ای رسول خدا؟! فرمودند: مگر چطور؟ عرض کردند: نماز را دو رکعت خواندید. پس دو نفر بر این امر شهادت دادند و پس از شهادت آنان اقامه نماز کرده و کامل خواند.»^۲

۱. صحیح البخاری، ۱، ۲۸۸، ۱۰۳، صحیح مسلم، ۲، ۸۷، سنن النسائی، ۳، ۲۴، سنن الدارمی، ۱، ۲۵۱، ح ۱۵۰۰، الموطأ: ۸۰ ح ۶۴، مسند أحمد، ۲، ۴۵۹ و ۴۶۰، زوائد عبد الله في المسند: ۱۸۱ ح ۳۰ و ص ۱۸۴ ح ۳۱.
۲. صحیح البخاری، ۱، ۲۰۶، ح ۱۳۹ و ص ۲۸۸ ح ۱۰۴ و ج ۲، ۱۵۰-۱۵۱ ح ۲۵۰-۲۵۳ و ج ۲، ۲۹۰ ح ۷۹، صحیح مسلم، ۲، ۸۶ و ۸۷، سنن أبی داود، ۱، ۲۶۳ ح ۱۰۰۸ و ص ۲۶۵ ح ۱۰۱۴ و ۱۰۱۵، سنن الترمذی، ۲، ۲۴۷ ح ۳۹۹، سنن النسائی، ۳، ۲۴-۲۳، سنن ابن ماجه، ۱، ۳۸۳ ح ۱۲۱۳ و ۱۲۱۴، الموطأ: ۸۰-۸۱ ح ۶۵ و ۶۶، مسند أحمد، ۲، ۲۳۴-۲۳۵ و ۴۲۳.

در منابع شیعی ۱۲ روایت و در منابع سنی بیش از ۳۰ روایت مبنی بر اثبات سهو النبی ﷺ وجود دارد که به بررسی کلی این روایات پرداخته می‌شود:

اولاً: متن و مدلول این روایات، مخالف ظاهر آیات قرآن و ادله عقلی دال بر عصمت نبی ﷺ از سهو و نسیان است و هر چیزی که مخالف آیات قرآن و دلیل قطعی عقلی باشد به اجماع و به دلیل عقلی و نقلی حجیت ندارد و باید کنار گذاشته شود.^۱

ثانیاً: غیر از مخالفت با قرآن و ادله عقلی، این روایت با روایاتی که دلالت بر عصمت نبی ﷺ از سهو می‌کنند، به ویژه صحیح زرار (که گفته پیامبر هیچ‌گاه سجده سهو انجام نداده است) در تعارض است و در باب تعارض هم به ادله عقلی و نقلی ثابت شده که روایت مخالف قرآن و یا روایتی که موافق عامه است باید کنار گذاشته شود و روایت موافق قرآن یا مخالف عامه مورد عمل قرار گیرد. و صحیح زرار، هم موافق قرآن است که انبیا را معصوم از سهو و نسیان می‌داند هم مخالف عامه است، (زیرا آنان سهو و نسیان را بر نبی تجویز کرده‌اند) پس صحیح زرار بر روایت سهو نبی که موافق عامه و مخالف قرآن است ترجیح دارد و روایت سهو نبی باید کنار گذاشته شود و قابل استناد نخواهد بود.^۲

ثالثاً: قریب به اتفاق علمای امامیه، روایات منسوب به امامان معصوم علیهم السلام در نقل داستان اسهائ نبی را حمل بر تقیه کرده‌اند؛ زیرا در آن زمان این حکایت در بین عامه بسیار رواج داشت و همگی مبالغه در وقوع آن داشته‌اند از این رو امامان معصوم مصلحت را در تقیه و جواب بر طبق مذهب آنان می‌دیدند.^۳

پس با عنایت به اشکالات وارده بر روایات سهو نبی ﷺ، نتیجه می‌گیریم که

۱. حاشیه الوافی، ص ۳۸۹.

۲. الإلهیات علی هدی الکتاب والسنة والعقل، ج ۳، ص ۲۰۵.

۳. بحار الأنوار، ج ۸۵، ص ۲۱۹.

این روایات به خودی خود قابلیت تصدیق و اثبات سهو نبی ﷺ را ندارند، از این رو یا باید آنها را تأویل برده یا به دیوار بکوبیم یا حمل بر تقیه نماییم.^۱

❖ بررسی آیات مربوط به سهو النبی ﷺ

احمد الحسن بصری جهت اثبات ادعای خود مبنی بر سهو النبی ﷺ متمسک به برخی آیات قرآن شده و در صدد اثبات سهو و نسیان برای معصومین علیهم السلام می باشد.^۲ با توجه به اینکه چنین شبهاتی دارای دیرینه بوده و در طول تاریخ مورد پرسش مغرضین بوده است، از این رو بسیاری از علمای شیعه به آنها پاسخ داده اند، که مضمون برخی از پاسخ ها در این مجال ارائه می گردد:

آیه اول

«وَلَا تَقُولَنَّ لِسَنِيٍّ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ عَدَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَادْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ

وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا»؛ ای رسول ما، هرگز نگو که من

این کار را فردا خواهم کرد مگر آن که بگویی (ان شاء الله) اگر خدا بخواهد، و

خدا را لحظه ای فراموش نکن و بگو که امید است خدای من، مرا به حقایقی

بهرتر و علومی برتر از این هدایت فرماید».^۳

شبهه: اگر پیامبر ﷺ اهل سهو و نسیان نبود، این توصیه قرآنی چه مفهومی

داشت؟ پس معلوم می شود که پیامبر اکرم ﷺ برخی اوقات دچار فراموشی می شد

و برای رفع فراموشی نیازمند به عنایت و یاد خدا بود، تا آنچه فراموش می شد به

یادش آورد!

۱. موسوعة الإمام الخوئي، ج ۱۸، ص ۳۴۰-۳۴۱.

۲. سخنرانی احمد الحسن بصری از طریق پرده مرکز پژوهش های عالی دینی و لغوی در نجف اشرف با موضوع سهو و نسیان

معصوم در تاریخ ۱۳ رمضان ۱۴۳۷. فایل صوتی در نزد نویسنده موجود است.

۳. کشف، آیه ۲۳-۲۴.

پاسخ: با توجه به خطاب‌های زیادی که در قرآن کریم آمده است، قسم اعظم آنها به منظور ابلاغ یک دستور و فرمان جدید، خطاب به پیامبر نازل شده و تعدادی از همین آیات هم به قصد تبیین رسول اکرم ﷺ برای مردم می‌باشد و تعدادی نیز شامل حالات خاص آن حضرت است و همچنین جمعی از آیات نیز خطاب عمومی دارد. لذا نمی‌توان نتیجه گرفت که چون آیه، حضرت رسول ﷺ را به خطاب خود قرار داده است، پس نبی خدا هم اشتباه می‌کند. بلکه از باب «ایاک اعنی و اسمع یا جاره» است یعنی مقصود شخص پیامبر نیست، بلکه جنبه عمومی دارد و از این گونه آیات در قرآن فراوان است.

به عنوان نمونه؛ آیه احسان به والدین زمانی بر پیامبر ﷺ نازل شده است که ایشان والدین خود را از دست داده اما با این وجود آیه قرآن ایشان را مورد خطاب قرار داده است: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»^۱ و پروردگار تو حکم کرد که جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکوئی نمائید.

آیه دوم

«وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِقَتَاهُ أَتَيْنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنَسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا»؛ هنگامی که موسی به دوست خود گفت: دست از جستجو برنمی‌دارم تا به محل تلاقی دو دریا برسم؛ هر چند مدت طولانی به راه خود ادامه بدهم. (ولی) هنگامی که به محل تلاقی آن دو دریا رسیدند؛ ماهی خود را (که برای تغذیه همراه داشتند) فراموش کردند؛ و ماهی راه خود را در

دریا پیش گرفت (و روان شد). آنگاه که از آن مکان بگذشتند موسی به آن جوان گفت: غذای چاشت ما را بیاور که ما در این سفر رنج بسیار دیدیم (یوشع) گفت: در نظر داری آن جا که بر سر سنگی منزل گرفتیم من آن جا ماهی را فراموش کردم و شیطان را از یاد بردم و شگفت آن که ماهی راه دریا گرفت و رفت»^۱.

شبهه: چگونه برای حضرت یوشع حالت فراموشی و غفلت اتفاق افتاد؟ آیا مراد از «نسیا» حضرت یوشع و حضرت موسی علیه السلام است، یا فقط حضرت یوشع منظور است؟

پاسخ: دوست حضرت موسی علیه السلام نه پیامبر بود و نه وصی پیامبر، بلکه فقط در سفر همراه او بود. اگر قرار بود همراه حضرت موسی «یوشع» باشد در این جا نمی گفت «فتی» لابد کسی دیگر باید باشد.

آیه سوم

«وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَةِهُ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ»؛ آنگاه که موسی به سن عقل و رشد رسید و حد و کمال یافت ما به او مقام علم و نبوت عطا کردیم و چنین است پاداش ما به مردم نیکوکار. و موسی (روزی) مخفیانه وارد مصر شد و آن جا دید که دو مرد با هم به جنگ و نزاع مشغولند این یک از شیعیان و پیروان وی (از بنی اسرائیل) بود و دیگری از دشمنان (از فرعونیان) بود. در آن حال آن شخص شیعه از موسی دادخواهی و یاری بر

علیه آن دشمن خواست (موسی خشمناک به یاری مؤمن شتافت) و مشت محکمی بر سینه او زد و بر زمین افتاد و مُرد. موسی گفت: این کار از فریب و وسوسه شیطان بود که او دشمن و گمراه کننده آشکاری است.^۱

شبهه: بر اساس «هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» شیطان در موسی وسوسه کرد و او را واداشت که مرد فرعون را بکشد و این، دلیل بر این است که گاهی شیطان بر انبیا چیره می شود.

پاسخ: اولاً منظور حضرت موسی علیه السلام که گفت این عمل از شیطان است این نبود که شیطان در من وسوسه کرده و بر من چیره گشت، بلکه شیطان مقدماتی را فراهم کرد که منجر شد من به این زحمت دچار شوم چون شیطان گاهی برای اولیاء خدا ایجاد مزاحمت می کند. این آیه همانند «وَأَذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ» است. پس شیطان نمی تواند شخصاً بر انبیا چیره شود و آنها را وسوسه کند، و تحت فرمان خویش درآورد بلکه مقدماتی را فراهم می آورد تا بر انبیا آسیب و آزار برساند.

ثانیاً ممکن است مشارالیه «هذا» دعوی آن دو نفر بوده باشد نه ضربه موسی علیه السلام که منجر به قتل شد. همچنانکه می تواند مشارالیه «هذا» خود آن مرد ظالم باشد، چنانچه در خصوص فرزند نوح علیه السلام، عبارت عمل غیر صالح اطلاق گردید.

آیه چهارم

«وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»؛ چون گروهی را دیدی که آیات ما را استهزاء می کنند از آنان دوری بجوی تا در

سخنی دیگر وارد شوند و چنانچه شیطان البتّه فراموشی ساخت بعد از آن که متذکر کلام خدا شدی دیگر با گروه ستمگران مجالست مکن».^۱

شبهه: در این آیه، خدای حکیم، به رسول گرامیش نسبت فراموشی توسط شیطان را می‌دهد. پس معلوم می‌شود که برای شیطان امکان چیره شدن بر شعور و فهم و اراده پیامبر خدا وجود دارد!

پاسخ: این آیه، نظیر آیه «وَإِذْ كُنَّا نَبِيًّا إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنَّ رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا»^۲ است. این آیات در حکم تعلیم و خطاب به پیامبر ﷺ است گرچه مخاطب ممکن است شخص پیامبر باشد، امّا لحن آن خطاب عام است، و دستور برای تمام مسلمانان. چون اصلاً پیامبر با اینها نمی‌نشست، و اینها را کاملاً می‌شناخت، و همانطور که قبلاً گفته شد، این سفارش و هشدار خدا، از باب «إِيَّاكَ أَعْتَى وَاسْتَمَعِيَ يَا جَارِهِ» است، که در واقع ما مسلمانها مورد نهی قرار گرفتیم نه پیامبر اکرم ﷺ.^۳

پرسش‌های درس

۱. عصمت با چه روشی به اثبات می‌رسد؟
۲. عصمت را تعریف کنید.
۳. اشکال سهو و نسیان در عصمت را بیان کنید.
۴. نظر اجماع علمای شیعه درباره سهو النبی ﷺ چیست؟
۵. یکی از ادله قرآن احمد بصری مبنی بر سهو النبی را تقریر کنید.

۲. رک: آیت الله معرفت، تنزیه الانبیاء.

۱. انعام، آیه ۶۸.

درس پانزدهم
رجعت و خلافت ائمه
معصومین علیهم السلام

❁ دوران پس از امام مهدی علیه السلام

یکی از ابهامات موجود در بین مردم، بحث چگونگی دوران پس از امام مهدی علیه السلام است. با مراجعه به منابع موجود، این دوران به سه بخش تقسیم می‌گردند:

■ الف. مهدیین

روایات مرتبط با بحث مهدیین پس از قائم علیه السلام، در بخش بررسی تواتر معنوی حدیث موسوم وصیت مورد بررسی و نقد قرار گرفت. لذا گفته شد که در باور شیعیان، حقیقتی با عنوان مهدیین، که دارای مقام وصایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد وجود ندارد.

■ ب. برپایی قیامت

شیخ مفید رحمته الله علیه عبارتی در خصوص برپایی قیامت، پس از وفات امام مهدی علیه السلام آورده و آن را به روایات معصومین علیهم السلام استناد داده است:

«وَأَكْثَرُ الرِّوَايَاتِ أَنَّهُ لَنْ يَمُتَ مَهْدِي هَذِهِ الْأُمَّةِ علیه السلام إِلَّا قَبْلَ الْقِيَامَةِ بِأَرْبَعِينَ يَوْمًا يَكُونُ فِيهَا الْهَرَجُ وَعَلَامَاتُ خُرُوجِ الْأَمْوَاتِ وَقِيَامُ السَّاعَةِ لِلْحِسَابِ وَالْجَزَاءِ؛
از اکثر روایات چنین برداشت می‌شود که چهل روز پس از امام مهدی علیه السلام

قیامت بر پا می‌شود و در این زمان هرج و مرج شده و مردگان زنده شده و برای حساب و جزای محشر آماده می‌شوند.^۱

اگر چه شیخ مفید ادعای «روایات فراوان» در این باره کرده است، اما روایات به دست آمده، تنها دو روایت ضعیف می‌باشد:

روایت اول

قَالَ الشَّيْخُ أَبُو مُحَمَّدٍ الْفَضْلُ بْنُ سَادَانَ بْنِ حَلِيلٍ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ وَابْنُ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الْهَلَالِيِّ عَنْ سَلْمَانَ الْقَارِسِيِّ، قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: ... وَهُوَ التَّاسِعُ مِنْ وَلَدِ وَلَدِي الْحُسَيْنِ، اسْمُهُ اسْمِي وَكُنْيَتُهُ كُنْيَتِي. أَلَا وَلاَ خَيْرَ فِي الْحَيَاةِ بَعْدَهُ، وَلاَ يَكُونُ انْتِهَاءُ دَوْلَتِهِ إِلَّا قَبْلَ الْقِيَامَةِ بِأَرْبَعِينَ يَوْمًا؛ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: او نهمین فرزند از فرزندم حسین علیه السلام است، اسم او اسم من و کنیه او کنیه من است. آگاه باشید خیری بعد از زندگی او نیست و پایان دولت او تا چهل روز قبل از قیامت است.^۲

روایت دوم

وَقَالَ الصَّادِقُ علیه السلام: «أَنَّهُ لَمْ يَمْضِ مَهْدِيُّ الْأُمَّةِ إِلَّا قَبْلَ الْقِيَامَةِ بِأَرْبَعِينَ يَوْمًا يَكُونُ فِيهِ الْهَرَجُ وَعَلَامَاتُ خُرُوجِ الْأَمْوَاتِ وَقِيَامِ السَّاعَةِ لِلْحِسَابِ وَالْجَزَاءِ وَاعْلَمْ عِنْدَ اللَّهِ؛ امام صادق علیه السلام فرمود: مهدی این امت نمیرود مگر چهل روز قبل از قیامت که در آن زمان هرج و مرج شده و علامات خروج اموات از قبر و برپایی قیامت برای حساب و جزاء دیده می‌شود و علم آن نزد خداست.^۳

۱. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۸۷. ۲. کتاب سلیم بن قیس الهمدانی، ج ۲، ص ۹۵۸.

۳. روضة الواعظین و بصيرة المتعظین، ج ۲، ص ۲۶۶.

■ ج. رجعت

یکی از مسلمات شیعه، باور به رجعت است. بدین معنا که پس از ظهور امام دوازدهم علیه السلام برخی از برگزیدگان الهی به همراه ائمه معصومین علیهم السلام یکی پس از دیگری رجعت کرده و خلافت و حکومت عدل امام مهدی علیه السلام را تا روز قیامت ادامه خواهند داد.

❁ دلایل اثبات رجعت

دلیل اول: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره تکرار سنت و حوادث پیشینیان در این امت فرمود:

«كُلُّ مَا كَانَ فِي الْأُمَمِ السَّالِفَةِ يَكُونُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مِثْلُهُ حَذَوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقَذَّةِ بِالْقَذَّةِ؛ هر اتفاقی که در امت‌های پیشین رخ داد، با تطابق کامل و بدون ذره‌ای کم و زیاد، در این امت هم رخ می‌دهد.»^۱

آیات و روایات متعددی دلالت بر آن دارند که یکی از سنت‌های الهی درباره امت‌های پیشین، تحقق رجعت بوده است. لذا از رهگذر تکرار سنت‌های الهی، می‌توان به تکرار رجعت در امت پیامبر صلی الله علیه و آله نیز یقین پیدا کرد. چنانچه از امام رضا علیه السلام پرسیده شد:

«فَمَا تَقُولُ فِي الرَّجْعَةِ؟ فَقَالَ الرَّضَا علیه السلام «إِنَّهَا الْحَقُّ وَقَدْ كَانَتْ فِي الْأُمَمِ السَّالِفَةِ وَنَطَقَ بِهَا الْقُرْآنُ وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَكُونُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ كُلُّ مَا كَانَ فِي الْأُمَمِ السَّالِفَةِ حَذَوِ النَّعْلِ وَالْقَذَّةِ بِالْقَذَّةِ؛ نظر شما درباره رجعت چیست؟ امام رضا علیه السلام فرمودند: رجعت، حق است. در امت‌های سابق بوده و قرآن در این باره شهادت می‌دهد. در این امت نیز خواهد بود؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

۱. فلان يؤمن بالرجعة أي بالرجوع إلى الدنيا بعد موتها. الصحاح، ج ۳، ص ۱۲۱۶.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۵۳۰. الاعتقادات، ص ۶۲. إعلام الوری بأعلام الهدی (ط - القديمة)، ص ۴۷۶.

فرمود: هر چه در اَمّت های پیشین اتفاق افتاده است، با تطبیق کامل و بدون ذره‌ای کم و زیاد، در این اَمّت هم اتفاق می‌افتد.^۱
همچنین امام صادق علیه السلام در ارتباط با این امر فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ رَدَّ عَلَى أَيُّوبَ أَهْلَهُ وَمَالَهُ الَّذِينَ هَلَكُوا، ثُمَّ ذَكَرَ قِصَّةَ عِزْرِ وَانِ اللَّهِ أَمَاتَهُ وَأَحْيَاهُ، وَقِصَّةَ الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ، «فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ» وَغَيْرَ ذَلِكَ ثُمَّ قَالَ: فَمَنْ أَقَرَّ بِجَمِيعِ ذَلِكَ كَيْفَ يَنْكَرُ الرِّجْعَةَ فِي الدُّنْيَا؟ وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَا جَرَى فِي الْأُمَمِ أَنْبِيَاءَ قَبْلِي شَيْءٌ إِلَّا وَيَجْرِي فِي أُمَّتِي مِثْلُهُ؛ خَدَاوَنَدِ أَهْلَ بَيْتِ أَيُّوبَ عَلَيْهِ السَّلَام كَمَا مَرَدَهُ بُوَدُنَدِ، يَا مَالِشْ كَمَا تَلَفَ شَدَهُ بُوَدِ، رَا بَهْ وَی بَرِگَرْدَانَدِ. سِپَسْ قِصَّهْ عِزْرِ رَا - كَمَا مَرَدِ وَ سِپَسْ زَنَدَه شَدَ - وَ قِصَّهْ كَسَانِی رَا كَهْ اَزْ تَرَسْ مَرِگْ، اَزْ وَطَنْ آوَارَهْ شَدُنَدِ وَ خَدَاوَنَدِ ایشَانْ رَا مِیرَانَدِ وَ دَوْبَارَهْ زَنَدَه كَرْدِ وَ دِیگَرَانْ رَا نَقْلْ مِی‌کُنَد: اَنَانْ كَهْ بَهْ اِیْنِهَا اَقْرَارْ دَارِنَدِ، چَگونَه رَجَعَتْ دُنْیَا رَا مَنكَرْ مِی‌شُونَدِ، دَرْ صَوْرَتِی كَهْ پِیامبرِ اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: هِیچ چیز دَر اَمّتِ پِیامبرانْ گُذِشْتَهْ وَاقِعْ نَشَدَهْ اَسْت مَگَرِ اِیْنْ كَهْ دَر اَمّتِ مَن هَمْ وَاقِعْ مِی‌شَوَد».^۲

دلیل دوم: آیات قرآن کریم بر وقوع رجعت شهادت داده‌اند. به عنوان نمونه در قرآن کریم آمده است:

«(وَيَوْمَ نَخْشِرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ)؛ وَ رُوزِی كَهْ مَا اَزْ هَر اَمّتِ، گِروهِی اَزْ كَسَانِی كَهْ آيَاتِ مَا رَا تَكْذِیْبْ مِی‌كِرْدَنَدِ مَحْشُورْ مِی‌كَنِیم؛ وَ اَنَهَا رَا نَگَهْ مِی‌دَارِیم تا بَهْ یك‌دیگَر مَلْحَقْ شَوْنَد».^۳
از ظاهر آیه برمی‌آید كه حشر در آن، غیر از حشر در روز قیامت است، زیرا

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۰۰. الإیقاظ، ص ۱۰۷، ح ۱۸. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۳۵.

۲. الإیقاظ، ص ۱۰۸، ح ۱۹. خرائج و جرائع، ج ۲، ص ۹۳۳-۹۳۴.

۳. نمل، آیه ۸۳.

حشر در روز قیامت اختصاص به يك فوج از هر امت ندارد، بلکه تمامی امت‌ها در آن محشور می‌شوند و حتی به حکم آیه **﴿وَحَسْرَتَاهُمْ فَلَمْ نُنْغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾**^۱، یک نفر هم از قلم نمی‌افتد، اما در این آیه می‌فرماید: از هر امتی فوجی را محشور می‌کنیم.^۲ روایات معصومین علیهم السلام^۳ و همچنین اکثریت قریب به اتفاق مفسرین و علمای شیعه، این آیه را مرتبط با رجعت دانسته‌اند.^۴

دلیل سوم: روایات متعددی که بر تحقق و حتمی بودن رجعت شهادت داده و آن را از ایام الهی دانسته‌اند. به عنوان نمونه از امام باقر علیه السلام نقل شده است:
عَنْ مُتْنَى الْحَنَاطِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ «أَيَّامُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ثَلَاثَةٌ يَوْمٌ يَقُومُ الْقَائِمُ وَيَوْمَ الْكَرَّةِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ ایام خداوند سه روز است. روز قیام قائم علیه السلام، روز بازگشت و رجعت و روز قیامت.^۵

❁ رجعت معصومین علیهم السلام

روایات اشاره به آن دارند که تمامی معصومین علیهم السلام به همراه بهترین و بدترین افراد زمان خود رجعت می‌کند. به عنوان نمونه در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است:

عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْحَنَظَلِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ «مَا مِنْ إِمَامٍ فِي قَرْنٍ إِلَّا وَكَرَّمَهُ الْبَرُّ وَالْفَاجِرُ فِي دَهْرِهِ حَتَّى يُدِيلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْقِيَامَةَ - فَهَذِهِ مِنْ الْكَافِرِ؛ عبد‌الکریم بن عمرو بن الحنظلی می‌گوید: از امام صادق علیه السلام

۱. کشف، آیه ۴۷.

۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص ۳۹۷.

۳. سَئِلَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَوْلُهُ وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا فَقَالَ مَا يَقُولُ النَّاسُ فِيهَا قُلْتُ يَقُولُونَ إِنَّهَا فِي الْقِيَامَةِ - فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام نَحْشُرُ اللَّهُ فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا وَ يَذُرُ الْبَاقِينَ إِنَّمَا ذَلِكَ فِي الرَّجْعَةِ فَأَمَّا آيَةُ الْقِيَامَةِ - فَهَذِهِ وَ حَسْرَتَاهُمْ فَلَمْ نُنْغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا - وَ عَرَضُوا عَلَى رَبِّكَ صَفًّا إِلَى قَوْلِهِ مَوْعِدًا». مختصر البصائر، ص ۹۱.

۵. الخصال، ج ۱، ص ۱۰۸.

۴. الاعتقادات، ص ۶۲.

شنیدم که فرمود: هیچ امامی در قرنی نیست مگر این که با او نیکوکار و فاجر در زمانش بر می‌گردند تا این که خداوند مؤمن را بر کافر چیره می‌گرداند.^۱

همچنین در روایتی از امام سجاد علیه السلام آمده است:

عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابَلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ: «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ» قَالَ «يَرْجِعُ إِلَيْكُمْ نَبِيُّكُمْ عليه السلام وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَالْأَيْمَةُ عليهم السلام؛ امام سجاد علیه السلام فرمود: مراد این آیه قرآن «در حقیقت همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد، یقیناً تو را به سوی وعده‌گاه باز می‌گرداند»، این است که؛ پیامبرتان صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام را به سوی شما باز می‌گرداند.^۲

■ اولین رجعت‌کننده

اولین رجعت‌کنندگان به دو گروه تقسیم می‌گردد:

الف. پس از ظهور حضرت مهدی علیه السلام، بیست و هفت تن از مؤمنین به عنوان اولین دسته از مؤمنین، پیش از معصومین علیهم السلام رجعت خواهند کرد. در روایات آمده است:

عن المفضل قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: «إذا ظهر القائم من ظهر هذا البيت بعث الله معه سبعة وعشرين رجلاً، منهم أربعة عشر رجلاً من قوم موسى، وهم الذين قال الله: (وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ) وأصحاب الكهف ثمانية، والمقداد وجابر الأنصاري، ومؤمن آل فرعون، ويوشع بن نون وهو وصي موسى؛ امام صادق علیه السلام فرمود: زمانی که قائم علیه السلام از پشت کعبه ظهور نماید، خداوند با او بیست و هفت تن را مبعوث می‌گردان، که چهارده

۱. مختصر البصائر، ص ۱۱۵. مدينة المعاجز، ج ۳، ص ۱۰۱. الإيقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة، ص ۳۳۳.

۲. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۴۷. مختصر البصائر، ص ۱۵۶. الإيقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة، ص ۳۴۴.

تن ایشان از امت موسی علیه السلام است. همانانی که خداوند در شأن آنها فرمود:
«و از میان امت موسی جماعتی هستند که به حق راهنمایی می‌کنند و به
حق داوری می‌کنند» و اصحاب کهف و مقداد و جابر انصاری و مؤمن آل
فرعون و یوشع بن نون وصی موسی علیه السلام»^۱.

ب. رجعت امام حسین علیه السلام از میان معصومین علیهم السلام: امام صادق علیه السلام در
خصوص اولین رجعت کننده از میان معصومین علیهم السلام فرمود:

«إِنَّ أَوَّلَ مَنْ يَكْرُرُ فِي الرَّجْعَةِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام، وَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ أَرْبَعِينَ
سَنَةً، حَتَّى يَسْقُطَ حَاجِبَاهُ عَلَى عَيْنَيْهِ؛ اولین شخصی که به دنیا رجعت
خواهد کرد، امام حسین علیه السلام است. ایشان آنقدر در زمین زندگی خواهد
نمود تا آنکه از فرط پیروی او بر چشمانش بیافتد»^۲.

❁ ادعای احمد بصری درباره رجعت

احمد بصری جهت گریز از اشکالاتی که متوجه مسأله مهدیین و تعارض آن با
رجعت دارد، به دو ادعای مهم دست زده است که مورد بررسی قرار می‌گیرد:

■ الف. رجعت بعد از مهدی دوازدهم

آنان بر این باورند که عالم رجعت، پس از امام مهدی علیه السلام نیست، بلکه پس
از اتمام حکومت مهدی دوازدهم محقق خواهد شد. چنانچه احمد بصری گفته
است:

«عالم الرجعة يبدأ مع نهاية ملك المهدي الثاني عشر وهو القائم الذي يخرج

۱. حلیة الأبرار فی أحوال محمد وآله الأطهار علیهم السلام، ج ۶، ص ۳۰۳ و دلائل الامامة، ص ۲۴۷. المحجة فی منازل فی القائم
الحجة علیه السلام. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲. الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۸۶. اعلام الوری، ص ۴۳۶.
کشف الغمة فی معرفة الأئمة، ج ۲، ص ۴۶۶. الايقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة، ص ۲۳۷. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۹۱.
۲. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۶۳-۶۴، ح ۵۴.

علیه‌الْحُسَین (علیه‌السلام)؛ عالم رجعه با اتمام حکومت مهدی دوازدهم آغاز می‌شود و او همان قائمی است که حسین بن علی (علیه‌السلام) پس از او خواهد آمد!»^۱

ناظم العقیلی نیز بر این مسأله تحدی کرده و ادعا می‌کند که هیچ روایتی وجود ندارد که بیان کند رجعت امام حسین (علیه‌السلام) بعد از امام حجت بن الحسن (علیه‌السلام) صورت می‌گیرد. بلکه همه روایات اشاره به رجعت بعد از مهدی یا رجعت بعد از قائم دارند که آن هم آخرین مهدی از مهدیین دوازدهگانه می‌باشد. وی در این تحدی گفته است: «لم ترد رواية قط تنص على إن الامام المهدي (علیه‌السلام) يسلمها للامام الحسين (علیه‌السلام) و أتحدی بأن يأتي برواية صريحة؛ هیچ روایتی وارد نشده است که به تسلیم امر از امام مهدی (علیه‌السلام) به امام حسین (علیه‌السلام) تصریح کرده باشد و من تحدی می‌کنم یک روایت صریح در این خصوص بیاورد»^۲.

در پاسخ به ادعای احمد بصری و همچنین تحدی ناظم العقیلی، به روایاتی اشاره می‌شود که به رجعت امام حسین (علیه‌السلام) پس از امام دوازدهم (علیه‌السلام) دلالت داشته و به نام آن حضرت تصریح کرده‌اند:

روایت اول

در این روایت، امام حسین (علیه‌السلام) به رجعت خود در زمان ظهور حضرت «الحجة بن الحسن (علیه‌السلام)» تصریح می‌فرماید:

امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند: «امام حسین بن علی (علیه‌السلام) یک شب قبل از شهادتش به اصحاب خود خطاب کرده فرمود که: روزی رسول خدا ﷺ با من گفت که ای فرزند من زود باشد که ترا بسوی عراق برسانند و فرود آورند تو را به زمینی که آن را عمورا و کربلا گویند و تو در آن زمین شهید شوی و جماعتی با تو شهید شوند. به تحقیق که نزدیک شده است آن عهدي که

۱. الرجعة ثالث ایام الله الکبری، ص ۲۴.

۲. سامری عصر ظهور، ص ۴۵.



رسول خدا ﷺ با من کرده و من فردا به نزد آن حضرت رحلت خواهم کرد، پس هر کس از شما که برگشتن را دوست می دارد، می باید که در همین شب برگردد که من او را اذن برگشتن دادم و او از من در حل و اجازه است. در این باب آن جناب تاکید و مبالغه تمام نمود، ایشان راضی به برگشتن نشدند و گفتند که: به خدا قسم که تو را و نمی گذاریم و از تو هرگز جدا نمی شویم تا به جایی که وارد می گردی ما نیز وارد گردیم. آن حضرت چون حال آنان را مشاهده نمود فرمود که: بشارت باد شما را به بهشت، به خدا قسم که بعد از آنچه بر ما جاری شود آنقدر مکث خواهیم کرد تا خداوند تعالی ما را و شما را در آن هنگام که قائم ما ظاهر شود بیرون آورد، پس انتقام خواهد کشید از ظالمان و ما و شما مشاهده خواهیم کرد ایشان را در سلاسل و اغلال و گرفتار به انواع عذاب و نکال. گفتند با آن حضرت که: کیست قائم شما ای فرزند رسول خدا؟ آن حضرت فرمود که: فرزند هفتمین است از اولاد فرزند من محمد بن علی که ملقب است به باقر و او حجت بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی فرزند من و اوست آن کسی که غایب خواهد شد مدتی دراز و بعد از آن ظاهر خواهد شد و پر خواهد کرد زمین را از عدل و داد آنچنانکه پرشده باشد از جور و ظلم»^۱.

۱. فضل بن الشاذان النیشابوری حدثنا الحسن بن محبوب عن مالک بن عطیه عن ابی صفیه ثابت بن دینار عن ابی جعفر علیه السلام قال: «قال الحسين بن علی بن ابيطالب قبل ان يقتل بليله واحده: ان رسول الله قال لي: يا بني، انك ستساق الى العراق، و تنزل في ارض يقال لها (عموراء) و كربلاء، و انك تستشهد بها و يستشهد معك جماعة. وقد قرب ما عهد الى رسول الله ﷺ و أني راحل اليه غدا فن احب منكم الانصراف فلينصرف في هذه الليلة، فأنى قد اذنت له، و هو منى في حل و اكد فيما قاله تاكيدا بليغا و قالوا: والله ما نفاراقك ابدا حتى نرد موردك. فلما رأى ذلك قال: فابشروا بالجنه فوالله انما نمكث ماشاء الله تعالى بعد مايجرى علينا ثم يخرجنا الله و اياكم حين يظهر قائمنا فينتقم من الظالمين و انا و انتم نشاهدهم في السلاسل و الاغلال و انواع العذاب و النكال. فقيل له: من قائمكم يا بن رسول الله؟ قال: السابع من ولد ابني محمد بن علی الباقر و هو الحجة بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی ابني و هو الذی يغيب مده طويله، ثم يظهر و يملأ الارض قسطا و عدلا كما ملئت جورا و ظلما». اثبات الرجعه، فضل بن الشاذان النیشابوری، ص ۳۶ و مختصر کفایة المتهدی، میرلوحی، ص ۱۰۵ و ۱۰۶، ح ۱۹.

روایت دوم

در این روایت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به رجعت سلمان و همه ائمه علیهم السلام و حتی رجعت خودشان در زمان ظهور «ابن الحسن المهدی، و الناطق القائم بحق الله» تصریح می‌فرماید:

«از سلمان فارسی روایت شده است که به محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیدم. نگاهی به من نمود و فرمود: ای سلمان! پروردگار هیچ پیامبری را مبعوث نکرده جز آن که برای او دوازده نفر وصی و جانشین قرار داد. عرض کردم نام آنان برایم بگویید. فرمود: اسامی آنان را تا حسین علیه السلام می‌دانی. سپس سیدالعبادین علی بن حسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی و پس از ایشان حجة بن الحسن المهدی الناطق القائم بامر الله. سلمان می‌گوید: من ساکت شدم و پس از آن عرض کردم، آیا من آنان را خواهم دید؟

حضرت فرمود: ای سلمان شما و امثال شما از کسانی که معرفت در حق ائمه دارند؛ آنان را درک می‌کنید. سلمان گفت: من شکر و سپاس پروردگار را بجا آوردم برای خاطر این فیض عظمی. عرض کردم ای رسول خدا! آیا من تا آن زمان حیات دارم؟ آن حضرت تلاوت فرمود «پس آن گاه که وعده [تحقق] نخستین آن دو فرا رسد، بندگان از خود را که سخت نیرومندند بر شما می‌گماریم، تا میان خانه‌هایتان برای قتل و غارت شما و این تهدید تحقق یافتنی است. پس از چندی دوباره شما را بر آنان چیره می‌کنیم و شما را با اموال و پسران یاری می‌دهیم و [تعداد] نفرات شما را بیشتر می‌گردانیم». عرض کردم: ای رسول خدا! شما هم به دنیا برمی‌گردید؟ فرمود: ای سلمان، به آن خدایی که مرا به رسالت فرستاده من و علی و فرزندانم و هر آن که با

ماست بر می گردیم. شیطان و تابعین او را حاضر کنند و هر مؤمن خالص و کافر خالص به دنیا برگردد و خداوند به دست مؤمنین انتقام از کافرین و ستمکاران بکشد. خدا به هیچ کس ظلم نخواهد کرد. و ما هستیم تأویل این آیه «و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند منت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم و ایشان را وارث زمین کنیم» سلمان گفت عرض کردم: ای رسول خدا من باکی ندارم و مرگ را ملاقات کنم».

روایت سوم

در این روایت، امام صادق (علیه السلام) به رجعت امام حسین (علیه السلام) و یارانشان در زمان امام مهدی (علیه السلام) تصریح می فرماید:

«مفضل بن عمر می گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم: آیا برای آمدن مهدی (علیه السلام) که انتظارش را می کشیم وقت مشخصی است که مردم بدانند؟ امام (علیه السلام)

۱. عَنْ سَلْمَانَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَوْمًا فَلَمَّا نَظَرُ إِلَى قَالَ: يَا سَلْمَانُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا وَلَا رَسُولًا إِلَّا جَعَلَ لَهُ اثْنَيْ عَشَرَ نَفِيسًا... فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَنَّى لِي بِهِمْ؟ قَالَ: قَدْ عَرَفْتَ إِلَى الْحُسَيْنِ، قَالَ: ثُمَّ سَمِعْتُ الْعَابِدِينَ: عَلَى بْنِ الْحُسَيْنِ؛ ثُمَّ وَلَدَهُ: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بِأَقْرَبِ عِلْمِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ ثُمَّ جَعَفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ لِسَانَ اللَّهِ الصَّادِقِ، ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ الْكَاطِمُ غَيْظَهُ صَبْرًا فِي اللَّهِ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا لِأَمْرِ اللَّهِ، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْحَوَاضِ الْمُنْتَخَارُ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهَادِي إِلَى اللَّهِ، ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الصَّامِتُ الْأَمِينُ عَلَى دِينِ اللَّهِ الْعَشَاكِرِيُّ، ثُمَّ ابْنُهُ حُجَّةُ اللَّهِ فَلَمَّا سَمَّاهُ بِاسْمِهِ ابْنُ الْحَسَنِ الْمُهْدِيَّ، وَالتَّاطِقُ الْقَائِمُ بِحَقِّ اللَّهِ. قَالَ سَلْمَانُ: فَبِكَيْفٍ؟ ثُمَّ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَنَّى لِسَلْمَانَ بِإِذْرَاكِهِمْ؟ قَالَ: يَا سَلْمَانُ إِنَّكَ مَدْرِكُهُمْ وَأَمْنَالُكَ وَمَنْ تَوَلَّاهُمْ بِحَقِيقَةِ الْمَعْرِفَةِ، قَالَ سَلْمَانُ: فَشَكَّرْتُ اللَّهَ كَثِيرًا، ثُمَّ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنِّي مُوَجِّلٌ إِلَى عَهْدِهِمْ قَالَ: يَا سَلْمَانُ أَفَرَأَيْدَا جَاءَ وَعَدُ وَأَوَلَاهُمْ بَعَثْنَا عَلَيْهِمْ عِبَادَنَا أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمْ الْكَفَرَ عَلَيْهِمْ وَأَمَدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا قَالَ سَلْمَانُ: فَاشْتَدَّ بُكَائِي وَشَوْقِي وَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! بَعْدَ مَنَّا؟ فَقَالَ: إِي وَالدِّي أَرْسَلَ مُحَمَّدًا إِنَّهُ لِبَعْدِي مِنِّي وَبِعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالحَسَنِ وَالحُسَيْنِ وَتِسْعَةَ أُمَّتَةٍ، وَكُلٌّ مِنْ هَؤُلَاءِ مَطْلُومٌ فِينَا، إِي وَاللَّهِ يَا سَلْمَانُ، ثُمَّ لِيْخْضَرُ إِبْلِيسُ وَجُنُودُهُ وَكُلٌّ مِنْ مَحْضِ الْإِيمَانِ مَحْضًا، وَتَحْضُ الْكُفْرِ مَحْضًا، حَتَّى يُؤْخَذَ بِالْقِصَاصِ وَالْأَوْتَارِ وَالتَّرَاتِ [الْقَارَاتِ] وَلَا يَظْلَمُ رَيْكُ أَحَدًا، وَتَجْرِي تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ وَنُرِيدُ أَنْ نَمَنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّتَةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنَمُنَّكَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيْ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ قَالَ سَلْمَانُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: فَفُتِّمْتُ مِنْ بَيْنِ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَا يُبَالِي سَلْمَانُ مَتَى لَيْحُ الْمَوْتِ أَوْ لَيْعَتِهِ». مقتضب الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر، ص ۶.

فرمود: قسم به خداوند که وقتی برای ظهورش مشخص نشده تا شیعیان بدانند. مفضل عرض کرد: ای سرور من! در وقت ولادتش نیز دیده می شود؟ فرمود: آری به خدا قسم از ساعت ولادتش تا وقت وفات پدر بزرگوارش علیه السلام دیده می شود... ولادت او در شعبان سال ۲۵۷ هجری قمری (به نقل مشهور در سال ۲۵۵ هـ.ق) است. مؤمنین امام علیه السلام او را در سال ۲۶۰ هـ.ق (زمان وفات امام حسن عسگری علیه السلام) می بینند... و پس از آنکه غایب شد، هیچ چشمی او را نمی بیند تا زمانی که همه چشم ها او را ببینند. مفضل عرض کرد: یا سیدی هفتاد و دو نفر اصحاب ابی عبدالله الحسین علیه السلام هم با ایشان ظاهر می شوند؟ امام علیه السلام فرمود: امام حسین علیه السلام در دوازده هزار صدیق از شیعیان خود، در حالیکه عمامه سیاهی پوشیده است ظاهر میشود.^۱

روایت چهارم

در این روایت، امام صادق علیه السلام به رجعت امام حسین علیه السلام و یارانشان در زمان «الْحُجَّةُ الْقَائِمَةُ» تصریح می کند:

«وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا» یعنی ظهور امام قائم علیه السلام، و مقصود از آیه شریفه: «ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ...» رجعت امام حسین علیه السلام است که با هفتاد تن

۱. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ وَ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيِّ، عَنْ أَبِي شُعَيْبٍ مُحَمَّدِ بْنِ نَصْرِ، عَنْ عُمَرَ بْنِ الْفَرَاتِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُفَضَّلِ، عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: سَأَلْتُ سَيِّدِي الصَّادِقَ علیه السلام هَلْ لِلْمَأْمُولِ الْمُنتَظَرِ الْمُهْدِي علیه السلام مِنْ وَفْتٍ مُوقَّتٍ يَعْلَمُهُ النَّاسُ؟ فَقَالَ: خَاشَ اللَّهُ أَنْ يَوْفَتْ ظُهُورُهُ بِوَفْتٍ يَعْلَمُهُ شَيْعَتُنَا. قَالَ الْمُفَضَّلُ: يَا سَيِّدِي وَلَا يَزِي وَفْتٌ وَلَدَتْهِ؟ قَالَ علیه السلام: بَلَى، وَ اللَّهُ لَيَزِي مِنْ سَاعَةٍ وَلَدَتْهِ إِلَى سَاعَةٍ وَفَادَ آيِهِ... أَوَّلَ وَلَدَتْهِ... مِنْ شُعْبَانَ سَنَةِ سَبْعٍ وَ خَمْسِينَ وَ مِائَتَيْنِ... يَزِي شَخْصَهُ الْمُؤْمِنُ الْحَقُّ سَنَةِ سِتِّينَ وَ مِائَتَيْنِ... فَلَا تَرَاهُ عَيْنٌ أَحَدٍ، حَتَّى يَرَاهُ كُلُّ أَحَدٍ وَ كُلِّ عَيْنٍ. قَالَ الْمُفَضَّلُ: يَا مَوْلَايَ وَ سَيِّدِي فَلَا لَثْنَانِ وَ سَبْعُونَ رَجُلًا الَّذِينَ قَتَلُوا مَعَ الْحُسَيْنِ علیه السلام يَظْهَرُونَ مَعَهُ؟ قَالَ علیه السلام: نَعَمْ يَظْهَرُونَ مَعَهُ، وَ فِيهِمْ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام فِي اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفًا، مُؤْمِنِينَ مِنْ شِيعَةِ عَلِيِّ ع، وَ عَلَيْهِ عِمَامَةٌ سَوْدَاءُ. مختصر البصائر؛ ص ۴۳۳-۴۵۸ و بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۷ و رياض الأبرار في مناقب الأئمة الأطهار، ج ۳، ص ۲۱۶ و الزام الناصب في إثبات الحجة الغائب عجل الله تعالى فرجه الشريف، ج ۲، ص ۲۱۱.



از یاران وفادار خود که کلاه خودهای زرین بر سر دارند از دو سو به مردم خبر می دهند که این حسین علیه السلام است که رجعت کرده و بیرون آمده تا هیچ مؤمنی درباره آن حضرت شک و تردید نکند و بدون تردید، او دجال و شیطان نیست و هنوز حجت قائم علیه السلام میان مردم است، و چون در دل مؤمنان استوار شود که او حسین علیه السلام است اجل امام دوازدهم که حجت است فرا رسد، و همان امام حسین علیه السلام خواهد بود که او را غسل می دهد و کفن و حنوط می کند و به خاکش می سپارد، و عهده دار تجهیز جنازه وصی نشود مگر وصی و امام»^۱.

نتیجه اینکه؛ در روایات متعددی به نام امام مهدی علیه السلام تصریح کرده و اولین رجعت کننده را در زمان ایشان دانسته اند. بنابراین، ادعای احمد بصری مبنی بر وقوع رجعت پس از مهدی دوازدهم باطل می شود. ضمن اینکه قبلاً بطلان مهدیین اساساً به اثبات رسیده است.

■ ب. رجعت در آسمان

احمد بصری رجعت را زمینی ندانسته و گفته است:
«الرجعة عالم آخر، مختلف عن هذا العالم الجسماني و تكون في السماء الاولى؛ رجعت در عالمی غیر از عالم جسمانی و دنیوی بوده و در آسمان اول محقق خواهد شد.»^۲

۱. «وَ كَانَ وَغْدًا مَقْعُولًا، خُرُوجُ الْقَائِمِ عليه السلام - ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمْ الْكَفَرَةَ عَلَيْهِمْ خُرُوجُ الْحُسَيْنِ عليه السلام فِي سَبْعِينَ مِنْ أَصْحَابِهِ عَلَيْهِمُ الْبَيْضُ الْمَذْهَبُ لِكُلِّ بَيْضَةٍ وَجْهَانِ الْمُؤَدُّونَ إِلَى النَّاسِ أَنَّ هَذَا الْحُسَيْنَ قَدْ خَرَجَ حَتَّى لَا يَشْكُ الْمُؤْمِنُونَ فِيهِ وَ أَنَّهُ لَيْسَ بِدَجَالٍ وَلَا شَيْطَانٍ وَ الْحُجَّةُ الْقَائِمُ بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ - فَإِذَا اسْتَقَرَّتِ الْمَعْرِفَةُ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّهُ الْحُسَيْنِ عليه السلام جَاءَ الْحُجَّةُ الْمُتَوَكَّلُ فَيَكُونُ الَّذِي يُعَسِّلُهُ وَيُكَيِّفُهُ وَ يَحْتَظِلُهُ وَيَلْحَدُهُ فِي حُفْرَتِهِ - الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام - وَلَا يَلِي الْوَصِيَّ إِلَّا الْوَصِيُّ. الْكَافِي، ج ۸، ص ۲۰۶.

۲. الرجعة ثالث ايام الله الكبرى، ص ۵-۲۴.

در پاسخ به احمد بصری گفته می‌شود:

اولاً وقوع رجعت در آسمان، چه خصوصیتی برای شیعیان دارد که پیرامون آن، صدها روایت از حضرات معصومین علیهم‌السلام صادر شود. بر اساس روایات، خداوند متعال دین خود را روز رجعت برای همگان آشکار و علنی خواهد کرد، بنابراین باید رجعت امری زمینی بوده باشد تا خداوند در آن روز دین خود را بر مردم زمین علنی کند. چنانچه از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» قَالَ: لِيُظْهِرَهُ اللَّهُ فِي الرَّجْعَةِ»^۱ امام علیه‌السلام در باره این آیه که؛ تا دین خود را بر همگان ظاهر کند و لو اینکه مشرکون ناراحت شوند، فرمود: خداوند در روز رجعت دین خود را ظاهر می‌کند.

ثانیاً روایات متعددی صادر شده است که رجعت را زمینی و دنیوی دانسته و به آن تصریح کرده است که به چند روایت اشاره می‌شود:

روایت اول

«أَوَّلُ مَنْ تَنْسَقُ الْأَرْضُ عَنْهُ وَيَرْجِعُ إِلَى الدُّنْيَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام، وَإِنَّ الرَّجْعَةَ لَيَسَتْ بِعَامَةٍ بَلَّ هِيَ خَاصَّةٌ، لَا يَرْجِعُ إِلَّا مَنْ مَحَصَ الْإِيمَانَ مَحْضاً أَوْ مَحَصَ الشِّرْكَ مَحْضاً؛ امام صادق علیه‌السلام فرمود: اول کسی که از قبر بیرون آید و بدنیا برگردد حسین بن علی علیه‌السلام است، و رجعت عمومی نیست، مختص مؤمن خالص و مشرک خالص است»^۲.

روایت دوم

«الْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ بَيْنَ جُمَادَى وَرَجَبٍ فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا

۱. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۸۷.

۲. الإیقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة، ص ۳۶۰.

هَذَا الْعَجَبُ الَّذِي لَا تَزَالُ تَعَجِبُ مِنْهُ فَقَالَ ثَكَلْتِكَ أُمُّكَ وَأَيُّ عَجَبٍ أَعْجَبَ مِنْ أَمْوَاتٍ يَضْرِبُونَ كُلَّ عَدُوٍّ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِأَهْلِ بَيْتِهِ؛ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تمامی تعجب‌ها در بین جمادی و رجب است. مردی بلند شد و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین این چه شگفتی است؟ امام فرمود: کدام شگفتی از این عجیب‌تر است که اصحاب قبور در مابین جمادی و رجب زنده می‌شوند و با دشمنان خدا و رسول خدا و ائمه اهل بیت علیهم السلام جنگ می‌کنند.^۱

روایت سوم

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ دَخَلْتُ مَعَ أَبِي عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَجَرَى بَيْنَهُمَا حَدِيثٌ فَقَالَ أَبِي لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع مَا تَقُولُ فِي الْكَرَّةِ قَالَ أَقُولُ فِيهَا مَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَذَلِكَ أَنَّ تَفْسِيرَهَا صَارَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَ هَذَا الْحَرْفُ بِخَمْسِينَ وَعِشْرِينَ لَيْلَةً قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «تِلْكَ إِذَا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ» إِذَا رَجَعُوا إِلَى الدُّنْيَا وَلَمْ يَقْضُوا دُحُولَهُمْ فَقَالَ لَهُ أَبِي يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ «فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ» أَيُّ شَيْءٍ أَرَادَ بِهَذَا فَقَالَ إِذَا انْتَفَقَ مِنْهُمْ وَبَاتَتْ بَقِيَّةُ الْأَرْوَاحِ سَاهِرَةً لَا تَنَامُ وَلَا تَمُوتُ؛ از محمد بن عبدالله بن حسین وارد شدیم، میان آن حضرت و پدرم سخنی گذشت، سپس پدرم به حضرت عرض کرد: درباره رجعت چه می‌فرمایید؟ امام فرمود: در این باره همان را می‌گویم که خداوند فرمود: «این بازگشت زیان بخشی است» تفسیر این آیه بیست و پنج شب قبل از نزول آیه به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید. و این هنگامی است که مردم به دنیا برمی‌گردند و خونخواهی آنها تمام می‌شود، پدرم عرض کرد: این که خداوند در قرآن می‌فرماید: «فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ» مقصود چیست؟

فرمود: وقتی از ستمگران انتقام گرفته شد و سپس مُردند، ارواح آنها بیدار است نه می خوابد و نه می میرد.^۱

نتیجه اینکه؛ رجعت در همین زمین خاکی و دنیوی محقق خواهد شد و چنانچه غیر از این باشد اثری بر آن مترتب نشده و ثمره‌ای نخواهد داشت.

❁ حکومت ائمه رجعت علیه السلام

پس از اثبات این مسأله که رجعت ائمه معصومین علیه السلام بلافاصله پس از امام دوازدهم علیه السلام بوده و اولین رجعت کننده پس از ایشان، امام حسین بن علی علیه السلام خواهد بود، نوبت به آن می رسد تا حکومت آن معصومین علیه السلام در زمان رجعت به اثبات برسد.

در روایات متعددی از ائمه علیه السلام به حکومت جهانی آنان در عصر رجعت اشاره شده و ایشان را در آن زمان صاحب الامر و صاحب حکم دانسته اند. همین مسأله، امر و حکم هر شخصی غیر از ایشان را نفی کرده و آن را در وجود ائمه رجعت علیه السلام منحصر می نماید. لازم به ذکر است که فلسفه رجعت ائمه علیه السلام نیز در همین تشکیل حکومت عدل الهی جمع شده و هیچ دلیل دیگری غیر از آن برای مسأله رجعت متصور نیست. لذا در صورتی که ائمه رجعت را فاقد حکومت و خلافت بدانیم، نقض غرض خواهد شد. چنانچه روایات متعددی از این واقعیت پرده برداشته که به چند مورد اشاره می شود:

روایت اول

«فَأَنَا...مُصَدِّقٌ بِرَجْعَتِكُمْ، مُنْتَظَرٌ لِأَمْرِكُمْ، مُرْتَقِبٌ لِدَوْلَتِكُمْ... يُخْشَرُ فِي زُمْرَتِكُمْ، وَيَكُونُ فِي رَجْعَتِكُمْ، وَيَمْلِكُ فِي دَوْلَتِكُمْ، وَيُسْرَفُ فِي عَافِيَتِكُمْ، وَ

يُمْكِنُ فِي أَيَّامِكُمْ، وَتَقَرُّ عَيْنُهُ غَدًا بِرُؤْيَيْكُمْ وَمَكْنَنِي فِي دَوْلَتِكُمْ، وَأَحْبَابِي فِي رَجَعَتِكُمْ، وَمَلَكْنِي فِي أَيَّامِكُمْ؛ موسی بن عبدالله نخعی از امام هادی علیه السلام نقل می‌کند. به ایشان عرض کردم در هنگام زیارت هر کدام از شما چه بگویم؟ لذا زیارت نامه را تماماً فرمود و در اثناء آن به رجعت اشاره کرد و از آن جمله فرمود: پس من رجعت‌تان را تصدیق می‌کنم و چشم به راه امر شما هستم، در انتظار حکومت شما به سر می‌برم... مرا از کسانی قرار بده که در گروه شما محشور می‌شوند، و در زمان رجعت‌تان دوباره به دنیا باز می‌گردند، و در دولت شما به فرمانروایی می‌رسند و در دوران سلامت کامل شما مفتخر می‌گردند، و در روزگار شما اقتدار می‌یابند^۱.

روایت دوم

«وَاللَّهِ لَيَمْلِكَنَّ رَجُلٌ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ بَعْدَ مَوْتِهِ ثَلَاثَ مِائَةِ سَنَةٍ وَيَزِدَادُ تِسْعًا قَالَ فَقُلْتُ فَمَنْ يَكُونُ ذَلِكَ قَالَ فَقَالَ بَعْدَ مَوْتِ الْقَائِمِ... فَإِذَا اشْتَدَّ الْبَلَاءُ عَلَيْهِ وَ قُبِلَ الْمُنتَصِرُ خَرَجَ السَّفَاحُ إِلَى الدُّنْيَا غَضَبًا لِلْمُنْتَصِرِ فَيَقْتُلُ كُلَّ عَدُوٍّ لَنَا وَ هَلْ تَذَرِي مَنِ الْمُنتَصِرُ وَمَنِ السَّفَاحُ يَا جَابِرُ الْمُنتَصِرُ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ وَ السَّفَاحُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام؛ از جابر بن یزید جعفری روایت شده است: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: به خدا قسم مردی از ما اهل بیت علیهم السلام بعد از مرگش، سیصد و نه سال حکومت می‌کند. عرض کردم این چه زمانی خواهد بود؟ فرمود بعد از وفات قائم علیه السلام. وقتی گرفتاری بر وی شدت گرفت و امام منتصر کشته شد، امام سفاح در حالی به دنیا باز می‌گردد که از شهادت امام منتصر غضبناک است. پس تمام دشمنان ستمگر را می‌کشد و تمام زمین را مالک می‌شود و خداوند کار او را اصلاح می‌کند و او سیصد و نه سال

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۷، ح ۱۶۲۵ و مختصر البصائر، ص ۱۳۶.

حکومت می‌کند. آنگاه امام علیه السلام فرمود: ای جابر! آیا می‌دانی امام منتصر و سفاح کیست؟ منتصر حسین علیه السلام و سفاح امیرالمؤمنین علیه السلام است.^۱

روایت سوم

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «إِذْ جَعَلْنَا فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلْنَاكُمْ مُلُوكًا» فَقَالَ: الْأَنْبِيَاءُ: رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَإِبْرَاهِيمُ وَإِسْمَاعِيلُ وَذُرِّيَّتُهُ، وَالْمُلُوكُ: الْأَئِمَّةُ علیهم السلام قَالَ: فَقُلْتُ: وَأَيُّ مُلْكٍ أُعْطِيتُمْ؟ قَالَ: «مُلْكُ الْمَجْنَةِ وَمُلْكُ الْكَرَةِ»

محمد بن سلیمان دیلمی از زبان پدرش نقل می‌کند که از امام صادق علیه السلام تفسیر این آیه را پرسیدم: «شما را پیغمبران و پادشاهان قرار دادیم»، حضرت فرمود: مقصود از انبیاء پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام و ذریه ایشان است و منظور از پادشاهان ائمه علیهم السلام هستند. عرض کردم: خداوند چه سلطنتی به شما عطا فرموده؟ فرمود: سلطنتی در بهشت و سلطنتی در هنگام رجعت.^۲

با وجود روایاتی که حاکی از حکومت ائمه رجعت هستند، تشکیل حکومت افرادی با عنوان مهدیین، آنهم با وجود ائمه معصومین علیهم السلام که دلیل رجعتشان تشکیل حکومت و خلافت عدل الهی است، بی معنی بوده و این تضادی غیر قابل حل خواهد بود. مگر اینکه قائل به آن باشیم که مهدیین (بر فرض صحت و قبول مهدیین) از حُکام و والیانی هستند که توسط ائمه رجعت علیهم السلام به ولایت‌های دور و نزدیک منصوب خواهند شد که آنهم مساله‌ای غیر از خلافت مهدیین است.

۱. الإختصاص، ص ۲۵۷.

۲. مختصر البصائر، ص ۱۱۹.



پرسش‌های درس

۱. احتمالات دوران پس از امام مهدی علیه السلام را تشریح کنید.
۲. یک دلیل از قرآن کریم برای اثبات رجعت بنویسید.
۳. اولین امام از رجعت کنندگان کیست؟
۴. باور احمد بصری درباره رجعت را توضیح دهید.
۵. حکومت ائمه رجعت علیهم السلام را اثبات کنید.

درس شانزدهم
تمسك به رؤيا و
استخاره

❁ خواب و رؤیا

احمد بصری خواب را به عنوان یکی از شهادت‌های پروردگار دانسته و آن را حجت قطعی برای اثبات خود معرفی کرده است.^۱ وی علاوه بر آن، اولین آشنایی خود با حضرت مهدی علیه السلام را در قالب خواب تعریف کرده و می‌گوید:

«وقصّة هذا اللقاء هي أنّي كنت في ليلة من الليالي نائماً، فرأيت رؤيا في المنام، كأنّ الإمام المهدي واقف بالقرب من ضريح سيّد محمد أخو الإمام العسكري، وأمرني بالحضور للقاءه، وبعد ذلك استيقظت، وكانت الساعة الثانية ليلاً؛ لازم می‌بینم که ماجرای دیدار خودم را ولو به اختصار تعریف کنم... ماجرای دیدار این است که من شبی از شبها در خواب بودم که رؤیایی در آن خواب دیدم؛ گویی که امام مهدی کنار درب نزدیک به ضريح سيد محمد علیه السلام برادر امام حسن عسکری علیه السلام ایستاده بود و به من امر می‌کرد که به دیدارش بروم. بعد از آن از خواب بیدار شدم و ساعت هم دو نصف شب بود!»^۲

البته این نوع ادعاها در میان فرقه‌ها و جریان‌های انحرافی تازگی نداشته و بسیاری از مدعیان دروغین مهدویت نیز از این روش بهره برده و مدعی ملاقات با حضرات معصومین علیهم السلام در عالم خواب شده‌اند. از جمله:

سيد محمد نوربخش (بنیانگذار نوربخشيه)، مدعی مهدویت؛ وی جهت اثبات

۱. الجواب المنير، ج ۱، ص ۷.

۲. بيان قصة اللقاء، ص ۱۵.

مهدویت خود به خواب برخی از افراد در خصوص مهدی بودن خود استناد کرده و می‌گوید: «خلیل الدین بن رکن الدین بغلانی گفت: رسول خدا ﷺ را دیدم که به مردم خطاب می‌کرد که بیایید و با فرزند من بیعت کنید و با دست به تو اشاره می‌کرد و آنان یقین داشتند که تو همان مهدی موعود هستی».^۱

علی یعقوبی (بنیانگذار فرقه یعقوبی)، مدعی ارتباط با حضرت زهرا ﷺ؛ وی می‌گوید: «اگر سلمان یک صحنه دید و ایمان آورد، یعنی یک رفتار دید، من آن رفتار را هم ندیدم، یک صحنه نسبتاً ثابت دیدم، عکس نبود، صحنه سه بعدی بود (در خواب) ولی شخص ایستاده بود نگاه می‌کرد، معلم ایستاده بود نگاه می‌کرد. تمام زندگیم را از آن لحظه به بعد برایش گذاشتم، تا کجا؟ تا آن جا که گفتیم همه چیزمان باید از فاطمه باشد، با فاطمه، همیشه باید با فاطمه ﷺ باشیم».^۲

فضل الله حروفی (بنیانگذار حروفیه)، مدعی مهدویت؛ وی برای اثبات مهدویت خود می‌گوید: «در اوایل جمادی الاولی ۷۶۸ هـ دیدم در ذی حجه که جامه من سپید و پاک به غایت شسته بودند و بیانداخته و من دانستم که جامه من است و می‌دانستم که جامه مهدی است».^۳

سید کاظم رشتی (از ارکان شیخیه)، مدعی رکن رابع؛ وی می‌گوید: «پس فاطمه زهرا ﷺ را در خواب دید و آن حضرت او را بر شیخ بزرگوار شیخ احمد احسائی دلالت فرمود سپس بار دیگر آن حضرت ﷺ را در شب چهارم از شب خواب اول دید که ایشان او را به جا و مکان شیخ آگاه نمود».^۴

میرزا احمد قادیانی (بنیانگذار فرقه قادیانیه)، مدعی مهدویت و نبوت؛ وی می‌گوید: «پس اولین باب ملاقات ایشان که به رویم باز شد خواب و رؤیای صالحه

۱. رساله الهدی، ج ۱، ص ۲۵.

۲. سخنرانی علی یعقوبی در تاریخ ۱۳۸۰/۱/۱۰ فایل تصویری در نزد نویسنده موجود است.

۳. مهدیان دروغین، ص ۱۰۷.

۴. فهرست کتب المشایخ العظام، ص ۹۳.

بود و من خوابی نمی دیدم جز اینکه در نهایت وضوح باشد و من در آن روزها قریب به دو هزار یا بیشتر خواب صادقه و صالحه دیدم که برخی از آنها در ذهنم هست و بسیاری را فراموش کرده‌ام»^۱.

❁ حقیقت رؤیا

«رؤیا» از ماده «رأی» به معنای دیدن در خواب است^۲، که بر اساس آیات و روایات دارای دو قسم کلی می‌باشد:

خواب فاقد تعبیر، که اضغاث احلام یا رؤیاهای کاذبه نامیده می‌شود. این رؤیاها که نتیجه عوامل گوناگونی همچون؛

الف: ممکن است بر اثر پُر خوری، پُر خوابی و بیماری‌های روحی و جسمی رؤیا دیده شود.

ب: شاید آنچه برای انسان در روزهای گذشته روی داده به هنگام خواب در مقابل فکرش مجسم گردد. لذا ممکن است نام فردی خاص که فکرش را مشغول کرده یا داستانی که اخیراً مشغول خواندن آن شده است را ببیند.

ج: ممکن است آرزوهای برآورده نشده باعث رؤیا شود. همان طور که شخصی تشنه، آب در خواب می‌بیند و کسی که در انتظار سفر کرده‌ای است، آمدن او را از سفر در خواب می‌بیند.

د: ممکن است ترس از چیزی باعث شود که انسان خواب آن را ببیند.

خواب دارای تعبیر، بر دو گونه است:

الف: خوابی که تعبیری غیر از صورت خواب ندارد.

ب: خوابی که دارای تعبیر است و رؤیای صادقه نامیده می‌شود. در این گونه رؤیاها مستقیماً، یا پس از تأویل و تعبیر و با استفاده از رموز، می‌توان مطلبی را

۲. قاموس قرآن، ج ۳، ص ۳۷ و ۳۸.

۱. التبلیغ، ۱۰۵.

کشف نمود. در روایات، این رؤیاها به عنوان نتیجه ملاقات روح با ملائک معرفی شده‌اند.^۱

با توجه به گزارشاتی که در خصوص رؤیای احمد بصری به دست آمده است، این رؤیاها، تنها برای کسانی اتفاق افتاده است که با نام و جریان او آشنا بوده و مدتی با آن درگیر هستند و حتی در این میان یک نمونه گزارش نشده که شخصی بدون اطلاع قبلی از نام و جریان و دل مشغولی‌های ایجاد شده در این خصوص، خواب احمد بصری را دیده باشد. لذا بر اساس تقسیم‌بندی رؤیا، این نوع از رؤیاها در گروه رؤیای کاذبه قرار گرفته و قابل تعبیر نمی‌باشند. گذشته از آن، گزارشات متعددی هم بوده است که ناحق بودن احمد بصری را در خواب دیده و از پیوستن به وی نهی گردیده‌اند.

اما در خصوص رؤیاهای صادقه که برخی بر این باورند که احمد بصری را در رؤیای صادقه دیده‌اند، باید گفت؛ حتی در صورتی که فردی وی را در رؤیای صادقه دیده باشد - که البته تشخیص رؤیای صادقه به عهده کسانی است که از جانب خداوند به علم تعبیر آگاهی دارند - بازهم برای آن فرد تکلیف ساز نخواهد بود، بنابراین، نهایت چیزی که می‌توان برای رؤیای صادقه قائل شد، مبشرات و عتاب‌هایی است که در خواب حاصل می‌شود، که البته هیچکدام شأنیت معرفی وصی حضرت رسول اکرم ﷺ و تعیین تکلیف شرعی را ندارند.

❁ ابهام زدایی از چند شبهه

برخی از اتباع احمد بصری ادعا می‌کنند که ائمه معصومین علیهم‌السلام را در رؤیا دیده‌اند که به حقانیت احمد بصری شهادت داده‌اند. لذا برای اثبات حجیت سخن خود به روایتی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم استناد کنند که فرمود:

۱. روایا از نظر دین و روانشناسی، ص ۶۶ و ۶۷.

«مَنْ رَأَى فِي الْمَنَامِ فَقَدْ رَأَى فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَتِمَثَّلُ فِي نَوْمٍ وَلَا يَقْطَعُ وَلَا

بِأَحَدٍ مِنْ أَوْصِيَائِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ کسی که مرا در خواب دید، به درستی

که مرا دیده است. زیرا شیاطین به صورت من در خواب و بیداری مجسم

نمی‌شوند. حتی به صورت اوصیاء من نیز تا روز قیامت در نمی‌آیند»^۱.

در پاسخ باید گفت:

لازمه دیدار معصوم علیه السلام در خواب، این است که او را در عالم بیداری دیده و تصویرشان را بشناسیم و گرنه چگونه می‌توان گفت: آن کسی را که در خواب دیده‌ایم همان معصوم است.^۲ ضمن اینکه هرگاه از اتباع احمد بصری سؤال می‌شود که شما در خواب چه چیزی دیدید؟ پاسخ می‌دهند: ما یک آقای را دیدیم که صورت و اطراف سرش را نور فرا گرفته بود و به ما گفت که به یاری فرزندم احمد بشتابید! یا اینکه می‌گویند: خانومی را دیدیم که خمیده بود و چادر بر سرش کشیده بود و صورتش پنهان بود و چنین و چنان گفت! یا می‌گویند صدایی را شنیدیم که به احمد بشارت می‌داد و...

از اینجا پی برده می‌شود که آنان؛ اولاً پیامبر صلی الله علیه و آله یا حضرت زهرا علیها السلام را در خواب ندیده، بلکه آنچه دیده‌اند، انعکاس تصاویر کارتونی دوران کودکی، در تلویزیون یا در کتاب‌ها است ثانیاً حدیث مذکور می‌فرماید: هر کسی من و اوصیاءم را دید مرا دیده است، نه اینکه هر کسی خودش را به نام من معرفی کرد، یا هر کسی را که احتمال دادید منم، یا هر کسی را که چهره کارتونی داشت و... ثالثاً این روایت تصریح به دیدار پیامبر صلی الله علیه و آله و اوصیاء علیهم السلام می‌کند، لذا نمی‌توان به استناد این روایت، صدها و سایر نشانه‌ها را داخل در دایره روایت مذکور دانست.

۱. بحار الانوار، ج ۶۱، ص ۲۳۵.

۲. منهاج الاحکام، پایان بحث خبر واحد، ص ۲۳۲.

ضمن اینکه در روایتی به این موضوع اشاره کرده که شیطان خودش را در عالم خواب به عنوان امام معرفی کرده است.

وَجَدْتُ بِحِطِّ جَبْرِيلَ بْنِ أَحْمَدَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُمَانَ، عَنْ زُرَّارَةَ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَخْبَرَنِي عَنْ حَمْزَةَ أَيْزَعُمُ أَنَّ أَبِي آتِيَهُ قُلْتُ نَعَمْ، قَالَ كَذَبَ وَاللَّهِ مَا يَأْتِيهِ إِلَّا الْمُتَكُونُ، إِنَّ إِبْلِيسَ سَلَطَ شَيْطَانًا يُقَالُ لَهُ الْمُتَكُونُ يَأْتِي النَّاسَ فِي أَيِّ صُورَةٍ شَاءَ، إِنْ شَاءَ فِي صُورَةٍ صَغِيرَةٍ وَإِنْ شَاءَ فِي صُورَةٍ كَبِيرَةٍ، وَلَا وَاللَّهِ مَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَجِيءَ فِي صُورَةِ أَبِي عليه السلام؛ زُرَّارَةَ گفته است: امام صادق عليه السلام فرمود: مرا با خبر ساز از حمزه آيا او گمان می کند که پدرم نزد او آمده است؟ گفتم بله! امام عليه السلام فرمود: دروغ می گوید. به خدا قسم کسی نزد او نیامده جز متکون. ابلیس شیطانی دارد که نامش متکون است و به هر صورتی که می خواهد به سوی مردم می رود، به صورت و شمایل خردسال یا بزرگسال. و به خدا قسم نمی تواند خودش را شبه پدرم کند»^۱.

لذا بعید نیست که تصاویر کارتونی یا صداها و نشانه های دیده و شنیده شده در عالم خواب، وسوسه و فریبی از جانب شیطان باشد. ضمن اینکه نه تنها حقیقت خواب سازی توسط شیطان و جن، توسط روایات مورد تأیید واقع شده اند، بلکه این حقیقت از جانب احمد بصری نیز تأیید شده است.^۲ چنانچه امام صادق عليه السلام فرمود:

«الرُّؤْيَا عَلَى ثَلَاثَةِ وُجُوهِ بَشَارَةٍ مِنَ اللَّهِ لِلْمُؤْمِنِ وَتَحْذِيرٍ مِنَ الشَّيْطَانِ وَأَضْغَاثِ أَحْلَامٍ؛ رویا بر سه قسم است: بشارتی از جانب خداوند برای مومن، ترساندنی از طرف شیطان و خواب های آشفته»^۳.

۱. رجال الکشی - إختيار معرفة الرجال، ص ۲۹۹. ۲. الجواب المنير عبر الاثر، ج ۱-۳، ص ۳۲۱.

۳. الکافی، ج ۸، ص ۹۰.

سؤال اول: در صورتی که شخصی در قالب معصوم به رؤیای افراد ظاهر شده و دستورات و القائاتی داشته باشد تکلیف چیست؟
 علامه حلی رحمته الله علیه در جواب این پرسش گفته است: در این صورت مسأله از دو حالت خارج نیست:

الف: دستوراتی که خلاف ظواهر کتاب و سنت است.

ب: دستوراتی که موافق کتاب و سنت است.

با این وجود، گروه اول مردود بوده و گروه دوم جائز العمل است نه واجب العمل.^۱ این در حالی است که تمامی رؤیاهای دیده شده در خصوص احمد بصری با دستورات کتاب و سنت مخالف می‌باشند که در درس‌های قبلی بدان اشاره شده و به اثبات رسید. گذشته از آن، در فرض محال، اگر حقانیت احمد بصری با کتاب و سنت موافق بود نیز واجب العمل نبوده و تکلیف ساز نمی‌شد.

سؤال دوم: اگر شیطان قادر به این است که خودش را در عالم رویا به عنوان معصوم معرفی کند، پس این همه روایاتی که می‌گویند اگر فلان آیه را بخوانی خواب پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌بینی پس چه هستند؟ آیا اینها هم خواب شیطان را می‌بینند؟

در پاسخ گفته می‌شود: اولاً رؤیای افرادی که با انجام اعمال مورد توصیه اهل بیت علیهم السلام، شخصی را با نام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دیده‌اند، با رؤیای کسانی که به صورت اتفاقی و یا از طریق خواندن اذکار و اوراد غیر مأثور خوابی را دیده باشند، بسیار تفاوت دارد، زیرا اهل بیت علیهم السلام آن رؤیایی را تأیید کرده‌اند که از طریق آنان بوده باشد.

ثانیاً هرگز در پاسخ اتباع احمد بصری گفته نمی‌شود؛ هر کسی که خواب معصومین علیهم السلام را ببیند حتماً ابلیس را دیده است، بلکه گفته می‌شود که هیچ اطمینانی بر این نیست که کسی را که در خواب دیده‌اید پیامبر صلی الله علیه و آله بوده باشد،

چراکه ممکن است ابلیس خودش را تزیین کرده و به عنوان پیامبر ﷺ معرفی کرده باشد. لذا در صورت تشکیک (اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال) نمی شود به سخن فرد در رؤیا اعتماد کرد.

ثالثاً برخی از شیعیان که نام احمدالحسن را شنیده اند، خواب بطلان او را دیده اند که از قضا تعدادشان هم کم نیست، بر این اساس، چنانچه خواب و رؤیا حجت بوده باشد، بایستی به رؤیای مخالفین هم اعتنا کنند. ضمن اینکه اینها هم پیامبر ﷺ را در خواب دیده اند که بر بطلان احمدالحسن شهادت داده است. رابعاً؛ در سال (۱۳۵۹ ه. ش) تعداد زیادی از طلاب وهابی خواب پیامبر ﷺ را دیدند که به حقانیت و مهدویت محمد بن عبدالله قحطانی شهادت میداد.^۱ در حالی که هم طلبه ها وهابی بودند و هم محمد بن عبدالله قحطانی! براساس این گفتار، دیدن پیامبر اکرم ﷺ در رؤیا، حاکی از حتمیت رؤیای صادقه نبوده و ای بسا ممکن است که یک طلبه وهابی نیز آن حضرت را در خواب ببیند و بر اساس آن به یک مدعی دروغین ملحق گردد.

■ استخاره با قرآن کریم

احمد بصری قرآن کریم را شاهد بر حقانیت خود دانسته و بر این ادعا پافشاری می کند. لذا ادعا می کند که هر کسی با نیت حقانیت من استخاره کند، قرآن کریم سخن مرا تایید خواهد کرد.^۲ البته با مطالعه کارنامه سایر مدعیان دروغین مهدویت، مشاهده می شود که افراد متعددی این ادعا را داشته و مردم را با استخاره فریب داده و با همین روش حقانیت خود را اعلام کرده اند. به عنوان نمونه؛ میرزا غلام احمد قادیانی (متولد ۱۲۲۸ ه. ش) که در ابتدا ادعای مهدویت کرده و سپس خود را نبی خدا نامید، استخاره را به عنوان اولین شهادت خدا بر

۱. مجلة الانتظار، العدد السابع، ص ۱۰.

۲. ادله جامع معانی، ص ۵۲.

حقانیت خود معرفی کرد.^۱ وی می‌گوید: «من شبانه روز قوم خود را انذار داده و آنها را بحق دعوت کردم؛ آنها را آشکارا و نهان به ایمان فرا خواندم و در خلوت هاشان و اجتماعاتشان آنها را بسوی حق دعوت کرده و گفتم: استغفروا ربکم واستخیروا واستخبروا. از خدا طلب مغفرت کرده و استخاره کنید تا خبردار شوید! و از خداوند بخواهید که در امر من شما را با الهامات یاری کند!»^۲.

□ حقیقت استخاره با قرآن

پیرامون حقیقت استخاره، توجه به نکات ذیل حائز اهمیت است که بدان‌ها اشاره می‌گردد:

نکته اول: نهایت چیزی که استخاره برای انسان به ارمغان می‌آورد، رفع تحیر بین دو امر است که هیچگاه تکلیف آور نمی‌باشد. چنانچه پیامبر اکرم ﷺ به امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید:

«يَا عَلِيُّ، مَا حَارَ مِنْ اسْتِخَارَةٍ وَلَا نَدِمَ مِنْ اسْتِسَارٍ؛ ای علی! متحیر نمی‌ماند کسی که استخاره کند و پشیمان نمی‌گردد کسی که مشورت کرده باشد».^۳
لذا کسی که به قصد تعیین تکلیف مصداقی، نه به قصد رفع تحیر به قرآن مراجعه کند، مصداق تَفَالٌ به قرآن می‌باشد که مورد نهی معصومین علیه السلام است. زیرا تَفَالٌ به معنای تعیین حکم مصداق بوده و مورد نهی امام صادق علیه السلام قرار گرفته است. چنانچه فرمودند: «لَا تَتَفَالَّ بِالْقُرْآنِ؛ به قرآن تَفَالٌ نزنید».^۴

مؤید این سخن، کلام سید بن طاووس است که می‌گوید:

«یکی از پادشاهان بزرگ دنیا، بارها به من نامه نوشت تا در سرایی از او دیدار کنم که بسیاری از مردم غافل، آرزوی به آنجا رفتن را داشتند. من نیز

۱. أدعیاء المهدویه، ص ۵۴.

۲. التبلیغ، ص ۱۱۹.

۳. تحف العقول، ص ۲۰۷.

۴. الکافی، ج ۲، ص ۶۲۹.

بارها به او نوشتیم، چیزی که در آغاز زندگی دیدار پادشاهان را بر من تحمیل می‌کرد، اعتماد به استخاره بود. اما اکنون به موهبت انواری که خداوند به من عنایت فرموده است متوجه شدم که استخاره کردن در این موارد، دور از صواب و مبارزه با رب الارباب است»^۱.

نکته دوم: با توجه به روایات استخاره با قرآن، روشن می‌گردد که منسوب کردن نتیجه استخاره با قرآن به خداوند، هیچ توجیه شرعی نداشته و کاری که مستند به این نوع استخاره باشد، حجیت و قابلیت دفاع در محضر خداوند را ندارد. البته برای رهایی از شک و تردید، نسبت به انجام یا ترک یک عمل، توصیه‌هایی در روایات معتبر وارد شده است، مانند نماز استخاره و ذکر و دعا، مخصوصاً در مکان مقدسی مثل مسجد.

از امام باقر (ع) نقل شده است: «إِنِّي إِذَا أَرَدْتُ الْإِسْتِخَارَةَ فِي الْأَمْرِ الْعَظِيمِ اسْتَخَرْتُ اللَّهَ فِي مَقْعَدٍ مِائَةِ مَرَّةٍ وَإِنْ كَانَتْ شِرَاءَ رَأْسٍ أَوْ شِبْهِهِ اسْتَخَرْتُهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فِي مَقْعَدٍ أَقُولُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنَّكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ إِنْ كُنْتُ تَعْلَمُ أَنَّ كَذَا وَكَذَا خَيْرٌ لِي فَخُذْهُ لِي وَيَسِّرْهُ وَإِنْ كُنْتُ تَعْلَمُ أَنَّهُ سَرٌّ لِي فِي دِينِي وَدُنْيَايَ وَآخِرَتِي فَاصْرِفْهُ عَنِّي إِلَى مَا هُوَ خَيْرٌ لِي وَرَضِيَنِي فِي ذَلِكَ بِقَضَائِكَ فَإِنَّكَ تَعْلَمُ وَلَا أَعْلَمُ وَتَقْدِرُ وَلَا أَقْدِرُ وَتَقْضِي وَلَا أَقْضِي إِنَّكَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ؛ هرگاه اراده استخاره (طلب خیر) در یک کار مهم را داشتم، صد بار از خدای متعال در سجده طلب خیر می‌کردم و اگر امری مانند فروش گوسفند یا مانند آن بود، سه بار در سجده طلب خیر از خدا می‌کردم. استخاره و طلب خیر من چنین بود که می‌گفتم: خدایا! از تو که عالم غیب و شهادت هستی درخواست می‌کنم، اگر این کاری که می‌خواهم انجام دهم برای من خیر دارد، آن را برای من انجام بده و یاریم کن و اگر علم داری که شر من در انجام آن است، مرا از انجامش منصرف کن و مرا به امر خیر هدایت فرما»^۲.

۲. المحاسن، ج ۲، ص ۶۰۰.

۱. كشف المحجة لثمره المهجة، ص ۱۶۲.

نکته سوم: هیچ دلیل عقلی و نقلی وجود ندارد که تشخیص وصی حضرت رسول گرامی صلی الله علیه و آله را به استخاره با قرآن توصیه کرده باشد. چنانچه شیخ طوسی رحمته الله علیه در پاسخ به ادله و اقیهه نسبت به سست جلوه دادن دلیل پذیرش امامت علی بن موسی الرضا علیه السلام توسط صفوان بن یحیی آورده است:

«**روی علی بن معاذ قال: قلت لصفوان بن یحیی: بأی شیء قطعت علی علی؟ قال: صلیت ودعوت الله واستخرت (علیه) و قطعت علیه. فهذا ليس فيه أكثر من التشنيع علی رجل بالتقليد، وإن صحّ ذلك فليس فيه حجة علی غیره، علی أنّ الرجل الذی ذکر ذلك عنه فوق هذه المنزلة لموضعه وفضله وزهده ودينه، فكيف يستحسن أن يقول لخصمه في مسألة علمية: أنه قال فيها بالاستخاره؛ اللهم إلا أن يعتقد فيه من البله والغفلة ما يخرج عن التكليف، فيسقط المعارضة لقوله؛ علی بن معاذ گفته است: به صفوان بن یحیی گفتیم: به چه دلیلی یقین به [امامت] علی [بن موسی الرضا] پیدا کردی؟ گفت: نماز خواندم و بعد از خداوند خواسته و استخاره کردم و [نتیجه این شد که به امامت او] قطع و یقین کردم. شیخ طوسی در توضیح این خبر می فرماید: این خبر صرفاً سرزنش شخصی است که در امور اعتقادی تقلید کرده است و حتی اگر استخاره صفوان صحیح باشد، هیچ حجتی برای دیگران نیست؛ از طرفی شخصی که این عمل به او منتسب شده (صفوان بن یحیی) بحسب مقامات و زهد و دیانتی که دارد اجلّ و بالاتر از آن است که امامش را با استخاره بشناسد. بنابراین چطور برای او درست است که در مسئله علمی [آن هم اهمّ مسائل] به مخالف بگوید که به خاطر استخاره به امامت ایشان معتقد شدم. مگر این که [بگوییم] صفوان شخص سؤال کننده را در درجه ای از بلاهت و نادانی دیده که ابلهی او صفوان را از تکلیف پاسخگویی خارج کرده است. اگر چنین باشد، معارضه و بحث**

ساقط است. یعنی به خاطر بلاهت فرد سؤال کننده، از بیان ادله و براهین قطعی اعراض کرده و این پاسخ را به وی داده است.^۱

بنابراین شیخ طوسی رحمته الله علیه؛ تمسک به استخاره در امر مهم امامت و حجت الهی را تقبیح و تمسخر کرده و دور از شأن صفوان بن یحیی می داند و بر این باور است که اگر هم کسی بخواهد دیگران را به انتخاب حجت الهی به وسیله استخاره دعوت کند، مخاطبین را نادان شمرده است.

□ ابهام زدایی از یک حدیث

احمد بصری با سوء برداشت از یک روایت، سعی در اثبات حجیت استخاره برای اثبات وصی و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله داشته است که به آن اشاره می گردد:

سَلِيمَانُ بْنُ بِلَالٍ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَبَيْتُنَا بِمَهْدِيكُمْ... اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ بَعْدَهُ خُرُوجاً مِنَ الْغَمَّةِ وَاجْمَعْ بِهِ سَمَلَ الْأُمَّةِ فَإِنَّ خَارَ اللَّهِ لَكَ فَاعْرِضْ وَلَا تَنْتَهِ عَنْهُ إِنْ وَقَفَتْ لَهُ وَلَا تَجُوزَنَّ عَنْهُ إِنْ هَدَيْتَ إِلَيْهِ هَاةً وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ سَوْقاً إِلَى رُؤُوسِهِ؛ مردی نزد امیرالمؤمنین عليه السلام آمد و عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! مرا از از مهدی خود آگاه کنید. حضرت فرمود... خدایا! برانگیخته شدن او را مایه به در آمدن و سر رسیدن دلتنگی و اندوه قرار بده و به واسطه او پراکندگی امت را جمع ساز. اگر خدا برای تو خیر خواست، عزم خود را استوار کن و اگر در راه رسیدن به خدمت او توفیق یافتی، از او به دیگری باز مگرد و هر گاه به سویی راه یافتی از او در مگذر. پس این آن، آهی کشید و با دست خود به سینه اش اشاره کرد و فرمود: چه بسیار به دیدن او مشتاقم.^۲

۲. نعمانی، الغيبة، ص ۲۱۲.

۱. طوسی، الغيبة، ص ۱۴۵.

احمد بصری با استفاده از عبارت «فَإِنْ خَارَ اللَّهُ لَكَ فَأَعِزِّمْ» سعی در اثبات حجیت استخاره در امر امامت دارد که در پاسخ باید گفت:

اولاً؛ عبارت خَارَ اللَّهُ لَكَ، هیچ ارتباطی با استخاره با قرآن نداشته و به معنای خیر خواستن خداوند برای انسان است، نه طلب خیر از خدا. چنانچه در تمامی کتب لغوی بدان اشاره شده و گفته اند:

خَارَ اللَّهُ لَكَ؛ أَيْ أَعْطَاكَ اللَّهُ مَا هُوَ خَيْرٌ لَكَ^۱. یعنی؛ خداوند به تو خیر عطا کند.

خَارَ اللَّهُ لَكَ فِي الْأَمْرِ؛ أَيْ جَعَلَ اللَّهُ فِيهِ الْخَيْرَ^۲. یعنی؛ خداوند در کار تو خیر قرار دهد.

ثانیاً؛ در لسان عرب نیز، عبارت «خَارَ اللَّهُ لَكَ» به معنای استخاره کردن و طلب خیر نبوده و به معنای عطا ی خیر می باشد که به دو نمونه اشاره می گردد:

همسر زهیر بن قین هنگام خدا حافظی با همسرش گفت: «خَارَ اللَّهُ لَكَ أَشَأُّ لَكَ أَنْ تَذْكُرَنِي فِي الْقِيَامَةِ عِنْدَ جَدِّ الْحُسَيْنِ (ع)؛ خدا به تو خیر دهد، درخواست می کنم که مرا در قیامت نزد جد حسین (ع) شفاعت کنی»^۳.

عبد الله بن سلیمان و منذر بن مشمعل نقل می کنند که به امام حسین (ع) شهادت مسلم بن عقیل را دادیم و ایشان فرمود: «لَا خَيْرَ فِي الْعَيْشِ بَعْدَ هَؤُلَاءِ فَعَلِمْنَا أَنَّهُ قَدْ عَزَمَ رَأْيَهُ عَلَى الْمَسِيرِ فَقُلْنَا لَهُ خَارَ اللَّهُ لَكَ؛ خیری در دنیا بعد از مرگ این جوان نیست. پس ما فهمیدیم که امام (ع) قصد ادامه مسیر دارد. پس عرض کردیم: خداوند به شما خیر عطا کند»^۴.

۱. مجمع البحرين، ج ۳، ص ۲۹۷ و لسان العرب، ج ۴، ص ۲۶۷ و الصحاح، ج ۲، ص ۶۵۲ و النهاية، ج ۲، ص ۹۲.

۲. القاموس المحيط، ج ۲، ص ۵۵۰.

۳. مثير الأحران، ص ۴۶.

۴. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۲، ص ۷۵.

پرسش‌های درس

۱. دو نمونه از افرادی که بر اساس رؤیا ادعای خود را علنی کردند را نام ببرید.
۲. تقسیم کلی رؤیا از نگاه علما را بیان کنید.
۳. پاسخ علامه حلی به پرسش کسی که خواب معصوم را دیده را تشریح کنید.
۴. نهایت چیزی که با استخاره با قرآن ثابت می‌گردد را بیان کنید.
۵. پاسخ به ابهام در روایت فإن خار الله لك را توضیح دهید.

درس هفدهم
نیابت فقهاء از
امام غائب علیه السلام

خبر غیبت امام مهدی علیه السلام مسأله‌ای است که معصومین علیهم السلام آن را به مسلمانان گوشزد کرده و همواره آنان را از کیفیت و چگونگی امر غیبت مطلع ساخته‌اند.^۱ با این وجود، باید در زمان غیبت امام علیه السلام، سیستم و نظامی برای هدایت مردم در نظر گرفته شده باشد تا با تمسک به آن، گمراه نشده و سخن دین را دریافت کنند.

آنچه از عملکرد و گفتار ائمه معصومین علیهم السلام، مخصوصاً از زمان امام باقر علیه السلام مشهود گردیده است، طراحی و پیاده سازی و نهادینه کردن «نظام فقهاتی» در بین مردم است. نظامی که بتواند در صورت عدم دسترسی مردم به معصوم علیه السلام، کارایی خاص خود را داشته و ضمن عهده دار شدن امور نیابتی از جانب امام علیه السلام، احکام الهی را نیز جاری سازد. از این رو، سفارش اکید ائمه معصومین علیهم السلام به اصحابشان در خصوص تفقه در دین و انتظار ثمر بخشی و خیر از آنان، این نظریه را تثبیت می‌کند. چنانچه امام صادق علیه السلام با بشیر دهان می‌فرماید: **«لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا يَتَّقُهُ مِنْ أَصْحَابِنَا»**.^۲

لذا توصیه معصومین علیهم السلام به تفقه در دین^۳، سفارش به اطاعت و پیروی از

۱. «إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ فِيهِ غَيْبَتَيْنِ وَاحِدَةً قَصِيرَةً وَالْأُخْرَى طَوِيلَةً». همانا برای صاحب این امر دو غیبت است. یکی از آنها مدت‌ش کوتاه و دیگری طولانی است. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۵، ص ۱۱۸.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۳.

۳. عَلِيُّ بْنُ أَبِي حَمْرَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام «يَقُولُ تَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ مِنْكُمْ فِي الدِّينِ فَهُوَ أَعْرَاضِي إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ - لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْزِلُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ». الکافی، ج ۱، ص ۳۱.

فقه‌های دین^۱، بیان عظمت و جایگاه فقهاء دین^۲، ترغیب مردم برای مراجعه به فقهاء جهت دریافت فتوا^۳، تعیین برخی از فقهاء برای مناظره با مخالفین^۴، تأکید به تربیت طلاب علوم دینی^۵ و... حاکی از اجرای نظام فقه‌ای در ادامه «نظام امامتی» می‌باشد که می‌توان این دوران را دوره «آماده سازی تثوریک جامعه دینی برای پذیرش نظام فقه‌ای» دانست.

پس از پذیرش این باور، نوبت به آماده سازی عملی مردم می‌رسد تا در حضور امام علیه السلام امکان وقوعی این نظام جدید را به نظاره بنشینند. بنابراین، با آغاز غیبت صغری، شیعیان را به طور عملی وارد مسیر ولایت پذیری از نظام فقه‌ت (نواب اربعة)^۶ نموده و روش هدایت پذیری از فقهاء را به آنان آموزش دادند. در این دوره کوتاه، مردم به واسطه چهار فقیه منتخب، به عنوان نواب خاصه، با امام علیه السلام ارتباط داشته و پس از وفات نائب چهارم و آغاز غیبت کبری، ارتباط شیعیان به طور کامل با امام علیه السلام قطع گردید. اما با توجه به نهادینه شدن نظام فقه‌ای و پذیرش امکان اطاعت نیابتی از فقهاء، شیعیان بدون درنگ به فقهاء جامع الشرایط مراجعه کرده و در امور دینی و اجتماعی خود کسب تکلیف کردند.

۱. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحُصَيْنِ عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع- عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا... «مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي خَلَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْصُوا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا زِدَّ وَ الزَّادُ عَلَيْنَا الزَّادُ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشُّرُكِ بِاللَّهِ». الكافي، ج ۱، ص ۶۷.

۲. عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبٍ عَنْ أَبِيهِ جُنْدَبٍ قَالَ: دَخَلَ عُمَرُو بْنُ الْحَتْمِ وَ حُجْرُ بْنُ عَدِيٍّ وَ حَبَّةُ الْعُرْنِيَّ وَ الْحَارِثُ الْأَعْوَرُ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ سَيَّارٍ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ: «أَهْدَى سَبِيلًا فِيكُمْ الْعُلَمَاءُ وَ الْفُقَهَاءُ». الغارات، ج ۱، ص ۲۱۰.

۳. حدثني الفضل بن شاذان قال حدثني عبد العزيز بن المهدي وكان خير قري رآيته وكان وكيل الرضا عليه السلام وخاصة فقال إني سألته فقلت إني لا أقدر على لقاءك في كل وقت فعمن أخذ معالم ديني فقال «خذ عن يونس بن عبد الرحمن». رجال كشي، ج ۲، ص ۷۷۸ و ۷۸۶.

۴. مناظره مؤمن الطلاق با مرد شامی، مناظره هیشام بن حکم با عمرو بن عبید.

۵. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مَنْ تَعَلَّمَ فِي شَبَابِهِ كَانَ بِمَثَلَةِ الْوُشْمِ فِي الْحَجَرِ». بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۲.

۶. عثمان بن سعيد عمری، محمد بن عثمان، حسین بن روح نوبختی و علی بن محمد سمري.

❁ نیابت خاصه فقیه

نیابت خاصه فقیه مختص به نواب اربعة (عثمان بن سعید عمری، محمد بن عثمان، حسین بن روح نوبختی و علی بن محمد سمري) بوده و هیچ فردی پس از آن بزرگواران اجازه تصدی این منصب را ندارد. وجه تمایز منصب نیابت خاصه با نیابت عامه عبارتند از:

الف. نایب خاص نیاز به نص تعیین کننده دارد: بر اساس سیره معصومین علیهم السلام، واگذاری نیابت خاصه فقیه، نیاز به نص صریح دارد. لذا زمانی که معصوم علیه السلام بخواهد فردی را به عنوان نائب خاص خود در یک امر خاص یا در تمامی امور منصوب کند، باید به اسم نائب و همچنین نوع نیابت او تصریح فرماید. به عنوان نمونه در نصب و اعلان وثاقت و نیابت تام جناب عثمان بن سعید و محمد بن عثمان توسط امام حسن عسکری علیه السلام آمده است:

«الْعَمْرِيُّ وَابْنُهُ يَقْتَانِ فَمَا أَذْيَا إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُوَدِّيَانِ وَمَا قَالَا لَكَ فَعَنِّي يَقُولَانِ فَاسْمَعْ لَهُمَا وَأَطِعْهُمَا فَإِنَّهُمَا الْيَقْتَانِ الْمَأْمُونَانِ؛ عَمْرِي وَبِشْرُشْ هَر دُو ثَقَّهْ اَنْد، هَر چَه از مَن به تُو رَسَانْدَنْد از مَن رَسَانْدَه اَنْد و هَر چَه به تُو گَوِیَنْد از قَوْل مَن گَفْتَه اَنْد از اَنهَآ بِشْنُو و از اَنهَآ اطَاعَت کُن کِه هَر دُو ثَقَّه و اَمِیْن هَسْتَنْد»^۱

ب. امکان مشاهده برای نواب خاص: نواب اربعة قادر به ارتباط و مشاهده حضرت حجت علیه السلام بوده و امورات مهم مردم را به طور مستقیم با حضرت در میان گذاشته و در سایر موارد، شخصاً اقدام به صدور فتوا می کردند. با وفات آخرین نائب امام علیه السلام امکان ارتباط مستقیم با آن حضرت غیر ممکن شده و مدعیان مشاهده تکذیب شدند. چنانچه در توقیع مبارک سمري رحمته الله علیه آمده است:

حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ الْمُكْتَبِيُّ قَالَ: كُنْتُ بِمَدِينَةِ السَّلَامِ فِي السَّنَةِ
الَّتِي تُوُفِّيَ فِيهَا الشَّيْخُ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمَرِيُّ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ فَحَضَرْتُهُ قَبْلَ
وَفَاتِهِ بِأَيَّامٍ فَأَخْرَجَ إِلَى النَّاسِ تَوْقِيعاً نُسَخَتْهُ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - يَا
عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمَرِيُّ أَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَ إِخْوَانِكَ فِيكَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ
سِتَّةِ أَيَّامٍ فَاجْمَعْ أَمْرَكَ وَلَا تُوصِ إِلَى أَحَدٍ يَقُومُ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ فَقَدْ وَقَعَتْ
الْغَيْبَةُ الثَّانِيَةُ فَلَا ظَهْرَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَذَلِكَ بَعْدَ طَوْلِ الْأَمَدِ وَفَسَوْفَ
الْقُلُوبِ وَامْتِلَاءِ الْأَرْضِ جَوْرًا وَسَيَّئَاتٍ شِيعَتِي مَنْ يَدَّعِي الْمَشَاهِدَةَ إِلَّا فَمَنْ إِدَّعَى
الْمَشَاهِدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَالصَّيْحَةِ فَهُوَ كَاذِبٌ مُفْتَرٍ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا
بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ - قَالَ فَتَسَخَّنَا هَذَا التَّوْقِيعَ وَخَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ فَلَمَّا كَانَ
الْيَوْمَ السَّادِسُ عُدْنَا إِلَيْهِ وَهُوَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ فَقِيلَ لَهُ مَنْ وَصِيكَ مِنْ بَعْدِكَ فَقَالَ
لِلَّهِ أَمْرٌ هُوَ بِالْغَةِ وَمَضَى رَضَى اللَّهُ عَنْهُ فَهَذَا آخِرُ كَلَامٍ سَمِعَ مِنْهُ؛ اِى عَلَى بن
محمد سمری! خداوند اجر برادرانت را در عزای تو عظیم گرداند که
تو ظرف شش روز آینده خواهی مرد، پس خود را برای مرگ مهیا کن و
به احدی وصیت مکن که پس از وفاتت قائم مقام تو شود زیرا غیبت
تاممه واقع شده و ظهوری نیست مگر پس از اذن خدای تعالی و آن پس
از مدتی طولانی و قساوت دلها و پر شدن زمین از ستم واقع خواهد شد
و به زودی کسانی نزد شیعیان من آیند و ادعای مشاهده کنند، بدانید
هر که پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعای مشاهده کند
دروغگوی افترا بند است و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم. پس؛
حاضرین از آن توقیع استنساخ کردند و از نزد او خارج شدند و چون
روز ششم فرا رسید نزد او بازگشته و او را در حال احتضار بود، یکی
از مردمان پرسید: وصیّ پس از شما کیست؟ گفت: خداوند را امری

است که خود او رساننده آن است و فوت کرد و این آخرین کلامی بود که از او شنیده شد.^۱

آنچه در این توقیع بدان اشاره شده، نکاتی است که حائز اهمیت بوده و بایستی بدان اشاره کرد:

۱. تعیین نایب خاص

بر اساس متن توقیع، تعیین نایب خاص و سفارت، بایستی توسط نائب قبلی باشد. چنانچه امام علیه السلام فرموده است: «وَلَا تُوصِ إِلَى أَحَدٍ يَقُومُ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ»، لذا علی بن محمد سمري حق انتخاب شخص دیگری به عنوان قائم مقام خود به عنوان نائب خاص حضرت نداشته و بر این اساس، باب نیابت تا موعدی خاص و تا زمانی که امر حضرت بر مردم مشخص شود بسته شده و مردم تکلیفی در مقابل بیعت با مدعیان بایست ندارند. چنانچه امام صادق علیه السلام در باب وظیفه شیعیان در زمان غیبت کبری فرمودند:

«يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَغِيبُ عَنْهُمْ إِمَامُهُمْ فَقُلْتُ لَهُ مَا يَصْنَعُ النَّاسُ فِي ذَلِكَ

الزَّمَانِ قَالَ يَتَمَسَّكُونَ بِالْأَمْرِ الَّذِي هُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ؛ بر مردم زمانی

فراخواهد رسید که امام زمانشان از آنان غائب خواهد شد. عرض کردم در

آن زمان تکلیف مردم چیست؟ فرمود: مردم به امری که سابقا بر آن بودند

تمسک کنند تا اینکه امر امام بر آنان روشن گردد».^۲

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۱۶ و غیبة طوسی، ص ۳۹۵ و الثاقب فی المناقب، ص ۶۰۱ و الاحتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۲۹۶ و الطرائف، ص ۱۸۴ و کشف الغمة، ج ۳، ص ۳۳۸ و الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۳۶ و اسرار الامامة، ص ۸۹ و حدیقة الشیعة، ج ۲، ص ۹۹۰ و اثبات الهداة، ج ۵، ص ۳۲۱ و منتهی الامال، ج ۲، ص ۸۴۲ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۶۱ و اعیان الشیعة، ج ۲، ص ۴۸ و...

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۵۰.

در این روایت؛ ضمیر مستتر در «حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ» به امام عليه السلام بازگشت دارد. یعنی اینکه تکلیف مردم در زمان غیبت، انتظار ظهور و آمدن حضرت است نه اطاعت از مدعیان نیابت و وکالت.^۱

■ ۲. علت انسداد باب نیابت خاص

علت ممنوعیت وصیت سمری به شخص دیگر، آغاز غیبت کبری است. چنانچه امام عليه السلام در متن توقیع بدان اشاره فرموده و آمده است:

«فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ الثَّانِيَةُ فَلَا ظَهْرَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَذَلِكَ بَعْدَ طُولِ الْأَمَدِ وَقَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَامْتِلَاءِ الْأَرْضِ جَوْرًا».

بنابراین با توجه به اینکه «فاء» در «فَقَدْ وَقَعَتِ» تعلیلیه است، لذا آغاز غیبت کبری علت اصلی انسداد باب نیابت بوده و دلیلی بر نقض این مسأله از جانب حضرت وجود ندارد.

■ ۳. پیشگویی ظهور مدعیان دروغین

حضرت در ادامه توقیع به ظهور زود هنگام مدعیان دروغین نیابت خاصه اشاره فرموده و شیعیان را از آن خطر بزرگ برحذر می‌دارند. لذا فرمودند: «سَيَأْتِي شِيعَتِي مَنْ يَدْعِي الْمَشَاهِدَةَ».

■ ۴. ادعای مشاهده تاموعد خاص

ادعای مشاهده و نیابت تا قبل از خروج سفیانی و ندای آسمانی مورد قبول نیست. چنانچه حضرت فرمودند: «أَلَا فَمَنْ ادَّعَى الْمَشَاهِدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَ الصِّحَّةِ فَهُوَ كَاذِبٌ مُفْتَرٍ».

۱. مکمال المکارم فی فوائد دعاء للقائم عليه السلام، ج ۲، ص ۴۱۳.

لذا چنانچه فردی همچون احمد بصری در صدد ادعای نیابت خاصه است، باید تا خروج سفیانی و ندای آسمانی صبر کرده و پس از آن بر ادعای خود پافشاری نماید.

اگر اشکال شود که در این توقیع، مدعیان مشاهده تکذیب شده‌اند و ربطی به مدعیان نیابت و سفارت ندارد، اینگونه پاسخ داده می‌شود:

اولاً؛ شأن صدور توقیع، پیرامون مسأله نیابت خاص بوده و حضرت، علی بن محمد سمری را از انتخاب وصی و قائم مقام بعدی برحذر داشته‌اند و این به این معناست که حضرت با صدور این توقیع مبارک، در صدد انکار مدعیان نیابت و سفارت، بعد از نایب چهارم می‌باشد.

ثانیاً؛ حضرت در ادامه این توقیع می‌فرماید: «فَمَنْ ادَّعَى الْمُسَاهَدَةَ ... فَهُوَ كَاذِبٌ مُّقْتَرٍ». یعنی مدعی مشاهده کذاب و افتراگو است. باید توجه داشت که بین کذاب و مُّقْتَرٍ فرق واضحی است. لذا اگر کسی صرف ادعای مشاهده داشته باشد، کذاب می‌باشد اما اگر همان شخص ادعای نیابت یا توکیل کند و آن استنابه را به حضرت منتسب نماید، این شخص افتراگو بوده و چیزی را به دروغ به ایشان نسبت می‌دهد. لذا در متن توقیع هر دو عبارت در کنار هم آمده است تا کسانی را که ادعای مشاهده و توکیل می‌کنند را رد نماید. بنابراین اگر حضرت فقط می‌فرمود: «فَمَنْ ادَّعَى الْمُسَاهَدَةَ فَهُوَ كَاذِبٌ» در آن صورت این حکم شامل تمامی افرادی که ادعای دیدار با حضرت را داشتند می‌شد، در حالیکه بیش از هزار داستان معتبر از احوالات تشریف یافتگان در کتب شیعه ذکر شده است که هیچ کدام کذاب نبوده و در ادعای خود صادق هستند.

نکته قابل توجه اینکه احمد بصری برخلاف مبنای خود در خصوص عدم پذیرش علم رجال و نادرست بودن بررسی سندی روایات، اینبار مجبور به تمسک به علم رجال شده و این توقیع مبارک را ضعیف السند دانسته و می‌گوید: «فهی

مَطْعُونٌ فِي سَنَدِهِ وَغَيْرَ تَامَةِ السَّنَدِ؛ این روایت مورد طعن علماء قرار گرفته و سند آن به معصوم نمی‌رسد.^۱

■ دیدگاه علمای شیعه

براساس دیدگاه و نظرات تمامی علمای شیعه، ادعای نیابت خاصه و همچنین سفارت در زمان غیبت کبری مساوی با کفر بوده و هر کس مدعی آن باشد گمراه و گمراه‌گر می‌باشد. به عنوان نمونه شیخ طوسی از قول ابن قولویه رحمته الله علیه^۲ در باب ذکر مذمت مدعیان بابیت و نیابت می‌فرماید:

«إِنَّ عِنْدَنَا (أَيَّ الطَّائِفَةِ الْإِمَامِيَّةِ) أَنَّ كُلَّ مَنْ ادَّعَى الْأَمْرَ بَعْدَ السَّمَرِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ فَهُوَ كَافِرٌ مُتَمَسِّسٌ ضَالٌّ مُضِلٌّ وَبِاللَّهِ التَّوْفِيقُ؛ همانا در نزد ما طائفه امامیه نظر بر این است که؛ هر کسی که بعد از سمري رحمته الله علیه ادعای امر (سفارت و نیابت خاصه) کند، کافر گمراه و گمراه‌گر است».^۳

✽ نیابت عامه فقیه

همانطور که اشاره شد، نیابت عامه فقیه در ادامه نیابت خاصه فقیه (نواب اربعه) شکل گرفته است. در این نوع از نیابت، مشاهده امام علیه السلام برای نائب ممکن نیست و علاوه بر آن، هیچ فقیهی از نص شخصی و تعیین کننده برخوردار نبوده و تمامی آنان بر اساس تنصیص نوعی عهده دار وظیفه نیابت شده‌اند. به عنوان نمونه در روایات آمده است:

۱. مع عبد الصالح، ص ۲۸.

۲. شیخ ابوالقاسم بن محمد بن قولویه، استاد شیخ مفید در فقه بوده است.

۳. طوسی، الغیبة، ص ۴۱۲.

روایت اول

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحُصَيْنِ عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع- عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا... «مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَعَلَيْنَا رَدُّ الرَّأْيِ عَلَيْنَا الرَّأْيُ عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرِكِ بِاللَّهِ؛ هر کدام از شما که حدیث ما را روایت کند و در حلال و حرام ما نظر دارد و احکام ما را می‌داند، به حکمیت او راضی شوند که او را حاکم شماها مقرر ساختم و اگر طبق حکم ما قضاوت کند و از او نپذیرد (یعنی کسی که حکم بر ضرر او است) همانا حکم ما را سبک شمرده و ما را رد کرده و راد بر ما بر خدا رد کرده و این خود در مرز شرک به خدا است»^۱.

روایت دوم

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِصَامٍ الْكَلْبِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيُّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عُثْمَانَ الْعَمَرِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنْ يُوصِلَ لِي كِتَابًا قَدْ سَأَلْتُ فِيهِ عَنْ مَسَائِلَ أَشْكَلَتْ عَلَيَّ فَوَرَدَتْ فِي التَّوْقِيعِ بِحُظِّ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ علیه السلام: «أَمَّا الْخَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةٍ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ؛ اسحاق بن یعقوب می‌گوید: از نایب امام علیه السلام خواستم نامه‌ام را به پیشگاه امام عصر علیه السلام برساند. در آن نامه مسائل مشکلی را که داشتم پرسیده بودم و امام با خط خود جواب نوشته و فرموده بود: ... اما در خصوص حوادث

پیش روی، به راویان حدیث ما مراجعه کنید که آنان حجت های من بر شما هستند و من حجت خدا بر آنانم»^۱.

■ ادعای احمد بصری

از جمله ادعاهای احمد بصری، نیابت و سفارت خاصه از جانب امام دوازدهم علیه السلام در دوران غیبت کبری است. وی در کتاب بیان الحق و السداد من الأعداد می گوید:

«لا أقول و لم أقل إني الإمام المهدي عليه السلام، بل أنا المهدي الاول من ولده عليه السلام و رسوله و وصيه و اليماني؛ هرگز نگفته و نمی گویم که من امام مهدی علیه السلام هستم، بلکه من مهدی اول از اولاد امام و فرستاده و جانشین و یمانی هستم»^۲.

این ادعای احمد بصری نه با نیابت خاصه سازگاری دارد و نه با نیابت عامه، زیرا هر کدام از این دو دارای شرایطی هستند که در سخنان پیشین مورد بررسی قرار گرفت. البته برای روشن شدن بهتر اشکال، باری دیگر مورد اشاره قرار می گیرند.

احمد بصری چنانچه ادعای نیابت خاصه فقیه را داشته باشد باید شرایط ذیل را برای اثبات ادعایش فراهم نماید که از هیچکدام برخوردار نیست:

اثبات کند که فقیه جامع الشرایط است،

اثبات کند که نص صریح و تعیین کننده از جانب امام مهدی علیه السلام دارد،

اثبات کند که با امام مهدی علیه السلام ارتباط نیابتی و مشاهده ای دارد.

البته مورد دوم و سوم سالبه به انتفاء موضوع است و راه دیگری برای اثبات آن وجود ندارد. همچنین چنانچه منظور او از نیابت، نیابت عامه فقیه است، بایستی

۱. طوسی، الغیبة، ص ۱۷۷. اعلام الوری، ص ۴۵۲. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۱، کتاب القضاء، ابواب صفات القاضی،

باب ۱۱، ج ۹. احتجاج، ج ۲، ص ۱۶۳.

۲. بیان الحق و السداد من الأعداد، ج ۱، ص ۴۰.

اثبات کند که فقیه جامع الشرایط است و خود را از هر گونه ادعای دروغین و فریبکاری تبرئه کند.

جهت مطالعه بیشتر درباره مسأله ولایت فقیه، به کتاب «نگرش کلامی به مسأله ولایت فقیه» از همین نویسنده مراجعه کنید.

پرسش‌های درس

۱. نظام فقهاتی را تشریح کنید.
۲. وجه تمایز نیابت خاصه فقیه با نیابت عامه فقیه در چیست؟
۳. علت انسداد باب نیابت خاصه فقیه چیست؟
۴. نیابت عامه فقیه را تشریح کنید.
۵. احمد بصری چنانچه ادعای نیابت خاصه فقیه داشته باشد، باید چه از چه شرایطی برخوردار باشد؟

درس هجدهم
علم رجال در نگاه
احمد بصری

احمد بصری، از جمله کسانی است که با بهره‌گیری از نظریات اخباری‌ها، دیدگاه آنان را دستاویزی برای نیل به اغراض فرقه‌ای خود قرار داده است. اخباریون، احادیث را به دو قسم «صحیح و ضعیف» تقسیم کرده و بیش از آن را قبول ندارند، چراکه در صورت پذیرش سایر اقسام (اصول اربعه)^۲، برخی از روایات از درجه

۱. باور اخباری‌ها در محورهای زیر خلاصه می‌گردد:

- اخباریان، ادله احکام را تنها کتاب و سنت می‌دانند. بعضی از آنها نیز دلیل راتنها سنت ذکر می‌کنند.

- احادیث را دو قسم می‌دانند: صحیح و ضعیف.

- اجتهاد نزد اخباریان، حرام است.

- در نگرش اخباری، تقلید از غیر معصوم علیه السلام جایز نیست.

- دستیابی به احکام شرعی را از راه گمان (ظن)، حرام و تنها راه تحصیل احکام را علم و اطمینان می‌دانند.

- در مکتب اخباری، تمامی احادیث «کتب اربعه» و دیگر کتاب‌های حدیثی که عالمان بزرگ شیعه آن‌ها را تدوین کرده و به صحت احادیث نقل شده گواهی داده‌اند، صحیح می‌باشد و باید بر طبق آن عمل کرد. به عنوان مثال؛ بر اساس روایتی از کتاب من لا یحضره الفقیه، بستن تحت الحنک عمامه را حرام دانسته و آن را نشانه شرک می‌دانند. چنانچه آمده است: «الْفَرْقُ بَيْنَ الْمُتَّسِلِينَ وَ الْمُتَشَرِّكِينَ اللَّخْيُ بِالْعَمَامَةِ» فرق بین مسلمانان و مشرکان، در تلخی عمامه (گوشه عمامه را از زیر چانه رد کردن) است.

- در مکتب اخباری، اشیاء یا حلال هستند یا حرام و یا مشتبّه و چنانچه حلیت و حرمت چیزی معلوم نباشد و نصی از معصومین علیهم السلام درباره آن نرسیده باشد، باید در فتوا، توقف و در عمل، احتیاط کرد.

۲. بر اساس نقل شیخ بهائی رحمته الله علیه در کتاب مشرق الشمسین، از زمان سید بن طاووس رحمته الله علیه تقسیم حدیث به «اصول اربعه» معمول گردید. لذا محدثین شیعه حدیث را به چهار قسم «صحیح، حسن، موثق، ضعیف» تقسیم کرده‌اند که هم اکنون این اصطلاح متداول و معمول بوده و سایر اصطلاحات در این چهار قسم مندرج می‌باشد. صحیح: خبریست که سلسله سند، توسط رجال موثق و امامی مذهب از معصوم منتقل گردد. حسن: خبریست که رجال سند تماماً و در هر طبقه امامی مذهب و ممدوح باشند ولی تخصیص بر عدالت هر یک نشده باشد. وجه تسمیه حسن بدین نام از آن جهت است که نسبت به راویان آن حسن ظن داریم.

اعتبار ساقط می‌گردد و حال آنکه اخباریون ردّ روایات منسوب به اهل بیت علیهم‌السلام را نوعی توهین به ایشان تلقی می‌نمایند.^۱ این دیدگاه در جریان احمد بصری نیز به وضوح مشهود است، چنانچه تمامی روایات را صحیح دانسته و برخی از روایاتی که برخلاف باورشان است را ضعیف معرفی می‌کنند.^۲ البته جای بسی تعجب و تأمل است که احمد بصری با وجود آیه **«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»**^۳ قائل به تحریف قرآن کریم است اما درباره روایاتی که در ادوار مختلف تاریخی مورد هجوم قرار گرفته چنین اعتماد بی اساسی داشته و همه آنان را بدون بررسی می‌پذیرد!

تقسیم بندی چهارگانه حدیث که بر اساس رجال سلسله سند حدیث به وجود آمده، حاکی از آن است که تمامی روایات منصوب به معصومین علیهم‌السلام مورد اعتماد نمی‌باشند. لذا برای تشخیص اقسام و انواع روایات، نیاز به علمی داریم تا با استفاده از آن از خطر سود جویان و معاندین در امان باشیم. بر اساس این نیاز، علمای شیعه، با توجه به روایات و دستورات معصومین علیهم‌السلام علم رجال را مدون کرده و در اختیار پژوهشگران قرار دادند.

مؤثق: خبریست که نسبت به کلیه افراد ناقلین، تنصیص بتوثیق شده باشد. گرچه بعضی از رجال سلسله سند غیر امامی باشند.

ضعیف: خبریست که شروط یکی از اقسام نامبرده در آن جمع نباشد. مضاف بر آن، ضعیف بر روایت مجروح نیز اطلاق می‌گردد که انواع آن عبارتند از: موقوف، مقطوع و منقطع، معضل، شاذ، منکر، متروک، معلل، مضطرب، مقلوب، مدلس، مرسل.

این تقسیم بندی که بر اساس رجال سلسله سند حدیث به وجود آمده، حاکی از آن است که تمامی روایات منصوب به معصومین علیهم‌السلام مورد اعتماد نمی‌باشند. لذا برای تشخیص اقسام و انواع روایات، نیاز به علمی داریم تا با استفاده از آن از خطر سود جویان و معاندین در امان باشیم. بر اساس این نیاز، علمای شیعه، با توجه به روایات و دستورات معصومین علیهم‌السلام علم رجال را مدون کرده و در اختیار پژوهشگران قرار دادند.

۱. ملا امین استرآبادی گفته است: «اگر بگویم روایتی ضعیف است، این توهینی است به امام صادق علیه‌السلام. مگر می‌شود روایتی از امام صادق باشد و ضعیف باشد!». اسلام و نیازهای زمان، ج ۱، ص ۸۸-۹۳.

۲. نصیحة الی طلبه الحوزات العلمية، ص ۱۲.

۳. الحجر، ۹.

هرچند که احمد بصری، علم رجال را ساخته و پرداخته علمای معاصر دانسته و آن را یکی از بدعت‌های دینی برشمرده است^۱، اما بایستی جهت اطلاع وی خاطر نشان نمود که این علم از زمان معصومین علیهم‌السلام تاکنون جریان داشته و از آن استفاده می‌شده است. پس از آن، بر اثر شیوع کتب حدیث و رواج اصول و مصنفات این علم، فن رجال نیز رونق گرفت و کتاب‌های نسبتاً زیادی در این فن تدوین و تالیف شد که برخی از آنها تاکنون موجود است. از جمله کتاب‌های تدوین شده در زمان اهل بیت علیهم‌السلام عبارتند از؛

کتاب ابو محمد عبد الله بن جبلة بن حیان بن ابجر الکنانی، (م ۲۱۹هـ) که شیخ طوسی در کتاب رجال، او را از اصحاب امام کاظم علیه‌السلام شمرده و نجاشی کتب متعددی از جمله کتابی در رجال را به او نسبت داده است.

کتاب طبقات الرجال؛ تالیف احمد بن ابی عبد الله برقی (م ۲۷۴هـ) که از اصحاب امام جواد و امام هادی علیه‌السلام بوده و صاحب کتاب المحاسن است. رجال حسن بن علی بن فضال، (م ۲۲۴هـ) که از اصحاب خاص امام رضا علیه‌السلام بوده است.

کتاب معرفة رواة الاخبار؛ تألیف حسن بن محبوب، (م ۲۲۴هـ) که از اصحاب امام کاظم، امام رضا و امام جواد علیهم‌السلام و یکی از ارکان چهارگانه شیعه در فقه و حدیث است.

کتاب رجال ابراهیم بن محمد بن سعید ثقفی (م ۲۸۳هـ) که از فقهای بزرگ امامیه به حساب می‌آید.

کتاب رجال حافظ ابو محمد عبدالرحمن بن یوسف بن خراش المروزی البغدادی (م ۲۸۳هـ).

❁ نیاز به علم رجال

بر اساس توصیه قرآن کریم، بایستی در خصوص خبری که از جانب فردی فاسق رسیده است، تحقیق شود و به گفته وی بدون تحقیق و تبیین اعتنا نگردد:

﴿إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا﴾^۱

این آیه در برگیرنده نکاتی است که در یک تقسیم بندی کلی به آن اشاره می‌شود:

(الف). عبارت فاسق در آیه؛ دلالت بر بررسی سندی دارد. چنانچه برخی تبیین در آیه را ناظر به حالات فاسق دانسته و برخی آن را ناظر بر متن خبر دانسته‌اند که البته در هر دو صورت دلالت بر بررسی حالات راوی دارد. بدین معنا که اولین وظیفه هر شخصی در مواجهه با خبر، بررسی حالات راوی است. که از آن با عنوان «رجال الحديث» یاد می‌شود.

(ب). پس از بررسی حالات راوی، نوبت به مرحله بعدی «تَبَيَّنُوا»، یعنی بررسی متن خبر رسیده و بدون تبیین حقیقت مجاز به اعتماد نخواهیم بود. که از آن با عنوان «درایة الحديث» یاد می‌شود.

بر اساس این دسته بندی که برگرفته از قرآن کریم است، وظیفه ما در مواجهه با روایات و اخبار ائمه معصومین علیهم‌السلام مشخص شده و بدون بررسی حالات راوی و بدون تحقیق درباره گفته راویان، محتوای خبر مورد پذیرش نخواهد بود. جهت تأیید برداشت ابتدایی از آیه فوق، به نکاتی اشاره می‌شود که مثبت نیاز به علم رجال (بررسی حالات راوی) می‌باشند که عبارتند از:

نکته اول: وجود دروغگویان و دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام در میان راویان حدیث

این باور در حالی است که هیچ سندی مبنی بر مصون ماندن روایات معصومین علیهم‌السلام از شرّ تحریفات، دستبردها و فراموشی‌های برخی از راویان در

دست نبوده و اعتماد کورکورانه به تمامی روایات، عقلاً مورد قبول نمی باشد. مضاف بر آن، روایاتی در دست است که حاکی از جعل جاعلان حدیث می باشد که به دو نمونه اشاره می گردد:

روایت اول

«إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ صَادِقُونَ لَا نَخْلُو مِنْ كَذَابٍ يَكْذِبُ عَلَيْنَا وَنُسْقِطُ صِدْقَنَا بِكَذِبِهِ عَلَيْنَا عِنْدَ النَّاسِ؛ امام صادق علیه السلام فرمود: ما خاندانی راستگو هستیم ولی همواره دورگویانی هستند که بر ما افتراء می بندند تا سخن راست ما به وسیله دروغ آنان نزد مردم بی اعتبار شود»^۱.

روایت دوم

زِيَادُ بْنُ أَبِي الْحَلَّالِ قَالَ: اخْتَلَفَ النَّاسُ فِي جَابِرِ بْنِ زَيْدٍ وَأَحَادِيثِهِ وَأَعَاجِيهِ قَالَ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْهُ فَأَبْتَدَأَنِي مِنْ غَيْرِ أَنْ أَسْأَلَهُ «رَحِمَهُ اللَّهُ جَابِرُ بْنُ زَيْدٍ الْمُجْعَفِيُّ كَانَ يُصَدِّقُ عَلَيْنَا وَلَعَنَ اللَّهُ الْمُغِيرَةَ بْنَ شُعْبَةَ كَانَ يَكْذِبُ عَلَيْنَا؛ زیاد بن ابی حلال گفت: مردم درباره روایتها و کارهای عجیب جابر بن یزید اختلاف کردند. من خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم می خواستم در این مورد از او سؤالی بکنم. قبل از اینکه من چیزی بپرسم فرمود خدا رحمت کند جابر بن یزید جعفی را که احادیث ما را درست نقل می کرد ولی خدا لعنت کند مغیره بن سعید را که بر ما دروغ می بندد»^۲.

۱. عوالم العلوم والمعارف والأحوال من الآيات والأخبار والأقوال، ج ۲۰، ص ۱۱۴۹.

۲. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج ۱، ص ۲۳۸.

نکته دوم: وجود راویان اهل سنت در سند روایات اهل بیت علیهم السلام

وجود دسته‌ای از راویان سنی مذهب در سلسله راویان که اولاً بسیاری از پاسخ‌های معصومین علیهم السلام به سؤال آنها با تکیه بر تقیه صادر شده است در حالیکه حکم واقعی الهی نبوده است. ثانیاً هیچ تضمینی وجود ندارد که راویان اهل سنت، روایات معصومین علیهم السلام را به نفع مذهب خود تغییر نداده و بر خلاف واقع ثبت نکرده باشند.

نکته سوم: توصیه به مراجعه در خصوص صفات راوی در اخبار علاجیه

در باب تعادل و تراجیح (تعارض دو خبر)، احادیثی با عنوان اخبار علاجیه صادر شده که ما را به رجوع به صفات راوی در انتخاب روایات توصیه می‌کند.^۱ همانند مقبوله حنظله که فرمود: «الْحُكْمُ مَا حَكَمَ بِهِ أَعْدَلُهُمَا وَأَقْفَهُمَا وَأَصْدَقُهُمَا فِي الْحَدِيثِ وَأَوْزَعُهُمَا وَلَا يَلْتَفِتْ إِلَى مَا يَحْكُمُ بِهِ الْآخَرُ».^۲

❁ پاسخ به ادله مخالفین علم رجال

انصار احمد بصری جهت رد علم رجال به ادله‌ای متمسک شده‌اند که به برخی از موارد مهم آن اشاره شده و پاسخ داده می‌شود:

■ عدم امکان اثبات عدالت راوی

با توجه به اینکه تنها مدارک موجود در خصوص راویان حدیث، کاغذ نوشته‌های رجالی است که امکان تحریف آنها بیش از پیش قوت دارد، لذا هیچ راهی برای اثبات عدالت راوی وجود ندارد. به عبارت دیگر؛ شهادت صامت لازم القبول

۱. المدخل الى علم الرجال و الدراية، ص ۳۰.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۶۸.

نبوده و بایستی شهادت به عدالت یا فسق راوی بر اساس حس (عن حس) باشد و بر اساس حدس (عن حدس) پذیرفته نیست.

پاسخ: اولاً پس از ثبوت وثاقت مؤلف یک کتاب رجالی، به تبع به حجیت آن کتاب نیز یقین پیدا می‌شود و در این خصوص، بین گفتار و نوشتار مؤلف ثقه تفاوتی نیست. کما اینکه تمامی وصیت‌های مکتوب اموات و موقوفات، پس از یقین به انتساب آن به وصیت کننده و واقف، مورد پذیرش بوده و نیازی به شهادت حضوری ندارند. لذا اعتماد ما بر کتب رجالی به خاطر اطمینان عقلایی نسبت به ثبوت و صحت آنها یا تواتر و شهرت انتساب به مؤلف است.

ثانیاً؛ بنا به گفته علامه مامقانی رحمته الله علیه: تزکیه و بیان عدالت و وثاقت یا تضعیف و بیان فسق آن، از باب شهادت نیست تا شرایط شهادت (شفاهی بودن، حسی بودن) را داشته باشد، بلکه با مراجعه به علم رجال، شواهد و قرائنی تحصیل می‌شود که ما را به اطمینان می‌رساند.^۱

■ اختلاف در معنای عدالت و فسق

در بین بزرگان و علمای شیعه، در معنای عدالت و فسق اختلاف نظر است. برخی همچون شیخ طوسی رحمته الله علیه در معنای عدالت به اسلام ظاهری کفایت کرده است در حالیکه برخی دیگر؛ عدالت را ملکه نفسانی و برخی هم عدالت را به حسن ظاهر تعبیر کرده‌اند. لذا این تشتت تعابیر در خصوص معنای عدالت برای ما درد سر ساز شده و هنگامی که گفته می‌شود فلان راوی عادل است، ما نمی‌دانیم منظور از آن کدام معنای عدالت است. لذا مراجعه به علم رجال نیز برایمان مفید نخواهد بود.

۱. تنقیح المقال، ج ۱، ص ۱۷۵.

پاسخ: اولاً مبنای علماء مبتنی بر اصالۃ العدالة نبوده و در بسیاری از موارد، در پی روایتی که نقل شده است، عبارت عادلاً یا ثقةً نیاورده‌اند. ثانیاً؛ بر اساس نظر علامه مامقانی که گذشت، رجوع به کتب رجال، با هدف گردآوری قرائن و شواهدی بر عدالت و وثاقت راویان است تا از این طریق به اطمینان عدالت برسیم، ولو اینکه در معنای عدالت و فسق اختلاف نظر داشته باشیم.

■ **حرام بودن محتوای علم رجال**

در باور آنان، علم رجال علمی است که دسته‌ای از راویان را تفسیق یا تکفیر کرده و این عمل مصداق تفضیح الناس بوده و حرام است. بنابر این علم رجال که به این عمل پرداخته است حرام می‌باشد.

پاسخ: اولاً تکفیر و تفسیق برخی از روات بر اساس حدس و گمان نبوده و مصداق عمل به ظن نمی‌باشد. بلکه این عمل بر اساس یافته‌های روایی یا اخبار متواتر از ثقات شیعی می‌باشد.

ثانیاً؛ چنانچه بگویند این عمل مصداق غیبت برشمرده می‌شود، خاطر نشان خواهد شد که غیبت دارای استثناهایی است که فاسقان علنی و باب مشورت و باب شهادت را از این مساله خارج می‌کند.

ثالثاً؛ حفظ احکام و شریعت اسلامی از حفظ اسرار شخصی برخی راویان (غیر عادل) مهم‌تر است.^۱

■ **وجود بی‌شمار راویان مجهول**

برخی از اتباع احمد بصری بر این باورند که تعداد راویان مجهول و ناشناخته در سلسله سند روایات، بیش از راویان شناخته شده است، لذا این امر بیانگر

۱. کلیات فی علم الرجال، ص ۴۳.

ناقص بودن علم رجال بوده و این امر همانند خط کش پنج سانتی است که بنا دارد زمینی هزار متری را متر کند. بنا براین علم رجال نمی‌تواند معیار خوبی برای تفکیک روایات به صحیح و غیره باشد.

پاسخ: اولاً این مسأله نشانگر دقت و ظرافت و حساسیت علم رجال در خصوص روایات بوده و این امر نه تنها از درجه علم رجال نکاسته، بلکه بر درجه اعتماد و اعتبار آن علم خواهد افزود.

ثانیاً؛ راویان ناشناخته، اغلب کسانی هستند که دارای دو یا سه روایت انگشت شمار بوده و از کثرت روایت برخوردار نمی‌باشند تا از رهگذر کنار گذاشتن آنان، بر معظم روایات خللی وارد شود.

ثالثاً؛ در صورت مطابقت متن و محتوای روایت با اصول و مسلمات تشیع، وجود یک راوی ناشناخته مُخل سند نبوده و اعتبار روایت را مخدوش نمی‌کند.

رابعاً؛ در صورتی که روایت مشهور بوده و در طول تاریخ اسلام به مضمون آن اعتماد شده و یا مورد عمل قرار گرفته است، وجود یک یا چند راوی ناشناخته و مجهول بر اعتبار حدیث خدشه وارد نکرده و این شهرت، جبران کننده ضعف روایت خواهد بود.

پرسش‌های درس

۱. وجه اشتراک احمد بصری با اخباریون در چیست؟
۲. اصول اربعه را توضیح دهید.
۳. نیاز به علم رجال را تشریح کنید.
۴. چند نمونه از کتب رجالی که در عصر معصومین علیهم‌السلام تالیف شده را نام ببرید.
۵. یک شبهه از علم رجال را به اختیار توضیح و پاسخ دهید.

❁ كتابنامه^۱

قرآن الكريم.

نهج البلاغه.

۱. طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج على أهل اللجاج، نشر مرتضی، ۱۴۰۳ ق.
۲. طوسی، محمد بن الحسن، الغيبة، دار المعارف الإسلامية، ۱۴۱۱ ق.
۳. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
۴. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، النشر الاسلامی، ۱۳۶۵ ش.
۵. واسطی بغدادی، احمد بن حسین، الرجال (لابن الغضائری)، دار الحديث، ۱۳۶۴ ش.
۶. خزاز رازی، علی بن محمد، كفاية الأثر في النصّ على الأئمة الإثني عشر، بيدار، ۱۴۰۱ ق.
۷. اربلی، علی بن عیسی، كشف الغمة في معرفة الأئمة، بنی هاشمی، ۱۳۸۱ ش.
۸. ابن أبی زینب، محمد بن ابراهیم، الغيبة النعمانی، صدوق، ۱۳۹۷ ق.
۹. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، دارالفکر، ۱۴۱۷ ق.
۱۰. الدورى، عبدالعزيز، اخبار الدولة العباسيه، دارالطلیحه، ۱۳۹۱ ق.

۱. تذکر: تمامی آدرس ها، بر اساس نرم افزار جامعه نورمی باشد.

۱۱. بیات، عزیزالله، تاریخ ایران از ظهور اسلام تا دیالمه، ۱۳۸۰ش.
۱۲. ابن منادی، احمد بن جعفر، الملاحم، دارالسیره، ۱۴۱۸ق.
۱۳. البستوی، عبدالعلیم، الموسوعه فی احادیث المهدی، دار ابن حزم، ۱۴۲۰ق.
۱۴. نعمان بن محمد، شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار، جامعه مدرسين، ۱۴۰۹ق.
۱۵. ابن بابویه، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة، اسلامیه، ۱۳۹۵ق.
۱۶. ابن طاووس، علی بن موسی، التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن، صاحب الأمر، ۱۴۱۶ق.
۱۷. مصعب بن عبدالله، نسب قریش، دارالمعارف، بی تا.
۱۸. احمد فرج الله، أدياء المهدي، المركز الاسلامی للدراسات الاستراتيجية، ۲۰۱۵م.
۱۹. ذوالفقار علی ذوالفقار، الحركات المهدي، مرکز بانقیا للبحاث و الدراسات، ۲۰۰۵م.
۲۰. ع. س، دراسه تحليليه حول الحركات المهدي، بنك المعلومات الوطنية، ۲۰۰۵م.
۲۱. حسنی، مدعی المهدویه احمد بصری، بنك المعلومات الوطنية، بغداد، ۲۰۰۶م.
۲۲. هندی، علی المتقی، كنز العمال، نشرالرساله، ۱۴۰۹ق.
۲۳. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، دار الکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ق.
۲۴. نهاوندی، علی اکبر، العبقری الحسان، جهمکران، ۱۳۹۰ش.
۲۵. طوسی، محمد بن الحسن، الامالی، دار الثقافة، ۱۴۱۴ق.
۲۶. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله عليهم، مكتبة آية الله المرعشي النجفی، ۱۴۰۴ق.
۲۷. بیاضی عاملی، علی بن یونس، الصراط المستقیم، ۱۴۱۴ق.
۲۸. سیوطی، جلال الدین، جامع الصغير، دارالکتب، ۱۴۱۰ق.
۲۹. هلالی، سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس الهلالی، الهادی، ۱۴۰۵ق.
۳۰. طباطبائی، محمد حسین، المیزان، جامعه مدرسين، ۱۳۸۸ش.
۳۱. مسعودی، علی بن حسین، اثبات الوصية، انصاریان، ۱۴۲۶ق.

۳۲. مفید، محمد بن محمد، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، كنگره شيخ مفيد، ۱۴۰۳ق.
۳۳. ابن بابويه، محمد بن علي، معاني الأخبار، انتشارات اسلامي، ۱۴۰۳ق.
۳۴. بحراني، سيد هاشم بن سليمان، البرهان في تفسير القرآن، بعثه، ۱۳۷۴ش.
۳۵. مظفر، شيخ محمد رضا، عقائد الإمامية، ۱۳۸۷ش.
۳۶. ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، دار الفكر، ۱۴۱۴ق.
۳۷. راغب اصفهاني، حسين بن محمد، المفردات في غريب القرآن، الدار الشامية، ۱۴۱۲ق.
۳۸. خويي، موسوي، سيد ابو القاسم، موسوعة الإمام الخوئي، ۱۳۹۰ش.
۳۹. قمي، علي بن ابراهيم، تفسير القمي، دارالكتاب، ۱۴۰۴ق.
۴۰. النيشابوري، فضل بن الشاذان، اثبات الرجعة، تراثنا، ۱۴۰۶ق.
۴۱. شيخ حرعالملي، محمد بن حسن، إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، اعلمي، ۱۴۲۵ق.
۴۲. شيخ حرعالملي، محمد بن حسن، الإيقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة، نويد، ۱۴۰۰ق.
۴۳. طوسي، محمد بن علي بن حمزه، الثاقب في المناقب، انصاريان، ۱۴۱۹ق.
۴۴. ابن طاووس، علي بن موسى، الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف، ۱۴۱۷ق.
۴۵. نوربخش، سيد محمد، رسالة الهدى، بي تا.
۴۶. قادياني، غلام أحمد، التبليغ، بي تا، بي جا.
۴۷. جامي، عبدالرحمن، نفحات الانس، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۰ش.
۴۸. قرشي، سيد علي اكبر، قاموس قرآن، ۱۳۸۸ش.
۴۹. ابن طاووس، علي بن موسى، كشف المحجة لثمره المهجة، بوستان، ۱۳۷۵ش.
۵۰. برقي، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، دار الكتب الإسلامية، ۱۳۷۱ش.
۵۱. صاحب بن عباد، إسماعيل بن عباد، المحيط، عالم الكتاب، ۱۴۱۴ق.
۵۲. ابن نما حلي، جعفر بن محمد، مثير الأحرار، مدرسه امام مهدي، ۱۴۰۶ق.
۵۳. جمعي از پژوهشگران، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بيت (عليه السلام)، ۱۳۹۴ش.

۵۴. بحرانی، یوسف، لؤلؤه البحرين، مطبعة النعمان، ۱۹۶۹م.
۵۵. کشمیری، محمد علی، نجوم السماء، سازمان تبلیغات، ۱۳۸۷ش.
۵۶. فیض کاشانی، محمد محسن، الوافی، کتابخانه امام امیر المؤمنین علی، ۱۴۰۶ ق.
۵۷. القاسمی دمشقی، محمد جمال الدین، قواعد التحذیر، ۱۳۱۳ش.
۵۸. حسینی، سید محمد، مصباح الاصول، الداوری، ۱۴۱۷ق.
۵۹. طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی، اسلامیه، ۱۳۹۰ش.
۶۰. طبری آملی صغیر، محمد بن جریر بن رستم، دلائل الإمامة، بعثت، ۱۴۱۳ ق.
۶۱. قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، فقه القرآن، مكتبة آية الله المرعشي النجفي، ۱۴۰۵ ق.
۶۲. حمیری، عبد الله بن جعفر، قرب الإسناد، مؤسسة آل البيت، ۱۴۱۳ ق.
۶۳. ابن بابویه، محمد بن علی، عیون أخبار الرضا، جهان، ۱۳۷۸ش.
۶۴. خصی، حسین بن حمدان، الهدایة الكبرى، البلاغ، ۱۴۱۹ ق.
۶۵. گرجی، ابوالقاسم، تاریخ فقه و فقهاء، س د، ۱۳۸۱ش.
۶۶. حکیم، محمد تقی، الاصول العامة للفقهاء المقارن، آل البيت، ۱۹۷۹ق.
۶۷. ابن بابویه، علی بن حسین، الإمامة والتبصرة من الحيرة، مدرسة الإمام المهدي، ۱۴۰۴
۶۸. ابن بابویه، محمد بن علی، من لا يحضره الفقيه، انتشارات اسلامي، ۱۴۱۳ق.
۶۹. یزدی حایری، علی، إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب، اعلمی، ۱۴۲۲ق.
۷۰. شرف الدین، عبدالحسین، النص و الاجتهاد، سیدالشهدا، ۱۴۰۴ق.
۷۱. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، آل البيت، ۱۴۱۲ق.
۷۲. محمدی هوشیار، پرسش های درس و پاسخ ها، تولى، ۱۳۹۶ ش.
۷۳. -----، دكان های كاغذی، جمكنان، ۱۳۹۶ش.
۷۴. اسماعیل، احمد الحسن، المتشابهات، اصدارات أنصار.
۷۵. -----، الجواب المنیر عبر الاثیر، اصدارات أنصار.
۷۶. -----، بیان الحق و السداد من الأعداد، اصدارات انصار.

- ۷۷.-----، نصیحتی برای طلاب حوزه‌های علمیه، اصدارات انصار.
- ۷۸.-----، التیه، اصدارات انصار.
- ۷۹.-----، عقائد الاسلام، اصدارات انصار.
- ۸۰.-----، الوصیة المقدسة الكتاب العاصم من الضلال، اصدارات انصار.
۸۱. ناظم العقيلي، الوصیة و الوصى احمدالحسن، اصدارات انصار.
- ۸۲.-----، انتصارا للوصیة، اصدارات أنصار.
- ۸۳.-----، اثبات الوصیة، اصدارات أنصار.

